

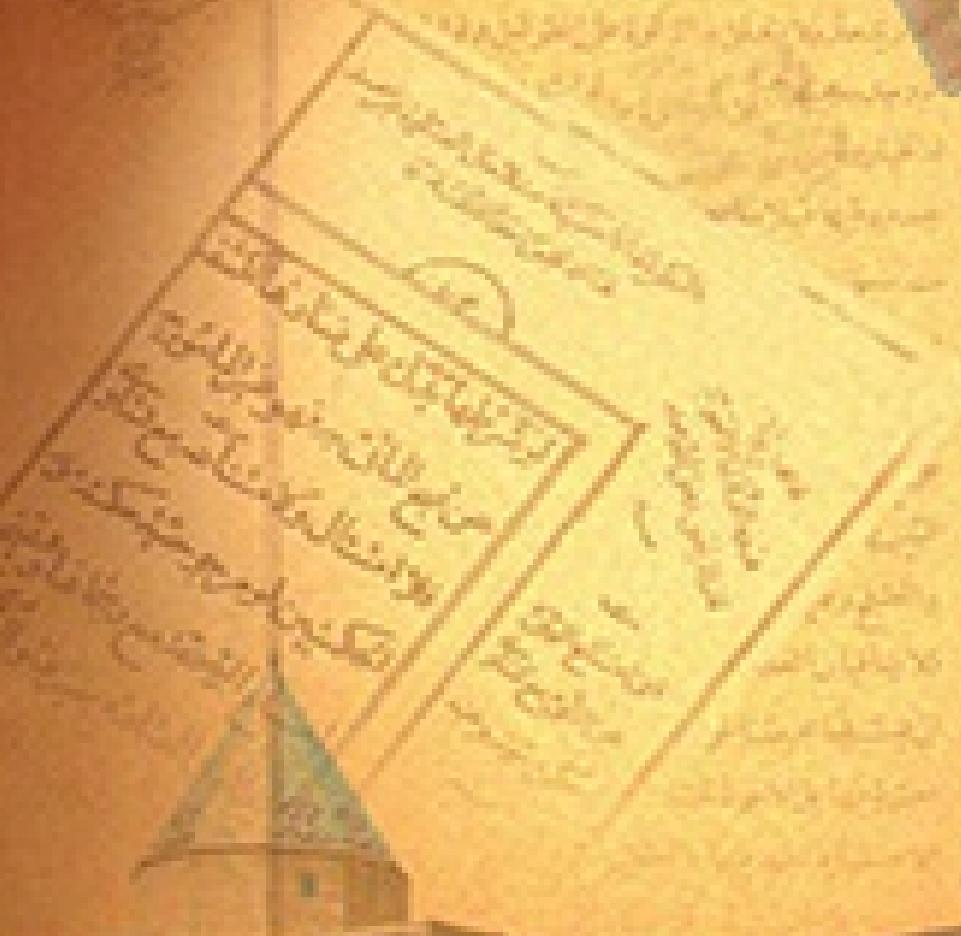


www.
www.
www.
www.

Ghaemiyeh

.com
.org
.net
.ir

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

میراث حوزه اصفهان

نویسنده:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	میراث حوزه اصفهان جلد ۲
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۷	درباره این مجموعه
۱۹	تقدیم به:
۲۱	فهرست
۲۷	سرآغاز
۳۳	درباره این دفتر
۳۷	صاحبة مرجع عالیقدر
۶۹	قبله البلدان
۶۹	اشاره
۶۹	مقدمه [محقق]
۷۳	[درآمد]
۷۴	[مقدمه]
۷۵	افق
۷۶	تفاوت قوس النهار و قوس الليل
۷۷	نصف النهار
۷۷	طول
۷۸	در بیان حرکت انقلالی زمین
۸۲	مطلوب اول
۸۳	اشاره
۸۳	طريق اول: به شاخص قائم.
۸۶	طريق دوم برای تعیین ظهر: شاخص افقی است.

٨٧	طريق سوم: [تعيين کردن نصف تحقیقی روز است به ساعت یا غیر آن]
٨٨	طريق چهارم: [آنکه در هر شهري در زمین مسطحی بک متري مثلا بخط قائم نصب کنیم]
٩٠	طريق پنجم: [آنکه اول ظهر وقتی است که سایه شاخص به نهايی کوتاهی رسیده و شروع به بلند شدن نماید]
٩٢	مطلوب دوم
٩٢	اشاره
٩٢	طريق اول: [طبق علاماتی که در کتب فقهیه ضبط شده است]
٩٣	طريق دوم: [توسط قبله نما]
٩٤	طريق سوم:
٩٦	وضع کعبه و اطراف آن
٩٦	قاعده پیدا کردن اختلاف شب و روز در هر نقطه
١١٨	قبض الوقف
١١٨	اشاره
١١٨	مقدمه [محقق]
١٢٠	[تقدیم]
١٢٠	المقام الأول:
١٢٤	المقام الثاني: [فی قبض غير المنقول]
١٢٤	المقام الثالث:
١٢٩	المقام الرابع:
١٢٩	المقام الخامس: [هل يتوقف القبض على إذن الواقف أو لا؟]
١٣١	المقام السادس:
١٣١	المقام السابع:
١٣٤	المقام الثامن: [لو أمر بالقبض مع التخلية التامة يصح الوقف أو لا؟]
١٣٤	المقام التاسع: [هل يشترط الفوریه في القبض؟]
١٣٥	المقام العاشر: [القبض المعتبر شرعا في الوقف بالنسبة إلى البطن الأول]
١٣٥	المقام الحادی عشر: [إذا كان البطن الأول متعددًا]
١٣٦	المقام الثاني عشر أو الثالث عشر: [أن قبض الولي لما هو ولت عليه كفيضه]

- المقام الرابع عشر: [الموقوف في يد الموقوف عليه بالغصب أو المقبوض بالعقد الفاسد هل يكون حكمه حكم القبض المأذون فيه؟ أو لا؟] ١٣٨
- المقام الخامس عشر: [اشترط مضي الزمان في القبض الحادث] ١٣٩
- المقام السادس عشر: [لو كان الموقوف منقولاً أو غير منقول...] ١٤٠
- المقام السابع عشر: [كفاية قبض الأب عن أولاده الصغار] ١٤٠
- المقام الثامن عشر: [وقف الدار المستأجره و الموصى بخدمته] ١٤٠
- شرح خطبة متّقين ١٤٤
- اشاره ١٤٤
- پيشگفتار مصحح ١٤٤
- [من خطبة متّقين] ١٥٠
- [ترجمه و شرح خطبه] ١٥٦
- اشاره ١٥٦
- منظفهيم الضواب: ١٦٢
- و ملبيهم الاقتصاد: ١٦٢
- و مشيهم التواضع: ١٦٣
- غضوا أبصارهم عما حرم الله عليهم: ١٦٦
- و وقفوا أسماعهم على العلم النافع لهم: ١٧٣
- نزلت أنفسهم منهم في البلاء كالذى نزلت في الرخاء: ١٧٦
- لو لا الاجال التي كتب الله عليهم لم تستقر أرواحهم في أجسادهم طرفه عين شوقا إلى ١٧٧
- عظم الخالق في أنفسهم فصغر ما دونه في أعيانهم: ١٧٩
- فهم والجنة كمن قد راها فهم فيها منعمون - و در أمالى: متكلّون است - و هم والتار ١٨١
- قلوبهم محزونه: ١٨٢
- و شرورهم مأمونه: ١٨٣
- و أجسادهم نحيفه: ١٨٤
- و حاجاتهم خفيفه: ١٨٤
- و أنفسهم عفيفه: ١٨٤
- صبروا أياما قصيرة أعقبتهم راحه طويله: ١٨٥

- ١٨٥ تجارة مربحة يتشرها لهم ربهم:
- ١٨٦ أرادتهم الدنيا ولم يريدوها وأسرتهم فلدوا أنفسهم منها:
- ١٨٧ أما الليل فصاقون أقدامهم تالون لأجزاء القرآن يرثلونه ترتيلًا(الخ):
- ١٩١ فهم لأنفسهم متهمون:
- ١٩١ و من أعمالهم مشفقون :
- ١٩١ إن زَكِيًّا أحدهم(الخ) :
- ١٩٣ ترى له قوه في دين:
- ١٩٣ و حزما في لين:
- ١٩٣ و إيمانا في يقين:
- ١٩٥ و حرصا في علم:
- ١٩٦ و قصدا في غنى:
- ١٩٦ و خشوعا في عباده:
- ١٩٧ و تجملا في فاقه:
- ١٩٩ و صبرا في شده:
- ١٩٩ و طلبا في حلال:
- ٢٠٠ و نشاطا في هدى:
- ٢٠١ و تحرجا عن طمع:
- ٢٠٣ يعمل للأعمال الصالحة وهو على وجل:
- ٢٠٣ و من أعمالهم مشفقون:
- ٢٠٣ يمسى و همه الشكر و يصبح و همه الذكر:
- ٢٠٤ ببيت حذرا و يصبح فرحا حذرا لما حذر من الغفلة و فرحا بما أصاب من الفضل
- ٢٠٤ إن استصعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سؤلها فيما تحت:
- ٢٠٥ قره عينه فيما لا يزول و زهادته فيما لا يبقى:
- ٢٠٥ يمزج الحلم بالعلم:
- ٢٠٧ و القول بالعمل:
- ٢٠٨ تراه قريبا أمله :

قليلا زلة:

٢٠٨-----

خاشعا قلبه:-----

قانعه نفسه:-----

منزورا أكله :-----

سهلا أمره:-----

حريزا دينه :-----

ميته شهوته :-----

مكظوما غيظه :-----

الخير منه مأمول و الشر منه مأمون:-----

إن كان في الغافلين كتب من الذاكرين و إن كان في الذاكرين لم يكتب من الغافلين:-----

يعفو عن ظلمه :-----

و يعطى من حرمته:-----

و يصل من قطعه:-----

بعيدا فحشه:-----

ليتنا قوله:-----

غانيا منكره حاضرا معروفة:-----

مقبلا خيره مدبرا شره:-----

في الزلزال وقور و في المكاره صبور:-----

و في الزخاء شكور:-----

لا يحيف على من بيغض و لا يأثم فيمن يحب:-----

يعترف بالحق قبل أن يشهد عليه:-----

لا يضيع ما استحفظ:-----

و لا ينسى ما ذكر:-----

و لا ينابز بالألقاب:-----

و لا يضار بالجار :-----

و لا يشمث بالمصائب :-----

- ۲۲۷ إن صمت لم يغمه صمته : و إن ضحك لم يعل صوته:
- ۲۲۷ و إن بغي عليه صبر حتى يكون الله هو الذي ينتقم له:
- ۲۲۹ نفسه منه في تعب و الناس منه في راحه:
- ۲۲۹ أتعب نفسه لآخرته و أراح الناس من نفسه:
- ۲۳۰ بعده عمن تباعد عنه زهد و نزاهه : و دنوه ممن دنا منه لين و رحمه:
- ۲۳۱ ليس تباعده بكبر و عظمه و لا دنوه بمكر و خديعه:
- ۲۵۱ پاره اي از متابع و مآخذ تصحیح
- ۲۵۷ اجازات خاندان روضاتیان اشاره
- ۲۵۷ مقدمه [مصحح]
- ۲۵۹ ۱) إجازته للسيد عبد الغفار بن محمد حسين الحسيني التويسرکاني:
- ۲۶۹ ۲) إجازته للمیرزا محمد بن عبد الوهاب الهمداني:
- ۲۷۲ ۳) إجازته للسيد محمد مهdi بن محمد الحسيني البروجردي:
- ۲۷۸ ۴) إجازته لشیخ الشریعه فتح الله بن محمد جواد الاصفهانی الشیرازی:
- ۲۸۸ ۵) إجازته لمحمد حسين بن باقر البیزدی الأردکانی:
- ۲۹۱ ۶) إجازته لولده السيد محمد مسیح بن محمد باقر الموسوی:
- ۲۹۳ ۷) إجازته الأخرى للمیرزا محمد بن عبد الوهاب الهمداني:
- ۳۰۳ مکارم الآثار زندگینامه شیخ الرئیس اشاره
- ۳۰۳ مقدمه [محقق]
- ۳۶۰ [تکفیر شیخ الرئیس] آنچه در بخارا تأليف کرده:
- ۳۷۲ آنچه در خوارزم تأليف کرده: آنچه در جرجان تأليف کرده: آنچه در بخارا تأليف کرده:

- ۳۷۴ آنچه در ری تألیف کرده: -----
- ۳۷۴ آنچه در همدان تألیف کرده: -----
- ۳۸۳ آنچه در اصفهان تألیف کرده: -----
- ۳۹۰ آنچه تصریح نشده که در کجا تألیف کرده: -----
- ۴۱۱ تحقیق در تاریخ تولد شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا -----
- ۴۱۴ گل گلشن(منتخب گلشن راز) -----
- ۴۱۴ اشاره -----
- ۴۱۴ پیشگفتار مصحح -----
- ۴۱۸ اول الكتاب -----
- ۴۶۹ خاتمه کتاب گل گلشن -----
- ۴۷۵ کتابنامه -----
- ۴۷۷ درباره مرکز -----

مشخصات کتاب

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۱. : ۹۶۴-۹۶۰۸-۹۶۰۸-۹۶۴؛ ۴۰-۹۶۰۸-۹۶۴؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۲. : ۹۲۹۷۴-۹۶۴؛ ۹-۹۶۴؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۳. : ۹۶۰۸-۹۶۴؛ ۴-۹۶۰۸-۹۶۴؛ ۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۴)؛ ۷۰۰۰۰ ریال (ج. ۵)؛ ۸۰۰۰۰ ریال : ج. ۶. ۹۰۸-۶۱۴۶-۶۰۰-۹۷۸؛ ۶۱۴۶-۶۰۰-۹۷۸؛ ۱۰۰۰۰ ریال : ج. ۷. ۶۱۴۶-۶۰۰-۹۷۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۸. ۹۱۴۶-۶۰۰-۹۷۸؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج. ۹)؛ ۴-۴۵-۶۱۴۶-۶۰۰-۹۷۸؛ ۳-۴۲-۶۱۴۶-۶۰۰-۹۷۸؛ ۱۱. ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸؛ ۱۰. ۹۷۸-۶۱۴۶-۶۰۰-۹۷۸؛ ۱. ۳۵۰۰۰ ریال (ج. ۱۲).

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۵۱۷۲

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان / به اهتمام احمد سجادی، رحیم قاسمی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان.

مشخصات نشر : قم : موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۳ -

مشخصات ظاهري : ج.

فروست : مجموعه منشورات ۲، ۱۴، ۱۷، ۲۸، ۲۴، ۱۸، ۲۲، ۲۸، ۳۰.

یادداشت : جلد سوم تا دهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی تالیف است.

یادداشت : جلد یازدهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی و سید محمود نریمانی تالیف است.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیبا).

یادداشت : ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ اول: زمستان ۱۳۹۱).

یادداشت : ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۲ (فیپا).

یادداشت : ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۹۳ (فیپا).

یادداشت : ج. ۱۲ (چاپ اول: تابستان ۱۳۹۴).

یادداشت : وضعیت نشر جلد چهارم تا دوازدهم: اصفهان: حوزه علمیه اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای.

موضوع : اسلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فلسفه اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : کلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فقه جعفری -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

رده بندی کنگره : BP11/س۳۹م۸۳۶

شناسه افزوده : سجادی، احمد، ۱۳۴۴ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : قاسمی، رحیم، ۱۳۵۱ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه ای

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ص : ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

«میراث حوزه اصفهان» مجموعه‌ای است نوپا، با طرحواره‌ای به وسعت عرصه:

«رساله نگاری در پهنهٔ یکهزار سال تلاش علمی، معرفتی دانشیانی که با حوزه علمیه اصفهان پیوند داشته‌اند».

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان-که به امر مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مظاہری «مدّ ظله العالی»، تأسیس گردیده-این مجموعه را با هدف ارائه محققانه، شکلی و شایسته مตول مورد اشاره، بنا نهاده است و با چشمداشت به لطف حضرت حق در این مسیر گام می‌نهد.

در توضیح این مطلب اشاره به نکاتی چند بایسته است:

الف) هر چند عنوان «رساله» عنوانی است عام و ریخته‌های قلمی خرد و کلان را به یکسان دربر می‌گیرد، اما در اینجا، به اقتضای متأخران و معاصران، این کلمه به معنای «نگاشته‌های کم برگ» به کار رفته است.

ب) «رساله نگاری»، مفهومی است عام و مراد از آن، همان معنای اصیل عامش می‌باشد، بدین ترتیب تأثیف، ترجمه، تحسیه و دیگر ساحت‌های تلاش علمی قلمزنان می‌تواند در حیطه این مجموعه قرار گیرد.

ج) حوزه زمانی این مجموعه، به هیچ دوره خاصی مخصوص نمی‌باشد. امروزه، از سابقه یکهزار ساله حوزه علمیه اصفهان آگاهی داریم، رساله‌هایی که در این مجموعه عرضه می‌شود، می‌تواند سراسر این پهنه وسیع را در بر گیرد.

د) پر واضح است که اگر در این شهر ابن سیناها، صاحب بن عبادها و علامه مجلسی‌ها قدس سرّهم به تلاش علمی مشغول بوده‌اند، شیخ بهایی‌ها، میردامادها و

حکیم صهباها قدس سرّهم نیز در کنار تلاش علمی بس ارجمندشان به ذوق ورزی و تکاپوهای گرانقدر در زمینه هایی که نشانگر عالی ترین هیجانات روح انسانی است، هم می پرداخته اند. از اینرو، مجموعه حاضر دو حیطه «تلاش علمی و تکاپوی ذوقی» را همزمان در کنار هم عرضه خواهد کرد.

ه) پیوند با «فضای علمی و معرفتی» حوزه علمی اصفهان، شرط اجتناب ناپذیر ورود نگاشته ها به این مجموعه است. گذشته از علمی بودن آثار، تطابق آن با «فضای معرفتی» حوزه ای، که اقیانوس های ناپیدا کرانه ای همچون مجلسی، شیخ بهایی، میرداماد، محقق خوانساری، فاضل هندی، صدر المتألهین، حکیم نوری، حکیم سبزواری قدس سرّهم را در خود پرورانده است، شرطی است که این مجموعه بر حصول آن تأکید دارد.

و) هدف این مجموعه، «ارائه محققانه، شکیل و شایسته این متون» می باشد. این عنوان می تواند ماده و صورت مجموعه حاضر را مشخص سازد؛ زیرا ارائه «محققانه» این نگاشته ها، نشانگر ماده مجموعه و ارائه «شکیل» آن، نشان دهنده صورت آن است. به باور ما، ارائه «شاپرکه» نیز ارائه ای است که هم زمان دو قید «محققانه» و «شکیل» بودن را به همراه داشته باشد.

بدین ترتیب، این مجموعه، می کوشد با استمداد از عنایات حضرت حق، متون فاخری، که شرایط مذکور را حائز باشد، منتشر نموده و صفحات خود را بدان، زیور بخشد و در این راه، همدلی و همراهی همه محققان ارجمند را امید می برد.

و الله ولی التوفيق مركز تحقیقات رایانه ای حوزه علمی اصفهان

دو اقیانوس ناپیداکرانه دانش اصول فقه:

عالّامه شیخ محمد تقی رازی اصفهانی نجفی-صاحب هدایه- عالّامه شیخ محمد حسین رازی اصفهانی حائری-صاحب فضول-
و سایر اعاظم علمی خاندان شریف نجفی اصفهانی

ص:أ

عنوان صفحه

سرآغاز ۱۳

درباره این دفتر ۱۹

مصاحبه حضرت آیه اللہ العظمی مظاہری ۵۴-۲۳

قبله البلدان (علّامه شیخ عبّاسعلی ادیب) ۱۰۱-۵۵

مقدمه محقق (مجید هادیزاده) ۵۵

مقدمه ۶۰

افق ۶۱

تفاوت قوس النهار و قوس اللیل ۶۲

نصف النهار ۶۳

طول ۶۳

در بیان حرکت انتقالی زمین ۶۴

ص: ۹

مطلوب اول(طرق تعین وقت ظهر) ٦٨

مطلوب دوم(در تعین قبله) ٧٧

وضع کعبه و اطراف آن ٨١

قاعدۀ پیدا کردن اختلاف شب و روز در هر نقطه ٨١

جداویل ٨٢

قبض الوقف(شیخ منیر الدین بروجردی) ١٢٨-١٠٣

مقدّمة محقق(مهدی باقری) ١٠٣

المقام الاول ١٠٥

المقام الثاني ١٠٩

المقام الثالث ١٠٩

المقام الرابع ١١٤

المقام الخامس ١١٤

المقام السادس ١١٦

المقام السابع ١١٦

المقام الثامن ١١٩

المقام التاسع ١١٩

المقام العاشر ١٢٠

المقام الحادی عشر ١٢٠

المقام الثاني عشر(و الثالث عشر) ١٢١

المقام الرابع عشر ١٢٣

المقام الخامس عشر ١٢٤

المقام السادس عشر ١٢٤

المقام السابع عشر ١٢٥

ص: ١٠

شرح خطبه متّقین (علّامه محمّد تقی مجلسی) ۱۲۹-۲۳۸

پیشگفتار مصحّح (جویا جهانبخش) ۱۲۹

متن خطبه ۱۳۵

شرح خطبه ۱۴۱

پاره ای از منابع و مأخذ تصحیح ۲۳۳

اجازات خاندان روضاتیان (علّامه سید محمّد باقر چهارسوقی) ۲۳۹-۲۸۳

مقدّمة مصحّح (سید جعفر اشکوری) ۲۳۹

اجازته للسید عبد الغفار بن محمّد حسین الحسینی التویسر کانی ۲۴۱

اجازته للمیرزا محمّد بن عبد الوهاب الهمدانی ۲۵۱

اجازته للسید محمد مهدی بن محمد الحسینی البروجردی ۲۵۴

اجازته لشیخ الشریعه فتح الله بن محمّد جواد الاصفهانی الشیرازی ۲۶۰

اجازته لمحمد حسین بن محمّد باقر اليزدی الأردکانی ۲۷۰

اجازته لولده السید محمد مسیح بن محمّد باقر الموسوی ۲۷۳

اجازته الاخري للمیرزا محمّد بن عبد الوهاب الهمدانی ۲۷۵

مکارم الآثار/ زندگینامه شیخ الرئیس (علّامه محمد علی معلم حبیب آبادی) ۳۹۰-۲۸۵

مقدّمة محقّق (مجید هادیزاده) ۲۸۵

تکفیر شیخ الرئیس ۳۴۲

تألیفات شیخ الرئیس در بخارا ۳۵۴

تألیفات شیخ الرئیس در خوارزم ۳۵۴

تألیفات شیخ الرئیس در جرجان ۳۵۶

تألیفات شیخ الرئیس در ری ۳۵۶

ص: ۱۱

تألیفات شیخ الرئیس در همدان ۳۵۶

تألیفات شیخ الرئیس در اصفهان ۳۶۵

تألیفاتی که محل آنها تصریح نشده ۳۶۹

تحقيق در تاریخ تولد ابو علی ابن سینا ۳۸۸

گل گلشن (منتخب گلشن راز) (آیه الله مجید الدین نجفی اصفهانی) ۳۹۱-۴۳۱

پیشگفتار مصحح (جویا جهانبخش) ۳۹۱

آغاز کتاب گل گلشن ۳۹۵

خاتمه کتاب گل گلشن ۴۲۶

کتابنامه ۴۳۰

ص: ۱۲

(۱)

دفتر اول از «میراث حوزه اصفهان»- که عرضه کننده ذخایر نفیس گنجینه تراث علمی حوزه علمیه اصفهان است- به لطف و عنایت پروردگار سبحان، در اوخر سال پیشین، انتشار یافت و با استقبال و تشویق اصحاب علم و فضیلت مواجه گردید. این اقبال و توجه، عزم ما را در ادامه این مسیر، مضاعف گردانید و اینک دفتر دوم، از این مجموعه- که در بردارنده شش اثر دیگر از آن گنجینه ارزشمند است- به ارباب فضل و پژوهش تقدیم می گردد.

(۲)

در سرآغاز دفتر اول، تصریح شد که چهار مسئولیت مهم در قبال اندوخته های علمی و فکری پیشینیان ما- و به تعبیر دقیق تر در برابر ذخیره تابناک تشییع- متوجه مجتمع علمی و دانش پژوهان است. این چهار وظیفه، که در حقیقت چهار مرحله اساسی در فرایند احیاء و عرضه میراث مکتوب است عبارتند از «حفظ و نگهداری»،

ص: ۱۳

«تصحیح و احیاء»، «پالایش انتقادی» و «بهسازی و ساده سازی».

نیز گفته شد که نتیجه شیرین پیمودن این مراحل و انجام این وظایف، پیوند علمی نسل امروز با میراث کهن سلف صالح است.

اینک و در این مجال، ذکر یک نکته دیگر ضروری است و آن اینکه: هر گز مراد از احیاء و عرضه میراث مکتوب این نیست که باید، تنها به پژوهش‌ها و دست آوردهای علمی گذشتگان، بسنده کرد و صرفا همانها را برای حل معضلات علمی و رفع مشکلات فرهنگی این روزگار کافی و وافی دانست، بلکه منظور آن است که پژوهش‌های جدید-اگر بخواهد از استحکام باشند و اتفاقاً شایسته برخوردار باشند- باید با اشراف بر پژوهش‌های پیشینیان بنا گردد:

العلی محظوره إلّا علی من بنی فوق بناء السّلف

این اتکاء و ابتناء، باعث می‌شود تا از ورود سخنان سست و گفته‌های نادرست به عرصه مسائل علمی و رایج شدن سکه‌های تقلبی در بازار علم و دانش، جلوگیری به عمل آید. افزون بر این، آثار مهم دیگری نیز بر احیاء تراث مترب است که عبارتند از:

صرفه جویی در وقت و فرصت فاضلان و عالمان برای بهره برداری از منابع علمی، جلوگیری از تحقیقات تکراری و احياناً کم مایه و غیرمستند، و مهم‌تر از همه، نمایان شدن حجم و گستره کارنامه علمی تشیع، به عنوان پشتونه علمی و تعریف هویت فرهنگی ما.

به این ترتیب، احیاء و عرضه میراث مکتوب، چهار فایده اساسی را نیز با خود به همراه دارد، گرچه فواید و ثمرات دیگری را هم می‌توان بر شمرد.

(۳)

هر دفتر از «میراث حوزه اصفهان» را به مناسبت، به یکی از مفاخر علمی یا یکی از

ص: ۱۴

خاندان های علمی این حوزه کهن، تقدیم می داریم، چرا که بزرگداشت نام بلند و یاد ارجمند آن دانشی مردان و نقش بر جسته ای که آنان در حفظ و ارتقاء حوزه علمیه اصفهان داشته اند، فرضه ای بر ذمّه امروزیان است و بی تردید، مصدق «تعظیم شعائر الهی» است: وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۱).

دفتر دوم از این مجموعه را به مناسبت هشتادمین سالگرد قیام و رحلت عالم مجاهد و روشن بین مرحوم آیه الله شهید حاج آقا نور الله نجفی اصفهانی - طاب الله مثواه و جعل الجنّه مأواه - (۱۲۷۸-۱۳۴۶)، به حضور دو قلمیه دیریاب و دو اقیانوس ناییداکرانه دانش اصول فقه، حضرت علامه شیخ محمد تقی رازی اصفهانی نجفی قدس سرّه (متوفی ۱۲۴۸) - صاحب کتاب ارجمند «هدايه المسترشدین فی شرح اصول معالم الدین» - و برادر گرانقدرش حضرت علامه شیخ محمد حسین رازی اصفهانی حائری قدس سرّه (متوفی ۱۲۶۱) - صاحب کتاب ارزشمند «الفصول الغرویه فی الاصول الفقهیه» - و سایر اعاظم از خاندان ایشان تقدیم می نماییم.

سر دودمان این خاندان شریف و ریشه دار، فقیه اصولی، مرحوم آیه الله العظمی شیخ محمد تقی رازی قدس سرّه (۱۱۸۵-۱۲۴۸) - مشهور به «صاحب هدایه» و «صاحب حاشیه» است، که در بعد از سال ۱۲۲۰ قمری به اصفهان مهاجرت کرده و در آنجا رحل اقامت دائم گزیده است. پس از وفات آن عالم جلیل القدر، یگانه فرزندش مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمد باقر نجفی مسجد شاهی قدس سرّه (۱۳۰۱-۱۲۳۵) و از آن پس فرزندان شش گانه ایشان - که همگی اهل علم و فضیلت و از مفاخر حوزه علمیه اصفهان بوده اند - بالاخص مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمد تقی نجفی قدس سرّه (۱۳۳۲-۱۲۶۲) معروف به «آقانجفی» و مرحوم آیه الله حاج آقا نور الله نجفی قدس سرّه از

ص: ۱۵

پس از آنان نیز عالمان و فاضلان برجسته ای از این دودمان گرامی در حوزه علمیه اصفهان درخشیده اند که همگی از ارباب دانش و فضیلت بوده اند.

به پاس بیش از دو قرن حیات علمی و معنوی این خاندان عريق، این دفتر به پیشگاه مبارک عالمان و فقیهان و مجاهدان این سلسله شریفه تقدیم می گردد و از خداوند سبحان-جل جلاله-علو درجات همه آنان را در أعلى علیین مسألت می کنیم.

(۴)

تقدیر و تشکر صمیمانه از محققان ارجمندی که رساله های این دفتر را احیاء کرده اند، وظیفه حتمی این قلم است. احیاء ترااث، کاری پر دردرس و ملال آور است و فقط آنان که با دشواری های این راه، سروکار دارند به خوبی می دانند که:

یری النّاس دهنا فی قواریر صافیا و لم یدر ما یجری علی رأس سمس

روغنى در شیشه بینی صاف و روشن ریخته غافلی بر سر چه آمد دانه بادام را

محققان محترم حضرات آقایان مجید هادی زاده، جویا جهانبخش، مهدی باقری و سید جعفر اشکوری-دامت توفیقاتهم- کار تحقیق و احیاء این مجموعه را به سامان رسانیده اند و فاضلان گرامی حضرات آقایان سید احمد سجادی و مجید هادی زاده - دامت تائیداتهم- کار اشراف و نظارت بر این دفتر را عهده دار بوده اند و همکاران عزیز دیگری هم، امور فنی و اجرایی را بر دوش خود تحمل کرده اند.

ص: ۱۶

۱- (۱)) برای آشنایی با این خاندان بزرگ مراجعه کنید به: «بیان سبل الهدایه فی ذکر اعقاب صاحب الهدایه» یا تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ۳ جلد، سید مصلح الدین مهدوی قدس سرّه، نشر الهدایه، قم، چاپ نخست، ۱۳۶۷ ش.

و بالآخره، آغاز و انجام هر خیر و کمالی از ذات اقدس حضرت باری تعالیٰ «جلت عظمته و تقدست اسمائه» است و از اینرو، همه ستایشها از آن ذات پاک بی همتای اوست.

با سپاس بی قیاس و حمد بی حدّ به آستان آن خداوند مهربان، از پیشگاه با عظمت او و در سایه توجّهات حضرت بقیه الله العظیم - ارواح العالمین له الفداء و عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف - توفیق استمرار این مسیر را به منظور احیاء و عرضه ترا ث علمی تشیع در حوزه مقدسۀ علمیۀ اصفهان و نکوداشت نام و یاد مفاخر و مآثر این حوزه کهن، مسائلت می نماییم. آن‌هه ولی التوفیق و علیه التکلان.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.

شّوال المكرّم ۱۴۲۶ هجری قمری - آبان ماه ۱۳۸۴ هجری شمسی.

حوزه علمیۀ اصفهان دفتر حضرت آیه الله العظمی مظاہری محمد حسن مظاہری

دفتر حاضر دومین دفتر از مجموعه «میراث حوزه اصفهان» است که پس از یک سال تکاپو و تلاش، اینکه مجال حضور و ظهور می یابد. در تدوین این دفتر راهی پرنشیب و فراز را پیموده ایم و سپاس حضرت حق-جلّ و علا-را، که گذشته از عنایت و لطف او، نظر مهرآمیز زعیم حوزه علمیّه اصفهان، مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مظاہری-مدّ ظلّه العالی-را، در تمامی گام‌ها، به همراه داشته ایم.

پس از نشر دفتر اول، صاحبان علم و معرفت، ما را پس از تشویق به ادامه راه، از نقد و نظر خویش بهره مند کرده و نظرات سازنده ای ارائه فرمودند.

عدد ای از فضلا بر موضوعی بودن دفاتر نظر داشتند. بدین صورت که هر دفتر به یکی از محورهای تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه، فلسفه، کلام، عرفان، ادبیات و دیگر ساحت‌هایی که تلاش علمی قلمزنان این خطه در حیطه آن بوده است، اختصاص یابد.

بعضی دوستان، نظر بر یک زبانه بودن دفاتر داشتند.

تلاش برای یافتن نسخه‌های متعدد یک رساله و عدم تصحیح بر پایه یک نسخه،

دیگر پیشنهاد برخی از فضلا بود.

بعضی هم به استفاده از مصححین و محققین دیگر شهرها، برای ارائه تصحیحات و تحقیقات جامع بر هر رساله، نظر داشتند.

لذا تلاش بر آن شد، تا کاستی‌ها به اندازه‌тоان بر طرف گردد و بر اتقان علمی و استواری تصحیح، تحقیق و تحشیه، افزوده گردد. ولی بعضی از پیشنهادات از جمله تک موضوعی و تک زبانه بودن دفترها، فعلاً مقدور نگردید.

این دفتر از یک مصاحبه و شش بخش تشکیل شده است. توضیحی کوتاه درباره آنچه کتاب حاضر را پدید آورده است، حالی از فائدتی نیست.

۱- در نخستین بخش این کتاب، متن مصاحبه حضرت آیه اللہ العظمی مظاہری- مد ظله العالی- با متولیان علمی کنگره «تبیین آراء و بزرگداشت هشتادمین سالگرد نهضت آیه اللہ شهید حاج آقا نور اللہ نجفی اصفهانی قدس سرّه» درج شده است. این مصاحبه که مشحون از فواید علمی، تاریخی گسترده‌ای است، پیش از این در مجموعه منشورات آن کنگره عرضه شده بود. اما از آنجا که از سویی آن مجموعه منشورات چندان فraigیر نبود، و از سویی دیگر، مصاحبه حاضر، در زمینه «اصفهان پژوهی» سخت کارآمد بود، و از سوی سوم، دفتر حاضر نیز به اعاظم خاندان علمی نجفی اصفهانی تقدیم گردیده، لذا به درج این مصاحبه در نخستین بخش این دفتر اقدام کردیم.

۲- پس از آن مصاحبه، شش رساله علمی، از ریخته‌های خامه دانشیان اصفهان در این دفتر در کنار هم نشسته است. این رساله‌ها بنا به تفکیک موضوعی دانش‌ها عبارتند از:

ص: ۲۰

الف-دانش فقه:

رساله قبض الوقف نگاشته فقيه پارسا، مرحوم آيه الله حاج آقا منير الدين بروجردي قدس سره

تحقيق: جناب حجه الاسلام آقای شیخ مهدی باقری

ب-دانش حدیث پژوهی:

شرح خطبه المتقدین از آثار علامه مفضال شیخ محمد تقی مجلسی قدس سره، در شمار نگاشته های پارسی ایشان.

تحقيق: محقق حدیث پژوه، جناب آقای جویا جهانبخش.

ج-دانش تراجم و اجازات:

۱: اجازات علامه آیه الله سید محمد باقر چهار سوچی قدس سره صاحب روضات توضیح این نکته لازم است که این بخش، شامل اجازاتی است که ایشان برای شماری از تلامیذ و یاران خود به قلم درآورده اند.

تحقيق: جناب حجه الاسلام آقای سید صادق اشکوری.

۲: رساله ترجمه احوال بو علی سینا قدس سره

نگاشته تراجم پژوه کبیر، علامه شیخ محمد علی معلم حبیب آبادی قدس سره.

تحقيق: مجید هادی زاده.

د-دانش عرفان نظری:

گل گلشن: منتخبی است که مرحوم آیه الله علامه شیخ مجد الدین نجفی قدس سره از منظومة مشهور «گلشن راز» پرداخته اند.

تحقيق: فاضل گران مایه جناب آقای جویا جهانبخش.

هـ-دانش هیئت:

قبله البلدان: ریخته خامه علامه سترگ، مرحوم آیه الله حاج شیخ عباسعلی ادیب قدس سرّه.

تحقيق: مجید هادی زاده.

*** دست اندر کاران این مجموعه، چنان امیدوارند که ماده و صورت این مجلد، شایسته پیشکش آن به دانشیان این ملک دانش پرور باشد؛ و برای تدوین مجلدات سپسین این مجموعه نیز، دست استمداد به سوی تمامی آنان دراز می کنند.

بر خود لازم می دانیم پس از حمد و ثنای الهی، از عنایات ویژه مسؤول محترم دفتر ریاست معظم حوزه علمیه اصفهان، دوست گران مایه، جناب آقای محمد حسن مظاہری سپاسگزاری کرده، از همه محققان و همکاران گرامی که با ارائه تصحیحات و تحقیقات خود، ما را در ارائه دفتر دوّم یاری نمودند، قدردانی کرده و همچنین از سرکار خانم محسن پور که امر حروف چینی این اثر را عهده دار شدند، تشکر می نماییم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

سید احمد سجادی مجید هادیزاده

ص: ۲۲

حضرت آیه اللہ العظمی مظاہری «مدّ ظلّه العالی»

با دییرخانه همایش تبیین آراء و بزرگداشت هشتادمین سالگرد نهضت آیه اللہ شهید حاج آقا نور اللہ نجفی اصفهانی قدس

سرّه

۲۳: ص

حضرت آیت الله! جنابعالی به عنوان یکی از مراجع معظّم تقلید و رئیس حوزه علمیه اصفهان، فراز و نشیب های این حوزه بزرگ را چگونه نگاه می کنید؟

آیت الله العظمی مظاہری: بسم الله الرحمن الرحيم . حوزه علمیه اصفهان، حوزه کهنی است و می توانیم بگوییم در حقیقت سلف حوزه علمیه قم است. سابقه این حوزه، سابقه یکهزار ساله است. براساس مستندات تاریخی، نخستین دوره از ادوار حوزه علمیه اصفهان به زمان حکومت آل بویه برمی گردد و آمدن شیخ الرئیس ابن سینا هم به اصفهان که در اوائل قرن پنجم (ظاهر از سال ۴۱۲ قمری) بوده به همان دوره مربوط می شود. ابن سینا در زمان حکومت علاء الدوّلہ دیلمی به اصفهان آمد، بعد از آنکه مددّتی در همدان بوده است و در اصفهان علاوه بر وزارت به تدریس و اشتغال های علمی پرداخته و مدرسه ای هم مربوط به او بوده که در تاریخ به نام مدرسه علایی نقل شده است و روی همین جهت هم بعضی معتقدند که مدفن ابن سینا در همان مدرسه علایی اصفهان «در محله باب الدشت در خیابان ابن سینای فعلی» است نه در همدان، زیرا ایشان تا آخر عمر در اصفهان باقی مانده است و در زمان او در حوزه علمیه

اصفهان، شاگردان عالم و بزرگی پرورش یافته اند. کلاً در زمان آل بویه به دلیل اعتقاد آنها به مذهب تشیع، خدماتی انجام شده و علماء بزرگ تشیع هم به آنها توجه داشته اند.

شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی قدس سرّه هم در زمان حکومت آل بویه بوده اند و لذا در بیش از یک قرن حکومت آنها، تشیع از نظر فرهنگی و اجتماعی و سیاسی رشد کرده است ولی بعد از آل بویه حکومت هایی که آمدند، تعصیات تندی داشتند که بخارط آن با شیعیان بدرفتاری های زیادی شد و ایران هم دچار آشتگی هایی در عرصه فرهنگ و سیاست شد و بعد هم در قرن هفتم حوادث تلخی مثل حمله مغول پیش آمد و در همین اصفهان هم، مدارس و کتابخانه ها را ویران کردند، اما گفته شده که همزمان با عصر سلجوقیان در اصفهان در خصوص احداث مدارس، اقداماتی صورت گرفته و از جمله خواجه نظام الملک هم که اینجا بوده، مدرسه یا مدارسی ساخته و تدریس و تألیف داشته، ولی چون یک دوره همراه با رقابت های سیاسی و مذهبی بوده و وجه غالب حکومت و مردم و علماء مثل همین خواجه نظام الملک، گرایش های سیاسی بوده، لذا تاریخ حوزه شیعه، چندان روش نیست یا حداقل من اطلاعی ندارم، ولی برخی مدارس علمیه مربوط به آن عصر هنوز در اصفهان وجود دارد.

اما پررنویس ترین دوره حوزه علمیه اصفهان که یک دوره منحصر به فرد و دارای امتیازات متعدد است، مربوط به زمان حکومت صفویه و همزمان با آغاز حکومت آنهاست که نهضت احداث مدارس علمیه شیعه و مهاجرت علماء شیعی از جبل عامل و دیگر شهرها شروع شد و کسانی مثل جناب شیخ علی بن عبد العالی کرکی قدس سرّه یعنی محقق ثانی، صاحب جامع المقاصد در قرن دهم به اصفهان آمدند یا پدر شیخ بهایی و خود جناب شیخ بهایی قدس سرّه هما که آنها هم از جبل عامل آمدند و با حضور این علماء، حرکت فرهنگی بزرگی در حوزه علمیه اصفهان شروع شد و کتاب ها و تأییفات متعدد و ارزشمندی تدوین شد که هنوز هم ما از آن سفره پربرکت استفاده می کنیم. در خشش

حوزه اصفهان و تأسیس بعضی مکاتب علمی مثل مکتب فلسفی اصفهان یا مکتب حدیثی اصفهان یا مکتب فقهی اصفهان، مربوط به همان زمان‌ها و از آثار عظیم دانشمندانی مثل میرداماد و شیخ بهایی و صدر المتألهین و علامه مجلسی و پدر ایشان و فاضل هندی معروف به کاشف اللثام و امثالهم است.

بعد‌ها به علت بعضی بی لیاقتی‌ها و مشکلاتی که در حکام صفویه پدید آمد و قدر این فضای علمی فرهنگی را به درستی ندانستند و منجر به هجوم و حشیانه افغان‌ها شد، دوباره اصفهان با یک آشتگی روبرو شد و سیر صعودی حوزه علمیه هم متوقف شد و حکومت‌های بعد از صفویه هم که اصولاً به علم و ترویج دین، چندان توجهی نداشتند تا نوبت به دوره قاجار و پهلوی رسید که از جهاتی بدترین دوره هاست، بویژه از جهت علمی و فرهنگی ولی باز هم حوزه علمیه اصفهان بعد از یک سیر رکودی در همین دوره علماء و مکاتب علمی خوبی داشته است ورود مرحوم سید حجه الاسلام یعنی سید شفتی و مرحوم حاجی کلباسی، دوباره حوزه را بعد از آن سیر رکودی حاصل از قضیه حمله افغان‌ها زنده کرد و تا این اواخر که علماء اهل جهاد و مبارزه هم مثل مرحوم آقای حاج آقا نور الله نجفی یا مرحوم شهید مدرس در دوره قاجار و اوایل پهلوی ظهور کردند. در نهضت مشروطه و در جریان مبارزات ملت ایران با نظام استبدادی محمد رضا شاه هم این حوزه و علمای آن، نقش بر جسته‌ای ایفاء کرده‌اند. لذا در همین دوره هم علی رغم رکودهایی که بر حوزه علمیه اصفهان، گاهی کمتر و گاهی بیشتر حاکم می‌شده ولی در عین حال، نقش علمی و اجتماعی علماء و حوزه علمیه قابل دقت و بررسی و تحلیل تاریخی است.

دوره آخری هم که در حوزه علمیه اصفهان در حال وقوع و تجربه است مربوط به بعد از انقلاب پرشکوه اسلامی است که از ده سال پیش به این طرف شروع شده و از سال ۷۴ تاکنون، تغییرات عمده‌ای چه در ساختار مدیریتی حوزه و چه در امور

تحقیقاتی به شکل جدید و با امکانات امروزی و چه در تأسیس رشته های تخصصی و تربیت معلمان در این گروه ها و چه در جهات دیگر و چه در به وجود آمدن یک نسل جدید جوان از طلاق، به وقوع پیوسته که امیدواریم خداوند تعالی، عنایات خودش را همراه با الطاف حضرت ولی عصر «ارواحنا فداء» که صاحب اصلی حوزه های علمیه اند، بیش از پیش نازل فرماید و این حوزه به سربلندی هرچه بیشتر نائل شود.

لذا ملاحظه می کنید که حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ جزر و مد عجیبی داشته و بزرگانی از ابن سینا گرفته تا محقق کرکی و از او تا علامه مجلسی و از ایشان تا سید حجه الاسلام و از او تا مرحوم آخوند کاشی و از آن بزرگوار تا دوره اخیر و تا به امروز در دوره های مختلف در این حوزه بوده اند، این حوزه گاهی از نظر کمیت و از نظر کیفیت خیلی بالا- بوده اما گاهی هم کم رنگ می شده ولی هیچ وقت خاموش نشده و یکی از علی که من در سال ۱۳۷۴، به درخواست علماء بزرگ حوزه اصفهان، از قم مهاجرت کردم در سال ۷۴ به اصفهان همین بود که باز احساس می شد که حوزه در مخاطره است و دیدم اگر بتوانم با کمک علماء و فضلاء این حوزه را زنده تر کنم، مورد رضایت این سلسله علماء سلف است که، اینها خیلی خدمت کردند به حوزه و به اسلام، چنانکه خدمت کردند به اصل فرهنگ دینی در اصفهان و لذا خوشحالم از این که الحمد لله الان هم اصفهان یک حوزه با نشاط را داراست و امیدوارم ان شاء الله با عنایات حضرت ولی عصر این حوزه زنده تر بشود و آنچه این وجود بزرگوار و مقدس که صاحب حوزه ها هستند، می خواهند در حوزه پیدا بشود ان شاء الله.

سؤال: سؤال دوم را این طور مطرح کنیم که چرا در سال ۱۳۰۰ شمسی یا ۱۳۴۰ قمری که حوزه علمیه قم تأسیس شد، مرکزیت حوزوی در ایران به قم منتقل شد؟ عامل و آسیب شناسی رکود حوزه علمیه اصفهان در آن دوره چه بوده است؟

آیت الله العظمی مظاہری: حوزه علمیه اصفهان برای خاطر تأسیس حوزه علمیه

قم رکود پیدا نکرد.مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس سرّه از اراک به قم آمدند و در قم ماندند و آنجا یک شکوفایی ویژه پیدا شد و من الان سراغ ندارم که افرادی در آن عصر حوزه علمیه اصفهان را رها کرده باشند از بزرگان و رفته باشند قم یا اگر بودند، خیلی قلیل بوده. این رکودی که گاهی در حوزه اصفهان پیدا شده از نبود علما سرچشممه می گرفت، از خلاصه بزرگان حوزوی بود. طبیعتاً وقتی که شخصیت های علمی در یک مجمع علمی نباشند، خواه ناخواه یک رکودی پیدا می شود، چنانکه در همین دوره اخیر که شخصیت هایی نظیر مرحوم آقا سید محمد باقر درجه ای، مرحوم جهانگیر خان، مرحوم آخوند کاشی و امثالهم بوده اند، نه تنها رکودی نبود بلکه دوره شکوفایی حوزه بوده است، و مرحوم آیه الله العظمی آقای بروجردی، استاد عظیم الشأن ما هم آن دوره طبله اصفهان بودند ولی بعدها دو مرتبه خلاصه بزرگان موجب رکود شد ولی این که اصفهان از بین برود و قم سر پا بشود ظاهرا این نیست. قم برای خودش یک شکوفایی خاصی پیدا کرد و مرحوم مؤسس، آقای حاج شیخ هم انصافاً زحمات زیادی را متحمل شدند و ایشان هم از نظر علم و هم از نظر عمل و هم از نظر حقائق روحی و واقعیت های قلبی خیلی بالا بودند. آن حرکت ایشان که همراه با یک تدبیر و عقل عجیب و غریبی بوده، بویژه در زمان استبداد رضاخانی موجب شد که قم الحمد لله شکوفایی پیدا کرد که الان هم این شکوفایی هست و در واقع قم آلان کانون و محور حوزه های علمیه تشیع است. البته در اصفهان در دوره حکومت رضا خان دوباره حوزه رکود پیدا کرد ولی رکود به این معنا که حوزه مثلاً از هم پاشیده باشد نیست، بعدها هم در این اواخر مرحوم آیه الله آقای خراسانی و بعد مرحوم آیه الله آقای خادمی و بعد مرحوم آیه الله آقای صادقی و مرحوم آیه الله آقای صافی و دیگر آیات و اعلام و بزرگان انصافاً خیلی کار کردند و زحمت کشیدند برای حفظ و اعتلاء و تعمیق و توسعه حوزه علمیه اصفهان، ولی علی کل حال ما می توانیم بگوییم درحالی که بعد از

حمله افغان ها و بعد هم در این دوره اخیر یعنی در زمان رضا خان خیلی ضرر زدند به حوزه علمیه اصفهان و به خود اصفهان و به معنویت و علمیت و موقعیت فرهنگی این شهر،لکن حوزه اصفهان همچنان پابرجا ماند.در استبداد رضاخانی خیلی ضرر زده شد به همه حوزه ها و حتی قم،حضرت امام قدس سرّه به من می گفتند که ما روزها نمی توانستیم در قم بمانیم،می رفیم در باغی در بیابان ها و شب می آمدیم حجره و اصلا رضا خان بنا داشت و می خواست که نابود بکند همه حوزه ها را و من جمله حوزه اصفهان را و لذا یک رکود عجیبی پیدا شد اما بلا فاصله وقتی رضاشاھ رفت،آن رکود دوباره مبدل به یک تحرک شد،پس این جزر و مذ در حوزه اصفهان همیشه برپا بوده اما هیچ وقت هم نبوده که نابود شده باشد و اصلاح حوزه نباشد،حوزه اصفهان همیشه بوده البته شدت و ضعف داشته است.

سؤال: حالا- این سوال را من از یک طرف دیگر مطرح کنم چون حالا بحث حوزه اصفهان است و بعد وارد خاندان نجفی و مسجد شاهی بشویم. مقام معظم رهبری که آمدن اصفهان در آن سخنرانی مسجد حکیم که خود جنابعالی هم حضور داشتید وقتی حوزه اصفهان را مطرح کردند در ارتباط با صفویه به یک نوع پیوندی بین حوزه و مردم اشاره و آن وضعیت صفویه را ترسیم کردند و مثلا شیخ بهایی را مثال زدند که ایشان نوشت در زمان خودش،معارف دینی را با داستان به مردم یاد می داد، امروز ما دوباره احتیاج داریم به این که همان شیخ بهایی ها همان کار را ولی به سبک جدید انجام بدنهند. علوم اسلامی شامل عرفان اسلامی،فلسفه اسلامی،اخلاق اسلامی،تفسیر و حدیث و اینها هم هست آیا این که فقط حوزه در فقه و اصول متمرکر بشود، این به نظر شما می تواند یک آسیب شناسی باشد برای این که معارف اسلامی را محدود کند یا نه و از این جنبه حوزه اصفهان به نظر شما آسیبی دیده یا ندیده؟

آیت الله العظمی مظاہری: حوزه علمیه نجف تقریبا این جور بوده یعنی همیشه در

علوم اسلامی که به درد زندگی روزمره مردم می خورد یا در تربیت مبلغ، ضعیف بوده و آنها امتیاز هم می دانستند و می گفتند که اگر بخواهیم غیر این باشد ضریبه به فقه و اصول می خورد. ولی ما خلاف این را امتیاز می دانستیم، لذا حوزه قم که تشکیل شد و بعد در زمان رونق ویژه آن در وقتی که نوبت به استاد بزرگوار ما آیه الله العظمی آقای بروجردی قدس سرہ رسید الحمد لله یک شکوفایی خاصی، حوزه قم از این نظر پیدا کرد اگر چه محور فقه و اصول بود و مبانی فقه و اصول، اما فلسفه اگر محور نبود لا اقل در حاشیه هم نبود، همچنین عرفان اسلامی و همچنین تفسیر و همچنین کارهای فرهنگی مثل انتشار مجله مکتب تشیع یا احیاء تراث علمی تشیع یا امور تبلیغی شکوفایی پیدا کرد به طوری که عالم ها و مبلغ های خوبی هم تحويل جامعه و دانشگاه ها شد مثل مرحوم شهید مطهری و مرحوم شهید بهشتی و مرحوم شهید باهنر و مرحوم شهید مفتح که انصافا هم برای عالم اسلام و هم برای این نظام، هم برای حوزه ها هم برای دانشگاه ها خیلی کار کردند، خب اینها شاگرد های همین حوزه قم بودند. در اصفهان هم این جزء و مدد بوده یعنی بعضی اوقات محور همان فقه و اصول بوده، و بقیه علوم در حاشیه ولی در بعضی دوره ها هم علوم دیگر نیز بطور مبسوط گسترش یافته و اصلا اصفهان حوزه گرمی در فلسفه و معقول داشته و مکتب فلسفی اصفهان که مرهون ملا صدر او است مثل مکتب حدیثی اصفهان که مرهون علامه مجلسی و پدر او است، بسیار با اهمیت است. در زمان حاضر هم در قم باید بگوییم که علوم اسلامی محور است، نه فقه و اصول اگرچه فقه و اصول باید بیشتر به آن اهمیت داده شود، چون دامنه دار است و یک نحو سرمایه است، اما به مابقی هم الحمد لله خیلی اهمیت داده می شود، این ۷، ۸ ساله در اصفهان هم این جور بوده، گروه های تخصصی، مرکز تحقیقات، احیاء میراث مکتوب و تبلیغ ها و اعظام ها، اینها همه دلیل بر این است که توجه به این مطلب بوده و هست. و ما شکر می کنیم خدا را که حوزه ها الان همه، مخصوصا قم، اصفهان، مشهد

که یک نحو مرکزیتی هر کدام بطور مستقل دارد، فقط متمرکز بر فقه و اصول نیست و بقیه علوم هم تدریس می شود و هم اهمیت به آن داده می شود، البته نباید به این مقدار اکتفاء کرد و مسلمًا باید به نحو بهتری توسعه داده شود.

سؤال: یک نکته ای که در زندگی آقا نجفی و حاج آقا نور الله برای خود من جالب و سؤال برانگیز است این است که اینها وقتی که در مشروطه حرکتشان را شروع کردند در اصفهان بزرگان دیگری هم هستند مثلا در اصفهان مرحوم آقای درچه ای هستند، جهانگیر خان هستند مرحوم آخوند کاشی هستند وقتی در دوره تباکو اولین بار حکم تحریم توسط آقا نجفی صادر شد، قبل از میرزا شیرازی، ایشان ۴۷ و ۴۸ سال سن داشتند در صورتی که آن زمان مرحوم سید فشارکی در اصفهان بودند و بسیاری از بزرگانی که ۲۰ سال از ایشان سنتشان بیشتر بوده و ما در اصفهان نمی بینیم که کسی حکم ایشان را الغوا کرده باشد با اینکه علمائی که موافقت نکردند، مخالفتی هم نکردند در صورتی که در تهران یا در نجف به هر حال علماء دو گروه شدند، مشروطه خواه و مشروعه خواه، در نجف اشرف به هر حال در مقابل هم دو جریان شدند مرحوم سید صاحب عروه و طرفدارانش در مقابل مرحوم آخوند صاحب کفایه به هر حال تا مدت ها این درگیری ها ادامه داشت، یا در تهران مرحوم آقای شیخ فضل الله نوری. اما در اصفهان چنین چیزی وجود ندارد یعنی نه در قضیه مشروطه که می بینیم علماء تایید کردند یا سکوت کردند یعنی مخالفتی نکردند و در دوره قیام حاج آقا نور الله بیشتر، با این که خود جنابعالی استحضار دارید یک قیام ضد دولتی کردن آن هم بر ضد رضاشاہ کار سختی بوده است یعنی این که آدم ۳۰۰، ۴۰۰ تا عالم دینی و مجتهد و طبله را بردارد ببرد جلوی سلطان وقت بگذارد این کار سختی است، چطور مخالفتی نشده؟ این یک چیز عجیب است حتی زمان خود ما دوره این انقلاب به هر حال برخی از مقدسین می گفتند نمی شود، نکنید، خون از دماغ کسی نیاید، اما چنین چیزهایی در

تاریخ راجع به

ص: ۳۲

اینها نه در مشروطه ثبت شده نه در قضیه قیام حاج آقا نور الله، اینها به نظر من یک چیزهای عجیبی است در فضای حوزه اصفهان و زندگی مبارزاتی مرحوم آقا نجفی در تباکو و مشروطه و مرحوم حاج آقا نور الله که حتی مثلا ایشان نامه برای مرحوم آقای سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم میرزا نائینی دارند و در قیام قم سعی می کنند حتی اینها را با خودشان همراه کنند و این جو نجف را هم برگردانند این را حضرت تعالی چطور نگاه می کنید؟

آیت الله العظمی مظاہری: آقای آقا نجفی و آقای حاج آقا نور الله هر دو بزرگوار نفوذ مردمی و نفوذ حوزوی خاصی داشتند یعنی هر دو علامه بر این که در میان مردم یک شهرت به سزاوی داشتند مخصوصا آقای نجفی از نظر علم و از نظر عمل، خواص هم اینها را دو روحانی مبرز می دانستند، یعنی اینها را لائق می دانستند برای پیشتازی و رهبری، لائق می دانستند برای این که ریاست حوزه یا ریاست روحانیت در اختیار ایشان باشد و چون چنین بود دیگر خواه ناخواه مرحوم حاج آقا نور الله و آقای آقا نجفی توانستند در صحنه های سیاسی آن دوره، خیلی کار بکنند حالا روحانیت یا ساکت بود یا همراه و علی کل حال تقابل نبود و وقتی تقابل نبود طبعا آنها توانستند کار بکنند. در قضایای حضرت امام هم همین جور شد. حضرت امام هم یک نفوذ ویژه در میان روحانیت، مخصوصا فضلاء و طلاب روشن بین داشتند و این نفوذ حضرت امام موجب شد که قد علم بکنند و بتوانند علاوه بر قیام و نهضت، یک نظامی را معماری کنند و بیاورند، دیگران هم اگر انقلابی بودند همراه شدند، اگر هم فتوایشان این بود که نه، یا این که صلاحشان نبود ساکت شدند و حضرت امام به تنها یی توانستند کار عظیمی را بکنند و من خیال می کنم در اصفهان این که مرحوم آقا نجفی و مرحوم حاج آقا نور الله توانستند عرض اندام بکنند و راستی هم شکست دادند به حکومت های جبار وقت، این شکست برای خاطر همین بود که این دو بزرگوار از نظر نفوذ در میان مردم و نفوذ در

ص: ۳۳

میان خواص عالی بودند و نفوذ کامل داشتند و دیگران یا تابع بودند یا ساکت، مثلا در قضایای نهضت تباکو هم این دو بزرگوار و هم برادر دیگران مرحوم آقای شیخ محمد علی ثقه الاسلام فعالیت عظیمی کردند در مقابل حاکم وقت اصفهان یعنی ظلّ السلطان و پدرش ناصر الدین شاه و ذرّه ای در مقابل تهدیدهای این پدر و پسر جبار کوتاه نیامدند. ظلّ السلطان آدم قلدر و ناجیبی بوده و در حکومت هم چون پسر شاه بود اختیارات کامل داشت ولی در عین حال این بزرگان در مقابل اینها ایستادند و مقاومت کردند و شکست دادند، یا مثلا حکم تحریم آقا نجفی علیه سلطه بازار اجنبي در ایران، اثرات مهمی داشته است یا تأسیس آن شرکت معروف به اسلامیه از سوی مرحوم حاج آقا نور الله که در حقیقت برای استقلال خواهی و خودکفایی کشور بود و برای اینکه جلوی بازار اجنبي و تسلط ییگانه ها بر فرهنگ مردم ایران گرفته شود یا تأسیس بیمارستان، که همین بیمارستان خورشید فعلی که اسمش را عوض کردند به بیمارستان نور به یاد مرحوم حاج آقا نور الله و یا رسیدگی به محرومین و امثال این کارها از نظر فرهنگی و اجتماعی خیلی اهمیت داشته است و در آن سال ها مخصوصا بعد از جنبش مشروطه خواهی، اذهان و افکار بسیاری از تحصیل کرده های مملکت به طرف غرب و غربی ها رفته بود و آن طبقه روشنفکر در همان زمان در ایران بوجود آمد و به همین سبب این جریان روشنفکری در کشور ما به صورت ناقص و بیمارگونه متولّد شد. چون آنها با پیروی از تمدن ییگانه غربی، یک نحو عناد از روی تعصب و جهل به فرهنگ اسلامی و فرهنگ خودی کشور پیدا کردند و در واقع شیفتۀ غرب شدند و از فرهنگ ملی تنفر پیدا کردند و هر جایی که شیفتگی و تنفر از روی تعصیب و عناد و لجبازی و جهل پیدا شد، کار خراب می شود چون «حب الشی یعمی و یصم» و این یعنی تقلید کورکورانه. در آن فضای تقلیدی، فرهنگ غربی گسترش زیادی پیدا کرد، حکام بی لیاقتی هم مثل ناصر الدین شاه، و بعدها کسی مثل رضا خان در این دو دوره قاجار

و پهلوی، مملکت را سمت غرب، تا توanstند سوق دادند. در یک چنین فضایی مرحوم آقای آقا نجفی یا آقای حاج آقا نور الله چون جدا از مراتب علمی و عملی، دارای بینش سیاسی و اجتماعی بودند و مسائل جاری داخلی و بین المللی را در ک می کردند و تحت نظر داشتند و به تعبیر امروزی ها اهل تحلیل بودند، کار مهمی کردند، گفتند ما با پیشرفت مخالف نیستیم، با تمدن مخالف نیستیم، با توسعه مخالف نیستیم، اما مبنای توسعه و پیشرفت و تمدن نباید غرب و بیگانه و دشمن این کشور و تفکرات او باشد بلکه ما خودمان باید برپایه سنت های عقیدتی و باورهای مقدس خودمان، کشور را خودکفا کنیم و بسازیم و لذا حتی تولیدات شرکت اسلامیه به کشورهای دوردست هم صادر شد. بینید، حدود یک قرن پیش، چقدر تفکرات عمیق و پیشرفتی ای در مغز و فکر روحانیت این مملکت و حوزه های شیعه بوده است! آن وقت امروز عده ای می خواهند همه کارهای اصلاح گرانه و توسعه و پیشرفت را با اسم غرب و بیگانه برای خودشان و به نام خودشان مصادره کنند و مع الأسف نسل جوان ما هم با تاریخ حتی با تاریخ معاصر آشنا نیست و نمی داند که مبارزه روحانیت و حوزه ها و علماء در مقابل نفوذ سیاسی استعمار در این کشور در زمان قدرت روس ها و بعد انگلیس ها و بعد آمریکایی ها و دخالت های نابجای آنها و مستشاران آنها چقدر عظیم و گسترده و پیشترانه بوده. مبارزات همین دو بردار عظیم القدر، در تاریخ بسیار عبرت انگیز و مهم و بعدها هم در زمان ما شخصیتی مثل حضرت امام توanstند با همین نفوذشان اساسا نظام و حکومتی را بر بنای دین ایجاد کنند. بنابراین اگر ملاحظه می کنید که در برابر حضرت امام یا آقای حاج آقا نور الله یا آقای آقا نجفی، علماء دیگر اختلاف نکردند، بخاطر عظمت آنها و نفوذ کلمه آنها بود که همه، آنها را قبول داشتند و یا همراه بودند یا ساکت بودند.

سؤال: مرحوم مدرس یک نقلی می کند، مدرس جوانی که در قیام تباکو بوده، که

صفحه ۳۵

ایشان پیش میرزای شیرازی رفته در اواخر عمر میرزا، ایشان می گوید میرزا از من سؤال کرد چه خبر شد؟ در خاطرات مرحوم مدرس هست که ایشان می گوید من توضیح دادم که چه شد در اصفهان و در تباکو بعد ایشان می گوید یک دفعه میرزا زدند زیر گریه و گفتند من یک نگرانی که دارم این است که الان خارجی ها می فهمند قدرت اسلام کجاست، در این قضیه تباکو فهمیدند که علماء هستند و روی این کار می کنند.

آیت الله العظمی مظاہری: اگر این نقل از میرزا درست باشد از تسامحات است چون معصوم که نبوده اند، کاری که آقا نجفی و بعد هم مرحوم میرزای شیرازی کردند یعنی زنده کردن روحائیت، یعنی زنده کردن اسلام، یعنی رها کردن مردم از استثمار، و حالا یک تبھی هم، یک تبھ شیطانی هم در دشمنان پیدا بشود، خب بشود. ما باید کارمان را بکنیم، مرحوم میرزا به قاعده امر به معروف و نهی از منکر جلو آمدند و کارشان را هم کردند و کار هم بسیار عالی بود که هنوز ثمرات آن باقی است و حالا آن دشمن تبھ پیدا کرد که روحائیت خیلی می تواند کار کند خب باشد.

سؤال: حالا این طور بگوییم که از دوره مشروطه یا اوایل رضا شاه این تبھ آنها و تبھ روحائیت مساوی بود اما از دوره رضا شاه به بعد توطئه ها بر تبھ غلبه کرده و مؤسفانه فضایی که در جامعه دینی اینها ایجاد کردند یک فضای شفاف و صافی نیست یعنی خیلی کار کردند تمام راه های نفوذ را اینها فکر کردند من به نظرم می آید یک مقدار بعضی اوقات که یک مطلب واضحی را آدم می بیند مخالفت می شود شاید علتی این باشد که خارجی ها به هر حال این نقطه را پیدا کردند و سعی کردند روی جریانات مختلف کار کنند و البته امثال امام مقابله کردند ولی باید این تبھ و آگاهی به هر حال درصدش و درجه اش بالاتر برود. به نظرتان نمی آید این طور است؟

آیت الله العظمی مظاہری: اما بالآخره این کارها باید بشود یعنی کار مرحوم میرزا باید صورت می گرفت و معلوم هم هست چه کارهای دینی، چه کارهای اجتماعی، چه

کارهای فردی و خانوادگی صدر صد نمی شود که مصلحت داشته باشد مسلم است یک مفاسدی هم دارد عقل ما هم می گوید در قانون اهم و مهم، اهم را بگیر و مهم را رها کن خب در امر به معروف و نهی از منکر همین است، ابی عبد الله الحسین عليه السلام اگر در مدینه مانده بودند حق السکوت به ایشان می دادند، بالاترین ریاست ها و مقامات را به ایشان می دادند ساده و خوب زندگی می کردند و دیگر این قضیه کربلا هم جلو نمی آمد لکن قضایای کربلا اسلام را زنده کرده و ادامه داد و این موج را سرتاسری کرد بعد هم این عزاداری ها و درس های بزرگ عاشورا و اقتداء به آن امام و سالار شهیدان این موج را تا الان اینجا آورده، البته معلوم است که شهادت ابی عبد الله الحسین عليه السلام، اسارت زینب مظلوم و آل الله یک خسارت های عظیم همیشگی است اما یک نفع بزرگ هم بود و آن اینکه اسلام عزیز زنده شد و باقی ماند.

سؤال: فکر می کنم این فرمایش میرزای شیرازی بیشتر یک هشدار بود تا مثلاً اظهار پشیمانی از این که حالا ما این کار را کردیم و آنها متوجه این چیز شدند می گویند ظاهرا با این کار بزرگی که در دوره نهضت تباکو شد ما برای اولین بار هم استبداد را و هم استعمار را هر دو تا را با آن حرکت بزرگ با یک فتوی که حتی تا اندرونی ناصر الدین شاه هم دیگر فرمان نمی برد از شاه، با یک فتوای کوچک بساط استعمار و استبداد را روحانیت شیعه و مرجعیت شیعه به هم ریخت و این کار بزرگی بود به نظرم ایشان هشدار دارند می دهند که حالا که این کار را کردید دشمن فهمیده شما چه قدرتی دارید.

آیت الله العظمی مظاہری: این که گریه ندارد، باید بخندند، باید شاد باشند و البته باید هوشیار هم بود.

سؤال: شاید هشدار می دهند برای آینده.

آیت الله العظمی مظاہری: اما من خیال نمی کنم از مقام بزرگ مرحوم میرزا که اصل این نقل واقعیت داشته باشد و خیال می کنم یک اشتباہی در کار بوده است و اگر هم

اصلش درست باشد همین فرمایش شماست و یک تنبه و اما این که او می گوید گریه کردند و خیلی متائف شدند که چرا ما این جور کردیم، ظاهرا درست نباشد.

سؤال: نه، نه، گفتن نگران شدند برای آینده که به اینان دشمن بیشتر حمله می کند.

من از همین بحث تباکو استفاده می کنم و یک سؤالی خدمتتان عرض دارم و آن این که در نهضت تباکو مرحوم آقا نجفی و مرحوم حاج آقا نور الله و اخواه ایشان، آقای شیخ محمد علی ثقه الاسلام یک فعالیت گسترده ای کردند آن هم در مقابل ظل السلطان و ناصر الدین شاه که حضرت عالی اشاره کردید. در همان دوره ناصر الدین شاه تهدید می کند که به اینها بگویید یعنی به علمای اصفهان که می آیم می بنند آنها را به توب و اصفهان را می گویید بالمره نابود می کنم اصلا، با یک چنین تهدیدی منتها آقایان می ایستند محکم می ایستند می خواستم بینم حضرت عالی نظرتان در خصوص این حرکت بزرگی که علماء به رهبری مرحوم آقا نجفی و آقای ثقه الاسلام و حاج آقا نور الله در آن دوره و بعد در مشروطه به وجود آوردند را نظرتان را بدانیم.

آیت الله العظمی مظاہری: بله عرض شد که حرکتی بسیار ارزشمند بود و ضربه محکمی به حکام وقت بود و کاری که اینها انجام دادند دلیل بر این است که هم شجاع بودند و هم با تدبیر بودند مخصوصاً آقای حاج آقا نور الله. البته آقای آقا نجفی هم خیلی شجاعتشان خوب بود و حتی مثلاً برای من بعض اوقات نقل کرده اند که ظل السلطان می ترسید بباید پیش ایشان برای این که وقتی می آمد با بی اعتمایی و سخره او را بیرون می کردند و در مقابل ظل السلطان این جور رفتار کردن شجاعت می خواهد یا این که از همین جمله ای که ناصر الدین شاه گفت من اصفهان را به خاک و خون می کشم شما را هم در مقابل مردم چوب و فلک می کنم، خب این دلیل بر این است که یک ذلتی برای ناصر الدین شاه پیدا شده بود، یک ترسی در دل ناصر پیدا شده بود و این ترس را این بزرگواران ایجاد کردند. لذا کارشان خیلی کار بالائی بوده انصافاً ولو دشمن نگذشت

آن مشروطه ای که می خواهند پا بشود، نشد و بالاخره نگذاشتند با آن ارتعاب ها و آن قیام های ضد مشروطه و بالاخره مثل شهادت آقای حاج شیخ فضل الله نوری که اگر اینها قدرت و امکان داشتند، با آقای حاج آقا نور الله و آقای آقانجفی هم همین کار را می کردند، قدرت نبود یعنی در اصفهان یک تبعیت خوبی از این دو بزرگوار بود هم خواص هم عموم مردم و الحمد لله با شجاعت این آقایان، کار و مبارزه پیشرفت کرد البته تدبیر و شجاعت به تنها یی نمی تواند کار بکند، علم هم می خواهد. مراتب علمی این دو بزرگوار هم خیلی بالا بوده و مورد تأیید و قبول همه اعاظم آن زمان بوده است. همچنین حضرت امام اگر مرجع نبودند، اگر مقام والای علمی ایشان نبود نمی توانستند این انقلاب را برپا کنند، شجاعت و تدبیر ایشان نمره اول بود، اما آن که حضرت امام را به رهبری برای تشکیل این انقلاب تبدیل کرد، علم ایشان بود و مرجعیت ایشان بود، آقای حاج آقا نور الله و آقای آقانجفی هم این جور بودند که هر دو عالم بودند، آقانجفی یک مرجع بود و از نظر علمی هم هر دو وزین بودند. تدریس داشتند و حوزه باید بگوییم که ریاستش مال اینها بود، دیگران هم ریاست اینها را قبول داشتند و آن علمشان و شجاعتشان و چیزهای دیگر آن نفوذ مردمی و نفوذ در میان خواص را ایجاد کرد و موجب شد که الحمد لله برای ایران و برای عالم اسلام خیلی کار کردند یعنی از کسانی که باید در تاریخ بنویسیم و کم نوشته شده و امیدواریم این سمینار شما زنده بکند این چیزها را، این دو بزرگوار و خدمات آنهاست برای اسلام و اصلا من عقیده دارم که خاندان اینها یک خاندان عریق علمی و معنوی بوده، شما ملاحظه کنید که مرحوم آقا شیخ محمد تقی صاحب هدایه، که خیلی بالا بوده از نظر فقه و اصول به اندازه ای که الان حاشیه ایشان اصول روز است و این خیلی عجیب است چون معمولاً این نوشته های اصول بعد از ۴۰ سال، ۵۰ سال، تقریباً به قول عوام کهنه می شود ولی الان اصول ایشان، اصول زنده ای است انصافاً، و من عقیده دارم کار این دو بزرگوار که نوه های آقا شیخ

محمد تقی هستند اگر بهتر از آقا شیخ محمد تقی نبود کمتر نبود. او از نظر علمی و اینها از نظر سیاسی، اجتماعی زنده کردند اسلام را و اگر کار این دو بزرگوار بهتر نبود لا اقل مثل کار جدشان خیلی اهمیت داشت.

سؤال: همین جور که اشاره کردید بالاخره درگیر شدن با استبداد و استعمار آن هم با آن حجم بالای توطئه و نفوذ آنها در دربار قاجار علاوه بر شجاعت، یک تدبیر و مدیریتی هم می خواهد که فکر می کنم به حد کمال در این دو بزرگوار وجود داشت.

آیت الله العظمی مظاہری: بله همینطور بوده.

سؤال: شما فرمودید مقام علمی اینها موجب چنین اقداماتی شد.

آیت الله العظمی مظاہری: بله هم علم داشتند، هم تدبیر داشتند و عرض شد که غیر از شجاعت، تدبیر و مدیریت اینها خیلی بالا بودند یعنی به عبارت دیگر سیاست این دو بزرگوار خیلی بالا بود، لکن تدبیرشان به خاطر همان جهات علمی است و الا نوعاً افراد کم فضل، با تدبیر هم نیستند.

سؤال: یک نکته دیگر به ذهن من می رسد که ارتباط عمیقی بین حوزه نجف و اصفهان در این مقطع ظاهرا وجود داشته، حتی سامراء هم موقعی که مرحوم شیرازی در سامراء تشریف داشتند و به نحوی حوزه نجف شاید خیلی از مسایل را به حوزه اصفهان و مخصوصاً شخصیت های بزرگی که در حوزه اصفهان حضور داشتند ارجاع می دادند یعنی مورد اعتماد بودند اگر از اصفهان خبری در خصوص وقایع و مسایل ایران می رسید آنها به آن ترتیب اثر می دادند و حکم صادر می کردند و فتوی صادر می کردند. در مورد ابعاد این همکاری و اعتماد، اعتماد حوزه نجف یا حوزه سامرا نسبت به اصفهان، اگر حضر تعالی مطلبی به نظرتان می رسد بفرمایید ممنون می شویم.

آیت الله العظمی مظاہری: بله عرض شد که این به سبب شناختی بود که آنها از این دو بزرگوار و مقامات علمی و اجتماعی و نفوذ حوزوی و مردمی آنها داشتند یا کلا از

اصفهان و حوزه علمیه اصفهان و علمایش داشتند و این خیلی اهمیت دارد چنانکه آن شناختی که نجف از تهران و بزرگانی نظیر حاج شیخ فضل الله یا مرحوم بهبهانی یا مرحوم ملا علی کنی و امثال اینها داشتند این شناخت موجب اعتماد می شد و اطمینان علمای بزرگ مثل مرحوم آخوند نسبت به آقای حاج آقا نور الله، وجه دیگری هم داشت و آن اینکه آقای حاج آقا نور الله از شاگردان آقای آخوند بودند و بسیار مورد احترام و توجه ایشان واقع می شدند.

سؤال: حاج آقا در این قیام معروفی که موضوع این همایش ما هست یعنی قیام علمای اصفهان و علمای ایران به رهبری مرحوم حاج آقا نور الله علیه رضا خان چه عواملی دست به دست هم می دادند که مرحوم حاج آقا نور الله در رأس این قیام قرار می گیرد چرا اینجا این حرکت آغاز می شود در حالی که علمای بزرگ دیگری هم در اصفهان هم در شهرهای مختلف بودند؟

آیت الله العظمی مظاہری: بله، لکن به قول آن شاعر هزار نکته غیر از حسن باید جمع باشد تا مقبولیت عمومی پیدا بشود، علم فقط نمی تواند، تدبیر فقط نمی تواند، شجاعت فقط نمی تواند باید یک مقام جمع الجمعی پیدا بشود. مثل حضرت امام که عرض کردم، حضرت امام اگر مرجع نبودند، اگر علم فقه و اصولشان بالا نبود، اگر یک عارف کامل، یک فیلسوف کامل نبودند، نمی توانستند این انقلاب را ایجاد کنند، شجاعت فقط که نمی شده، خیلی کسان این شجاعت را داشتند مثلاً مرحوم آیت الله کاشانی از این حیث خیلی خوب بود امّا بالآخره کاری که حضرت امام کرد نتوانستند بکنند می خواستند هم که بکنند، نشد بکنند، در حالی که آقای کاشانی حق به این نظام اسلامی دارد انصافاً، یک ارادات خاصی هم حضرت امام به آقای کاشانی داشتند، همانطور که آن ارادت از آن طرف هم بود، آقای کاشانی هم یک علاقه ای به حضرت امام داشتند در حالی که حضرت امام آن زمان یک مدرّسی بیش نبودند. از طرف دیگر

وقتی شناخت نیست، اختلاف ایجاد می شود ولی در مورد مرحوم حاج آقا نور الله و مرحوم آقا نجفی، علماء نجف شناخت کامل روی آنها داشتند و آن شناخت کامل موجب می شد که تایید می کردند. بعد هم مرحوم حاج آقا نور الله و مرحوم آقا نجفی امتیازهایی داشتند و آن امتیازها موجب شد مسئولیت پیدا کردند، ریاست پیدا کردند علماء هم می دیدند که راستی اینها جامع کمالات هستند و لذا در مقابل آنها یا ساخت بودند اگر فتوایشان اقضا نمی کرد یا این که طرفدار و مبارز بودند و آنها را همراهی و تأیید می کردند.

سؤال: یک نکته ای را من به عنوان یک سؤال مجّزا مطرح می کنم و آن اینکه بحث های مقایسه ای خیلی به ما کمک می کند ۸۰ سال پیش حاج آقا نور الله قیامی می کند و خیلی مشابهت ها می بینیم بین شخصیت حاج آقا نور الله و حضرت امام که ۴۰ سال پیش قیام می کنند و خب شما با شخصیت امام خیلی نزدیک بودید و اطلاعات دقیقی داشتید لابای فرمایشات شما وجه مشابهت هایی بین حاج آقا نور الله و امام را گفتید وجه امتیازها را هم اگر صلاح می دانید بفرمایید چه شد که قیام حاج آقا نور الله به نتیجه نرسید ولی قیام امام به نتیجه رسید؟ آیا شرایط زمانه بود یا ظالمی که روبروی آنها بود این طور بود یا مردم وضعیتشان جوری بود یا نه بر می گشت به همان خصائصی که در وجه مشترک شما اشاره کردید که به نحو تشکیکی در امام قوی تر بوده و توانسته این قیام را به نتیجه برساند.

آیت الله العظمی مظاہری: اوّلا این را باید توجه داشته باشیم که قیام حضرت امام یک خرق عادت بود، این را ما نباید فراموش بکنیم، حضرت امام نکردند، ما نکردیم، خدا عنایت کرد ولی به واسطه حضرت امام این خرق عادت انجام شد. از زمان غیبت صغیری تا الان همه علماء این موضوع ولایت فقهی را قبول دارند و همه علماء هم در این خصوص کوشانده اند. من در درس های ولایت فقهی، کلمات تعداد زیادی از اعاظم

مثل شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلّی، شهیدین تا متأخرین و معاصرین را آوردم که اینها در کتاب هایشان مکرر به موضوع ولایت فقیه پرداخته اند و دلshan هم میخواسته این فتوی پیاده بشود، اما نشده بخاطر مشکلات خاص و اقتضائات زمان. همین مرحوم آقای آقا نجفی در تأثیراتشان به بحث ولایت فقیه بطور مفصل پرداخته اند و ایشان هم ولی فقیه را مبسوط الید می دانستند و اصلاح بینان اقدامات و مبارزات ایشان بر همین اعتقاد بوده. مرحوم آقای آقا نجفی و برادرشان آقای حاج آقا نور اللّه، در زمان مشروطه در اصفهان و توابع، کارهای اجتماعی و حکومتی می کردند و این به سبب اعتقاد علمی آنها بود که می خواستند به آن نظریه علمی، عیتیت اجتماعی و خارجی بیخشند و تا حدّی هم موفق شدند، اگرچه کار آنها مثل کار حضرت امام فراگیر در کلّ مملکت نشد امّا بالآخره، هم در مقام علمی به ولایت مطلقه فقیه معتقد شدند هم در مقام عمل و عیتیت اجتماعی این کار را می خواستند تجربه کنند ولی حرکت حضرت امام هم اگر چه مثل حرکت این دو بزرگوار مبتنی بر همان نظریه علمی بود لکن توسعه و سعّه عجیبی پیدا کرد و به کلّ مملکت رسید و واقعاً یک کار اعجاب انگیز شد و علاوه بر نهضت به حکومت و نظام تبدیل شد. لذا اوّلاً باید بگوییم این کار حضرت امام یک خرق عادت بوده و الحمد لله این حکومت دینی و جمهوری اسلامی، به دست ایشان ایجاد شد.

اما ثانیاً این را هم باید توجه داشته باشیم که امتیازهای حضرت امام وقتی که برویم در تاریخ می بینیم که بی نظیر است یا کم نظیر است، حقاً حضرت امام امتیازهای عجیبی داشتند من تقریباً ۴۰ سال با ایشان مرتبط بودم از آن وقتی که ایشان یک مدرسی بودند تا وقتی که ایشان مرجع مسلم تقلید شدند تا بعد که توانستند نهضت را برپا بکنند تا آن زمانی که رهبر مطلق بودند و یک درخشندگی عجیبی در دنیا پیدا کردند. مثلاً حضرت امام از نظر خلوص خیلی کم نظیر بودند از نظر جامعیت

علمی

ص: ۴۳

خیلی کم نظیر بودند از نظر شجاعت و تدبیر خیلی کم نظیر بودند و می توانیم بگوییم که حضرت امام در مقام جمع الجمعی و در بعد جامعیت بی نظیر بودند و لذا توانستند این نظام را معماری کنند.

مرحوم حاج آقا نور الله و مرحوم آقا نجفی و علمای آن زمان اینها همه خوب بودند، انصافاً عالی بودند ولی از جهاتی قابل قیاس با امام نبودند و من خیال می کنم اگر حاج آقا نور الله هم در زمان ما بودند، متابعت از حضرت امام می کردند زیرا حاج آقا نور الله هم از نظر خلوص و از نظر تواضع خیلی بالا بودند. علی کل حال آن دو بزرگوار در زمان خودشان کار کردند و طاغوت آن زمان هم که خیلی مهم بود یعنی طاغوت قاجار و بعد پهلوی از کار آنها ضربه خورد لکن شاید، مقایسه، خیلی هم ضرورتی نداشته باشد، ما الان در مقام بیان حاج آقا نور الله هستیم نه حاج آقا روح الله.

سؤال: اجازه بدھید سوال قبلی را جو در دیگر طرح کنم و نظری را بگویم بعد نظر جنابعالی را جویا بشوم خدمتتان عرض کنم که دوره صفویه به هر حال یک نظام دینی بود و لو به طور ناقص چون به هر حال علماء، قدرت داشتند و شیعه هم زنده شد بعد از ۹ قرن که تشیع در تقویه بود، در قرن ۱۰ تقریباً از ۹۰۷ به بعد مذهب رسمی ایران شیعه شد یک نظام به هر حال ناقص دینی نه یک حکومت تمام عیار اسلامی درست شد، علماء در احکام قضایی، در موقوفات در اینگونه مسائل دخالت می کردند، کار می کردند و سلاطین صفویه هم راضی بودند به این، با هم یک همکاری مثبتی داشتند خب بعد از قاجاریه و بخصوص بعد از قرارداد ترکمن چای این مرکزیت دینی و این تعامل از بین رفت، سلاطین کار خودشان را می کردند و راضی بودند که علماء در سیاست و کارهای اجتماعی دخالت کنند تا زمان انقلاب اسلامی که دوباره یک حکومت دینی تمام عیار روی کار آمد. اینجا یک خطی هست از آن حکومت ناقص دینی صفویه به این حکومت کامل که این خط را اسمش را می گذاریم خط نهضت های اسلامی یک خطی است که

فضایش، دوره اش با خط حکومت های دینی فرق میکند، یک شرایط ویژه ای دارد من یک نکته ای به نظرم آمد مثال تاریخی بزنم مرحوم میرزای شیرازی وقتی که اولین مکاتباتی که با ناصر الدین شاه دارند در قرارداد رژی نه فقط می گویند تباکو باید لغو بشود می گویند تمام قراردادهای استعماری خارجی ها را باید الغاء کنیم اما وقتی ایشان این حکم یا فتوی را صادر می کنند تحقیقی که ما کردیم تقریبا ۵۰ روز طول کشیده که قلیان و چپن و تباکو تحريم بوده اینها را حالا تاریخ زیاد ثبت نکرده بوده ولی گوشه و کنارش هست نامه ای آمده از علماء از مردم که آقا بس است! ما می خواهیم تباکو بکشیم قلیان بکشیم! بعد از ۵۰ روز، ۶۰ روز میرزا آبرومندانه قضیه را جمع می کنند و دیگر دنبال حرفشان را نمی گیرند ایشان تباکو را لغو می کند ولی حرف میرزا بیش از این بود می گفت قرارداد راه آهن هم باید لغو بشود بانک شاهنشاهی هم باید لغو بشود یعنی میرزا با همه نفوذ استعمار کار داشت ولی وقتی دید کشش مردم به اندازه همه اینها نیست و همین مقدار است خب آبرومندانه و درست شروع کرد یک حرکتی را بنیان گذاری کرد و موفق هم شد ادامه این شد مشروطه، یک قدری پرنگتر شد و این همین طور این خط پرنگتر شد تا انقلاب اسلامی. نکته ای که اینجا هست که مدیریت سیاسی مردم کار سختی است یعنی مردم را در صحنه نگه داشتن این در امام فوق العاده بود اما این کار در نهضتها اسلامی کار سختی است، مردم را جلوی پادشاه و حکومت نگه داشتن کار مشکلی است و این مدیریت سیاسی به نظر می آید در مرحوم آقانجفی و حاج آقا نور الله وجود داشته که مردم را نگه می داشتند و چیزی که میرزا شروع کرد خط تکاملیش در اینها خیلی بالا بود و نکته دیگر این است که مرحوم حاج آقا نور الله و آقا نجفی پایان یک دوره باشکوه هستند که یک پرونده ای بسته می شود یعنی پرونده نهضت های اسلامی و امام آغاز یک دوره باشکوهی است که پرونده حکومت دینی و نهضت دینی منجر می شود به نظام دینی و حکومت دینی و جمهوری اسلامی، این دو

مقوله است و این دو مقوله تاریخ را به هم وصل می کند نظر جنابعالی چیست؟

آیت الله العظمی مظاہری: بله، این تحلیل درستی است. البته راجع به حاج آقا نور الله اگر ایشان زنده بودند و اگر گذاشته بودند، بیشتر از اینها کار می کرد چون هم نگذاشتند به دلیل آن سلطه سنگین استبدادی و خفقان خاصی که در زمان رضا خان حاکم شد و به طور عجیبی با اسلام و مظاہر اسلام و حوزه های علمیه و روحانیت و علماء مبارزه شد و هم خود این بزرگان سرکوب شدند، حضرت امام نقل می فرمودند که: «قیام آقای حاج آقا نور الله دایره وسیعی داشت و از همه شهرهای ایران، تقریباً اتصال پیدا شد و در قم مجتمع شدند و آن وقت در زمان ریاست مرحوم مؤسس یعنی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سرّه بود، ولی مرحوم حاج آقا نور الله که با جمع کثیری از علماء از اصفهان آمده بودند، رأس این نهضت بودند و در مخالفت با رضا خان سنگ تمام گذاشتند». بعد حضرت امام می فرمودند که: «این مرد سوادکوهی، این رضا خان قلدر نانجیب، این نهضت را شکست بوسیله قدرت و حیله چنانکه قیام علماء آذربایجان و قیام علمای خراسان را هم با قدرت و حیله شکستند و از باب اینکه مردم تحت سلطه بودند، این نهضت ها و قیام ها شکست خورد». و حضرت امام می فرمودند که: «آن وقت که آقای حاج آقا نور الله در قم فوت شدند با فرضی که مرحوم حاج شیخ از ایشان مراقبت کرده بودند، پزشک فرستاده بودند، به عیادتشان رفته بودند ولی ظاهراً ایشان را مسموم کردند و به شهادت رساندند».

لذا ملاحظه می کنید که در یک چنان فضایی، آقای حاج آقا نور الله جان مبارک خودش را بر سر مبارزه با طواغیت و ا جانب گذاشت و در حقیقت در آن فضای سنگین خفقان و قدرت و حیله و سلطه و استبداد، به ایشان مهلت ندادند ادامه بدهد و در حقیقت به قول شما پرونده این نهضت بسته شد، یعنی پرونده را بستند و اجازه ندادند که دنبال بشود. ریشه کار که رهبری نهضت بود زده شد، یا فرض کنید اقدامات کمتر از این

را هم تحمل نمی کردند. مثلا برخوردي که با مرحوم آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی در زمان رضا خان شد، با فرضی که می دانستند مرحوم بافقی از خواص و از اطرافیان آقای حاج شیخ است و رضا خان هم به خاطر عظمت و فراتست مرحوم حاج شیخ از ایشان حساب می برد، ولی در عین حال چه ظلم های بزرگی به آن مرد بزرگوار کردند و لذا در چنان فضایی مرحوم حاج شیخ، تشخیص درستی دادند که باید با روش خاصی با حکومت طرف شوند، چون اگر ایشان می خواستند به شیوه دیگری عمل کنند، با فضایی که در جامعه بود و جو رعب و وحشتی که حاکم بود و ضعفی که در روحانیت پدید آمده بود طبعا رضا خان ریشه حوزه را می کند و دیگر به طور کلی دین و جهت گیری های دینی را سرکوب می کردند. شاید مرحوم مؤسسه‌سی با آن حقیقت روحی و باطنی خودشان یا دست کم با آن فراتست و ذکاوت عجیبی که داشتند، فهمیدند که باید تمام هم و سعی خودشان را مصروف کنند که حوزه حفظ شود تا از درون این حوزه، مدتی بعد شخصیتی با مقام جمع الجموعی ظهر کند و در واقع این شجره طیبه، مدتی بعد، میوه و ثمره بزرگی بدهد به نام امام خمینی که ایشان با یارانش بتوانند نهضتی ایجاد کنند که دیگر نه تنها شکسته نشود بلکه به یک حکومت و نظام دینی تبدیل شود.

به بیان دیگر اگر بخواهم آن تحلیل شما و آن دو نکته مهمی که شما در سؤالتان اشاره کردید را باز کنم و به شکل ریشه ای روشن کنم باید این طور عرض کنم که: نهضت حضرت امام اگرچه در سلسله نهضت های قبلی علماء بود و در راستا و در دنباله همان نهضت ها بود، لکن حضرت امام در این نهضت دو کار اساسی را انجام دادند و همین دو کار و جمع این دو کار باعث شد که نهضت ایشان، پایدار شد و تبدیل به یک نظام و حکومت گردید. و این دو کار، هردو از مسئولیت های انبیاء بود و اینکه گفته می شد رهبری امام یک رهبری پیامبر گونه است، روی همین جهت بود.

اوّلین کار حضرت امام این بود که ایشان با توحید و جهت گیری توحیدی شروع

کرد. اساسا همیشه ورد زبان مبارک ایشان این بود که «**قُلْ إِنَّمَا أَعِظُّكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَ فُرَادًا**». در قدیمی ترین نوشته ای که راجع به قیام علیه ظلم و حکومت ظلم و استبداد از ایشان یافت شده که ظاهرا در دفتر کتابخانه وزیری بیزد نوشته اند و در جلد اوّل صحیفه نور هم آمده و مربوط به سال ۱۳۲۳ شمسی یعنی حدود ۱۸ سال قبل از علنی شدن نهضت ایشان در خرداد ۴۱ است و در آنجا صریحا ملت و علماء به قیام دعوت شده اند، در رأس آن متن تاریخی و شجاعانه و عالمانه و غیرتمندانه، همین آیه مبارکه را مرقوم کرده اند، در درس های خودشان هم، مرتبا به مناسبت ها این بیان را می فرمودند و در بعد از انقلاب هم، مکررا در سخنرانی ها به این معنا اشاره و تأکید می فرمودند. غرض اینکه امام با یک جهت گیری به تمام معنا توحیدی شروع کردند و ادامه دادند و حقاً مقام توحید ایشان بویژه توحید افعالی ایشان خیلی قوی و مستحکم بود و لذا عامه و خاصه را هم مرتبا به این جهت توحید و خلوص و اخلاص دعوت می کردند و همه چیز را، هم مبدأش را و هم منتها و مقصدش را خدا می دانستند و لذا می فرمود نهضت را خدا پیروز کرد، حکومت را خدا برپا کرد، خرمشهر را خدا آزاد کرد و الى آخر. روی این جهت امام، مردم را به این سمت توحیدی دعوت می کردند و همین باعث شد که آن روحیه خلوص و خداخواهی مردم تقویت شد. این اوّلین کار امام بود که اوّلین کار انبیاء هم همین بوده که دعوت به خدا و توحید کرده اند و در قرآن کریم هم اساس این حرکت های نبوی بر همین مدار توحید و بر محور پرهیز از شرک است. «**قُولُوا لَا إِلَهَ إِلا اللَّهُ تَفْلِحُوا**».

اماً کار دوم امام در نهضت، کار دوم انبیاء بود یعنی «**لَيَثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ**»، امام سطح عقلایت و تفکر عقلی مردم و جامعه را بالا برد همان طور که انبیاء الهی این کار را کردند که دفینه های عقول مردم را استخراج کردند و استحصال کردند. و شما ملاحظه کردید که در طول این مدت ۱۵ ساله نهضت امام، و بعد هم در جریان انقلاب و جنگ،

مردم به طور واقعی از یک روحیه ایمانی و از یک فهم و شعور بالا برخوردار شدند و لذا بود که امام فرمودند: «میزان، رأی ملت است» چون بلا فاصله فرمودند: «و ملت آگاه است». اینکه شما می بینید امروز در جامعه ما بعضی اوقات افراط و تفریط‌هایی صورت می گیرد، برای همین است که گاهی روحیه دینی و روحیه عقلانیت عمومی در جامعه خدشده دار می شود و نتیجه طبیعی این مسأله هم یا افراط است یا تفریط چون «الجاهل إما مفرط أو مفترط».

لذا حضرت امام چون این دو کار مهم را در نهضت انجام دادند، البته آن عنایات الهی هم که قبل اعرض کردم به نحو خرق عادت بود، نهضت ایشان تبدیل شد به حکومت و نظام دینی. اینکه از قول امام نقل کردم که ایشان می فرمودند: «نهضت علماء و از جمله نهضت آقای حاج آقا نور الله را شکستند با قدرت و حیله و به خاطر اینکه مردم تحت سلطه بودند» به خوبی به ما نشان می دهد که چرا نهضت امام را نتوانستند بشکستند و امام با آن فرات و ذکارت و کیاست، چه درس بزرگی از قیام‌ها و نهضت‌های قبلی که آنها را ناکام کرده بودند، گرفتند و آن اینکه اول باید مردم را هوشیار کرد که حیله در آنها اثر نکند و الا نهضت را می شکستند و ثانیا باید مردم را هم روحیه ایمانی آنها را و هم روحیه عقلانی و عقلانیت آنها را افزایش داد تا تحت سلطه قرار نگیرند و الا اگر عموم مردم تحت سلطه باشند، نهضت را می شکستند. بنابراین آنچه شما اشاره کردید که مدیریت سیاسی مردم کار سختی است و آقای آقا نجفی و آقای حاج آقا نور الله بخوبی این کار کردند و مردم را در صحنه نگاه داشتند ولی چرا نهضت آنها به حکومت و نظام منجر نشد لکن نهضت امام به یک نظام فراگیر منجر شد، به نظر من ریشه اش به طور تحلیلی در این است که عرض شد.

سؤال: مرحوم حاج آقا نور الله دغدغه حکومت هم داشتند؟

آیت الله العظمی مظاہری: به آن شکل فراگیر را من نمی دانم، آقای دکتر نجفی بهتر

از من در این باره وارد هستند، امّا من دغدغه حکومت به آن معنا که امام داشتند که باید نظام اسلامی جایگزین نظام شاهنشاهی شود و شاه نباید باشد و در رأس حکومت باید ولی فقیه باشد و همه مناصب مربوط به مجتهدین از افتاء و ولایت و قضاء در اختیار آنها باشد و خلاصه یک نظام اسلامی به معنای فراگیر این را در هیچ کسی سراغ ندارم یعنی همان فقهای عظامی هم که ولایت فقیه را می گفته دغدغه این که حالا به آن معنای خاص و فراگیر، بوجود باید و در سراسر مملکت گسترش یابد، تشکیل نظام و حکومت جامه عمل پوشید من الان سراغ ندارم غیر از حضرت امام قدس سرّه و این یکی از امتیازهای بزرگ حضرت امام است که شاه باید برود و حکومت اسلامی به جای او بنشیند، این ظاهرا مختص به ایشان است و اما آقای حاج آقا نور الله هم یک این جور چیزی در ذهن مبارکشان بوده یا نه، این را من به این شکل نمی دانم.

سؤال: با توجه به این که شما خودتان فرمودید که ۴۰ سال خدمت حضرت امام بوده اید و در حوزه بزرگانی را در ک کردید اید نظر حضرت امام و سایر بزرگان حوزه مثلاً مرحوم حضرت آیه الله گلپایگانی و دیگر بزرگان نسبت به قیام حاج آقا نور الله و شخصیت ایشان چه بوده؟

آیت الله العظمی مظاہری: همه اینها تا جایی که من می دانم نظر مثبتی به این بزرگوار داشتند. مرحوم حاج آقا نور الله چون مقام علمی والا بی داشته اند که تحت الشعاع مقام سیاسی ایشان واقع شده و از شاگردان مرحوم آقای آخوند بوده اند و مورد احترام ایشان و سایر علماء دیگر بلاد بودند، لذا در نهایت درجه اعتبار بودند و همه اعاظم از ایشان به نیکی یاد می کردند، بویژه بزرگانی که در زمان نهضت ایشان و آمدن ایشان به قم، شاهد آن جریانات بودند، نظیر حضرت امام و هم دوره های ایشان، مثل مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی یا آیه الله العظمی اراکی قدس سرّهم، مرتباً ذکر خیر داشتند.

بارها حضرت امام یک علاقه خاصی به آقای حاج آقا نور الله ابراز می کردند و اصلاً

ایشان علاقه به دو نفر عالم اصفهانی پیدا کرده بودند که هردو از همین خاندان نجفی مسجد شاهی هستند. یکی از نظر علمی به آقای آقا شیخ محمد رضا مسجد شاهی که حتی من یادم نمی‌رود مکررا در درس اسم ایشان را می‌آوردن و اسم کتاب ایشان را یعنی «وقایه الأذهان». یکی هم به آقای حاج آقا نور الله نجفی از نظر سیاست و تدبیر و ایستادن در مقابل استثمار، بارها تعریف و تمجید می‌کردند، سبیش هم این بود که علاوه بر این که ایشان همیشه اهل مبارزه و اهل سیاست بودند آن‌چند مدتی هم که حاج آقا نور الله قم بودند حضرت امام از نزدیک شاهد آن ماجراهای بودند و علی کل حال ایشان در درس و در جلسات خصوصی از آقای حاج آقا نور الله تجلیل حسابی می‌کردند.

سؤال: به نظر شما تاریخ مردان بزرگی مثل حضرت امام یا حاج آقا نور الله را پرورش می‌دهد یا مردان بزرگ تاریخ را می‌سازند؟

آیت الله العظمی مظاہری: بعضی‌ها مدعی هستند تاریخ مردان بزرگ می‌سازد، بعضی‌ها هم می‌گویند که خود آنها تاریخ سازند اما من عقیده دارم یک رابطه متقابل هست، اگر تاریخ نباشد آنها نیستند، اگر آنها نباشند تاریخ نیست و این یک دوری است امّا نه دور باطل، البته من خیلی در تاریخ وارد نیستم اما تصوّر می‌کنم، شاید شما هم قبول بکنید که هم تاریخ مردان بزرگ می‌سازد، هم مردان بزرگ تاریخ را می‌سازند و این از جهات مختلف هست. خود اینکه تاریخ و سیر تاریخی یک آئینه عبرت است برای بزرگان که مثال روشن و بارز آن را در مورد حضرت امام، توضیح دادم خود همین، شخصیت ساز و فکر ساز است. حضرت امام درس‌های بزرگی از تاریخ فرا گرفتند و سعی ایشان این بود که از آنها در قیام و نهضت خود استفاده کنند و ضعف‌های قبلی تکرار نشود و خوبی‌ها و مشتبات به وجه بهتری اجراء بشود. پس تاریخ هم شخصیت ساز هست ولی البته این شخصیت‌های بزرگ هستند که تاریخ را شکل

و رنگ می دهند و اگر آنها نباشند و کار و فکر و هنر آنها نباشد تاریخ هم منقرض می شود.لذا یک نحو ارتباط دو جانبه برقرار است و یک نحو دور غیر باطل هست که در نتیجه هم تاریخ، انسان ساز و شخصیت ساز می شود و هم انسان ها و شخصیت ها تاریخ ساز می شوند.

سؤال: برای بهتر برگزار شدن همایش تبیین آراء و بزرگداشت هشتادمین سالگرد نهضت حاج آقا نور الله اصفهانی اگر رهنمودی و فرمایشی دارید بفرمایید خیلی ممنون می شویم.

آیت الله العظمی مظاہری: من این را قبلاً- به آقای دکتر نجفی گفته ام که اگر بناست این همایش برپا شود باید در سطح مناسبی باشد. سمینار علامه مجلسی به اندازه ای مرا رنج داد و رنج می دهد که هر وقت یادم بیاید خیلی ناراحت می شوم. بنا بود یک سمینار فوق العاده مهمی برای علامه مجلسی گذاشته بشود، نظری سمیناری که برای مرحوم شیخ مفید و شیخ انصاری در قم گذاشته شد ولی ناگهان دیدیم که حق مرحوم علامه مجلسی اداء نشد. اولاً بدانید که این همایش از جهات مختلف، مؤونه می خواهد ثانیاً یک افراد عالم و آگاه می خواهد که در صحنه باشند هم از روحانیت هم از دانشگاه و به راستی وقت روی آن بگذارند و از شما بزرگواران می خواهم که با افراد دارای تجربه در این نوع کارها هرچه بیشتر مشورت بکنید و آن کسانی که سمینارها را در قم برگزار کردند و مورد تحسین هم واقع شدند، اینها یا بیایند در صحنه و اگر نمی آیند آنچه دارند بدهند به شما یعنی تجربه هایشان را بدهند به شما و از تجربه های آنها خیلی استفاده بکنید.

و من چون خیلی این دو بزرگوار را با معنویت می دانم یعنی آقای آقا نجفی و آقای حاج آقا نور الله را ان شاء الله ما از معنویت آنها هم استفاده بکنیم و یک سمیناری که در فراخور حال و شأن این دو بزرگوار باشد به همت آقای دکتر نجفی و همکارانشان جامه عمل بپوشد و چنانکه آقای دکتر نجفی، در کتاب های خوبی که تألیف کرده اند،

توضیح ها و تحلیل های مفید درباره این دو بزرگوار و اندیشه ها و افکار و اقدامات و فعالیت های آنها داده اند و انصافا کتابهای مفید و روشنگری است، به همان خوبی و روشنی هم، یک همايش علمی مفید برای تبیین هرچه بهتر آراء و اقدامات علمی و سیاسی این آقایان عظیم القدر بر پا کنند و در واقع هشتادمین سالگرد نهضت و شهادت آقای حاج آقا نور الله را گرامی بدارند و نسل جوان ما را با این مسائل مهم تاریخی آشنا کنند و تصویر درستی از تاریخ معاصر این مملکت که مرهون خدمات علماء و قیام حوزه های علمیه است به جوانان عزیز این کشور ارائه کنند.

نکته مهمی که اشاره می کنم این است که باید بدانیم که اگر واقعیات تاریخی به درستی منعکس نشود دو عیب عمدی پیدا خواهد شد کما اینکه، آلان پیدا شده است:

اول اینکه: عده ای قلم به مزد یا دروغگو و مغرض یا جاهل با انگیزه های مختلف، تاریخ را تحریف خواهند کرد و بعد از مدتی به کلی حقائق تاریخی، تبدیل و تحریف خواهد شد و به دنبال آن یک سلسله مشهورات بی اصل و سند و ساختگی در ذهن و مغز نسل جوان فرو خواهند ریخت که تا مدت ها اثرات منفی خواهد داشت و دوم اینکه: نسل جوان این کشور و نخبگان این مملکت را نسبت به اسوه های تاریخی و مجسمه های فضیلت و تقوی و درستکاری بدین خواهند کرد.

و این دو اشکال، اشکالات مهمی است که می خواهند ایجاد کنند برای اینکه نسل جوان را به نفع خودشان و اهداف خودشان مصادره کنند. چون اگر حقائق تاریخی تبیین شود و اگر نگاه نسل جوان به شخصیت های والای تاریخی این مملکت، نگاه درستی باشد، آن افکار غلط و استعماری در ذهن و ضمیر نسل جوان اثر نخواهد کرد.

وقتی پشتونه تاریخی این مملکت را در پشت دیوار تحریف، مخفی کنند و ذهن و دل جوان های ما را از اسوه های فضیلت و شخصیت های تأثیرگذار خالی کنند، این جوان باید به چه چیزی تکیه کند؟ به چه چیزی افتخار کند؟ به چه چیزی نگاه کند و اقتداء

کند؟ و الان متأسفانه یک چنین جهت گیری خطرناکی وجود دارد و در یک چنین فضایی اهمیت کار درست تاریخی و اهمیت اینگونه همایش ها و ضرورت اینگونه اقدامات، به خوبی معلوم می شود.

علی ای حال امیدواریم شما عزیزان در این مسیر بسیار خطیر و با اهمیت و با ضرورت مورد عنایت خداوند تعالی باشید و حضرت بقیه الله «عجل الله تعالى فرجه الشریف» از شما دستگیری کنند و به شما دعا کنند. ان شاء الله.

صاحبہ کنندگان:

آقایان دکتر موسی نجفی - دکتر موسی فقیه حقانی - دکتر امیر حسین بانکی.

ص: ۵۴

عالّامه آیه الله شیخ عباسعلی ادیب(۱۳۷۱ ه.ش)

تحقیق و تصحیح: مجید هادیزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدّمه [محقق]

رساله حاضر-که از سوی مؤلف، «قبله البلدان» خوانده شده-، یکی از آثار عالم جامع، مرحوم آیه الله حاج شیخ عباسعلی ادیب حبیب آبادی است؛ و نشانگر دلیستگی های علمی آن دانشی مرد ستارگ به یکی از شاخه های علوم اسلامی، که -دریغ!-هم اکنون رو به افسردگی نهاده است.

مصنف فقید این رساله، در روز ۱۳ جمادی الأولی سال ۱۳۱۵ ه.ق. از پدری محمد جعفر نام، در روستای حبیب آباد منطقه برخوار اصفهان متولد شد. در ایام کودکی ادبیات فارسی و عربی را در همان روستا از محضر مرحوم علامه شیخ محمد علی معلم حبیب آبادی-که هشت سالی از او بزرگتر بود-آموخت، و زان پس به مدرسه الماسیه اصفهان کوچید، و در این شهر در محضر شماری از بزرگان به دانش اندوزی پرداخت؛ تا سرانجام خود در شمار دیده و ران نام آور قرار گرفت.

اگرچه مصنّف فقید رساله حاضر از سوی اساتید خود به دریافت چندین اجازه اجتهاد و روایت نائل شد، و خود نیز تا پایان عمر تدریس دروس اجتهادی فقه و اصول آن را رها نکرد؛ اما گذشته از آن، از تخصصی بسزا در شماری از دیگر علوم اسلامی نیز بهره مند بود. ازین رو تدریس سطوح عالی و اجتهادی تفسیر قرآن کریم، «الحکمه المتعالیة» صدر المتألهین و نیز شماری از متون ادبی-همچون «الشرح المطّول على تلخيص المفتاح»، در شمار دروسی بود که او سالیان دراز در منابر عمومی و یا منزل به تدریس آن اشتغال داشت. مجالس تدریس علوم هیوی و ریاضی ایشان نیز، سالها در اصفهان برپا بود و شماری از فضلای این شهر از آن استفاده می‌بردند.

مرحوم علامه ادیب از ذوق ادبی وافری نیز بهره مند بود، و سروده هائی را به دو زبان فارسی و عربی از خود بجای گذارد. او در این اشعار تا سالیانی خود را «نادم» می‌خواند، و پس از آنکه عنوان «ادیب» را برای نام خانوادگی خود برگزید، تخلص شعریش را نیز به همین نام تغییر داد.

«احسن التقاویم»، «تطبیقیه»، «قطبیه» و «قبله البلدان»، بخشی از آثار بر جای مانده ایشان است، که نشان از دلبستگی‌های هیوی آن فقیه جامع الاطراف دارد.

مرحوم آیت الله ادیب سرانجام پس از نزدیک به یک قرن تلاش علمی، در سال ۱۳۷۱ ه.ش. وفات یافت، و در مسجد صاحب بن عباد نزدیک به مزار شکوهمند حضرت صاحب، آرام گرفت.

رساله حاضر از دو بخش عمده تشکیل شده است:

نخست توضیحاتی اجمالی پیرامون شماری از مباحث مقدماتی علم هیئت-که از مقدمات لازم برای تحصیل سمت قبله هر نقطه به شمار می‌آید-؛

و دو دیگر نمودن قبله بسیاری از نقاط جغرافیائی بسیط ارض-و بصورت عمدۀ مناطق داخل ایران-در جدول هائی که بدین منظور خود رسم کرده بود.

این رساله را مرحوم مؤلف با مداد بر روی کاغذهایی مسّطّر نگاشته، و زان پس نیز -گویا در بازنگری های مکرر- به حکّ و اصلاح آن پرداخته است. این اصلاحات بوسیله مدادی سخت کم رنگ اعمال شده، که گذشته از مرور زمان، نامناسب بودن تصویر آن نیز به دشوارخوانی آن افزوده است. با اینهمه امّا، سعی محقق بر آن بود که تا آنجا که در توان داشت از نمودن عبارات اصلی و نیز الحاقی رساله کوتاهی نکند.

توضیحات متن شناسانه مصحّح-که بهره عمده پانوشت‌های رساله را به خود اختصاص داده-نیز، در همین راستا پدید آمده است. با اینهمه امّا، از آنجا که از سوئی دستنوشت حاضر در دو موضع افتادگی دارد-این موارد را در همان پانوشت‌ها نموده ام-، و از سوئی دیگر در جریان تحقیق حاضر-علیرغم فحص بسیار-نسخه دیگری از این رساله فرادست محقق نیامد؛ می باید همچنان چشم به لطف حضرت ایزد منان داشت تا دستنوشتی پیراسته تر و کاملتر از نگاشته حاضر بدست آید، تا توان کاستی های متن حاضر را براساس آن استدراک نمود.

لَعَلَ اللَّهُ يُحِدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا.

و الحمد لله رب العالمين

مجید هادیزاده

۱۳۸۴/۷/۲۲

ص: ۵۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الكعبة قبله لأهل الإسلام، و خاطب نبينا بخطاب فَوْلَ وَجْهَكَ شَطْرُ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؛ و أكرمنا بقوله: وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ^(١) بالتحية والإكرام^(٢)، لثلاً. يكون علينا حجه للطوائف اللئام. و الصلوه و السلام كثر الليالي و الأيام على نبينا محمد و واله الكرام، و اللعن المستدام على أعدائهم إلى يوم القيام.

و بعد؛ چون وقت و قبله از مقدمات و شرایط نماز و بعضی احکام دیگر^(٣)، و شناختن این دو امر بر هر مسلمانی واجب و لازم است و تعیین سمت قبله و اول وقت ظهر از مسائل مهم^(٤) دقيق بشمار می رود، لذا برای خدمت به عالم دیانت، مقداری از وقت خود را صرف این دو امر شریف نمودم؛ و این مختصر را برای شرح آنها تأليف و در دسترس عموم برادران دینی نهادم. امید است اگر خطائی در آن دیده شود خود نگیرند.

و نام آن را قبله البلدان گزاردم.

و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و^(۵) دو مطلب. (مقدمه در صفحه مقابل ۶).

ص: ۵۹

- ۱) (۱)) کریمة ۱۴۴ سوره بقره.
- ۲) (۲)) دستنوشت: الأكرام.
- ۳) «و بعضی احکام دیگر»، بر افروده مؤلف است که در بازنگری، با قلمی کم رنگ افروده شده است.
- ۴) (۴)) چنین است در دستنوشت.
- ۵) (۵)) در تحریر نخست، چنین می خوانیم: «...مشتمل است بر دو مطلب». اما مؤلف فقید، در بازنگری متن لفظ «بر» را حذف، و بر فراز آن، عبارت «بر یک مقدمه و را، افزوده است.

۱-در تعیین وقت ظهر؛

۲-در تعیین قبله.

[مقدمه]

... (۱) آن را معدّل گوئیم، و دوازه صغاری که به موازات آن فرض شود، آنرا (۲) مدارات فلکی گوئیم؛ مانند مدار رأس السرطان و مدار رأس الجدی و سائر کواكب. و اجزاء بروج و قوس از هر مداری را که فوق افق باشد رأس النهار، و قوس دیگر آن را که تحت الأرض باشد قوس [اللیل گوئیم] (۳).

ص: ۶۰

۱- (۱)) همانگونه که در زیرنویس پیشین نمودم، کلمه مقدمه برافزوده ما است. این سه نقطه نیز، نشانگر نقصان متن در ابتدای آن است.

۲- (۲)) چنین است در دستنوشت. ظاهرا «آن» در این موضع زائد می نماید.

۳- (۳)) در تصویر دستنوشت، تنها حروف «الل» بر جای مانده، و ادامه این لفظ در کناره سمت چپ صفحه محو شده است. به هر روی، عبارت را با توجه به معنی و نیز الفاظی که مؤلف خود در همین سطور به کار برده است، تکمیل کرده ام.

در هر شهر یا نقطه‌ای [۱] از زمین، هرگاه بر بالای بلندی ایستاده در اطراف خود نظر کنیم-یعنی رو، به آفتاب باشد [۲]
دائره‌ای [۳] می‌بینیم که گویا زمین را از آسمان جدا نموده است، این دائره را افق گوئیم، که یک قطب آن فوق الرأس و
دیگری تحت القدم است. و افق نقاطی که بر خط استواء واقع است، خط استواء و مدارات را دو نصف حقیقی می‌نماید؛ و قوس
اللیل و قوس النهار آنها برابر است، و از این رو در خط استواء روز و شب در تمام سال تفاوت نمی‌کند.

و قطب شمال و جنوب هم مماس با افق است.

ولی نقاطی که در شمال خط استواء واقع است قطب شمال از افق ارتفاع دارد و آن ارتفاع، بقدر عرض آن شهر است؛ بلکه عرض شهر را از روی ارتفاع ستاره قطبی جدی و استطرلاپ یا تئودلیف تعیین می‌نمایند. و به همین مقدار قطب جنوب فرورفتگی دارد، و قوس النهار کواكب شمالی در این گونه آفاق، زیادتر از قوس اللیل؛ و بالعکس قوس النهار نقاط جنوبی در آن کمتر از قوس اللیل می‌باشد. ولی قوس النهار و قوس اللیل ... استواء [۴] برابر است؛ و از این جهت در تابستان-که آفتاب در شمال است-در این نقاط روز بلندتر از شب و در زمستان-که آفتاب در جنوب است-روز کوتاه‌تر از شب، و اول حمل و اول میزان-که آفتاب بر معدّل و برابر خط استواء است-شب و روز

ص: ۶۱

- ۱) دستنوشت: نقطه.
- ۲) چنین است در دستنوشت. گویا مراد مؤلف آنست که: «رو، به سوی آفتاب باشد».
- ۳) دستنوشت: دائرة.
- ۴) دستنوشت: «خط استواء». مؤلف زان پس بر کلمه «خط»، خطی افقی کشیده و بر فراز آن، کلمه ای دیگر که به هیچ روی قابل خواندن نیست، افزوده است. سه نقطه‌ای که پیش از کلمه «استواء» نهاده ام، به همان کلمه ناخوانا اشاره دارد.

مساوی است.

و بعضی از مدارات که نزدیک به قطب شمال است همیشه ظاهر و کواکب آن هیچ غروب نمی کنند و فقط دیده می شود که به دور قطب می گردد.

و هرچه از خط استواء دورتر شویم، این تغییرات زیادتر می شود تا آنکه به قطب شمال برسیم، ستاره قطبی جدی فوق الرأس واقع، و مدارات رحوي به دور ما می گردد؛ و در تابستان آفتاب را می بینیم که قدری از افق برآمده رحوي به دور ما می گردد؛ و زمستان زیر افق است، و از این رو شش ماه روز و شش ماه شب است.

و در شهرها و نقاطی که در جنوب خط استواء واقع است، تمام این کیفیات بعکس می باشد.

تفاوت قوس النهار و قوس الليل

دائرة افق از نقاطی که شمالی است، با دائرة افق از خط استواء، بر خط استواء تقاطع می کند که نصف افق استواء- که در شمال است- فوق دائرة افق آن مکان، و نصف دیگر افق استواء تحت افق آن مکان می افتد. و هر مداری از مدارات هم با این دو دائرة افق، هم در مشرق و هم در غرب تقاطع می کند. و از تقاطع آن مدار با دو افق، مثلث قائم الزاویه [ای] [\(۱\)](#) تشکیل می شود، که زاویه قائم آن، نقطه تقاطع آن مدار با افق استواء؛ و وتر آن، قوسی از افق آن مکان است که از خط استواء تا موقع تقاطع آن با آن، مدار شد. و قطعه [ای] [\(۲\)](#) از آن مدار را که بین افق استواء و افق آن مکان با آن را که در طرف شمال است از مشرق و غرب تعديل النهار؛ و آن را که در طرف جنوب است تعديل الليل گوئیم. پس اگر آن مدار شمالی است، زیادتی قوس النهار آن بر قوس الليل آن بقدر دو

ص: ۶۲

-۱) [\(۱\)](#) دستنوشت: قائم الزاویه.

-۲) [\(۲\)](#) دستنوشت: قطعه.

تعدیل-یعنی شرقی و غربی-می باشد؛و اگر جنوبی است نقصان قوس النهار آن از قوس اللیل آن بقدر این دو تعدیل است.

نصف النهار

برای هر شهر یا نقطه[ای] [\(۱\)](#) از زمین، یک نصف النهار است؛و آن دائره[ای] [\(۲\)](#) است که از دو قطب شمال و جنوب و فوق الرأس آن مکان، بگذرد.و این دائرة، قوس النهار و قوس اللیل آن مکان را بر دو نصف تقسیم می کند.و زمانی که آفتاب فوق آن مکان به این دائرة رسید، ظهر؛و زمانی که از تحت آن مکان باین دائرة رسید، نصف شب آن مکان است؛و کیفیت آن بعد از این مشروحا معلوم خواهد شد.

طول

برای تعیین طول هر شهری، اوّلاً یک نصف النهار را اختیارا مبدأ قرار می دهند، و نصف النهار مکانهای دیگر را با آن مقایسه می کنند.

در زمان سابق، مبدأ [\(۳\)](#) را جزیره خالدات(قناهی) [\(۴\)](#) قرار داده بودند، که آخر خشکی بوده؛ ولی اخیرا چون [\(۵\)](#) آن را آب گرفته، فعلاً مبدأ طول را نصف النهار گرینویچ - رصدخانه انگلیس - قرار داده و دوری شهرها و نقاط را از آن از طرف مشرق تا صد

ص: ۶۳

-
- ۱) [\(۱\)\)](#) دستنوشت: نقطه.
 - ۲) [\(۲\)\)](#) دستنوشت: داره.
 - ۳) مؤلف، بر فراز این کلمه-یعنی در میانه دو کلمه «مبدأ» و «را» - چنین افزوده است: «طول جزیره...». این سوّمین لفظ، قابل بازخوانی نیست و چیزی است شبیه به: «فرواند» (?). اگرچه افزودن لفظ «طول» در این میان، سخت سزاوار است، اما از آنجا که بقیه عبارت نامناسب و ناخوانا است، از افزودن آن به متن دست کشیدم.
 - ۴) این کلمه، در دستنوشت نیز در میان دو کمانک قرار دارد.
 - ۵) چنین است در دستنوشت. ظاهرا: چون اخیرا.

و هشتاد درجه، طول شرقی، و از طرف مغرب طول غربی خوانند.

و طریقه تعیین طول هر شهر چنین است، که چون به نظر ظاهری آفتاب در بیست و چهار ساعت نجومی یک دوره فلک را طی می کند، پس هر پانزده درجه آن را تقریباً یک ساعت نجومی، و یا یک درجه آن را چهار دقیقه نجومی تقریباً طی می کند (۱)، لذا تفاوت ظهر آن شهر را با ظهر گرینویچ به حسب ساعت و دقیقه پیدا می کنند؛ پس ساعات آنرا ضرب در شصت می کنند تا دقائق آن معلوم شود و با دقائق جمع می کنند، پس عدد دقائق را بر چهار تقسیم می کنند؛ حاصل آن، درجات طول آن شهر می باشد تقریباً. پس اگر ظهر آن شهر، پیش از ظهر گرینویچ باشد، طول آن شهر شرقی؛ و اگر بعد از ظهر آن باشد طول آن شهر غربی است.

فرق ظهر حقیقی و نجومی نوشته شود (۲).

در بیان حرکت انتقالی زمین

زمین در یک سال شمسی- یعنی: سیصد و شصت و پنج روز و ربیعی تقریباً- یک مرتبه به دور خورشید می گردد.

و ما این حرکت را بجهت تقریب به اذهان بنظر ظاهری برای شمس فرض می کنیم

ص: ۶۴

- (۱)) «پس هر پانزده... می کند». این عبارت در دستنوشت، پس از آخرین سطر صفحه، به گونه نیمه مو رب نوشته شده است. سیاق معنی و نیز آغاز این عبارت در میان دو کلمه «می کند» و «لذا»، باعث شد تا این عبارت را در این موضع قرار دهم.

- (۲)) این عبارت، در دستنوشت به همین صورت پس از خط تیره ای بلندتر از آنچه معمول است، در ادامه سطر پیشین آمده است. گویا مرحوم مؤلف در نظر داشته است، که این مبحث را نیز به تفصیل به مباحث رساله حاضر بیفزاید، اما به هر علت به انجام آنچه در نظر داشته موفق نشده است. اجمالی از این مبحث در عنوان «توضیح»، مندرج در ذیل «طریق سوم» از راههای شناخت ظهر، پس از این خواهد آمد.

و گوئیم: شمس در دائرة عظیمه[ای] (۱) سیر می کند که آن را دائرة فلک البروج گویند، زیرا که صور بروج - که فرض نموده اند- بر این دائرة اند (۲). و بروج دوازده اند:

۱: حمل؛

۲: ثور؛

۳: جوزا؛

۴: سرطان؛

۵: اسد؛

۶: سنبله؛

۷: میزان؛

۸: عقرب؛

۹: قوس؛

۱۰: جدی؛

۱۱: دلو؛

۱۲: حوت.

و هر [یک] بر حسب سی درجه (۳)- که شرح آنها بباید- و این دائرة بر دو نقطه- که اول حمل و اوّل میزان باشد- با دائرة معدّل- که برابر با خط استواء است- تقاطع

ص: ۶۵

۱- (۱)) دستنوشت: عظیمه.

۲- (۲)) در متن رساله، عبارت نخست چنین بوده است: «زیرا که بروج بر این دائرة اند». مؤلف زان پس، کلمه «صور» و نیز عبارت «که فرض نموده اند» را، بر فراز سطر در لابلای کلمات آن عبارت نخست، با مدادی بسیار کم رنگ افروده است. در پایان همین سطر، لفظ دیگری نیز با همان هیئت کم رنگ بر فراز آخرین بخش کلمه «دائرة اند» نگاشته شده، که متأسفانه به هیچ وجه قابل خواندن نیست.

-۳) عبارت «و هر بر حسب سی درجه»، در همین موضع در بالای سطر، نوشته شده است. از آنجا که کلمه نخست این عبارت الحاقی، بوضوح «هر» است و به هیچ وجه «همه» نیست، به ناگزیر کلمه «یک» را به متن افزوده ام.

می کند. و نصف آن-که از اول حمل تا اول میزان باشد-در شمال دائرة معدّل و نصف دیگر آن-که اول میزان تا اول حمل باشد-در جنوب دائرة معدّل می افتد.

و نهایت دوری این دائرة از دائرة معدّل در شمال، اول سرطان است، و آن را میل کلی شمالی گویند [\(۱\)](#)؛ و در جنوب اول جدی است و آن را میل کلی جنوبی گویند. و آن بیست و سه درجه و بیست و هفت دقیقه است تقریبا [\(۲\)](#). و در اجزاء دیگر، دوری آن را از معدّل، میل جزئی گویند.

و شمس تقریبا روزی یک درجه از این دائرة، و در سی روز تقریبا برجی راطی می کند؛ و در اول حمل و اول میزان-که نقطه تقاطع است-سیر شبانه روزی شمس بر معدّل و برابر خط استواء، و شب و روز در اغلب آفاق مساوی است.

و چون از اول حمل بگذرد، تا اول سرطان [\(۳\)](#) در آفاق مایله شمالی به نسبت روزها بلند و شبها کوتاه می شود [\(۴\)](#)، زیرا که سیر شبانه روزی شمس بر مدارات شمالی است و قوس النهار آنها زیادتر از قوس اللیل آنها است؛ و از اول میزان تا اول حمل، روزها کوتاه و شبها بلند می شود، زیرا که سیر شمس بر مدارات جنوبی و قوس النهار آنها کمتر از قوس اللیل آنها می باشد؛ و در آفاق مایله جنوبی به عکس است، یعنی در زمانی

ص: ۶۶

۱- [\(۱\)](#)) جمله «است و آن را میل کلی شمالی گویند»، با قلمی مدادگونه و بسیار کم رنگ، در بالای سطر در همین موضع نگاشته شده است.

۲- [\(۲\)](#)) این کلمه نیز، با همان هیئت پیشین بر فراز سطر آمده است.

۳- [\(۳\)](#)) عبارت «تا اول سرطان»، با حذف کلمه «روز» از متن، به جای آن در فاصله دو سطر، افزوده شده است.

۴- [\(۴\)](#)) در اینجا، بر فراز عبارت، جمله ای افزوده شده که به شدت کم رنگ است و دشوارخوان. چیزی است شبیه به: «و از اول سرطان تا اول میزان، شب ها بلند و روزها کوتاه می شود». به هر حال هر چند این عبارت صحیح است و مکمل معنای متن، اما از آنجا که نسبت به قرائت خود و بویژه در سه کلمه اخیر، بی گمان نیستم، آن را در متن رساله جای ندادم.

که آفتاب میل شمالي دارد روزها کوتاه تر از شبها، و در زمانی که میل جنوبي دارد روزها بلندتر از شبها است.

توضیح: به عقیده اروپائیان، میل کلی هر سالی، ۴۶۸۳۷٪ ثانیه نقصان می یابد؛ و در سال ۱۳۷۵ قمری هجری مطابق با سال ۱۹۵۶ میلادی، ۲۳ درجه و ۲۶ دقیقه و ۴۲ ثانیه است؛ و در هر سالی دیگر بعد از این تاریخ بخواهند میل کلی را تعیین نمایند، باید ۴۶۸۳۷ را در عدد سالهای بعد از سال فوق ضرب نموده از میل کلی فوق، تفریق نمایند؛ باقیمانده میل کلی آن سال خواهد بود.

و این نقصان تا زمانی است که میل کلی به ۲۲ درجه و ۱۵ دقیقه برسد، و آن پس از نه هزار و یکصد و هشتاد و پنج سال (۱) بعد از تاریخ فوق است- که سال ۱۱۱۴۱ میلادی باشد- پس از آن به همین مقدار رو به زیادتی می گذارد (۲). و در کلام علماء هیئت اسلامی هم- مانند خواجه نصیر الدین (۳) و علامه خفری (۴) و (۵)- اشاره به این تناقض شده است (۶).

ص: ۶۷

-
- (۱)) عبارت حاضر، صورت اصلاح شده متن است. مؤلف، نخست این عدد را «نه هزار و دویست و چهل و یک سال» به کتابت آورده، و زان پس با حذف آن، عبارت جدید را جانشین آن کرده است.
 - (۲)) «پس از... می گذارد» به صورتی ناخوانا و کم رنگ، در فاصله دو سطر اضافه شده است.
 - (۳)) «و غایت میل فلک... و آن به هر وقت کمتر می باشد، و آن را میل کلی خوانند»؛ بنگرید: «زبده الهیه» ص ۱۵- چاپ سنگی تهران، سال ۱۳۲۲ ه ق.-
 - (۴)) رقم به نسخه ای از «شرح تذکره»ی خفری دست نیافت تا این سخن را بدان مستند سازد؛ اما بنگرید: «دروس معرفه الوقت و القبله» ص ۲۰۰؛ (دروس هیئت و دیگر رشته های ریاضی) ج ۱ ص ۳۱.
 - (۵)) «مانند... خفری»، برافروذه مؤلف است با قلمی کم رنگ در پائین سطر.
 - (۶)) در اینجا نیز، مؤلف علامه در کناره سوی چپ صفحه، عبارتی را با مداد بسیار کم رنگ-

اما طریقهٔ پیدا کردن میل جزئی هر درجه از دایره البروج چنین است که: سینوس (جیب) [\(۱\)](#) میل کلی را در سینوس (جیب) بعد آفتاب از اعتدال اقرب ضرب نمائیم، حاصل سینوس (جیب) میل آن درجه مفروضه باشد. و اگر با لگاریتم حساب کنیم آسان تر و اقرب به تحقیق است.

و ما میل جزئی هر درجه از فلك البروج را در سال فوق، به لگاریتم استخراج نمودیم و در این جدول درج نمودیم؛ و آن برای تعیین زمان رسیدن آفتاب در مقابل کعبه، بکار می رود.

(جدول نوشته شود) [\(۲\)](#).

مطلوب اول

اشاره

[طرق تعیین وقت ظهر]

[\(۳\)](#)

ظهر را به پنج طریق می توان تعیین نمود:

طریق اول: به شاخص قائم.

و آن میله یا ستونی است قائم بر ارض، که آن را در زمین مسطح چنان نصب نمایند که از هر طرف موازی با شاقول باشد. پس از آن خط جنوب و شمال را - که آن را خط

ص: ۶۸

۱- (۱)) این کلمه، هم در اینجا و هم در دو کاربرد دیگری که در این بند دارد، توسط خود مؤلف در کمانک قرار گرفته است.

۲- (۲)) این عبارت، به همین صورت در میانه سطر و در میان دو کمانک نوشته شده است. گویا مؤلف، موفق به ترسیم جدول موردنظر نشده و یا آن جدول به همراه متن رساله، محفوظ نمانده است.

۳- (۳)) عنوان، برآفزو ده ما است.

نصف النهار گویند [\(۱\)](#)-از پای آن شاخص[به صورت] [\(۲\)](#) دقیق پیدا نموده، پس در هر موقع سال که باشد هرگاه سایه آن میله یا ستون در آن خط افتاد در[آن] [\(۳\)](#) شهر و آبادی اوّل ظهر است.

توضیح: در بعضی از شهرها که در خط استواء است یا قریب به آن واقع باشد- به نوعی که عرض آن به اندازه میل کلّی، یعنی بیست و سه درجه و بیست و هفت دقیقه یا کمتر باشد- در بعضی از روزهای سال که آفتاب[به] [\(۴\)](#) فوق الرأس آن شهر می رسد، اوّل ظهر وقتی است که سایه غربی شاخص تمام و سایه شرقی حادث شود. و این در شهرهائی که عرض آنها به اندازه میل کلّی است در یک موقع سال- که آن اوّل تیرماه است اگر عرض آن شمالی باشد؛ و اوّل مهرماه است اگر میل آن جنوبی باشد [\(۵\)](#)- و در شهرهائی که عرض آنها کمتر از میل کلّی باشد در دو موقع سال است، و آن وقتی است [\(۶\)](#) که میل آفتاب به اندازه عرض آن شهر شود، یکی در موقع زیاد شدن میل و یکی در موقع کم شدن آن- بشرط آنکه میل و عرض هر دو شمالی یا هر دو جنوبی باشد [\(۷\)](#)- سایه

ص: ۶۹

-
- ۱) آنچه در میان دو نیم خط آمده، افزوده مؤلف بصورت موّب در حاشیه صفحه است.
 - ۲) بجای این کلمه که در میان دو علامت نهاده ام، در دستنوشت در ابتدای سطر کلمه ای نوشته شده که به علت گذر زمان و رطوبت زدگی، قابل خواندن نیست. کلمه حاضر به اقتضای معنی انتخاب شده است.
 - ۳) این کلمه نیز، آن گونه که در پانوشت پیشین نمودم، در اثر رطوبت زدگی قابل خواندن نیست.
 - ۴) این لفظ را، به اقتضای عبارت به متن افزوده ام.
 - ۵) تمامی عبارتی که در میان دو نیم خط قرار گرفته- گویا در بازیینی رساله- در حاشیه سمت راست صفحه به متن الحاق شده است.
 - ۶) «و آن وقتی است»، بر افزوده مؤلف است با قلمی کم رنگ در میانه دو سطر.
 - ۷) آنچه در اینجا در میان دو نیم خط قرار گرفته است نیز، بر افزوده مؤلف در میانه دو-

شاخص اوّل ظهر تمام می شود؛ و در شهرهای که بر خط استواء است اوّل فروردین و اوّل مهرماه، اوّل ظهر سایه شاخص تمام می شود.

توضیح: خط جنوب و شمال را به چهار طریق می توان تعیین نمود:

۱- یک روز با ساعت دقیق در وقت ظهر حقیقی آن شهر، در سایه آن میله یا ستون قائم، خطی می کشیم که همان خط، خط جنوب و شمال است.

۲- با قطب نما که عقربک آن را مقابل آن میله یا ستون نگاه داریم (۱) و موازی آن با دقت خطی در پای آن میله یا ستون بکشیم، که این خط نیز خط جنوب و شمال است؛ ولی فی الجمله این طریق تقریبی است.

۳- به دائرة هندیه و آن چنان است که زمینی را چنان مسطح می نماییم که خط قائم یا شاقول بر آن عمود باشد، یا با تراز بنائی آن را مسطح نماییم (۲). و در آن دائرة [ای] (۳) می کشیم و شاخصی در مرکز آن بخط قائم نصب می کنیم چنان که فاصله سر آن شاخص از تمام نقاط محیط آن دائرة از اطراف برابر باشد؛ یا آن شاخص از هر سمت بر شاقول موازی باشد (۴). پس در طرف صبح که سایه آن در طرف مغرب است در موقعی که سایه آن کوتاه می شود تا آنکه (۵)[به] علب دائرة می رسد، آن نقطه را از محیط دائرة نشان

ص ۷۰:

۱- (۱)) این کلمه، در دستنوشت بصورت «میداریم» نوشته شده، اما گویا مؤلف آن را به «داریم» تغییر داده، چه خطی کم رنگ بر جزء اوّل کلمه ترسیم و حرف «دال» را بر بالای آن نگاشته است.

۲- (۲)) از صحت قرائت این کلمه، بی گمان نیستم.

۳- (۳)) دستنوشت: دایره.

۴- (۴)) «یا آن... باشد»، برافزوده مؤلف است با قلمی کم رنگ بر فراز سطر.

۵- (۵)) «کوتاه می شود تا آنکه»، عبارتی است که مؤلف در سویه راست صفحه، در حاشیه آورده است. این عبارت رطوبت زده است و چندان واضح نمی نماید.

می کنیم؛ و هم چنین در طرف عصر که سایه آن طرف مشرق می افتاد در موقعی که سایه آن بلند می شود تا آنکه لب دائره می رسد، آن نقطه را نیز از محیط نشان می کنیم. بعد از آن، نقطه میانه آن دو نشان را از محیط پیدا می کنیم و از آن نقطه، خطی به مرکز دائره وصل می کنیم و آنرا تا طرف دیگر محیط امتداد می دهیم؛ این هم خط جنوب و شمال است. و هر موقعی که سایه آن شاخص در آن خط افتاد اول ظهر است.

۴- در شب، دو نقطه را که اقلال سه چهار متر بین آنها فاصله باشد با ستاره جدی برابر کن، خط بین آنها خط جنوب [است] (۱).

طریق دوم برای تعیین ظهر: شاخص افقی است.

و آن، چنان است که در سطح دیواری که برابر جنوب باشد، شاخص-مانند میخ- چنان نصب کنیم که با دقّت و با مطابقّه با شاقول، موازی با خط جنوب و شمال باشد.

پس از آن خط قائمی از پایه آن شاخص سرازیر (۲) بر آن سطح دیوار می کشیم؛ پس هر موقعی که سایه آن در آن خط افتاد، اول ظهر است.

توضیح: در بهار و تابستان، اول ظهر سایه شاخص قائم بتدربیج کوتاه و سایه شاخص افقی بلند می شود؛ و بالعکس در خزان و زمستان سایه شاخص قائم بتدربیج بلند و سایه شاخص افقی کوتاه می شود.

ص: ۷۱

۱- (۱)) عبارت «فاصله باشد...جنوب»، در حاشیه سمت چپ صفحه، افزوده شده است. متأسفانه آنگونه که در تصویر دستنوشت ظاهر است، انجام این عبارت در زیر تاخوردگی صفحات مخفی شده است. به هر روی، کلمه [را، به اقتضای معنی به اینجا افزوده ام.]

۲- (۲)) این لفظ-گویا در بازنگری مؤلف- در فاصله دو سطر افزوده شده است.

طريق سوم: [تعين کردن نصف تحقیقی روز است به ساعت یا غیر آن]

به تعین کردن نصف تحقیقی روز است به ساعت یا غیر آن؛ مانند آنکه ساعات با عملی مثلاً تطبیق نمایند (۱).

توضیح: برای آنکه بر نماز گزاران، امر ظهر اشتباه نشود، گوئیم: در اصطلاح اهل نجوم، ظهر را [به] (۲) دو طرق نشان می دهند:

اول: ظهر وسطی؛

دوم: ظهر حقيقی.

و این دو ظهر با هم فرق دارد (۳)؛ و در چهار موقع سال- که آن: ۳ دی ماه، و ۲۴ فروردین ماه، و ۲۳ خرداد، و ۸ شهریور باشد- ظهر حقيقی و ظهر وسطی تا سه چهار روزی مطابق، و در غیر این چهار موقع ظهر حقيقی یا قبل از ظهر وسطی یا بعد از آن می باشد.

و شرح آن چنان است که: در سوم دی که ظهر حقيقی مطابق ظهر وسطی است، پس از سه چهار روز ظهر حقيقی بعد از ظهر وسطی می افتد و بتدریج زیاد می شود، تا ۲۱ بهمن ماه به پانزده دقیقه می رسد؛ و پس از دو روزی بتدریج کم می شود و تا ۲۴ فروردین باز با ظهر وسطی مطابق می شود، و پس از سه چهار روزی ظهر حقيقی پیش از ظهر وسطی می افتد و بتدریج زیاد می شود تا ۱۵ اردیبهشت به ۲ دقیقه می رسد؛ و تا دوم خرداد به همین اندازه است و پس از آن بتدریج کم می شود تا ۲۳ خرداد باز مطابق با ظهر وسطی می شود؛ و پس از سه چهار روزی باز ظهر حقيقی بعد از ظهر وسطی

ص: ۷۲

-
- ۱- (۱)) «مانند آنکه... نمایند»، چنین است به وضوح در دستنوشت. هر چند گویا عبارت بر کنار از خللی نیست.
 - ۲- (۲)) این لفظ را، به اقتضای معنی به متن افروده ام.
 - ۳- (۳)) «و این... دارد»، با قلمی کم رنگ، در فاصله دو سطر به متن اضافه شده است.

می افتد و بتدریج زیاد می شود تا ۲۴ تیرماه به شش دقیقه برسد؛ و تا ۱۵ مردادماه به همین اندازه است، و پس از آن بتدریج کم می شود تا ۸ شهریور که با ظهر وسطی باز مطابق می شود؛ و پس از دو سه روزی باز ظهر حقيقی پیش از ظهر وسطی می افتد و بتدریج زیاد می شود تا اوّل آبان به ۱۶ دقیقه می رسد، و پس از هشت روز بتدریج کم می شود تا باز ۳ دی با ظهر وسطی مطابق می شود؛ و شرح آن در تقاویم است.

و این شرح که نگاشتیم برای این است که نماز گزاران بدانند که ساعت ظهر کوک مطابق با ظهر وسطی پایتحت هر کشوری است که برای تنظیم اوقات شهرهای تمام کرده و اخبارات (۱) قرار داده شده، و آن در همان پایتحت هم غیر از ظهر حقيقی است. و بعلاوه ظهر حقيقی شهرهای دیگر هم با ظهر حقيقی پایتحت-مانند طهران (۲)- نیز مختلف است، که در این مختصر جای شرح آن نیست؛ و ما در هیئت آن را مشروحا با علت این اختلاف نوشته ایم.

طريق چهارم: [آنکه در هر شهری در زمین مسطّحی یک شاخص یک متری مثلاً بخطّ قائم نصب کنیم]

آنست که در هر شهری در زمین مسطّحی یک شاخص یک متری مثلاً بخطّ قائم نصب کنیم و از اندازه سایه آن به حسب سانتی متر ظهر را تعیین نمائیم، و این طريق را ما برای رأس هر ده روزی از سال نسبت به هر شهری در جداول بعد تعیین نمودیم.

و طريق تعیین آن از روی ارتفاع آفتاب و نسبت آن با سایه شاخص است؛ و این طريق نیز فی الجمله تقریبی است. (۳)

ص: ۷۳

-
- ۱)) چنین است در دستنوشت، هرچند معنی آن چندان واضح نمی نماید.
 - ۲)) ضبط کلمه، مطابق است با رسم الخطّ مؤلف در دستنوشت.
 - ۳)) «و این... است»، عبارتی است که مؤلف پس از ستردن عبارتی از متن، به گوشۀ زیرین سمت چپ صفحه افزوده است. این بخش رطوبت دیده است و چندان واضح نمی نماید.

و به این طریق در اخبار نیز اشاره شده است؛ قال الصادق علیه السلام: «تزویل الشمس فی النصف من حزیران علی نصف قدم، و فی النصف من تموز علی قدم و نصف، و فی النصف من اب علی قدمین و نصف، و فی النصف من ایولول علی ثلاثه أقدام و نصف، و فی النصف من تشرین الأول علی خمسه أقدام [\(۱\)](#) و نصف، و فی النصف من تشرین الآخر علی سبعه و نصف، و فی النصف من کانون الأول علی تسعه و نصف، و فی النصف من کانون الآخر علی سبعه و نصف، و فی النصف من شباط علی خمسه و نصف، و فی النصف من آذار علی ثلاثه و نصف، و فی النصف من نیسان علی قدمین و نصف، و فی النصف من آئیار علی قدم و نصف، و فی النصف من حزیران علی نصف قدم» [\(۲\)](#).

يعنى: اول ظهر، آن وقتى است که کوتاهی سایه می رسد به حدّی که سایه قدّ انسان در نیمة ماه حزیران-روزی که اول تیرماه است- بمقدار نصف قدم باشد-يعنى که نصف قدّ پای آن شخص باشد-و در نیمة تموز-که اوائل مرداد است- بمقدار يک قدم و نیم، و در نیمة آب-که اوائل شهریور است- بمقدار دو قدم و نیم، و در نیمه از ماه ایولول-که اوائل مهر باشد- بمقدار سه قدم و نیم، و در نیمه از ماه تشرین الأول-که اوائل آبان باشد- بمقدار پنج قدم و نیم و در نیمة ماه تشرین الآخر-که اوائل آذرماه باشد- بمقدار هفت قدم و نیم؛ و در نیمة ماه کانون الأول-که اوائل دی باشد- بمقدار نه قدم و نیم؛ و در نیمة ماه کانون الآخر-که اوائل بهمن باشد- بمقدار هفت قدم و نیم؛ و در نیمة ماه شباط-که اوائل اسفند باشد- بمقدار پنج قدم و نیم؛ و در نیمة آذرماه [\(۳\) رومی](#)

ص: ۷۴

- ۱) ضبط کلمة «أقدام» موافق است با روایت صاحب وسائل الشیعه. این لفظ در نقل من لا يحضره الفقيه و تهذیب الأحكام نیامده است.
- ۲) بنگرید: «من لا يحضره الفقيه» ج ۱ ص ۲۲۳ حدیث ۶۷۳؛ «تهذیب الأحكام» ج ۲ ص ۲۷۶ حدیث ۱۳۳؛ «وسائل الشیعه» ج ۴ ص ۱۶۳ حدیث ۴۸۰۵.
- ۳) چنین است در دستنوشت.

- که اوائل فروردین باشد-بمقدار سه قدم و نیم؛ و در نیمة ماه نیسان-که اوائل اردیبهشت باشد-بمقدار دو قدم و نیم؛ و در نیمة ماه آیار-که اوائل خرداد باشد-بمقدار یک قدم و نیم؛ و باز در نیمة حوزه-که اوائل تیرماه باشد-بمقدار نصف قدم برسد.

و این طریق که امام علیه السلام می فرماید، از راه نسبتی است که بین قدّ هر چیز و سایه او است.

و نیز قدّ هر شخص انسان متناسب الخلقه، برابر هفت قدم او است؛ و مراد از «قدم»:

قدّ پای شخص می باشد.

و این طریق بنابر فهم عوام بر سیل تقریب فرموده، و ما مطابق مقیاس معروف این زمان-که متر باشد-برای تحقیقی بودن آن، قدّ شاخص را یک متر و سایه آن را در اول ظهر به متر و سانتیمتر از روی ارتفاع شمس و تناسب، در جداول تعیین نمودیم که اول ظهر تحقیقاً معلوم شود؛ اگر قدّ شاخص بلندتر یا کوتاه‌تر باشد، سایه آن هم به همان نسبت باید بلند یا کوتاه باشد. مثلاً اگر قدّ شاخص نیم متر باشد، مقادیر سایه را که در جدول معین نموده ایم، برای هر ده روزی نیز باید نصف نمود.

طریق پنجم: [آنکه اول ظهر وقتی است که سایه شاخص به نهایت کوتاهی رسیده، و شروع به بلند شدن نماید]

آنکه اول ظهر وقتی است که سایه شاخص یا سایه انسان به نهایت کوتاهی رسیده، و شروع به بلند شدن مینماید. بنابراین اگر انسان قریب بظاهر سایه را تدریجاً نشان کند و بعد از آن نظر کند، اگر سایه باز کوتاه شده بداند که ظهر نشده، و اگر بلند شده بداند که ظهر رد شده است.

و علّت این مطلب آنست که، هر چه ارتفاع آفتاب زیاد شود سایه شاخص کوتاه می شود، و چون غایت ارتفاع شمس در هر روزی وقت ظهر است، پس غایت کوتاهی سایه هم اول ظهر می باشد. و به این طریق هم در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام اشاره شده

است؛ روی عن سمعه قال: «قلت لأبی عبد الله عليه السّلام: جعلت فدایک! متى وقت الصلوہ؟ فأقبل يلتفت يمينا و شمالا كأنه يطلب شيئا. فلما رأيت ذلك تناولت عودا فقلت: هذا تطلب؟

قال: نعم! أخذ العود فنصبه [\(١\)](#) بحیال الشّمس؛ ثم قال: إن الشّمس إذا طلعت كان الفيء طويلا ثم لا يزال ينقص حتى تزول الشّمس [\(٢\)](#). فإذا زالت زادت، فإذا استبنت فيه [\(٣\)](#) الزيادة فصل الظهر. ثم تمّل قدر ذراع، ثم صل [\(٤\)](#) العصر» [\(٥\)](#).

يعنى: از سمعه روایت شد که گوید: خدمت حضرت صادق بعرض رسانیدم که:

جانم فدایت! چه زمانی وقت نماز ظهر است؟

پس دیدم آن حضرت نظر به طرف راست و چپ خود می نماید مانند آنکه در جستجوی چیزی است. چون این حال را از آن حضرت دیدم قطعه چوبی پیدا نمودم و بعرض حضرت رسانیدم که: شما در جستجوی این بودید؟

فرمودند: بلی! پس آن چوب را گرفت و در برابر آفتاب نصب نمود، پس فرمودند:

زمانی که آفتاب طلوع می کند سایه این چوب بلند است و بتدریج کوتاه می شود تا به غایت کوتاهی می رسد، پس از آن سایه زیاد می شود؛ پس هر زمانی که زیادتری آن را فهمیدی پس نماز ظهر را بخوان. پس از آن تا زمانی که به مقدار یک ذراع بلند شود تأمّل کن و نماز عصر را بخوان.

ص: ٧٦

-
- ١) در مصادر، این لفظ بصورت «فنصب» ضبط شده است.
 - ٢) این کلمه در متن نیامده، و برافزوده ای است براساس مصادر.
 - ٣) این کلمه در روایت تهذیب الأحكام نیامده است.
 - ٤) در مصادر، عبارت «ثم صل» به صورت «و صل» روایت شده است.
 - ٥) بنگرید: «تهذیب الأحكام» ج ٢ ص ٢٧ حدیث ٣٦؛ «وسائل الشیعه» ج ٤ ص ١٦٢ حدیث ٤٨٠٣.

خبر دیگر: ابن أبي حمزة گوید: خدمت حضرت صادق مذاکره وقت ظهر شد، فرمودند: «تأخذون عودا طوله ثلاثة أشبار و إن زاد فهو أبين - فيقام، فمادام ترى الظل ينقص [\(۱\)](#) فلم تزل، فإذا زاد الظل بقدر النقصان فقد زالت» [\(۲\)](#).

يعنى: چوبى پيدا كنيد كه بلندى آن سه و جب باشد- و اگر بلندتر باشد بهتر معلوم مى شود- پس آن چوب را در زمين بخط قائم نصب كنيد. پس نظر كنيد تا زمانى كه سايه آن كوتاه مى شود وقت زوال نرسيد، و هر زمانى كه پس از غایت كوتاهى روی بزيادتى نهاد وقت زوال است».

مطلوب دوّم

اشاره

[در تعیین قبله]

[\(۳\)](#)

و آن را به طرق چندی تعیین نموده اند؛ و ما به پنج طریق- که ساده ترین راه ها است- اکتفا مى نمائیم:

طریق اول: [طبق علاماتی که در کتب فقهیه ضبط شده است]

به علاماتی که در کتب فقهیه ضبط شده است؛ و مجموع آنها شش علامت است:

۱- ستاره جدی، که باید در غایت ارتفاع و غایت انخفاض:

برای اهل عراق: بر منكب راست؛

و برای اهل ایران: پشت شانه راست؛

ص: ۷۷

۱- (۱)) این لفظ در روایت وسائل الشیعه، به صورت «یتقصر» آمده است.

۲- (۲)) بنگرید: «تهذیب الأحكام» ج ۲ ص ۲۷ حدیث ۲۷؛ «وسائل الشیعه» ج ۴ ص ۱۶۳ حدیث ۴۸۰۴.

۳- (۳)) عنوان، برازوده ما است.

و برای اهل شام: بر منکب چپ (۱)، واقع شود.

۲- ستاره سهیل، که باید در وقت غروب برای اهل عراق و ایران، و برای اهل شام در وقت طلوع بین دو چشم نمازگزار واقع شود.

۳- برای اهل عراق، مغرب بر دست راست و مشرق بر دست چپ نمازگزار واقع شود. و این علامت برای بلاد غربی عراق تحقیقی ولی برای بلاد شرقی عراق-مانند نجف و کربلا- و ایران- بسیار دور از تحقیق است؛ زیرا که قبله این بلاد از جنوب بطرف مغرب بتفاوت بلاد (۲) دارای انحراف است.

۴- برای اهل عراق در وقت غروب آفتاب در شب هفتم هر ماه، و در وقت نصف شب در شب چهاردهم هر ماه، قمر بین دو چشم نمازگزار واقع شود. و این علامت هم مانند علامت سوم است در تقریب (۳).

۵- محراب مساجد، که حجّیت این علامت از جهت حمل فعل اهل اسلام بر صحّت است؛ ولی چون احتمال اشتباه بر اهل اسلام می‌رود، این علامت موجب ظنّ قوی می‌باشد.

۶- قبور مسلمین، که این علامت هم مانند علامت پنجم است.

طريق دوم: [توسط قبله نما]

قبله نما. که بعضی از آنها مختص یک شهر و در جاهای دیگر به کار نمی‌رود، و بعضی از آنها با دانستن انحراف برای هر شهری به کار می‌رود.

ص: ۷۸

۱- (۱)) چنین است بوضوح در دستنوشت تحقیق مطلب را بنگرید: «الروضه البهیه»-طبع کلانتر-ج ۱ ص ۵۱۲.

۲- (۲)) «بلاد»، بر افزوده مؤلف در بازنگری متن است.

۳- (۳)) توضیح این بخش را بنگرید: «مستند الشیعه» ج ۴ ص ۱۸۵.

آن که خط جنوب و شمال را بطريقى که در باب وقت معلوم شد تعين نموده، و انحراف آن شهر را نيز تعين نموده و بمقدار درجات انحراف، از جنوب يا شمال بمسرق يا مغرب قبله را تعين نمایند.

توضیح: طريق تعین قبله از روی دائرة هندیه چنان است که او لا- بنوعی که در وقت معلوم شد- دائرة را رسم نمائیم و خط جنوب و شمال آن را نیز بکشیم؛ پس از آن، از نقطه بین دو نقطه شمال و جنوب، خطی بمركز وصل نموده و تا طرف دیگر محیط امتداد می دهیم که بر خط جنوب و شمال در مرکز عمود، و دائرة بین دو خط، به چهار قسمت برابر تقسیم شود. و این خط را خط مشرق و مغرب، و نقطه رأس این خط را- که طرف طلوع آفتاب است- نقطه مشرق، و نقطه مقابل آن را نقطه مغرب گوئیم. پس از آن، هر ربعی از محیط را به نود جزء برابر، تقسیم می کنیم و هر جزئی را درجه می گوئیم، که تمام محیط سیصد و شصت درجه می شود؛ و اگر حاجت باشد هر درجه را به شصت جزء تقسیم می کنیم و هر جزئی را دقیقه، و باز هر دقیقه را به شصت ثانیه تقسیم می کنیم، و همچنین است ثالثه و رابعه و غير آنها تا عاشره. بعد از آن با ملاحظه جدول طول و عرض بلاد می بینیم که شش صورت اتفاق می افتد:

صورت اول: شهرهایی که طول آنها مطابق مکه- یعنی ۳۹ درجه و ۱۰ دقیقه- است (۱)؛ قبله این بلادها (۲) در بعضی رو به نقطه جنوب است، و آن در شهرهایی است که عرض شمالی و زیاده از ۲۱ درجه و ۲۵ دقیقه باشد (۳). و در بعضی رو به نقطه شمال

ص: ۷۹

- ۱ (۱)) در دستنوشت، در اینجا سه سطر به چشم می آید که مؤلف- گویا در بازنگری متن- خود بر روی آنها خط کشیده، و از رساله سترده است. این سطور، درباره تعیین دقیق قبله شهرهایی همچون مدینه است.
- ۲ (۲)) چنین است در دستنوشت.
- ۳ (۳)) «است و آن... باشد»، ابتدای عبارتی است طولانی، که مؤلف با مدادی کم رنگ بر-

است؛ و شرح آن در کتب مشروحة است.

صورت دوم: شهرهای که عرض شمالی آنها مطابق مکه-یعنی ۲۱ درجه و ۲۵ دقیقه-است؛ قبله این بلاد در بعضی رو به نقطهٔ مشرق [\(۱\)](#)، و در بعضی رو به نقطهٔ غرب است؛ و شرح آن نیز در کتب مشروحة است.

و در چهار صورت دیگر-که عرض و طول شهری مخالف مکه باشد- تعیین قبله را دو نوع می‌توان نمود:

نوع اول: انحراف آن شهر را از جدول تعیین نموده و مطابق آن انحراف، از دائرة هندیه قبله را تعیین مینماییم.

نوع دوم: [\(۲\)](#)

ص: ۸۰

۱- (۱)) از فراز این لفظ نیز، عبارتی بگونهٔ بسیار کم رنگ آغاز، و تنها سایه‌ای از آن در اطراف این سطر به جای مانده است. از این رو، نمودن آن در متن ممکن نمی‌باشد.

۲- (۲)) آنگونه که در پیشنوشت خرد این رساله نموده ام، متن نوشتاری مسلسل رساله حاضر در همینجا پایان می‌پذیرد، و در صفحات پسین رساله-جز از بخشی که به عنوان «مقدمه» در ابتدای رساله ذکر شد، و صفحه‌ای که پس از این در توضیح «وضع کعبه و اطراف آن» می‌آید- تنها جداول مربوط به طول و عرض جغرافیائی شهر اصفهان، و زان پس جداول مربوط به شماری از دیگر شهرها و قصبات، و نیز ثمرات فقهی آن در باب نماز، در فراز و فرود صفحات نموده شده است. هرچند با توجه به خردی توضیح مؤلف درباره نوع اول- مندرج در دو سطر پیشین- و نیز ذکر مباحث مربوط به وقت و قبله- که موضوع رساله حاضر است- نمی‌توان مطالب نانوشته و یا از دست شده متن را، چندان زیاد تصوّر نمود.

(۱)

رکن حجر الأسود: طرف مشرق؛ رکن عراقي: طرف شمال؛ رکن شامي: طرف مغرب؛ رکن يمانى: طرف جنوب.

منى و مشعر (مزدلفه) و عرفات: طرف مشرق مکه؛

جده: طرف مغرب مکه؛

حجر اسماعيل: زير ناودان طلا، نيم دائره [ای] (۲) است جنب شمال غربي خانه بين رکن عراقي و رکن شامي؛

مقام ابراهيم و چاه زمزم: طرف مشرق کعبه؛

بازار: بين صفا و مروه طرف مشرق آن؛

فاصله بين صفا و مروه: تقریباً چهارصد و سی متر.

قاعدۀ پیدا کردن اختلاف شب و روز در هر نقطه

(۳)

تائزانت عرض بلد* تائزانت ميل شمس-کسينوس نصف قوس الليل؛ و نصف قوس الليل* ۲- تمام قوس الليل؛

و تمام آن تا ۳۶۰ درجه- قوس النهار؛

و يك درجه- ۴ دقیقه زمانی؛

و ۱۵ درجه- يك ساعت.

ص: ۸۱

-۱-) مندرجات این صفحه، به همین صورت که در حروف نگاری حاضر نموده ام، در آخرین صفحه دستنوشت به چشم می آيد. می توان پنداشت که این «فوائد متفرقه»، به نظر مؤلف شایستگی الحاق به متن حاضر را داشته، و از این رو، در این انجامين بخش كتاب به خبيط آن پرداخته است.

-۲-) دستنوشت: نيم دائرة.

-۳-) دستنوشت: +«را». اين لفظ که زائد می نماید را، در متن ذكر نکرده ام.

آیه اللہ شیخ منیر الدین بروجردی اصفهانی (۱۳۴۲ ه. ق.)

تحقيق و تصحیح: مهدی باقری

بسم اللہ الرّحمن الرّحیم

مقدّمه [تحقیق]

یکی از چهره های درخشان علمی شیعه در قرن چهاردهم هجری فقیه محقق و اصولی مدقّق علامه آیه اللہ العظمی حاج آقا منیر الدین بروجردی ابادی اصفهانی است. وی نواده دختری میرزا ابو القاسم گیلانی معروف به میرزای قمی صاحب قوانین الا-صول، و از شاگردان مبرز فقیه محقق آیه اللہ العظمی حاج شیخ محمد باقر نجفی مسجد شاهی است وی در زمان حیات مرجع مرافعات و سؤالات شرعی مردم اصفهان بوده و به پیروی از استاد گرانقدر خویش در مسائل اجتماعی اهتمام خود را مصروف داشته و در جریان تحریم تباکو که ابتدا از اصفهان شروع شد حامل پیام علمای این شهر به سامرا و دریافت حکم تحریم از طرف مرجع نامدار شیعه مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی بود.

در محضر این فقیه برجسته شاگردانی تربیت شدند که از آن جمله می توان به علامه

حاج آقا رحیم ارباب، سید احمد صفائی خوانساری صاحب کشف الأستار، حاج شیخ محمد علی یزدی، سید محمد تقی فقیه احمدآبادی صاحب مکیال المکارم، شیخ محمد باقر فقیه ایمانی صاحب آثار فراوان، سید محمد باقر میر محمد صادقی، شیخ مجده الدین نجفی مشهور به مجده العلماء و فرزند نابغه او شیخ اسماعیل بروجردی که در جوانی رحلت نمود اشاره کرد.

مرحوم حاج آقا منیر آثار ارزنده ای نیز از خود به یادگار نهادند که متأسفانه همچون کتابخانه عظیم و کم نظر ایشان پس از وفات او پرآکنده شد و تنها رساله ارزشمند «الفرق بین الفریضه و النافله» به چاپ رسیده که در نوع خود بی نظیر است.

از دیگر آثار او مجلدی بزرگ در اصول فقه، رساله ای مفصل در مقدمه واجب به خط آن مرحوم موجود است.

در این مجموعه دو رساله از ایشان به چاپ می رسد که عبارتند از رساله ای در قبض وقف، سؤال و جواب فقهی استدلالی، و برخی فوائد متفرقه.

نسخه خطی این دو رساله در کتابخانه آستان قدس رضوی و ضمن کتاب های اهدایی مقام معظم رهبری، حضرت آیه الله العظمی خامنه ای- مد ظله العالی - موجود است که به همت استاد معظم آیه الله حاج شیخ هادی نجفی تهیه و در اختیار این جانب قرار داده شده و در حین تحقیق نیز از ارشادات راهگشا و مفید ایشان و هم چنین راهنمائی های صدیق فاضل و گرامی آقای رحیم قاسمی بهره فراوان برده ام.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَبِهِ نَسْتَعِين

أَمّا بَعْدُ فَهَذِهِ وَجِيزَهُ شَرِيفَهُ مَتَكَفِّلَهُ بِبَيَانِ الْجَوَابِ الَّذِي أَفَادَهُ مَوْلَانَا الْأَعْظَمُ حَجَّهُ الْإِسْلَامُ وَالْمُسْلِمِينَ عِمَادُ الْمَلَهُ وَالَّذِينَ أَسْتَاذَ
الْفَقَهَاءِ وَالْمُجَتَهِدِينَ فِي مَسَأَلَهِ قَبْضِ الْوَقْفِ، الَّتِي حَارَ فِي تَنْقِيَحِهَا عُقُولُ عُلَمَاءِ عَصْرِهِ وَكَلَّتْ مَرَاكِبُ إِسْتَعْدَادِهِمْ عَنْ إِسْتِيَافَهِ
مَعَارِجَهَا فِي دَهْرِهِ.

فَبَعْدَ مَا اخْتَلَفَ آرَائِهِمْ فِيهَا اسْتَرْشَدُوهُ فِي كَشْفِ مَا فِيهَا مِنَ الْمُعَضِّلَاتِ، وَاسْتَمْدَدُوا مِنْهُ فِي تَأْسِيسِ قَوَاعِدِهَا وَتَبْيَانِ مَدَارِكَهَا.

وَكَانَ أَصْلُ الْخَلَافِ وَقَعَ فِي عُلَمَاءِ الْعَصْرِ فِي أَنَّهُ: هَلْ يَكْتُفِي فِي تَحْقِيقِ الْقَبْضِ الْأَمْرُ بِهِ أَمْ لَا؟

فَقَالَ—مَدْ ظَلَّهُ الْعَالَى—عَلَى مَا فِي رِسَالَهُ مَكْتُوبَهُ بِإِمْلاَتِهِ الشَّرِيفِ:

أَمَّا تَحْقِيقُ الْكَلَامِ فِي الْمَسَأَلَهِ يَقتَضِي (١) رِسْمِ مَقَامَاتِ:

المقام الأول:

فِي مَعْنَى الْقَبْضِ

الظَّاهِرُ—بِلِ الْمُقْطُوعِ—عَدْمُ ثَبَوتِ الْحَقِيقَهُ الشَّرِيعَتِيهِ لِهَذَا الْلَّفْظِ؛ لِعدَمِ كُونِهِ مِنَ الْمَهَيَّاتِ

ص: ١٠٥

١-(١)) كذا في النسخة.

المخترعه؛ و عدم إشاره فى دليل إليه؛ و لم يصدر دعواه صريحة من فقيه و لا اعتبار بما يتوهّم من بعض العبایر، فلا بدّ من الرجوع إلى اللغة و العرف ثمّ يلاحظ هل معناه العرفيّ مغایر لها أو موافق لها، و على الأوّل فيؤخذ بالثاني إذا علمنا في زمان الصدور أو مطلقاً على اختلاف الوجوه في ترجيح العرف على اللغة؛ و على الثاني فيؤخذ بما اتفقا فيه.

و أعلم! أنّه ذكر في الصحاح: «قُبض: قبضت الشيء قبضاً؛ أخذته. و القبض: خلاف البسط، و يقال: صار الشيء في قبضتك و في قبضك أى: في ملكك؛ و دخل فلان في القبض - بالتحريك - و هو: ما قبض من أموال الناس ^(١)؛ و في المصباح المنير: «أنّه: الأخذ ^(٢)»؛ و في نهاية ابن أثير: «الأخذ بجميع الكف ^(٣)»؛ و في القاموس: «قبضه بيده يقبضه: تناوله بيده ^(٤)؛ و في الجمع: «قد صار الشيء في قبضتك أى: في ملكك، و قبضت الشيء قبضاً؛ أخذته ^(٥)»؛ و في تاج العروس بعد ما في القاموس: «ملامسه - كما في العباب - و هو أخصّ من قول الجوهرى: قبضت الشيء قبضاً؛ او يقرب منه قول الليث: القبض جمع الكف على الشيء - ... إلى أن قال - و قبض عليه بيده: أمسكه، و يقال: قبض عليه، و به، يقبض قبضاً؛ إذا انحني عليه بجميع كفه ^(٦)». و حكى في الرياض عن جماعة منهم أنّه «القبض باليد، أى: الأخذ بها ^(٧)»؛ و هو المحكم عن كشف الرموز، ^(٨) بل ظاهر إتفاق اللغويين.

و أمّا في العرف فيظهر من جماعه ظهوره عند الإطلاق في الأخذ باليد، فيكون موافقاً مع اللغة؛ و قالوا: إنّ الأصل عدم التغيير، فالأخذ هو المعنى الحقيقي، و غيره مما يقوله الفقهاء [من] ^(٩) أنّ القبض في الحيوان نقله و في غير المنقول التخلية من المعانى المجازية، و صرّح

ص: ١٠٦

- ١- (١) صاحح اللغة ٣:١١٠.
- ٢- (٢) المصباح المنير: ٤٨٨.
- ٣- (٣) نهاية ٤:٦.
- ٤- (٤) القاموس المحيط ٢:٣٤١.
- ٥- (٥) مجمع البحرين ٤:٢٢٥.
- ٦- (٦) تاج العروس ٥:١٩.
- ٧- (٧) رياض المسائل ٨:٢٢٧ (الطبعه الحديثه).
- ٨- (٨) كشف الرموز ٤٧١-٤٧٠.
- ٩- (٩) ليس في المتن و لكن يقتضيه السياق.

بعض المحققين: (١)أن المعنى الحقيقي هو السلطان الحاصل للقابض منه برفع موانع التصرف عنه، سواء كان من قبله أو من قبل غيره، و تخلّى بينه وبينه؛ فيكون الأخذ أحد أطراف المعنى الكلّي. و كذا التخلّي في غير المنقول، إذ ليس المراد بالتخلّي التخلّي الفعليه التي هي فعل المتخلّي-بالكسر- لأنّها توافق الأجناس».

وليس الكلام فيه، بل لم نجد استعمال القبض فيها، و لذا يذكرون كلّ واحد مقابل الآخر؛ بل المراد فيها وجدان الشيء مخلّ بيته و بينه كأخذته، سواء كان هناك دافع و مخلّ أولاً، فيكون القبض مفهوماً كليّاً له مصاديق متعدّدة- كالأخذ باليد و النقل و التخلّي و غيرها- و اقتصار أهل اللغة على الأخذ باليد ليس للحصر، بل لكونه أظهر الأفراد و أشهرها. كما في غيره من نظائره، كلفظ «النقض» فإنّهم فشلوا بنقض الحبل (٢) مع إطلاقه في الأمور الحسّيّة و غيرها كنقض العهد؛ و كذا «العقيدة»، قالوا: إنّه من عقدت العقيدة مع كونه حقيقة في المحسوس و المنقول.

و يحتمل أن يكون معناه الحقيقي ما هو أخصّ من الثاني و إنّ كان أعمّ من الأوّل، و هو الاستيلاء الفعلى الخاصّ الصادر عن القابض بتصرف منه في المقبوض؛ و عليه فيكون الأخذ باليد و النقل في الحيوان من أفراد المعنى الحقيقي، و يكون وجه الاقتصرار ما مرّ لكي يخرج التخلّي من ذلك، لأنّ مجرد التخلّي لا يوجب حصول الاستيلاء المذكور، لأنّها ليست إلاّ عباره عن سلطان القابض على المتصرف عرفاً و عاده. فربما يحصل ذا و لا يحصل الاستيلاء الخاصّ لعدم حصوله إلاّ بالتصرف، بل الاستيلاء بهذا المعنى في غير المنقول يحصل بالدخول فيه و الخروج؛ فاكتفائهم بها فيه عن القبض للدليل الخاصّ، و هو الإجماع.

ص: ١٠٧

١- (١) و هو صاحب الجوهر راجع جواهر الكلام .٢٣:١٥٠

٢- (٢) صحاح اللغة ٢:٥١٠، مفردات غريب القرآن ٤:٥٠٤، تاج العروس ٥:٩٣ و انظر في هذا المجال تفسير القرآن الكريم [لآية الله السيد مصطفى الخميني] ٥:١٦، المسألة الحادية عشر.

و أَمَّا الْكِيلُ وَ الْوَزْنُ فَهُمَا مِنْ أَفْرَادِ الْمَعْنَى الْحَقِيقِيِّ، بَلْ هُوَ أَخْصٌ مِّنَ الْكُلِّ.

وَ كَذَا النَّقلُ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ، فَهُوَ دَاخِلٌ فِي الْمَعْنَى الْثَّلَاثَةِ مَعَ عَدَمِ تَامَّيْتِهِ إِلَّا بَدْلِيلٍ لِحُصُولِ الْإِسْتِيَالِاءِ الْخَاصِّ بِالرَّكْوبِ وَ هُوَ وَاقِفٌ فِي مَكَانِهِ، بَلْ يَحْصُلُ بِأَخْذِ الزَّمَامِ.

اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ أَيْضًا مِنْ أَظْهَرِ الْأَفْرَادِ، كَمَا عَرَفْتَ فِي الْلُّغَةِ.

وَ الْأَوَّلُ مُخْتَارُ جَمْعِ مِنَ الْأَفَاضِلِ؛ (١) وَ الْثَّانِي مُخْتَارُ شِيخِ مَشَايِخِنَا فِي الْجَوَاهِرِ (٢)؛ وَ الْثَالِثُ مُخْتَارُ الْفَقِيهِ فِي شِرْحِ الْخِيَارَاتِ. (٣)

وَ الْأَقْوَى هُوَ الْثَانِي؛ وَ الشَّاهِدُ عَلَيْهِ الْوَجْدَانُ الْمَغْنِيُّ عَنِ الْبَرْهَانِ.

وَ يُؤْيِدُهُ بَلْ يَدِلُّ عَلَيْهِ الْاسْتِقْرَاءُ فِي مَظَاهِرِهِ، فَالْقَبْضُ هُوَ الْإِسْتِيَالِاءُ وَ السُّلْطَنُهُ الْعُرْفِيُّهُ عَلَى الشَّيْءِ وَ قِيَامُهَا بِذَاتِ الْمُشْتَرِيِّ فِي الْبَيعِ وَ بِالْمَوْقُوفِ عَلَيْهِ فِي الْوَقْفِ بَعْدَ أَنْ كَانَتْ قَائِمَهُ بِذَاتِ الْبَاعِيِّ وَ الْوَاقِفُ بِحِيثِ لَوْلَمْ يَكُنْ مَأْذُونًا أَوْ مَالِكًا لِكَانَ غَاصِبًا مِنْ غَيْرِ مَدْخُلِيَّهِ مَمَاسِيَّهِ فَعْلُ الْجَوَاهِرِ فِي مَا هِيَتِهِ (٤) أَوْ نَقْلًا مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ آخَرَ فَلَوْ حَصُلَتْ هَذِهِ التَّخْلِيَهُ الثَّانِيَهُ الَّتِي هِيَ بِمَنْزِلَهِ الْإِقْبَابُ مِنْ الْبَاعِيِّ أَوْ الْوَاقِفِ أَوِ الرَّائِشِ أَوِ غَيْرِهِمْ مَعَ قَبُولِهَا مِنَ الْطَّرْفِ الْآخَرِ تَحَوَّلُتْ مِنْهُ سُلْطَنَهُ فِي الْمَنْقُولِ إِلَيْهِ، وَ قَامَتْ بِذَاتِهِ قِيَامُ الصَّفَهِ بِالْمَوْصُوفِ وَ الْعَارِضِ بِالْمَعْرُوضِ؛ وَ لِذَذِكْرِ رَوَابِلُو رَجْعِ الْغَاصِبِ الْعَيْنِ الْمَغْصُوبِ إِلَيْهِ الْمَغْصُوبِ مِنْهُ وَ وَضَعَهَا بَيْنَ يَدِيهِ أَوْ فِي دَارِهِ بِمَشْهَدِهِ مِنْهُ حَصُولَتِ التَّأْدِيهِ مِنْهُ وَ بِرَبِّتِ ذَمَّتِهِ؛ وَ لَيْسَ إِلَّا لَوْقَعَ السُّلْطَنَهُ الْمَسْلُوبَهُ مِنْهُ إِلَيْهِ بِمَجْرِدِ وَضَعَهَا بَيْنَ يَدِيهِ وَ حَصُولِ الْقَبْضِ مِنْهُ لَا لَهُ.

ص: ١٠٨

١- (١)) راجع مفتاح الكرامه ٤:٦٩٦.

٢- (٢)) جواهر الكلام ٢٣:١٥٠.

٣- (٣)) شرح خيارات الممعه، للشيخ على كاشف الغطاء ص ٥٩-٦٠(طبعه مؤسسه النشر الإسلامي)

٤- (٤)) كذا في النسخة.

المقام الثاني: [في قبض غير المنقول]

قد ظهر مما ذكرنا أنّ القبض في غير المنقول في اصطلاح الفقهاء هو التخلية؛ وبه صرّح كثير من المتقديمِين والمتأخرِين [\(١\)](#). بل الظاهر عدم الخلاف في ذلك بين الطائفَيْن؛ فنفي مجمع البرهان: «لا يبعد عدم التزاع في الإكتفاء بالتخلية فيما لا ينتقل» [\(٢\)](#). بل الظاهر اتفاقهم عليه.

و ادعى الإجماع جماعه منهم، كالخلاف (٣) و الغنيه (٤) و كشف الرموز (٥) و التقنيع (٦) و الرياض (٧) و المفتاح (٨)؛ وهذه الإجماعات المستفيضه مع الشهره المحققه-بل و عدم ظهور الخلاف بين الطائفه-كافيه في المسأله، خصوصا مع صدق القبض عرفا على النحو الذي ذكرنا. وبما ذكر يظهر فساد ما ذكره المحقق النراقي بعد نقل الإجماع على كفایه التخلية في غير المنقول منه:

«عرب می گوید: قبضته منه و عجم می گوید: فرا گرفت، مدامی که در آن نوع دخلی نکرده باشد» (۹)؛ بل لا يليق أن ينسب هذا الكلام إلى من دونه.

المقام الثالث:

في قبض المنشول

و قد اختلفوا فيه على أقوال بعد اتفاقهم في المسألة السابقة.

١٠٩:

- (١)) منهم:شيخ الطائفه فى المبسوط ١١٧:٢، و المحقق فى الشرائع ٢:٢٩ و السبزوارى فى جامع الخلاف و الوفاق: ٢٧٤ و الفاضل فى المختلف ٣٠١:٥ و ابن قطان الحلى فى معالم الدين ٣٦٦:١ و الشيخ الانصارى فى المكاسب المحرّمه ٢٥٢:٦ و غيرهم المذكورين فى المتن، راجع جواهر الكلام ١٤٨:٢٣-١٤٩ .

(٢)) مجمع الفائد و البرهان ١١:٥٨ .

(٣)) الخلاف ٩٨:٣ م ١٥٩ .

(٤)) غنيه النزوع ٢٢٩ .

(٥)) كشف الرموز ٤٧١:١-٤٧٠ .

(٦)) التنفيح الرائع ٢:٣٠ ٢ .

(٧)) رياض المسائل ١٥:١٨ .

(٨)) مفتاح الكرامه ٤:٦٩٧ .

(٩)) هذا عباره المولى احمد بن محمد مهدي المعروف بالفاضل النراقي المتوفى ١٢٤٥ كما نقل العلامه الفقيه السيد محمد باقر حجه الاسلام الشفتى في رسالته في الوقف/ص ١٠٣ .

أحداها: أنه يكفي [فيه (١)] التخلية كما في غير المنقول؛ اختارها في الشرائع (٢) و النافع (٣) و نفي عنه البأس في الدروس في الجملة (٤)؛ و اختارها بعض الفقهاء ممّن قارب عصرنا، قال (٥):

«ولا- ريب في حصولها في المنقول بالاستيلاء على العين استيلاء يستطيع به النقل والأخذ وغيرهما من القبض بطرح العين بين يدي المنقول إليه على وجه يتمكّن من الفعل كيف شاء -نقلًا أو أخذًا و نحوهما-، إذ ليست أمواله التي بيده و يصدق عليها أنها مقبوضة له و تحت قبضته و في يده إلّا كذلك من غير حاجه إلى المساسه و التصرف الحسين». [٦]

قال: «وليس ذا كالتخلية المزبوره في غير المنقول، إذ من الواضح الفرق بين تحقق السلطتين عرفا في ذلك»؛ انتهى.

و كلامه في غايه الجوده إلّا الفقره الأخيرة، لأنّ من المعلوم أنّ المراد بالتخلية عندهم ليس إلّا هذا المعنى، فإنّ المراد بها كما يظهر منهم كون الشيء مخلّى بينه و بينه بحيث لا يمنعه مانع عن التصرف، كتصرف الملائكة في أملاكه.

و من يفسّره برفع المنافيات للمنقول إليه مع رفع اليد -كما صدر منه قبل ذلك- فالظاهر أنّه يريد بالرفع المذكور الارتفاع بجعله من المصدر المجهول، و إلّا فهو معنى الاقباض؛ و قد مرّ أنّه غير القبض المراد في المقام. و لا يخفى أنّه يعني هو ما ذكره و ادعى أنّه غير التخلية المزبوره.

منها (٦): أنه النقل من حيز إلى حيز في الحيوان، و منه العبد؛ و الكيل و الوزن فيما يكال أو

ص: ١١٠

-
- ١- (١)) زيادة يقتضيها السياق.
 - ٢- (٢)) شرائع الإسلام ٢:٢٣.
 - ٣- (٣)) المختصر النافع: ١٢٤.
 - ٤- (٤)) الدروس الشرعية ٣:٢١٣.(طبعه مؤسسه النشر الإسلامي)
 - ٥- (٥)) و هو العلّامة الفقيه الشيخ محمد حسن النجفى صاحب الجوادر، راجع جواهر الكلام ٢٣:١٥١.
 - ٦- (٦)) هذا هو ثانى الموارد حسب تجزئه المؤلف.

يوزن؛ و التناول والأخذ باليد في غيرهما من المنقولات؛ اختارها العلّام في التحرير [\(١\)](#)، ويقرب منه ما في المبسوط [\(٢\)](#) و تبعه ابن البراج [\(٣\)](#) و ابن حمزه [\(٤\)](#).

و ثالثها: ذلك مع كفايه النقل عن الأخذ باليد فيما اعتبر فيه و كفايه كلّ منها عن الكيل و الوزن فيما اعتبرا فيه؛ اختاره العلّام في المختلف، فإنه خير في المنقول من الأخذ باليد و النقل، و في المكيل و الموزون يعني ذلك و الكيل و الوزن [\(٥\)](#) و [\(٦\)](#)؛ و لم يذكر لخصوص الحيوان شيئاً؛ فالظاهر أنه أدخله في المنقول الذي لا يعتبر بالكيل و الوزن.

و رابعها: أنه النقل في المنقول مطلقاً؛ اختارها أبو المكارم ابن زهره مدعياً عليه إجماع الإمامية [\(٧\)](#)، و تبعه الشهيدان في اللمعة [\(٨\)](#) و الروضه [\(٩\)](#).

خامسها: أنه النقل في الحيوان و في المعتبر كيله أو وزنه أو عدّه أو نقله، و في التوب وضعه في اليد؛ اختاره في الدراس [\(١٠\)](#).

و سادسها: التوقف بين الأقوال لو كان التوقف اجتهادياً منشأ الاختلاف اختلفهم في المعنى العرفي، فكلّ واحد منهم يفسّره بما يفهم من المعنى العرفي؛ و «ليلي لا تقر لهم بذلك» [\(١١\)](#).

و أمّا الحكم بالكيل و الوزن لروايه معاويه بن وهب في الصحيح-أى: صحّي [\(١٢\)](#) أو

ص: ١١١

- ١- (١) تحرير الأحكام ٢:٣٣٤ م ٣٢٦٣ م.
- ٢- (٢) المبسوط ٢:١٢٠.
- ٣- (٣) المهدّب ١:٣٨٦-٣٨٥.
- ٤- (٤) الوسيله ٢٥٢.
- ٥- (٥) مختلف الشيعه ٥:٣٠١ م ٢٧٨ م.
- ٦- (٦) كذا في النسخه.
- ٧- (٧) غنيه التزوع ٢٢٩.
- ٨- (٨) اللمعه الدمشقيه ١١١.
- ٩- (٩) الروضه البهيه ٣:٥٢٢.
- ١٠- (١٠) الدراس الشرعيه ٣:٢١٣.
- ١١- (١١) مصراع الأخير لبيت عجزه هكذا: «و كلّ يدعى و صلا بليلي...»
- ١٢- (١٢) قال المؤلف في الفائده الثالثه من فوائده: [...] و إن كان الأقوى على ما حقّق في محلّه هو حجيّه سائر المراتب الفاقدة بعد الصون عن القطع والإرسال والإضمار في الجمله من الصحيح عند المشهور و الصحّي مشدّداً و مخفّفاً و الحسن-

(١) اول من وضع هذا الاصطلاح فيما نعلم هو الشيخ حسن صاحب المعالم في منتقى الجمان؛ و لمزيد التوضيح انظر:[التبنية] الثالث من رساله المحقق أبي المعالى الكلباسى في تركيـه الرواـه من أهـل الرـجال، و إـليـك نـصـه: [التبنـية][الثالث أـنـ ما تـقدـم مـنـ المـنـقـىـ منـ الـاـصـطـلاـحـ بـ «ـالـصـحـىـ»ـ فـيـ قـبـالـ «ـالـصـحـرـ»ـ بـفـتـحـ الصـادـ وـ تـخـفـيفـ الـيـاءــ هوـ مـنـ بـابـ الرـمزـ وـ الـإـشـارـهـ، وـ المـقـصـودـ بـهـ المـنـقـىـ عـنـدـيـ. كـماـ أـنـ «ـالـصـحـرـ»ـ مـنـ بـابـ الرـمزـ وـ الـإـشـارـهـ، وـ المـقـصـودـ بـهـ الصـحـىـ عـنـدـ الـمـشـهـورـ. وـ كـماـ أـنـ جـعـلـ صـوـرـهـ الـنـوـنـ مـنـ بـابـ الرـمزـ وـ الـإـشـارـهـ إـلـىـ الـحـسـنـ. وـ رـبـماـ جـعـلـ السـيـدـ الـسـنـدـ النـجـفـىـ «ـالـصـحـىـ»ـ إـشـارـهـ إـلـىـ صـحـىـ وـ «ـالـصـحـرـ»ـ إـشـارـهـ إـلـىـ الصـحـىـ عـنـدـ الـمـشـهـورـ. وـ لـاـ دـلـيلـ عـلـيـهـ بـلـ هـوـ بـعـيدـ. وـ اـصـطـلاـحـ السـيـدـ الدـامـادـ «ـالـصـحـىـ»ـ بـكـسـرـ الصـادـ وـ تـشـدـيدـ الـحـاءــ فـيـمـاـ كـانـ بـعـضـ رـجـالـ سـنـدـهـ بـعـضـ أـصـحـابـ الـإـجـمـاعـ مـعـ خـرـوجـ ذـلـكـ الـبـعـضـ أـوـ بـعـضـ مـنـ تـقـدـمـ عـلـيـهـ عـنـ رـجـالـ الصـحـهـ. وـ المـقـصـودـ بـهـ الـمـنـسـوبـ إـلـىـ الصـحـهـ باـعـتـبارـ دـعـوىـ الـإـجـمـاعـ عـلـىـ الصـحـهـ. فـالـغـرـضـ النـسـبـهـ إـلـىـ الصـحـهـ الـمـسـتـفـادـهـ مـنـ نـقـلـ الـإـجـمـاعـ وـ لـوـ فـيـ الطـبـقـهـ الـأـولـىـ مـنـ الـطـبـقـاتـ الـثـلـاثـ الـمـأـخـوذـ فـيـهـ الـإـجـمـاعـ عـلـىـ التـصـدـيقـ، وـ لـيـسـ الـغـرـضـ النـسـبـهـ إـلـىـ الصـحـهـ الـمـذـكـورـهـ فـيـ ضـمـنـ التـصـحـىـ الـمـأـخـوذـ فـيـ دـعـوىـ الـإـجـمـاعـ فـيـ الـطـبـقـتـيـنـ الـأـخـيـرـتـيـنـ. فـلـاـ بـأـسـ بـتـعـيمـ التـسـمـيـهـ وـ الـاـصـطـلاـحـ، وـ إـلـاـ فـلـوـ كـانـ المـقـصـودـ النـسـبـهـ إـلـىـ الصـحـهـ الـمـذـكـورـهـ فـيـ ضـمـنـ التـصـحـىـ، فـلـاـ تـتـمـ التـسـمـيـهـ وـ الـاـصـطـلاـحـ إـلـاـ فـيـ الـطـبـقـتـيـنـ الـأـخـيـرـتـيـنـ. وـ قـدـ اـشـتـهـيـ الـحـالـ عـلـىـ السـيـدـ الدـامـادـ، فـأـورـدـ بـأـنـ مـاـ يـقـالـ: «ـالـصـحـىـ»ـ وـ يـرـادـ بـهـ النـسـبـهـ إـلـىـ الـمـتـكـلـمـ عـلـىـ مـعـنىـ الصـحـىـ عـنـدـيـ، وـ لـاـ يـسـتـقـيمـ عـلـىـ قـوـاعـدـ الـعـرـبـيـهـ؛ إـذـ لـاـ تـسـقـطـ تـاءـ الصـحـهـ إـلـاـ عـنـدـ الـيـاءـ الـمـشـدـدـهـ الـتـىـ هـىـ لـلـنـسـبـهـ إـلـيـهـاـ، وـ أـمـاـ الـيـاءـ الـمـخـفـفـهـ الـتـىـ هـىـ لـلـنـسـبـهـ إـلـىـ الـمـتـكـلـمـ فـلـاـ. يـصـحـ مـعـهـاـ إـسـقـاطـ تـاءـ الـكـلـمـهـ أـصـلاـ، كـسـلـامـتـىـ وـ صـنـعـتـىـ وـ صـحـبـتـىـ مـثـلاـ.ـ

قال: سأله أبا عبد الله عليه السلام عن الرجال يبيع البيع قبل أن يقبضه، فقال: ما لم يكن كيل أو وزن فلا يبعه حتى يكيله أو يزن
إلا أن يوليه الذي قام عليه [\(١\)](#).

وجه الإستدلال أن المطابقه بين السؤال و الجواب يقتضى كون القبض فيما ذكر الكيل، مع أنه لا يعتبر بغیره مع کفایه فهم جمّ غایر من القدماء و المتأخرین، و هو کاف في خبر الضعیف لو كان؛

و مع ذلك التمسك به في غاية الإشكال لورود مناقشات عديدة توجب صرف الظهور أو الإجمال؛ و لقد اختار كذا في النسخة في المسالك (٢) حيث قال: «التحقيق هنا أن الخبر الصحيح دل على النهي عن بيع المكيل و الموزون قبل اعتباره بهما، لا على أن القبض لا يتحقق إلا بهما؛ و كون السؤال فيه وقع عن البيع [قبل القبض لا ينافي ذلك، لأن الاعتبار بهما قبض و زياده]... إلى آخره». و مجرد تمسك جماعة لا يوجب الظن بالقرينته مع تصريح بعضهم بالخلاف، و تأمل جماعة منهم.

و بالجملة لا يجوز الاستدلال بالخبر المزبور على كون القبض هو الكيل والوزن، بل الحق أن القبض في غير المنقول هو التخلية بالمعنى المتقدم، وفي المنقول أيضا هو الإستياء الخاص من غير حاجه إلى تحقق فعل في القابض؛ و إن النقل والإمساك باليد والمماسه فرد من أفراده.

١١٣:

١- (١) التهدى

٢- (٢) مسالک الأفهام ٣:٢٤٣

و لا حاجه إلى مستند ساير الأقوال و بيان ضعفه بعد وضوح الأمر، بحمد الله - سبحانه -

المقام الرابع:

لا فرق في القبض في غير المتنقل بين البيع و الرهن و الوقف و غيرها.

قال في التنجيح: «القبض شرط في الوقف إجماعاً و صفتة كما في البيع إما التخلية... إلى آخره» [\(١\)](#).

وفي الشرائع: «يصح وقف المشاع و قبضه كقبض البيع» [\(٢\)](#).

و مثله في القواعد [\(٣\)](#) و التحرير [\(٤\)](#)، وهو المصرّح به في كلمات كثير منهم. و ممّن صرّح به صاحب الرياض في شرحه: قال في شرح الصغير: «و القبض هنا و في كلّ موضع يعتبر فيه هو التخلية بينه وبين العين و مستحقّها بعد رفع اليد عنها فيما لا ينقل» [\(٥\)](#)؛ و قال في كلامه:

«و قد اختلف فيه الأصحاب بعد اتفاقهم على أنه هو التخلية بينه وبينه بعد رفع اليد عنه فيما لا ينقل خاصّه» [\(٦\)](#)؛

و إطلاقات الأدلة بعد الإجماعات.

المقام الخامس: [هل يتوقف القبض على إذن الواقف أو لا؟]

هل يتوقف القبض على إذن الواقف فلو قبض الموقوف عليه الموقوف من غير إذن الواقف لم يعتبر قبضه؟ أو لا؟ بل يكفي مجرد القبض مطلقاً و لو لم يأذن به الواقف بل و لو منعه؟

ص: ١١٤

١- (١) التنجيح الرابع ٢:٣٠٢.

٢- (٢) شرائع الإسلام ٢:١٦٧

٣- (٣) قواعد الأحكام ٢:٣٩٤

٤- (٤) تحرير الأحكام ٣:٣١٣ م ٤٦٩٣

٥- (٥) شرح الصغير ٢:٥٧

٦- (٦) رياض المسائل ٨:٣٥٦

يظهر الأول من الدروس [\(١\)](#) و التنقيح [\(٢\)](#) و الروضه [\(٣\)](#)، بل كلّ من أطلق توقيفه على الاقباض ممّن صرّح بتوقفه على القبض و من لم يصرّح به. و صرّح في الكفاية بأنه ذهب إليه غير واحد من أصحابنا [\(٤\)](#)؛ و صرّح في التذكرة بأنّ الإقباض شرط عندنا [\(٥\)](#)، الظاهر في الإذن بدعوى إجماع الإماميّه.

و لعلّه الظاهر من الروايات خصوصاً خبر الناحيّه [\(٦\)](#)، لكن لا يحتاج إلى لفظ خاصّ، بل لا يحتاج إلى اللفظ أصلاً، بل يكفي كلّ ما دلّ على الأول قوله أو فعلـاـ كما صرّح به الشهيد في المسالك [\(٧\)](#)ـ

و الأقوى هو الاشتراط، للإجماع المعتضده بالشهر العظيم؛ و خبر الناحيّه المرسوّ في كمال الدين: «فكلّما لم يسلّم فصاحبه بالخيارات، و كلّما سلم فلخيارات لصاحبه» [\(٨\)](#)؛ فإنّ مقتضاه فيما إذا لم يحصل تسليم الواقف الموقوف للموقوف عليه ثبوت الخيارات له، سواء حصل الوقف و التسليم للموقوف عليه أم لاـ فلو كان القبض بغير الإذن كافياً في لزوم الوقف لزم صرف الروايه عن ظاهرها بغير دليل.

و المناقشه فيه بضعف السند مدفوعه بالشهر الاستنادي مع حصول الظنّ بصدوره من وجوه عديده حتّى مع قطع النظر عن الشهر؛ و لا يعارضه صحيحه محمد بن مسلم [\(٩\)](#)

ص: ١١٥

-
- ١- (١)) الدروس الشرعية ٢:٢٦٧ .
 - ٢- (٢)) التنقيح الرائع ٢:٣٠٢ .
 - ٣- (٣)) الروضه البهيه ٣:١٧١ .
 - ٤- (٤)) رياض المسائل ٩:٢٨٤ .
 - ٥- (٥)) كفاية الفقه ٢:٩ .
 - ٦- (٦)) تذكرة الفقهاء ٢:٤٢١ و فيها... و لا يصحّ وقف ما لا يمكن اقباضه كالعبد الآبق و الجمل الشارد لتعذر التسليم، و هو شرط في الوقف عندنا].
 - ٧- (٧)) إكمال الدين: ٤٩ ح ٥٢٠، الإحتجاج: ٤٧٩-وسائل الشيعه ١٩:١٨١ ح ٨ .
 - ٨- (٨)) مسالك الافهام ٣:٢٤١ .
 - ٩- (٩)) إكمال الدين: ٤٩ ح ٥٢٠، الإحتجاج: ٤٧٩-وسائل الشيعه ١٩:١٨١ ح ٨ .
 - ١٠- (١٠)) الكافي ٧:٣١ ح ٧ .

و عبيد بن زراره (١)، لِمَكَانِ استظهارِ ذلِكَ مِنْهُمَا أَيْضًا.

و اكتفاء بعضهم بالقبض لا ينافي الإذن، بل الإقباض أيضًا.

المقام السادس:

هل يكتفى باللفظ الصريح مع عدم وجود التخلية التامة؟

و ملاكهَا أَيْضًا بِهِ، بِلِ المقطوع عدمها و عدم ملازمتها - كَمَا صرَّحَ بِهِ الشهيد فِي المسالك (٢) -؛ لأنَّ المعيار هو القبض أو التسليم، و من المعلوم عدم حصولهما بمجرد الإذن.

و الظاهر عدم وجود مخالف في المسألة أصلًا، فظاهر النصوص و الإجماعات كافية في المسألة.

المقام السابع:

لو أمر الواقف الموقوف عليه بالقبض و لم يقبض حتَّى مات الواقف هل يكتفى به عن

القبض؟ أم لا؟.

و هذه هي المسألة التي اختلفت فيها (٣) كلام المعاصرين و لم يأتوا ببرهان مبين، و لم يميزوا بين الغث و السمين.

و من المعلوم أنَّ هذه المسألة يرجع إلى المسألة السابقة، لأنَّ الأمر في مقام الحظر أو توهمه لا يفيد إلَّا الإذن والإباحة، و بعد كونه مأذونا لا يكفي كذا في النسخة بمجردِه في تحقق القبض و وجود ما هو شرط في صحة الوقف بإجماع الإماميَّة؛ و لا بأس بالإشارة إلى بعض نصوص المسألة.

منها: صحيحه محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام أنَّه قال في الرجل يصدق على ولده

ص: ١١٦

١- (١)) التهذيب ٩:١٣٧ ح ٥٧٧.

٢- (٢)) مسالك الأفهام ٣:٢٣٩.

٣- (٣)) راجع جواهر الكلام ١٠:٢٨-١١.

و قد أدر كوا، قال: «إذا لم يقْبضوا حتّى يموت فهو ميراث، فإن تصدق على من لم يدرك من ولده فهو جائز، لأنّ والده هو الذي يلي أمره»^(١).

و صحيحه جميل بن دراج قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: الرجل يتصدق على بعض ولده بصدقه و هم صغار، أله أن يرجع فيها؟» قال: «لا، الصدقة لله - تعالى -»^(٢).

وليس الخبر من الحسان، لوجود إبراهيم بن هاشم لما حَقَّقْنَا فِي بحوثنا الرجالية من كونه من الثقات؛ و يكفي في ذلك دعوى السيد الأجل إبن طاوس في فلاح السائل الإجماع على وثاقته^(٣).

و المناقشه بكون الصدقة غير الوقف مدفوعه بفهم الأصحاب ذلك منها؛ و هو كاف في المسألة.

و الثالثة: عن صفوان بن يحيى عن أبي الحسن عليه السّلام قال: «سألته عن الرجل يقف الضيعه ثم يبدوا له أن يحدث في ذلك شيئاً؟» فقال: «إن كان وقفها لولده و لغيرهم ثم جعل لها قيماً لم يكن لها أن يرجع فيها؛ و إن كانوا صغاراً و قد شرط ولايتها لهم حتّى بلغوا فيحوزها لهم لم يكن لها أن يرجع فيها؛ و إن كانوا كباراً و لم يسلّمها إليهم و لم يحاصموا حتّى يحوزها عنه فله أن يرجع فيها، لأنّهم لا يحوزونها عنه و قد بلغوا»^(٤).

و منها: ما رواه الشيخ عن عبيد بن زراره عن أبي عبد الله عليه السّلام أنه قال في رجل تصدق على ولد له قد أدر كوا، قال: «إذا لم يقْبضوا حتّى يموت فهو ميراث، فإن تصدق على من لم يدرك من ولده فهو جائز، لأنّ الوالد هو الذي يلي أمره»؛ و قال: «لا يرجع في الصدقة إذا

ص: ١١٧

١- (١) الكافي ٧:٣١ ح ٧-وسائل الشيعة ١٩:١٧٨، باب ٤، كتاب الوقف و الصدقات، ح ١.

٢- (٢) الكافي ٧:٣١ ح ٥-وسائل الشيعة ١٩:١٧٩، باب ٤ كتاب الوقف و الصدقات، ح ٢.

٣- (٣) فلاح السائل: ٢٨٤ (طبع مكتب الإعلام الإسلامي).

٤- (٤) الكافي ٧:٣٧ ح ٣٦-وسائل الشيعة ١٩:١٨٠ ح ٤، باب ٤، كتاب الوقف و الصدقات.

و خبر الناحيَه: و هو ما رواه الصدوق في الإكمال بسنده إلى محمد بن جعفر الأُسدي فيما ورد عليه من جواب مسائله عن محمد بن عثمان العمرى-رحمه الله عليه-عن صاحب الزمان عليه السلام: «و أَمَّا مَا سُأْلَتْ عَنْهُ مِنَ الْوَقْفِ عَلَى نَاحِيتَنَا وَ مَا يَجْعَلُ لَنَا ثُمَّ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ فَكُلُّ مَا لَمْ يَسْلُمْ فَصَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ، وَ كُلُّ مَا سَلَمَ فَلَا خِيَارٌ فِيهِ لِصَاحِبِهِ احْتَاجٌ أَوْ لَمْ يَحْتَاجْ، افْتَرَ إِلَيْهِ أَوْ اسْتَغْنَى عَنْهُ؛... إِلَى أَنْ قَالَ: -وَ أَمَّا مَا سُأْلَتْ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ الَّذِي يَجْعَلُ لَنَاحِيتَنَا ضَيْعَهُ وَ يَسْلِمُهَا مِنْ قِيمَتِهِ فَيَقُومُ فِيهَا وَ يَعْمَرُهَا وَ يُؤْدِي مِنْ دَخْلِهَا خَرَاجَهَا وَ مَؤْوِنَتَهَا وَ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ مِنَ الدَّخْلِ لَنَاحِيتَنَا فَإِنَّ ذَلِكَ جَائزٌ لِمَنْ جَعَلَهُ صَاحِبَ الضَّيْعَهُ قِيمَةً عَلَيْهَا، إِنَّمَا لَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ». [\(٢\)](#)

و أنت خبير بأنَّ صريح هذه الروايات المعتبرة فيها كفاية مجرد الإذن أو الأمر، بل لا بدّ من التصرف بحيث يصدق القبض والتسليم والحيازه؛ و من المعلوم عدم صدق شيء من هذا العناوين بمجرد الأمر، و هذا الأمر لا يخفى على عاقل فضلاً عن العالم.

بل يمكن التأكيل في كفاية التخلية في مثل المقام لعدم صدق هذه العناوين [إلا بالاستيلاء الخاص](#) و الدخول و الخروج لو لا الإجماعات المنقوله و عدم ظهور الخلاف بين الطائفه.نعم! يظهر من الشافعى [\(٣\)](#) كفاية القبض بمجرد الإذن مع مضي زمان يمكن فيه القبض- كما نسبه إليه بعض الأجله [\(٤\)](#)-، مع أنَّ كلامه في الهبه و لا ملازمته بينها و بين الوقف [إلا](#) بنحو من القياس؛ إلا أن يدعى الإجماع على عدم الفرق.

ص: ١١٨

١- (١)) التهذيب ٩:١٣٧ ح ٥٧٧، الاستبصار ٤:١٠٢ ح ٣٩٠، وسائل الشيعه ١٩:١٨٠ ح ٥.

٢- (٢)) إكمال الدين ٥٢٠ ح ٤٩-وسائل الشيعه ١٩:١٨١ ح ٨.

٣- (٣)) نقله العلّامه الحلّى في التذكرة، راجع تذكرة الفقهاء ٢:٤١٦.

٤- (٤)) و هو صاحب الجواهر، راجع جواهر الكلام ٢٥:١١٢.

المقام الثامن: [لو أمر بالقبض مع التخلية التامة يصح الوقف أو لا؟]

قد ظهر مما ذكرنا أنه لو أمر بالقبض مع التخلية التامة يصح الوقف ولا يصح الرجوع فيه، و لعل نظر بعض من حكم بالصحيح إلى هذه الصوره.

المقام التاسع: [هل يتشرط الفوريه في القبض؟]

لا- يتشرط الفوريه في القبض وفقا للتحrir (١) و التذكرة (٢) والإيضاح (٣) و الدروس (٤) و جامع المقاصد (٥) و التنقح (٦) و المسالك (٧) و الروضه (٨)؛ وفي [[الكتاب]] والأقوى عدم اشتراط الفوريه للعقد (٩)، وهو صريح الرياض (١٠). فلو وقع بعد العقد بمده طويله صح الوقف ولزم.

والدليل عليه بعد ظهور الاتفاق والإجماع-الظاهر من كلام جماعة-خبر عبيد بن زراره المتقدم كذا في النسخه إليه الإشاره حيث علق فيه البطلان بعد القبض إلى أن يموت الواقف، فإن ظاهره كفايه القبض متى حصل.

و يدل عليه صحيحه محمد بن مسلم، لوضوح أن المستفاد منه أنه إذا تحقق القبض قبل موت الوالد يكون لازما ولو تأخر القبض من العقد بكثير؛ وهو المستفاد من صحيحه صفوان، لقوله عليه السلام فيها: «و إن كانوا كبارا ولم يسلّمها إليهم ولم يخاصموا حتى يحوزها عنه فله أن يرجع فيها لأنّهم لا يحوزونها عنه وقد بلغوا» (١١).

ص: ١١٩

-
- ١- (١)) تمسك المؤلف-قدس سره-باطلاق كلام العلّام في تحرير الأحكام ٣:٢٩٢ م ٤٦٥٠.
 - ٢- (٢)) تذكرة الفقهاء ٢:٤٢٣.
 - ٣- (٣)) إيضاح الفوائد ٢:٣٨١.
 - ٤- (٤)) الدروس الشرعيه ٢:٢٦٧.
 - ٥- (٥)) جامع المقاصد ٩:٢٣.
 - ٦- (٦)) التنقح الرابع ٢:٣٠٢.
 - ٧- (٧)) مسالك الافهام ٥:٣٦٠.
 - ٨- (٨)) الروضه البهيه ٣:١٦٧-١٦٦.
 - ٩- (٩)) كفايه الفقه ٢:٩.
 - ١٠- (١٠)) رياض المسائل ١٠٠:١٠٠.
 - ١١- (١١)) التهذيب ٩:١٣٧ ح ٥٧٧

و يستفاد المقصود من موضعين منه: أحدهما: التعليل، إذ الظاهر منه كفاية التجويز-أى:

أخذ الموقوف عن الواقف مطلقا-سواء تخلّل القبض أم لم يخلّل؛ و الثاني: قوله عليه السلام:

«لم يسلّمها إليهم»، و يعلم وجده ممّا ذكر مع كفاية العمومات و عدم الرافع.

المقام العاشر: [القبض المعتبر شرعاً في الوقف بالنسبة إلى البطن الأول]

ينبغى أن يعلم أنّ القبض المعتبر شرعاً في الوقف إنّما هو بالنسبة إلى البطن الأول، بغير خلاف-كما في الحدائق [\(١\)](#) و الرياض [\(٢\)](#) و غيرهما-بل ظاهر الإجماع عليه، فيسقط اعتبار ذلك في بقية البطون لأنّهم يصلّبون الملك عن البطن الأول وقد تحقّق أولاً و لزム بالقبض.

و هذا هو مقتضى الأخبار المتقدّم مع كفاية العمومات.

المقام الحادى عشر: [إذا كان البطن الأول متعدداً]

إذا كان البطن الأول متعدداً كما إذا وقف على أولاده، أو على عشيرته، أو على علماء العصر-فهل يشترط قبض الجميع؟ أو يكفي قبض البعض في الصّحّة؟ أو يتبعّض الوقف؟ فمن قبض صَحّ بالنسبة إليه و من لم يقبض فسد بالنسبة إليه؟؛ وجوه، والأقوى هو الصّحّ مطلقاً للعمومات و مفهوم الشرط في قول الصادق عليه السلام في خبرى محمّد بن مسلم و عبيد بن زراره، و مفهوم الشرط و التعليل في خبر صفوان؛ فلا داعي للتمسّك ببعض الوجوه الاستحسانية.

قيل: إنّه لو توقف الوقف على قبض الجميع لتضافر البينة عليه نصّياً و فتوى، و لا شهير عملاً-، و قيل: إنّه لو توقف على ذلك لزم تعطيل الوقف و تخصيصه حتّى يتبّنى صحته بقبض

ص: ١٢٠

١- (١)) الحدائق الناصره ١٤٩: ٢٣.

٢- (٢)) رياض المسائل ١٠٠: ١٠٠.

الجميع، أو فساده بعدم قبض بعضهم؛ إلى غير ذلك. (١)

المقام الثاني عشر [و الثالث عشر]: [أَنْ قِبْضَ الْوَلَيِّ لِمَا هُوَ وَلَيٌّ عَلَيْهِ كَقْبَضَهِ]

الظاهر أنه لا خلاف ولا إشكال في أن قبض الولي لما هو ولي عليه كقبضه وإن كان الواقف ولائيا، كما لو وقف على اولاده الضعفاء؛ بلا خلاف أجده - كما اعترف به جماعه - (٢) بل الظاهر هو الوفاق من غير فرق بين الأب والجد.

و ممّا يدلّ عليه خبر عبيد بن زراره بملحوظة ذيله: «لأنّ الوالد هو العذى يلى أمره» (٣)؛ و خبر عليٍّ بن جعفر المروي في قرب الإسناد: «إذا كان أب تصدق على ولده الصغير فإنّها جائزه لأنّه يقتضي لولده إذا كان صغيراً» (٤).

و مناقشه العلّامه الطباطبائي في حاشيه المصایب (٥) في سند هذا الكتاب مدفوعه بالشهره؛ و كذا المناقشه في الدلاله تكون الصدقه غير الوقف.

و هل يجب بعد ذلك القبض على المولى عليه بمعنى قصده؟ أم لا؟

قال في المسالك: «لما كان المعتبر في القبض رفع اليـدـ أـيـ يـدـ الـواـقـفـ وـ وضعـ يـدـ الـمـوـقـوفـ عـلـيـهـ وـ كـانـ يـدـ الـولـيـ بـمـتـزـلـهـ يـدـ الـمـوـلـيـ عـلـيـهـ كـانـ وـقـفـ الـأـبـ وـ الـجـدـ وـ غـيرـهـ مـمـنـ لـهـ الـوـلـاـيـهـ عـلـىـ غـيرـ الـكـامـلـ لـمـاـ فـيـ يـدـهـ عـلـىـ الـمـوـلـيـ عـلـيـهـ مـتـحـقـقـاـ بـالـإـيجـابـ وـ الـقـبـولـ لأنـ القـبـضـ حـاـصـلـ قـبـلـ الـوقـفـ،ـ فـيـسـتـصـبـ وـ يـنـصـرـفـ إـلـىـ الـمـوـلـيـ عـلـيـهـ بـعـدـهـ؛ـ لـمـاـ ذـكـرـنـاهـ وـ الـظـاهـرـ عـدـمـ الـفـرـقـ بـيـنـ قـصـدـهـ بـعـدـ ذـلـكـ القـبـضـ عـنـ الـمـوـلـيـ عـلـيـهـ لـلـوـقـفـ وـ عـدـمـهـ،ـ لـتـحـقـقـ القـبـضـ الـذـيـ

ص: ۱۲۱

- ١- (١) أقول: يمكن التمسك بالمعتبره القطعيه أيضا على الصحيحه كما هو ظاهر (مؤلف عفى عنه).
 - ٢- (٢) كما في الجوامر ٢٨:٦٥ و انظر:الحدائق الناضره .٢٢:١٤٦.
 - ٣- (٣) التهذيب ٩:١٣٧ ح ٥٧٧.
 - ٤- (٤) قرب الإسناد: ١١٩.
 - ٥- (٥) مصاييح الأحكام -للسيئد محمد مهدي بحر العلوم، «مخطوط».

لم يدلّ الدليل على أزيد من تحققه»^(١)؛ انتهى.

قلت: لا ينبغي التأمل في ظهور دليله في اعتبار كون القبض على أنه وقف، فلذا قالوا: أنه لا يجري القبض بعد الوقف مع الذهول والغفله عنه، أو كان على وجه العاريه أو الوديعه أو نحو ذلك مما هو ليس قبضا للوقف من حيث إنه وقف.

و تحقيق المقام: أنه مع فرض شرطته مطلقا لا تنقل بدون القصد ضروره عدم امتياز أهل الفعل المشترك، فضلا عن الاشتراك التي كان الاحتياج بغیره.

نعم، لو قيل بعدم الدليل على الشرطيه عموما أو تخصيصه بالنصوص المزبوره بدعوى أن المراد كفايه قصد الولى بأى وجه اتفق ^(٢) لأنّه إذا كان هو المذى يقبض عنه فكيف يعتبر القبض فى وقفه، إذ لا يتصور أن يقبض نفسه الحد ^(٣) ذلك؛ لكنه مناف لظاهر كلماتهم بل صريحهم من عموم الاشتراط؛ قال في الجواهر: «اللهم إلا أن يراد من نحو العباره صيوره قبضه قبضا عنهم شرعا؛ لكنه خلاف ظاهر الأدلة، خصوصا صحيحة صفوان الظاهري في اعتبار الحيازه لهم المتوقف على الـ ^(٤)».

و من الغريب ما في كشف الغطاء من الحكم بالجواز حتى مع نيه الخلاف، قال: «و لو نوى الخلاف فالأقوى الجواز»^(٥).

و من ذلك يظهر ضعف ما في التذكرة و المسالك و الرياض ^(٦) من أنه إذا كان الموقوف تحت يد الموقوف عليه البالغ بوديعه أو عاريه أو إجاره أو نحوها ليكفى هذا القبض و لا يتوقف صحة الوقف على قبض آخر غيره؛ قال في المسالك: «لوجود المقتضي للصحّه

ص: ١٢٢

١- (١)) مسالك الإفهام ٣٦٠:٥.

٢- (٢)) أقول: الأقوى إثبات البحث على كون القبض في الأفعال الخارجيه أو المرتبه بالأمور القلبية (مؤلف عفى عنه).

٣- (٣)) كذا في النسخه.

٤- (٤)) جواهر الكلام ٦٦:٢٨.

٥- (٥)) كشف الغطاء ٢٥١:٤.

٦- (٦)) رياض المسائل ١٠٢:١٠.

و هو القبض، فإن استدامته كابتدائه إن لم يكن أقوى؛ و لا دليل على كونه واقعاً مبتدأً بعد الوقف»؛^(١) و علّه في التذكرة بـ:«أنّ حقيقة القبض موجودة^(٢)؛ و هذا هو الفرع الثالث عشر.

المقام الرابع عشر: [الموقوف في يد الموقوف عليه بالغصب أو المقبوض بالعقد الفاسد هل يكون حكمه حكم القبض المأذون فيه؟ أو لا؟]

إذا كان الموقوف قبل كذا في النسخة واقعاً في يد الموقوف عليه بالغصب كالمال المغصوب أو المقبوض بالعقد الفاسد فهل يكون حكمه حكم القبض المأذون فيه؟ أو لا؟.

صرّح في التذكرة بالأول معللاً بـ:«أنّ حقيقة القبض موجودة^(٣)؛ و اختيار الثاني في الرياض^(٤)؛ و تنظر في المسالك، قال: «و لو كان القبض واقعاً بغير إذن المالك كالمقبوض بالغصب و الشراء بالعقد الفاسد ففي الاكتفاء به نظر من صدقه في الجملة - كما ذكر -؛ و النهي عنه غير قادح هنا، لأنّه ليس بعباده» إلى أن قال: «و من أنّ القبض ركن من أركان العقد»^(٥) إلى آخره^(٦). و صار في الرياض إلى الثاني؛ و لعلّه الأقوى، للأصل و كون المطلقات مهملاً من حيث الكيفية، مضافاً إلى أنّ القبض بعد كونه جزء السبب و متّم العقد صحيحة أو لزوم ما يعتبر فيه ما يعتبر في باقي أجزاء السبب من الرخاء و الإختيار. و قد نقل بعض مشايخنا^(٧) عن العلّامه الوحد الأنصاري: «أنّ كون المستفاد من الأدلة اعتبار القبض فيما هو يعتبر في صحيحة العقد أو لزومه، اعتبار يؤكّد كذا في النسخة الإيجاب و القبول اللغظي بالإيجاب»

ص: ١٢٣

-
- ١- (١)) مسالك الأفهام .٥:٣٦٠.
 - ٢- (٢)) تذكرة الفقهاء .٢:٤٣٢.
 - ٣- (٣)) راجع: نفس المصدر.
 - ٤- (٤)) رياض المسائل .١٠:١٠٢.
 - ٥- (٥)) مسالك الأفهام .٥:٣٦١.
 - ٦- (٦)) و فيه تأمل عندي فإنهما و حاصلان عن الحاجة اليهما كما هو ظاهر (مؤلف عفى عنه).
 - ٧- (٧)) و من المحتمل أنّه هو العلّامه الفقيه الشیخ محمد باقر النجفی الإصفهانی المتوفی عام ١٣٠١ھ، و هو من تلاميذ شیخنا الأعظم الأنصاری «قدس سرّهما»، و هو أيضاً من أساتید المصیف الفقيه.

و القبول الفعلى». فالسبب عنده فى الرهن و الوقف ممّا كان القبض معتبراً فى صحته أو لزومه مركّب من الإيجاب و القبول اللغظى و النقل، تأكيداً للعقد اللغظى بالمعاطات الفعلية.

ويحتاج إلى زمان يمكن فيه تجديد القبض -كما صرّح به في التذكرة (١)-، بخلافه في المبتدأء.

المقام الخامس عشر: [اشتراط مضي الزمان في القبض الحادث]

في اشتراط مضي الزمان في القبض الحادث. فأعلم أنه لا تأمل في أن الإذن في القبض يستدعي تحصيله، و من ضرورياته مضي زمان يمكن فيه تحصيله، فهو دال على القبض الفعلى بالمطابقه وعلى الزمانى بالالتزام.

و لِمَا لَزِمَ مِنَ الْقِبْضِ الْفُعْلِيِّ تَحْصِيلَ الْحَاصلِ أَوْ اجْتِمَاعَ الْأَمْرَيْنِ الْمُحَالَانِ فَحَمْلُ الْلَّفْظِ عَلَىِ الْمَعْنَىِ الْإِلْتَرَامِيِّ لِتَعْذِيرِ الْمَطَابِقَةِ، فَلَا يَكْفِيُ الْأَوْلُ مَعَ عَدْمِ مَضِيِّ زَمَانٍ يَكْفِيُ فِيهِ الْقِبْضُ فَضْلًا عَنِ الْإِذْنِ؛ وَجْوهٌ—كَمَا عُرِفَ فِي الْمَقَامِ الْخَامِسِ—

المقام السادس عشر: [لو كان الموقف منقولاً أو غير منقول...]

لو كان الموقوف منقولاً أو غير منقول غائباً غيه لا يصدق معها القبض لو خلّى بينه وبينه، فلا يكفي فيه الإذن و مضى الزمان أيضاً حتى يحضر الموقوف عليه أو وكيله ويقبضه بما يصدق معه من تخليه أو نقل؛ فلو وقف ما هو غائب عن البلد غيه لا يصدق معها القبض لا يصير وقفاً صحيحاً أو لازماً على الخلاف في المسألة؛ وهو الإذن ليس سبباً لحصوله، بل عرفت ذلك في الحاضر أيضاً غالباً.

١٢٤:

١- (١) تذكرة الفقهاء ٢٥:٢

المقام السابع عشر: [كفاية قبض الأب عن أولاده الصغار]

قد عرفت كفاية قبض الأب عن أولاده الصغار، و هو مورد الروايات الواردة في الباب [\(١\)](#). إلا أنّ الظاهر عدم الفرق بينه وبين الجد للأب، بل وبين وصيّها و الحاكم المطاع أيضاً. لا يضر اختصاص الأخبار بالأب لأنّها إنما أخرجت مورد التخصيص لا الاختصاص - كما صرّح به في الحدائق [\(٢\)](#)، إذ نقله مشتركة كذا في النسخة بين الجميع.

ولا وجه لرد بعض الأعاظم [\(٣\)](#) نظراً إلى ضعف يده و ولايته بالنسبة إلى غيره.

قال في المسالك - ولقد أجاد فيما قال! -: «أو لا وجه للتردد، فإنّ أصل الولاية كاف في ذلك؛ و المعتبر هو تحقق كونه تحت يد الواقف مسافة إلى ولايته على الموقوف عليه، فيكون يده كيده؛ و لا يظهر لضعف اليد و قوتها أثر في ذلك» [\(٤\)](#)؛ انتهى كلامه.

قلت: لا إشكال في المسألة بعد ثبوت الولاية كما لا إشكال في كفاية قبضه عنهم في الوقف من الحبس و الهبة و غيرهما؛ و من أقوى طرق تنقية المسألة ملاحظة الأشباه و النظائر.

المقام الثامن عشر: [وقف الدار المستأجره و الموصى بخدمته]

صرّح في التحرير: «أنه لا يجوز وقف الدار المستأجره و لا الموصى بخدمته» [\(٥\)](#).

و قال في القواعد: «و لا المستأجر و لا الموصى بخدمته» [\(٦\)](#).

ص: ١٢٥

١- [\(١\)](#)) راجع وسائل الشيعة ١٧٨:١٩، باب ٤، كتاب الوقوف و الصدقات. (طبعه مؤسسه آل البيت)

٢- [\(٢\)](#)) الحدائق الناصره ١٤٧:٢٢.

٣- [\(٣\)](#)) منهم المحقق الحلّي في الشرائع و العلّامة الحلّي في التحرير راجع شرائع الإسلام ٢:١٧١ و تحرير الأحكام ٢٩٢-٣:٢٩١ م ٤٦٥٠.

٤- [\(٤\)](#)) مسالك الأفهام ٣٦٠:٥.

٥- [\(٥\)](#)) تحرير الأحكام ٣١٣:٣ م ٤٦٩٧.

٦- [\(٦\)](#)) قواعد الأحكام ٣٩٣:٢.

و قال بعض شرائح عباره المصتنيف (١): هنا تحتمل أن يريدها عدم صحة وقفه من المالك؛ لكنه يشكل بأنه لا يقع فاسدا. غايته ما في الباب أنه لا يتم إلا بالقبض. و يحتمل أن يريدها عدم صحة الوقف من المستأجر، لأنه ليس بمالك العين فلا يملك نقلها ولا حبسها و المنافع لا يتصور فيها مع الوقف»؛ انتهى.

فحمل العباره على المعنى الأول - بل دعوى صراحتها كما عن النراقي - (٢) في غايه الغرابه.

قال في التذكرة: «ولو آجر أرضه ثم وقفها فعند الشافعيه يصح» (٣) إلى أن قال: «و أمّا عندنا فإن أقضيه بإذن المستأجر فلا بأس، و إلا لم يصح القبض و لا لزوم الوقف» (٤)؛ انتهى.

و قال بعض الساده من أعاظم الفقهاء قد قاربنا عصر جنابه (٥): «تحقق الملك في وقف العين المؤجره يقتضي التفصيل في الملك.

فنقول: إن وقف العين المؤجره يتصور من وجوه:

منها: أن يقفها على المستأجر؛

و منها: أن يقفها على مصلحه مثلاً لكن فوض توليه الوقف إلى المستأجر؛

و منها: مثل الثاني لكن فوض توليته إلى نفسه؛

و منها: أن يقفها على غير المستأجر و لم يجعله متولياً أيضاً لكن أقضها إليه بعد انقضاء مدة الإجاره

و منها: أن يقفها على مصلحه و فوض أمر التوليه إلى عمرو و أقضها إياه بعد انقضاء الإجاره؛

ص: ١٢٦

١- (١)) و هو المحقق الكركي في جامع المقاصد ٩:٥٧.

٢- (٢)) كما نقل عنه السيد محمد باقر حجه الإسلام الشفتى «قدس سره» في رساله الوقف ١٣٠/

٣- (٣)) المجموع ١٥:٣٢٦.

٤- (٤)) تذكرة الفقهاء ٢:٤٣٢

٥- (٥)) هو العلامه الفقيه المحقق السيد محمد باقر المعروف بحججه الإسلام الشفتى المتوفى ١٢٦٠ هـ.

و منها: أن يقفها على الموقوف عليه المعين - كعمره و مثلاً - و لم يتحقق الاقباض إليه قبل الممات.

و الظاهر أن صحة الوقف و لزومه مما لا ينبغي الإشكال فيه في غير السادس من الأقسام الخمسة المذكورة، لوجود المقتضى و انتقاء المانع^(١); إلى آخر ما ذكره - رحمه الله عليه -

و أنت خبير بعدم شمول كلامه سائر الأقسام - كوقف المستأجر و الوقف على الفقراء و أمثالهما -، مع عدم تمامته أكثر ما ذكره في الأقسام؛ فلا بأس بالإشاره إلى كل واحد منها مع التعرض للصحة و الفساد.

فنقول: أما القسم الأول فهو الوقف على المستأجر - فهو داخل في مسألة المأذون و المستعير و الوديع؛ و قد عرفت الإشكال في كفاية القبض السابق لعموم أدله اشتراط القبض عرفاً، بل لابد من القبض الجديد.

قال رحمه الله قوله: «الوجود المقتضى و انتفاء المانع» أما وجود المقتضى لظهور الحال فيه بعد الاطلاع بما بيناه في أوائل البحث يغنى عن التكلم في اظهاره؛ و أمّا انتفاء المانع في الأول فلوضوح أنه لا مانع إلا انتفاء الاقباض من الواقف بعد الوقف، لكنه غير مصر، لأن شرطيه الاقباض إنما تثبت إذا لم يكن الموقوف تحت يد الموقوف عليه الذي ينبغي تسليم الوقف إليه، لأنّه الظاهر من الأدلة الدالة على اعتبار القبض فيه؛ فلاحظ قوله عليه السلام في صحيحه محمد بن مسلم: «إذا لم يقبضوا حتى يموت فهو ميراث^(٢)»؛ و مثله مقبوله عبيد بن زراره^(٣)؛ و كذا في ذيل صحيحه صفوان بن يحيى: «إن كانوا كباراً و لم يسلّمها إليهم و لم يخاصموا حتى

ص: ١٢٧

-١ - (١) رساله الوقف ص ١٢١ المطبوعه بتحقيق سماحه الدكتور السيد احمد التويسر كاني من منشورات أسوه عام ١٣٧٩ هـ.

-٢ - (٢) الكافي ٧:٣١ ح ٧.

-٣ - (٣) الإستبصار ٤:١٠٢ ح ٣٩٠.

يحوّزها عنه فله أن يرجع فيها، لأنّهم لا يحوّزونها عنه وقد بلغوا»^(١). و مثلها الحال في روایه كمال الدين؛ والإجماعات المنقوله؛ أو كلمات الأجله؛ مضافا إلى إمكان أن يقال: إن المستفاد من التعليل في صحيحه محمد بن مسلم وغيرها أن الاقباض إنما هو ليدخل الموقوف تحت يد الموقوف عليه وفي تصرّفه، وإذا كان حاصلا سقط اعتبار حصوله^(٢)؛ إنتهى كلامه.

و قد مرّ الجواب عنه؛ فلا نطيل بالإعاده.

و الحمد لله رب العالمين

ص: ١٢٨

١- (١) الكافي ح ٣٧: ٣٦.

٢- (٢) رساله الوقف (السيد الشفتى) ١٢١-١٢٢.

اشاره

عالّامه محمد تقی مجلسی (۱۰۷۰ ه.ق)

تصحیح و تحسیه: جویا جهانبخش

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي من علينا بمحمّد نبيه صلّى الله عليه و آله دون الأمم الماضية والقرون السالفة

پیشگفتار مصحح

در رساله اعتقادات عالّامه محمد باقر مجلسی-رفع الله درجه خوانده بودم:

«و عليك بمطالعه الأخبار الوارده فى صفات المؤمنين المتنين،خصوصا خطبه أمير المؤمنين -عليه السلام-التي ألقاها على همام. وقد كتب والدى العلامه قدس الله روحه -عليها شرح جامعا، فعليك بمطالعته.» (۱)

(يعنى: به مطالعه أخبار رسیده درباره صفات مؤمنان پرهیزگار بپرداز، به ویژه خطبه أمیر مؤمنان-عليه السلام- که برای همام ایراد فرموده است. پدر بسیار دان ام- که

ص: ۱۲۹

.۱- (۱) الاعتقادات، ط. رجائی، ص ۴۷ و ۴۸.

خداآوند روانش را پاکیزه و گرامی بداراد! بر آن خطبه شرحی جامع نوشته است. به مطالعه آن بپرداز.

از همان زمان که این سفارش را خواندم و دلستگی این دین شناس بزرگ را به شرحی که پدر دانشمندش بر خطبه متّقین (خطبه همّام) نوشته است دیدم، آرزوی دیدار آن شرح را در دل گرفتم... پیش جستم و کم یافتم... چندی بر آن برآمد، تا روزی در محضر استاذنا العلامه، حضرت آیه الله حاج سید محمد علی روضاتی -دام علاه و لقاه الله مناه-، هنگامی که به مناسبتی یکی از مجموعه های نیاکانی ایشان را تصفّح می کردم، به شرح فارسی آخوند ملا محمد تقی مجلسی -طاب ثراه- بر خطبه متّقین بازخوردم. لسان حال در آن زمان مترنم بود که:

دیدارِ یارِ غائب دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان بر تشهه ای بیارد [\(۱\)](#)

حضرت استادی -مدّ ظله العالی- که شوق و ابتهاج مرأ از دیدار این تحفه روح پرور مشاهده فرمود، از سر کرامتی که او راست-ناگفته من شنود و وعده نمود تصویری از این متن در اختیار داعی قرار دهد.

وَ فِي النَّفْسِ حَاجَاتٌ وَ فِي كَفَّةِ الْفَطَانِ سُكُوتٌ يَبْيَانُ عِنْدَهَا وَ خطاب [\(۲\)](#)

آن وعده مبارک به إنجاز مقررون افتاد («ساقیا! الطف نمودی قدحت پر می باد!») آنک من بودم و تصویر دستنوشت ملکی علامه روضاتی به استنساخ آن همت گماشتم و چندان پیش نرفته بودم که لزوم استمداد از نسخه یا نسخه هایی دیگر مسلم گردید تا موارد شبّه و افتادگی های محتمل این دستنوشت با کمک آن منبع (یا منابع) تصحیح و إصلاح شود.

ص: ۱۳۰

۱- (۱)) سعدی.

۲- (۲)) متّبی.

۳- (۳)) «... که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد» (حافظ).

در فهرست نسخه های خطی کتابخانه خاندانی نجفی مسجدشاهی در اصفهان که به ضمیمه کتاب قبیله عالمان دین (۱) طبع و نشر گردیده است، نشان نسخه دیگری از این شرح یافتم. فاضل ارجمند و مدرس محترم حوزه علمیه اصفهان، حضرت حججه الإسلام و المسلمين استاد حاج شیخ هادی نجفی-دام مجده-با گشاده روئی نسخه را که در آن زمان نزد یکی از فضلای حوزه علمیه قم بامانت بود، پس از عودت به اصفهان، در اختیار را قم نهاد.

در همین آثنا با پرس و جو از دوست دانشور إخلاص پیشه ام، حضرت حججه الإسلام و المسلمين علی صدرائی خوئی (صدرائی نیا)-وْفَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى لِمَرْضَاتِهِ، دانستم-از بن-در مجموعه فهارسی که ایشان برای تدوین مجموعه پرسود موسوم به فهرستگان نسخه های علوم حدیث مورد تفحص و تفییش قرار داده اند، از دو نسخه این متن سخن رفته است و بس: یکی همین نسخه خاندان نجفی مسجد شاهی و دیگر دستنوشت متعلق به کتابخانه عمومی حضرت آیه الله مرعشی نجفی-قدس الله روحه العزیز- نسخه علامه روضاتی هم- که اینک تصویر آن در اختیار ما بود- در فهارس معروفی نگردیده بود.

دوست فرزانه تازه جو و تازه یابم، حضرت حججه الإسلام و المسلمين استاد حاج شیخ رسول جعفریان-متعنا الله بطول بقائه-، دسترسی به دستنوشت خزانه مرعشیه را تسهیل فرمود و مرا در تهیه تصویر آن معاونت و معارضت نمود- جزاه الله عن الإسلام و المسلمين خیر الجزاء-

پس تصحیح و آماده سازی متن با هر سه نسخه شناخته آن آغاز شد و به لطف حضرت باری-عَزَّ اسمه- به فرخی و پیروزی انجام گرفت.

ص: ۱۳۱

- (۱)) قبیله عالمان دین، هادی نجفی، چ: ۱، قم: عسکریه، صص ۲۲۳-۲۴۶.

دستنوشت کتابخانه آیه اللّه مرعشی-قدس سرّه-را که رساله دوم مجموعه ای است و مورّخ ۱۰۷۳ ه.ق.(ش
فهرست: ۱۰۶/۲۵)، با رمز «م» مشخص گردانیده است.

دستنوشت کتابخانه آیه اللّه نجفی مسجدشاهی-طاب ثراه-را که درون مجموعه ای است و یکی از رسائل آن مجموعه تاریخ
۱۰۹۶ ه.ق. دارد، با رمز «ن» یاد کرده است.

دستنوشت متعلق به حضرت علامه روضاتی-دام علاه-را که به خط جدّ امجدشان، عالم فاضل و إحياءگر مواريث مکتب امت
مرحوم حاج میر سید محمد-روح الله روحه-، است (۱)، و مورّخ ۱۲۶۷ ه.ق، رمز «ر» داده است. هر سه نسخه نادرستیهای
معتباه داشته اند و گاه ضبط صحیح منحصر به یکی از نسخه های سه گانه بود. فی الجمله، و با آنکه نسخه کتابخانه آیه اللّه
مرعشی نجفی-رضوان اللّه علیه- (موسوم به «م»)-بنابر ادعای کاتب-از روی خط مatan-أعلى الله مقامه الشّریف-کتابت
گردیده است، هیچیک از نسخه ها واجد چنان صحتی نبود که متن و «أساس» تصحیح قرار گیرد. بنا چار شیوه ما در تصحیح این
متن بیشتر به طریقۀ موسوم به «التقاطی/تلفیقی» (۲)

ص: ۱۳۲

-
- (۱) عالم خدوم جلیل القدر، مرحوم حاج میر سید محمد (۱۱) محرّم ۱۲۹۳ ه.ق. (بن زین العابدین (در گذشته به ۱۲۷۵ ه.ق). است-رضوان اللّه علیهم أجمعین.- آن مرحوم که از علماء اعلام و محققین عظام بوده
تألیفاتی دارد و بالخصوص در إحياء نسخ نادره و آثار نفیسه اهتمامی تمام داشته؛ صدھا کتاب و رساله به خط جلی خود
استنساخ یا تکمیل فرموده و مجموعه ها و جنگ های بسیار مرتب نموده و همه را خود مقابله و تصحیح [کرده] و سپس به
صحّافی و تجلید رسانیده است. شکر اللّه سعیه. (مکارم الاثار، ۲۰۸۸/۶، هامش).
 - (۲) درباره این شیوه، نگر: راهنمای تصحیح متون، جویا جهانبخش، ص ۳۰.

نزدیک گردیده است.

*** جناب صدرائی خوئی پیمان ستانده بود تا این متن در مجموعه گرانقدر میراث حدیث شیعه، طبع را به زیور خویش بیاراید، لیک یاران سپاهانی پیشستی کردند و آن را برای میراث حوزه اصفهان خواستار شدند و رضای صدرائی عزیز را هم در این باب به حاصل آوردند؛ و البته افتراقی نیز در میان نیست؛ چه:

شاخِ گُل هر جا که روید هم گُل است خُم مُل هر جا که جو شَد هم مُل است [\(۱\)](#)

رای، آن بود که این پیشگفتار مشتمل باشد بر چهار بهره:

۱- معرفی «خطبہ متّقین» و شروح آن.

۲- نقد حال آخوند ملا محدث تقی مجلسی (مجلسی اول).

۳- بررسی شیوه مجلسی اول در ترجمه و شرح خطبہ متّقین.

۴- حکایت تصحیح و تحقیق شرح حاضر.

در این مجمل جز پاره‌ای از گفتنهای بهره چهارم گفته نیامد، و به إشارت پردازندگان میراث حوزه اصفهان و به رعایت هنجار مختار ایشان، باقی سخن و انبوه یادداشت‌های این أبواب- به تعبیر قدماء- «در باقی شد». لختی دگرسازیهای خرد دیگر نیز از سوی مجموعه پردازان إعمال گردیده که بطیع ناگزیر بوده است.

امیدوارم در طبع مستقلی از این رساله- با مقدمه ای مسروخ و حواشی و تعلیقاتی مبسوط- سامانی نوآئین بدین پژوهش بخشیده شود و از نو در زیر و بم و فراز و فرود آن تفسی و تفخیصی برود. از دیده و رانی که ملاحظات و انتقادها و پیشنهادهای

ص: ۱۳۳

۱- (۱)) مولوی.

إصلاحی شان را برای آن طبع و نشر مأمول إرائه فرمایند، پیش‌پیش امتنان دارم.

خداؤند کارساز بندۀ نواز را بر توفیقی که ارزانی داشت سپاس می‌گزارم و اگر بر احیاء و ترویج این متن عزیز مثبتی آنجهانی مقرر است آن را نثار روح پرفتوح نویسنده فرزانه متن، مولانا آخوند ملا محمد تقی مجلسی، و فرزند برومند بسیاردان اش، علامه مولانا محمد باقر مجلسی، می‌سازم؛ که سالهای سال است گردن إسلامیان و إیمانیان زیر بار منت هردوان است- رضی الله عنهم و أرضاهما-

از خداوند به زاری و تصرّع می‌خواهم تا من ناسزاوار را به لطف و مرحمت بی قیاس خویش، تحلی به صفات و سمات پرهیزگاران روزی فرماید و لسان حال خود می‌سازم که:

گرم به هیچ نگیری خلافِ واقع نیست و لیک شرطِ کریمان نوازشِ عامَست [\(۱\)](#)

بندۀ خدا:

جویا جهانبخش

اصفهان/بهار ۱۳۸۴ ه.ش.

ص: ۱۳۴

۱- (۱)) دیوان شمس مشرقی، تحقیق و بررسی: دکتر سید أبو طالب میر عابدینی، ص ۲۵۲.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة على أشرف الأنبياء والمرسلين محمد و عترته الطاهرين.

و بعد (۱) فقد أخبرني و حدثني مشايخي معنعا إلى الشیخ الصدوق محمد بن یعقوب الكلینی (۲) و إلى الشیخ المعظم محمد بن بابویه القمی (۳) و إلى السید الأجل الأعظم رضی الدین محمد (۴)-رضی الله عنهم-؛ و نذکر (۵) سند ابن بابویه (۶) و عباره (۷)السید الرضی

ص: ۱۳۵

- ۱)) و بعد در «ر» و «ن» نیامده و تنها در «م» مذکورست.
- ۲)) الكلینی «ن»: کلینی. ضبط نص، موافق است با «ر» و «م». از برای روایت شیخ کلینی نگر: أصول کافی، با ترجمه و شرح آیه الله کمره ای، ط. اسوه، ۱۴/۵-۲۲، «باب المؤمن و علاماته و صفاتة»، ش ۱.
- ۳)) القمی در «ر» و «ن» نیامده و تنها در «م» مذکورست. از اینجا تا سر «و عباره السید الرضی» در «ن» از قلم افتاده است. از برای روایت شیخ صدوق، نگر: أمالی شیخ صدوق، ط. کمره ای، صص ۵۷۰-۵۷۴، مجلس ۸۴، ش ۲.
- ۴)) از برای روایت سید رضی نگر: نهج البلاغه، ط. شهیدی، صص ۲۲۷-۲۲۴، خطبه ۱۹۳.
- ۵)) نذکر/ چنین است «م». «ن»-از بن- این عبارت را ندارد. «ر»: سند کر.
- ۶)) سند ابن بابویه «ر»: +القمی. «م» این افرونه را ندارد. «ن» هم که- از بن- عبارت را ندارد.
- ۷)) عباره/ چنین است «ر» و «ن». «م»: عیاره.

و هی قریبہ من عباره الصّدوق.

فروی (۱) محمد بن الحسن بن الولید-رضی اللہ تعالیٰ عنہ- (۲)، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصیفار، قال: حدثنا (۳) علی بن حسان (۴) الواسطی، عن عمه (۵) عبد الرحمن بن كثير الهاشمی، عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عن أبيه-صلوات اللہ علیہما-قال:

قام رجل من أصحاب أمير المؤمنین-صلوات الله عليه- و في النهج روى (۶) أنّ صاحباً لأمير المؤمنین يقال له همام كان رجلاً مؤمناً عابداً قال له: يا أمير المؤمنین، صفاتي المتنقين (۷) كأنني أنظر إليهم، فتشاقل عن جوابه، ثم قال (ص) (۸): يا همام، اتق اللہ و أحسن إنَّ اللہ مع العَذَنِ اتَّقُوا وَالَّذِينَ هُم (۹) محسنوون، فلم يقنع همام بذلك القول حتى عزم عليه، قال (۱۰): فحمد اللہ و أثني عليه و صلی على النبي محمد (۱۱) و آله، ثم قال-صلوات الله عليه:-

أمّا بعد، فإنَّ اللہ سبحانه خلق الخلق حين خلقهم غتياً عن طاعتهم إمّا بمعصيتهم (۱۲)

ص: ۱۳۶

-
- (۱)) فروی /م):+محمد عن. این افرونه در «ر» و «ن» نیست. اگر أصلی باشد مراد از این «محمد» بطبع خود شیخ صدوق (ابن بابویه)-رضی اللہ عنہ- است.
 - (۲)) رضی اللہ تعالیٰ عنہ/چنین است در «م». «ر»: رضی اللہ عنہ. «ن»: رضی اللہ تعالیٰ عنہم.
 - (۳)) حدّثنا/چنین است در «م» و «ن». «ر»: حدّثنا.
 - (۴)) حسان/«ن»: حسن.
 - (۵)) عَمَّه/چنین است در «ر» و «ن». «م»: عمر.
 - (۶)) روی/تنها در «م» آمده است. در «ر» و «ن» نیست.
 - (۷)) المتنقین/«ن»: +حتی. این افرونه در «م» و «ر» نیست.
 - (۸)) (ص)/در «ر» نیامده است ولی در «ن» و «م» هست.
 - (۹)) هم/«ن»: +هم. کسی که متوجه زیادگی و ناجائی این افرونه بوده است، قدری این افرونه را تراشیده است. این افرونه ناجا در «م» و «ر» نیامده است.
 - (۱۰)) قال/در «ن» از قلم افتاده است ولی در «م» و «ر» آمده.
 - (۱۱)) محمد/در «ن» و «م» هست ولی در «ر» نیامده.
 - (۱۲)) بمعصيتهم/«ن»: من معصيتهم. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

لأنه سبحانه لا اتصرّه معصيه (١) من عصاه ولا تنفعه طاعه من أطاعه، فقسم بينهم معايشهم و وضعهم من (٢) الدنيا مواضعهم. فالمتّقون فيها هم أهل البصائر (٣)، منطقهم الصواب، و ملبسهم الاقتصاد، و مشيهم التواضع، (خضعوا لله -عزّ و جلّ - بالطّاعة، فبهتوا غاضبين أبصارهم إلخ) (٤) غضّوا أبصارهم عمّا حرم الله عليهم (٥) و وقفوا أسماعهم على (٦) العلم النافع لهم، نزلت أنفسهم منهم في البلاء كالمّى نزلت في الرّباء (رضي منهم عن الله بالقضا) (٧)، لو لا الآجال التي كتب الله عليهم لم تستقرّ (٨) أرواحهم في أجسادهم طرفه (٩) عين شوقا إلى التّوّاب و خوفا من العقاب، عظم الحال في أنفسهم فصغر ما دونه في أعينهم، فهم و الجنّة كمن قد راها فهم فيها منعمون (١٠)، و هم و النار كمن قد راها فهم فيها معدّبون.

ص: ١٣٧

- ١) (١) معصيه /«ن»: معصيتها. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ٢) من /«ر»: + أمر. این افزو نه در «م» و «ن» نیست. نیز در گفتاورد بحار از نهج نیست.
- ٣) (٣) البصائر /«ن»: البصائر.
- ٤) (٤) (خضعوا... إلخ) /این بهره که ما میان دو کمانک نهادیم تنها در «ر» هست. «م» و «ن» مطابق با گفتاورد بحار از نهج آن را ندارند. به نظر می رسد این بهره منقول باشد از أمالی ای صدقه؛ و احتمالاً در حاشیه بوده و تو سط کاتب «ر» یا کاتب ما در نسخه آن به متن وارد شده باشد.
- ٥) عليهم /در «ن» و «م» هست ولی در «ر» نیست.
- ٦) (٦) على/چنین است در «ن» و «م». «ر»: عن.
- ٧) (رضي... بالقضا) /این بهره که میان دو کمانکش نهادیم، تنها در «ر» هست. «م» و «ن» فقد آن اند. به نظر می رسد این بهره منقول باشد از أمالی ای صدقه؛ و احتمالاً در حاشیه بوده و تو سط کاتب «ر» یا کاتب ما در نسخه آن به متن وارد شده باشد.
- ٨) لم تستقرّ /«م»: لم تستقرّ؛ «ر»: لم يستقر؛ «ن»: لو تستقر.
- ٩) طرفه /«م»: طرفه. «ن»: طرفه. در «ر» هیچ حرکت گذاری نشده است.
- ١٠) (١٠) منعمون /«م»: «منعمون». «ر» و «ن»: «منعمون».

قلوبهم محزونه، و شرورهم مأمونه، و أجسادهم نحيفه و حاجاتهم خفيفه، و أنفسهم عفيفه.

صبروا أياما قصيرة (و مؤنthem من الدّنيا عظيمه) [\(١\)](#) أعقابتهم راحه طويله. تجاره مربجه [\(٢\)](#) يسّيرها لهم ربّهم أرادتهم الدّنيا و لم يريدوها و أسرتهم فبدوا أنفسهم منها.

أمّا اللّيل فصادفون أقدامهم تالون [\(٣\)](#) لأجزاء القرآن يرتلونه ترتيلًا يحزّنون أنفسهم به [\(٤\)](#) و يستثيرون [\(٥\)](#) به دواء داءهم، فإذا مرّوا بايه فيها تشويق ركناها طمعا و تطلع نفوسهم [\(٦\)](#) إليها شوقا و ظنوا أنّها نصب [\(٧\)](#) أعينهم و إذا مرّوا بايه فيها تخويف أصغوا إليها مسامع قلوبهم و ظنوا أنّ زفير جهنّم و شهيقها في أصول اذانهم فهم حانون على أوساطتهم مفترشون لجباهم و أكفّهم و ركبهم و أطراف أقدامهم يطلبون [\(٨\)](#) إلى الله سبحانه في فكاك رقابهم [\(٩\)](#).

و أمّا النّهار فحلماء [\(١٠\)](#) علماء ١١ أبار أتقياء قد براهم ١٢ الخوف بري القداح ينظر إليهم ١٣

ص: ١٣٨

١- [\(١\)](#) (و مؤنthem... عظيمه) /اين بهره که ما آن را ميان دو کمانک قرار داده ايم، تنها در «ر» آمدده است. در «م» و «ن» نیست. به نظر می رسد در حاشیه بوده است و از امالی ی صدوق منقول بوده، و کاتبی آن را به متن آورده و در تعیین محل آن نیز اشتباہ کرده باشد.

٢- [\(٢\)](#) تجاره مربجه /«ن»: تجاره مربجه. ضبط نص، موافق است با «م» و «ر».

٣- [\(٣\)](#) تالون /«ن»: تالین. ضبط نص، موافق است با «م» و «ر».

٤- [\(٤\)](#) به /در «ن» و «ر» آمدده است ولی در «م» نیامده.

٥- [\(٥\)](#) يستثيرون /«م»: يستثرون؛ «ر»: يسترّون؛ «ن»: يستبشرون.

٦- [\(٦\)](#) نفوسهم /«ن»: نفوسا. ضبط نص، موافق است با «م» و «ر».

٧- [\(٧\)](#) نصب /«م»: نصب. «ن»: نصيب. «ر»: نصب.

٨- [\(٨\)](#) يطلبون /حركتگذاري در «م» چنین است. در «ن» و «ر» هیچ حرکتگذاري نشده است.

٩- [\(٩\)](#) فكاك رقابهم /در «ن» از قلم افتاده و سپس به خطی دیگر در هامش افزوده شده است. در «م» و «ر» هست.

١٠- [\(١٠\)](#) فحلماء /چنین است در «م»؛ «ن»: فحلماء؛ «ر»: فحكماء.

الناظر فيحسبهم (۱) مرضى و ما بالقوم من مرض (۲) و يقول قد خولطوا و (۳) لقد خالطهم أمر عظيم لا يرضون من أعمالهم القليل و لا- يستكثرون الكثير فهم لأنفسهم متهمون و من أعمالهم مشفقون إذا زَكَى أحدهم خاف مما يقال له (۴)، فيقول: أنا أعلم بنفسي من غيري، و ربّي أعلم بي من نفسي، اللَّهُمَّ اجعلني خيراً مِمَّا يظنوون و لا- تؤاخذني بما يقولون و اغفر لي ما لا يعلمنـونـ. فمن علامـهـ أحـدـهـمـ آنـكـ تـرـىـ لـهـ قـوـهـ فـىـ دـيـنـ وـ حـزـمـاـ فـىـ لـيـنـ وـ إـيمـانـاـ فـىـ يـقـيـنـ وـ حـرـصـاـ فـىـ عـلـمـ وـ قـصـداـ فـىـ غـنـىـ (۵) وـ خـشـوعـاـ فـىـ عـبـادـهـ وـ تـجـمـلاـ فـىـ فـاقـهـ وـ صـبـراـ فـىـ شـدـهـ وـ طـلـباـ فـىـ حـلـالـ وـ نـشـاطـاـ فـىـ هـدـىـ وـ تـحـرـجاـ عـنـ طـمـعـ،ـ يـعـملـ الـأـعـمـالـ الصـالـحـهـ وـ هـوـ عـلـىـ وـجـلـ.ـ

يمسى و همه الشّكر و يصبح و همه الذّكر. بيت حذرا و يصبح فرحا: حذرا لما حذر من الغفلة و فرحا بما أصاب من الفضل و الرحمة (۶). إن استصعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها (۷) سؤلها فيما تحبّ. قرّه عينه فيما لا يزول و زهادته فيما لا يبقى. يمزج (۸) الحلم بالعلم و القول

ص: ۱۳۹

- ۱) (۱) فيحسبهم /«ن»: و يحسبهم. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۲) (۲) مرض /«ن»: فرض. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۳) (۳) و /«ن»: او. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۴) (۴) له /«ن»: لهم. ضبط نص، بنا بر «م» و «ر» است.
- ۵) (۵) و قصدا في غنى /در «ن»: از قلم افتاده و در هامش آن به خطی دیگر افزوده شده: «و علما في حلم و قصدا في غنى».
- ۶) (۶) الرحمة /«ن»: +و. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
- ۷) (۷) يعطها /در «م» و «ن» چنین است. «ر»: یو تها.
- ۸) (۸) يمزج /در «م» ظ. «يمزج» خوانده می شود. در «ن» و «ر» هیچ حرکتگذاری نشده است.

بالعمل. تراه قريباً أمله قليلاً زلة خاشعاً قلبه فانعه نفسه متزوراً أكله (۱) سهلاً (۲) أمره حريراً دينه ميته شهوته مكتظة ما غيظه الخير منه مأمول و الشّرّ منه مأمون إن كان في الغافلين كتب في الذّاكرين وإن كان في الذّاكرين لم يكتب من الغافلين يغفو (۳) عمن ظلمه و يعطى من حرمته و يصل من قطعه بعيداً فحشه (بعيداً جهله) (۴) لينا قوله غالباً منكره حاضراً (۵) معروفة (۶) مقبلاً خيره مدبراً شرّه في الزّلزال و قور و (۷) في المكاره صبور و في الرّخاء شكور لا يحيف على من يبغض ولا يأثم لمن يحبّ يعترف بالحق قبل أن يشهد عليه لا يضيئ (۸) ما استحفظ ولا ينسى ما ذكر و لا ينابز (۹) بالألقاب و لا يضار بالجار (۱۰) و لا يشمت بالمصائب (۱۱) و (۱۲) لا يدخل في الباطل و لا يخرج من الحق. إن صمت لم يغمّه صمته و إن ضحك

ص: ۱۴۰

- ۱) (۱)) أكله/در «م» چنین حرکتگذاری شده است. در «ن» و «ر» هیچ حرکتگذاری نشده است.
- ۲) (۲)) سهلاً/«ن»: سهوا. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۳) (۳)) یغفو/«ن» و «م» چنین است. «ر»: یغفوا.
- ۴) (۴)) (بعيداً جهله) / این بهره که ما میان دو کمانک نهادیم، تنها در «ر» آمده است. در «م» و «ن» نیست. گویا مأخوذه است از نقل امالی ای صدوق و احتمالاً در حاشیه بوده و کاتبی آن را در متن آورده است.
- ۵) (۵)) حاضراً/«ن»: حاضرا. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۶) (۶)) معروفه/«ر»: معروفه. ضبط نص، موافق است با «ن» و «م».
- ۷) (۷)) و/در «ن» آمده است ولی در «م» و «ر» نیست.
- ۸) (۸)) لا يضيئ/در «م» یاء آغازین و عین، مضموم و یاء پسین، مشدّد است. در «ر»، تنها یاء، مشدّد کتابت شده. در «ن» بدون هیچ حرکت و تشدید کتابت گردیده است.
- ۹) (۹)) ینابز/«ر»: بینایز. ضبط نص، موافق است با «ن» و «م».
- ۱۰) (۱۰)) بالجار/«ر»: بالجار. ضبط نص، موافق است با «ن» و «م».
- ۱۱) (۱۱)) بالمصائب/«ر»: بالمصائب. ضبط نص، موافق است با «ن» و «م».
- ۱۲) (۱۲)) و/در «م» و «ن» نیست ولی در «ر» هست.

لم يعل صوته وإن بغي عليه صبر حتى يكون الله هو الذي ^(١)ينتقم له. نفسه منه في تعب و التّياس منه في راحه. أتعب نفسه لآخرته وأراح الناس من نفسه. بعده عَمِن تباعد عنه زهد و نزاهه و دنوه مَمْن دنا منه لين و رحمة. ليس تباعده بـكـر و عـظـمه و لا دنـوه بـمـكر و خـدـيعـه.

قالوا ^(٢): فصعق هـمـاـمـ رـضـى اللـهـ عـنـهـ صـعـقـهـ كـانـتـ نـفـسـهـ فـيـهـ، فـقـالـ أـمـيرـ الـمـؤـمـنـيـنـ صـلـوـاتـ اللـهـ عـلـيـهـ ^(٣): أـمـاـ وـالـلـهـ لـقـدـ كـنـتـ أـخـافـهـ عـلـيـهـ، هـكـذـاـ تـصـنـعـ ^(٤)الـمـوـاعـظـ ^(٥)الـبـالـغـهـ بـأـهـلـهـ. فـقـالـ لـهـ قـائـلـ ^(٦): فـمـاـ بـالـكـ ^(٧)يـاـ أـمـيرـ الـمـؤـمـنـيـنـ؟ فـقـالـ عـلـيـهـ السـلـامـ ^(٨): وـيـحـكـ! إـنـ لـكـ لـكـ أـجـلـ وـقـتـ لـاـ يـعـدـوـ وـسـبـبـاـ لـاـ يـتـجـاـزـهـ، فـمـهـلـاـ، لـاـ تـعـدـ لـمـثـلـهـ ^(٩): فـإـنـماـ نـفـثـ ^(١٠)الـشـيـطـانـ عـلـىـ لـسانـكـ.

[ترجمه و شرح خطبه]

اشاره

آنچه أصلست به روایت سید رضی الدین است که در نهج البلاغه ^(١١) ذکر کرده است،

ص: ۱۴۱

-
- ۱)) الذى /در «م» او «ن» چنین است.«ر»: الله.
 - ۲)) قالوا/در «ن» بالـاـيـ اـيـنـ بـهـرـهـ نـوـشـتـهـ شـدـهـ: «قـالـ خـ».
 - ۳)) صـلـوـاتـ اللـهـ عـلـيـهـ/چـنـينـ اـسـتـ درـ «مـ» وـ «رـ» .«نـ»: عـ.
 - ۴)) تـصـنـعـ «نـ»: تـصـنـعـ. ضـبـطـ نـصـ، موـافـقـ اـسـتـ باـ «مـ» وـ «رـ».
 - ۵)) المـوـاعـظـ /«رـ»: المـوـاعـظـ. ضـبـطـ نـصـ، موـافـقـ اـسـتـ باـ «نـ» وـ «مـ».
 - ۶)) قـائـلـ /«نـ»: قـايـلـ. ضـبـطـ نـصـ، موـافـقـ اـسـتـ باـ «مـ» وـ «رـ».
 - ۷)) درـ «نـ» مـيـانـ سـطـرـهـ اـفـزـودـهـ شـدـهـ: «انتـ خـ» كـهـ ظـاهـرـاـ نـاظـرـ بـهـ اـيـنـ مـوـضـعـ بـودـهـ اـسـتـ.
 - ۸)) عـلـيـهـ السـلـامـ /«رـ»: چـنـينـ اـسـتـ؛ «مـ»: صـ؛ «نـ»: عـ.
 - ۹)) لـمـثـلـهـ/ضـبـطـ نـصـ، بـنـابـرـ «مـ» وـ «رـ» اـسـتـ. درـ «نـ» «بـمـثـلـهـ» بـودـهـ وـ سـپـسـ(ظـ. باـ قـلـمـىـ دـيـگـرـ) سـعـىـ گـرـدـيـدـهـ إـصـلـاحـ شـوـدـ.
 - ۱۰)) نـفـثـ /«رـ»: نـفـثـ. ضـبـطـ نـصـ، موـافـقـ اـسـتـ باـ «نـ» وـ «مـ».
 - ۱۱)) نـهـجـ الـبـلـاغـهـ/چـنـينـ اـسـتـ درـ «مـ» وـ «نـ». «رـ»: نـهـجـ الـبـلـاغـهـ. «نـ»: +مـذـکـورـ اـسـتـ. اـيـنـ اـفـزـونـهـ درـ «مـ» وـ «رـ» نـيـامـدـهـ اـسـتـ.

و غالب آنست که از عame روایت [\(۱\)](#) می‌کند چون ضبط ایشان بیشتر است، و أمثل این خطب متواتر یا [\(۲\)](#) مستغیض است نزد عame. و آنچه در حاشیه ذکر کرده ام به روایت صدوق است که در أمالی ذکر کرده است به سند صحیح نزد او، و کلینی-رضی اللّه عنہ- [\(۳\)](#) به نحوی روایت نموده است که گویا جزو این روایت است که اوایل او [\(۴\)](#) را انداخته است راوی و علامات مؤمنان را ذکر کرده است، و می‌تواند بود [\(۵\)](#) که حضرت اولًا علامات مؤمنان را ذکر فرموده باشند [\(۶\)](#)، و بعد از آن سؤال کرده باشد از علامات متّقیان یا بر عکس، و هریک از راویان یک جزو را بیان کرده باشند [\(۷\)](#)، و بنابر روایت از حضرت إمام جعفر صادق-صلوات اللّه عليه- [\(۸\)](#) نیز محتمل است که [\(۹\)](#) حضرت در یک مرتبه علامات [\(۱۰\)](#) متّقیان را ذکر فرموده باشند و مرتبه دیگر علامات مؤمنان را ذکر فرموده باشند، و ممکن است که همه را یک مرتبه فرموده باشند [\(۱۱\)](#) و راویان بعضی اول را [\(۱۲\)](#)

ص: ۱۴۲

- ۱) روایت/«ن»: ذکر و راویه. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۲) متواتر یا/«ن»: متواترا. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.
- ۳) رضی اللّه عنہ/چنین است در «ر» و «ن». «م»: رضی اللّه.
- ۴) او/«ن»: آن. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.
- ۵) بود/در «ر» نیست. در «ن» و «م» آمده است.
- ۶) باشند/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: باشد.
- ۷) باشد از... بیان کرده باشند/در «ن» از قلم افتاده است ولی در «م» و «ر» هاست.
- ۸) صلوّات اللّه عليه/«ن»: ع. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۹) محتمل است که/در «ن» آمده است ولی در «م» و «ر» نیامده.
- ۱۰) علامات/در «ن» از قلم افتاده است ولی در «م» و «ر» آمده.
- ۱۱) و مرتبه دیگر... یک مرتبه فرموده باشند/این بهره در «ر» نیست. بنابر «م» ضبط شد. در «ن» نیز (ظ. کوتاه شده و) بدین صورت آمده است: «و مرتبه دیگر علامات مؤمنان را».
- ۱۲) را/در «ن» از قلم افتاده بوده ولی (ظ. به قلمی دیگر) بالای سطر افزوده شده است.

ضبط نموده باشند و بعضی آخر را، و شکنی نیست که همه حققت و موافق (۱) واقع، و بر هریک ازین صفات کمال، آیات و احادیث وارد شده است (۲) و کتاب مصابیح النور بر قی و کتاب کفر و إیمان کلینی مشحون است ازین خبر که موافق قرآن مجید و أدلّة عقليّه (۳)، بلکه بدیهیست نزد جمیع عقلا- و مجمع عليه است نزد جمیع علماء، و این شکسته (۴) به هریک إشاره خواهد کرد.

و أولاً (۵) عبارت سید را ذکر می کنم (۶):

نقل نموده است که یکی از أصحاب حضرت أمیر المؤمنین-علیه السلام- (۷) که او را همام می گفتند شخصی بود مؤمن (۸) عابد و مجتهد (۹) بود که نهایت سعی می نمود در بندگی إلهی. و صدوق روایت نموده است به إسناد صحيح معتبر از حضرت إمام به حق ناطق، أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق-صلوات الله عليهمما- که آن حضرت فرمودند که شخصی از أصحاب حضرت أمیر المؤمنین-صلوات الله عليه- (۱۰) که او را همام می گفتند

ص: ۱۴۳

-
- ۱) و موافق/در «ر» مکرر کتابت گردیده است.
 - ۲) و احادیث وارد شده است/ضبط «م» و «ن» چنین است. «ر» از این بهره از عبارت تنها «وارد شده» را دارد.
 - ۳) عقليّه /«م»: + است. «ر» و «ن» این افروزنه را ندارند.
 - ۴) شکسته/إطلاق «شکسته» بر خویشتن، از باب فروتنی، و نظیر تعابیری چون «حقیر» و «کمرین» و «ذرّة» بیمقدار و «لاشیء» و «ناچیز» و ... است که امروزه رواج و تداول دارند.
 - ۵) و أولاً/ضبط «ر» چنین است؛ «م»: و أولاً؛ «ن»: أولاً.
 - ۶) می کنم/چنین است ضبط «ن» و «م». «ر»: می کنیم.
 - ۷) عليه السلام/چنین است ضبط «م» و «ر». «ن»: ع.
 - ۸) مؤمن/در «ن» از قلم افتاده است ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۹) مجتهد/مراد از «مجتهد» در اینجا کوشان از عبارت و بندگی است.
 - ۱۰) صلوّات الله عليه /«ن»: ع. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

و با عبادت (۱) بود به حضرت عرض نمود که: یا حضرت (۲)، اوصاف متّقیان و پرهیزکاران را چنان بیان فرما که چنان شود نزد من که (۳) گویا ایشان را می بینم. پس حضرت مضایقه فرمودند در جواب او چون می دانستند که تاب شنیدن ندارد و مجملاء فرمودند که: ای همّام! از خدا بترس و بدیها را مکن و أعمال نیکو را بجا (۴) آور که حق- سبحانه و تعالی- فرموده است که بتحقیق و راستی که حق- سبحانه و (۵) تعالی- با متّقیان (۶) و با (۷) نیکو کاران است به لطف و مرحمت یا به (۸) توفیق بر تقوی و إحسان ایشان یا عالمست به تقوی و إحسان ایشان. پس همّام به همین قانع نشد تا آنکه (۹) حضرت را قسم داد، و صدقوق قسم را ذکر کرده است که همّام گفت: یا امیر المؤمنین! به حق آن خداوندی که تو را مکرم گردانیده است به فضائلی (۱۰) چند که مخصوص تو گردانیده است به آنکه تو را إمامت و علم و زهد و شجاعت و محبت و قرب کرامت و عطا فرموده (۱۱) و تو را

بر

ص: ۱۴۴

-۱) با عبادت/ «با عبادت» یعنی «عبد» و ماتن این تعبیر را در برابر همین واژه در متن عربی نهاده است (سنجد: گفت آورد بحار از اعمالی ی صدقوق). از همین دست اند واژگانی چون «باعفت» («عفیف»)، «باعقیده» («معتقد») و... که در متنون فارسی به کار رفته اند.

-۲) یا حضرت /«ن»: یا امیر المؤمنین. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

-۳) که در «ر» نیامده ولی در «م» و «ن» هست.

-۴) بجا /«ن»: بجای. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

-۵) سبحانه و در «ر» نیامده ولی در «م» و «ن» آمده است.

-۶) متّقیان /«ر»: + است. این افزونه در «م» و «ن» نیامده است.

-۷) با /در «ن» نیامده است. در «م» و «ر» آمده است.

-۸) یا به «م» چنین است. «ر» (یا) را ندارد. «ن»: «و».

-۹) تا آنکه /«ن»: + ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

-۱۰) فضائلی /«ر» چنین است. «ن» و «م»: فضایلی.

-۱۱) فرموده /«ر»: + است. این افزونه در «ن» و «م» نیامده.

عالیان تفضیل داده است و به عطاهای خاصه مخصوص ساخته که وصف کن از جهت من مّقیان را. پس حضرت برخاستند
(۱) و حمد و شای‌اللهی (۲) به جا (۳) آوردن و صلوّات بر محمد و آل او فرستادند، پس فرمودند که:

چون حق-سبحانه و تعالی-خلائق را آفرید بی نیاز بود از طاعت و عبادت ایشان و ایمن بود از معصیت ایشان. چون عصیان ایشان (۴) نقصی در پادشاهی و بزرگی او نمی‌رساند (۵) و عبادت مطیعان در بزرگی او نمی‌افزود. نه از طاعت مطیعان به او نفعی (۶) عاید می‌شود و نه از کفر کافران و مخالفت فاسقان به او ضرری (۷)، بلکه ایشان را (۸) آفریده است که به ایشان نفع (۹) رساند. (۱۰)

من نکردم خَلْقٌ تا سودِيْ كُنْم بلکه تا بر بندگان جودِيْ كُنْم (۱۱)

و متکلمان ذکر کرده اند که غرض از خلق آدمیان این بود که به ایشان ثواب (۱۲) برساند؛

ص: ۱۴۵

-
- ۱ (۱)) برخاستند/«ن» و «ر» و «م»: برخواستند.
 - ۲ (۲)) إلهی /«ن»: +را. این افزونه در «ر» و «م» نیامده است.
 - ۳ (۳)) جا/«ر»: جای. ضبط نص، بنابر «م» و «ن» است.
 - ۴ (۴)) چون عصیان ایشان/در «ر» نیامده است ولی در «م» و «ن» هست.
 - ۵ (۵)) نمی‌رساند/چنین است در «ر» و «ن»؛ «م»: نمیرسانید.
 - ۶ (۶)) نفعی/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» از قلم افتاده.
 - ۷ (۷)) ضرری/«ن»: +میرسد. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۸ (۸)) را/«م»: +که. این افزونه در «ر» و «ن» نیست.
 - ۹ (۹)) نفع /«ن»: نفعی. ضبط متن، مطابق «م» و «ر» است.
 - ۱۰ (۱۰)) رساند/«ن»: +بیت». این افزونه در «ر» و «م» نیست.
 - ۱۱ (۱۱)) بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، ط. نیکلسون، د: ۲، ب: ۱۷۵۶، با ضبط «أمر» به جای «خلق»).
 - ۱۲ (۱۲)) ثواب /«ن»: ثواب. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

و ثواب نفعیست که مقارن تعظیم و إجلال باشد؛ و نزد عقلاً قبیح است تعظیم نامستحق؛ (۱) بنابراین پیغمبران (۲) فرستاد و تکالیف فرمود که (۳) تا ایشان مشقتها در طاعات و عبادات بکشند تا مستحق ثواب شوند و تهدیدات و وعیدات فرمود که اگر نکنند (۴) مستحق عقاب شوند. و بسیاری از آیات و أحادیث دلالت برین معنی دارند.

پس فرمودند که:

حق-سبحانه و تعالیٰ-قسمت فرمود أسباب زندگانی و معاش ایشان را و هر کسی را از دنیا مرتبه [ای] کرامت فرمود به حسب حکمت و مصلحت. بعضی را غنی کرد و بعضی را فقیر که اگر همه غنی می بودند تعیش ممکن نبود و همچنین اگر همه فقیر می بودند زندگانی دشوار بود؛ و خواجه (۵) نصیر الدین محمد طوسی-رحمه الله- (۶) در کتاب أخلاق بسطی داده است این معنی را (۷). پس چون أسباب (۸) معاش ایشان را (۹) مقرر فرمود و تکالیف فرمود از جهت أمور معاش و معاد ایشان و ایشان را قدرت و اختیار کرامت فرمود (۱۰)، جمعی که متّقیان و پرهیزکارانند ایشان أهل بصیرتند و یا (۱۱) ایشان بر

ص: ۱۴۶

-
- ۱)) نگر: کشف المراد، العلامه الحلی، تحقیق آیه الله حسن زاده، ط: ۹، ص ۵۵۲.
 - ۲)) پیغمبران «ن»: +را. این افرونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۳)) تکالیف فرمود که «م»: تکالیف فرمود. «ن»: تکلیف نمود. ضبط نص، بنابر «ر» است.
 - ۴)) نکنند/ چنین است «م» و «ن». «ر»: بکنند.
 - ۵)) و خواجه/ در «ر» مکرر نوشته شده است.
 - ۶)) -رحمه الله- در «م» چنین است. «ن» و «ر»: «ره».
 - ۷)) نگر: أخلاق ناصری، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، ص ۲۵۱.
 - ۸)) أسباب/ در «ر» نیامده است ولی در «م» و «ن» هست.
 - ۹)) را/ در «ن» از قلم افتاده است. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۱۰)) فرمود/ «ن»: +و. این افرونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۱۱)) و یا/ چنین است در «م» و «ن». «ر»: «و».

همه کس زیادتیها دارند که از (۱) [أسباب معاش به قلیلی راضی شدند و](#) (۲) [عمر عزیز خود را صرف اکتساب فضایل نمودند.](#)

منطقهم الصواب:

أولاً زبان خود را إصلاح کردن که هرچه گویند راست و درست باشد و موافق رضای إلهی باشد؛ دروغ نگویند و غیبت نکنند (۳) و بهتان نبند و فحش و دشمن ابر او (۴) جاری نشود و افترا (۵) بر خدا و (۶) رسول و أئمّة هدی-صلوات الله عليهم- (۷) نبندند، بلکه یا قرآن خوانند یا ذکر کنند یا أمر به معروف و نهی از منکر کنند یا تعلیم و تعلم به آن کنند یا مواعظ و نصایح بجا آورند یا إصلاح بین النّاس کنند. مجملًا أعمال زبان از خیر و شر زیادتی دارد بر أعمال سایر اعضاء.

و ملسمهم الاقتصاد:

و پوشش ایشان میانه است، یعنی إسراف و تبذیر نمی کنند؛ چون غالب أوقات إسراف در پوشش می باشد؛ و خرقه پوشی نمی کنند که مردم به فکر ایشان افتند که زاهد و تارک دنیا اند (۸) چنانکه متعارف زهاد آن زمان بوده است (۹).

و ممکنست که مراد حضرت این باشد که متّقیان عدالت و میانه روی شعار ایشان است در جمیع أمور.

ص: ۱۴۷

-
- ۱)) از/در«ر» از قلم افتاده ولی در«م» و «ن» آمده.
 - ۲)) و/در«ن» آمده است. ولی در«م» و «ر» نیست.
 - ۳)) نکنند/در«ر» از قلم افتاده است. بنابر «م» و «ن» ضبط شد.
 - ۴)) او/«ن»: آن. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.
 - ۵)) افترا/«ر»: افتری. ضبط نص موافق است با «ن» و «م».
 - ۶)) بر خدا و/بنابر «م» و «ن» ضبط شد. «ر»: به.
 - ۷)) صلوات الله عليهم/«ن»: ص. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۸)) دنیا اند/چنین است در «ن» و «م». «ر»: دنیا يند.
 - ۹)) چنانکه... بوده است/در«ر» از قلم افتاده است. بنابر «ن» و «م» ضبط شد.

و هر صفتی از صفات کمال میانه اش کمال است، حتی عبادت، زیرا که اگر (۱) شب و روز چیزی نخورند مگر به قدر ضرورت و همیشه عبادت کنند اند ک زمانی هلاک می شوند یا ترک می کنند عبادت را چنانکه در أحادیث بسیار وارد شده است از رسول خدا و ائمه هدی-صلوات الله عليهم- (۲) که: مبایشد مانند سواری که آن مقدار اسب (۳) خود را بدواند که اسب (۴) را هلاک کند و راه را طی نکند (۵). پس لازم است مدارانمودن با بدنه.

و همچنین شجاعت ملکه ایست میان جبن و بدلی (۶) و تھور و بی باکی (۷).

و سائر (۸) کمالاتی که مذکور خواهد شد مرتبه إفراط و تفریط دارد و هر دو نقص است و کمال در وسط آنست.

و مشیهم التّواضع:

و (۹) راه رفتن ایشان (۱۰) از روی تواضع و شکستگی (۱۱) و فروتنی

ص: ۱۴۸

-
- ۱)) اگر/در «ر» از قلم افتاده است. بنابر «م» و «ن» ضبط گردید.
 - ۲)) صلوات الله عليهم/چنین است در «ن». «م»: ص. «ر»: صلوات عليهم.
 - ۳)) اسب/«ن»: اسب. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.
 - ۴)) اسب/«ن»: اسب. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.
 - ۵)) نکند/چنین است در «م» و «ن». «ر»: نکنند.
 - ۶)) بدلی/«بدلی» در لسان قدماء معنای جبن و ترسوئی و مقابل دلیری است و همان است که متأخرتران «بزدلی» می گویند.
 - ۷)) بی باکی/مراد از «بی باکی» در اینجا بی پروائی است.
 - ۸)) سائر/«ر» چنین است. «ن» و «م»: سایر.
 - ۹)) و «ن»: در. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.
 - ۱۰)) ایشان/در «ن» از قلم افتاده است. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۱۱)) شکستگی/«شکستگی» به معنای فروتنی در زبان فارسی بیشینه دراز دارد. در کیمیای سعادت می خوانیم: «...علم حقیقی که علم دین است...علمی است که خویشتن بدان بشناسد و عقبات راه دین-

است، نه از روی **(۱)** تکبّر چنان که متکبّران می‌روند، و نه از روی تملق **(۲)** چنانکه **(۳)** گدایان می‌کنند. و تواضع ایشان با مؤمنان است که به هر که می‌رسند **(۴)** اول سلام می‌کنند و آنچه از لوازم تواضع است **(۵)** نظر به هر مؤمنی درخور او بجا می‌آورند از مصافحه و معانقه و بشاشت و حسن خلق و با غیر صلح‌ها از کفار و فساق اگر خوف ضرر داشته باشند سلام می‌کنند و **إلا** سر به زیر اندادخته می‌گذرند و اگر جاهلی به ایشان سفاهت **(۶)** و تعدّی **(۷)** کند در برابر سلام می‌کنند یا سخن خوب گفته می‌گذرند چنان که **(۸)** حق-سبحانه و تعالی-

ص: ۱۴۹

-
- ۱) نه از روی/در «ن» از قلم افتاده است. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۲) تملق//«تملق»-در اینجا-یعنی هیأت خوار و زار به خود گرفتن و عجز و فاقه از خویش فرانمودن.
 - ۳) چنانکه/«ر»: چنانچه. ضبط نص، بنابر «م» و «ن» است. در «ر» نیز کاتب نخست «چنانکه» نوشت و سپس آن را تغییر داده است.
 - ۴) می‌رسند/ضبط «ن» و «ر» چنین است؛ «م»: رسند (یا: بررسند/چون درست خوانده نمی‌شود).
 - ۵) است/در «ن» آمده. ولی در «م» و «ر» نیامده است.
 - ۶) سفاهت/«سفاهت کردن» یعنی سخن بد و ناسزاً گفتن و إهانت نمودن.
 - ۷) تعدّی/ضبط «ن» و «ر» چنین است. «م»: تندی.
 - ۸) چنان که/«ن»: چنانچه. ضبط نص، موافق «ر» و «م» است.

فرموده است که: «وَإِذَا حَاطَبُهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» [\(۱\)](#).

و [\(۲\)](#) مشهور است نزد عوام به عنوان حدیث از حضرت سید المرسلین-صلی اللہ علیہ و آله-[\(۳\)](#) که تکبر با متكبران به متزله صدقه است [\(۴\)](#) و این حدیث را از طرق خاصه و عامه در کتب معتبره نديده ام [\(۵\)](#)، بلکه خلافش در أحادیث [\(۶\)](#) بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین-صلوات اللہ علیہم أجمعین-[\(۷\)](#).

و ممکن است که مراد [\(۸\)](#) از «مشی»، سلوک باشد بر سیل مجاز به قرینه نسخه امالی

ص: ۱۵۰

-
- ۱) قرآن کریم، س ۲۵ ص ۶۳.
 - ۲) و در «ن» اشتباها مکرر شده است.
 - ۳) از حضرت سید المرسلین-صلی اللہ علیہ و آله-/ضبط متن، بنابر «م» است. در «ن» در عبارت دعائی به رمز «ص» بسنده شده است. در «ر» کل این بهره از قلم افتاده است.
 - ۴) تکبر با متكبران صدقه است/در چهار مقاله‌ی نظامی عروضی سمرقندی آمده است: «...أَكْمَلَ إِنْسَانٍ وَأَفْضَلَ إِيْشَانٍ- صلوات اللہ و سلامه علیه- می فرماید که: التکبیر مع المتکبّر صدقه.» (ط. معین، ص ۲۱). در أخلاق ناصری (ط. مینوی-حیدری، ص ۳۳۹) «التکبیر على المتکبّر صدقه»، بدون تصریح به نام و نشان قائل آمده است.
 - ۵) در کتب معتبره نديده ام/ عجلونی شافعی در کشف الخفاء می نویسد: التکبیر على المتکبّر صدقه. نقل القاری عن الزازی آنکه کلام، ثُمَّ قال: لَكُنْ مَعْنَاهُ مَأْثُورٌ (انتهی)، وَالْمَشْهُورُ عَلَى الْأَلْسُنِهِ «حسنه» بدل «صدقه». (کشف الخفاء، ط. خالدی، ۱، ۲۸۰/۱).
 - ۶) در أحادیث/در «ر» مکرر کتابت گردیده است.
 - ۷) أجمعین/ این لفظ تنها در «ر» آمده و در «ن» و «م» نیست.
 - ۸) مراد/در «ن» از قلم افتاده است. ولی در «م» و «ر» هست.

که بعد از این عبارت این است که: خضعوا لله عز و جل بالطاعه فبها، یعنی کار ایشان تواضع است (۱) و فروتنی و خاضعند از جهت رضای (۲) حق- سبحانه و تعالی - به طاعت و فرمانبرداری إلهی در جمیع أمور تا به مرتبه ای (۳) که نزد اهل دنیا مبهوت و حیران می نمایند چون متوجه دنیا و اهل دنیا (۴) نیستند چنانکه تکبر که (۵) در برابر تواضع است آنست که مخافت کند حق- سبحانه و تعالی - را هرگاه حق برو ظاهر شود. پس بنابر این (۶) تواضع آنست که سلوکش با حق- سبحانه و تعالی - به عبادت و طاعت او باشد و با مؤمنان و صلحاء و اتقیا به فروتنی باشد و با کفار و فساق و فجّار (۷) به مدارا باشد.

غضّوا أبصارهم عما حرم الله عليهم:

(۸)

پس بیان می فرمایند تواضع را به قرینه نسخه امالی که «خاصّین» و «واقفین» است (۹) که حالت یعنی چشم خود را خوابانیده اند (۱۰) از هرچه حق- سبحانه و تعالی - حرام کرده است بر ایشان که به آن (۱۱) نظر کنند یا حال آنکه

ص: ۱۵۱

-
- ۱)) است/در«ن» از قلم افتاده. ولی در«م» و «ر» هست.
 - ۲)) رضای/در«م» و «ن» آمده است ولی در«ر» از قلم افتاده است.
 - ۳)) مرتبه ای/«م» و «ن»: مرتبه. ضبط نص، بنابر«ر» است.
 - ۴)) و اهل دنیا/در«ن» نیامده است. ولی در«م» و «ر» هست.
 - ۵)) که/در«م» و «ن» آمده است ولی در«ر» از قلم افتاده است.
 - ۶)) پس بنابراین/در«ن» تنها «بنابر» آمده است. ضبط ما، موافق «م» و «ر» است.
 - ۷)) و فجّار/در«م» از قلم افتاده و در«ن» و «نجار» ضبط شده است. موافق «م» قرائت گردید.
 - ۸)) غضّوا/«ر»: عضوا. ضبط نص موافق است با «ن» و «م».
 - ۹)) است/در«ن» از قلم افتاده. ولی در«م» و «ر» هست.
 - ۱۰)) «خوابانیدن چشم» کنایه است از نادیده گرفتن (نگرهنگی بزرگ سخن، ص ۲۳۳۹). در بهار عجم (۶۷۵/۱) می خوانیم: «چشم خواباندن و چشم خوابیدن: تغافل کردن. گویند: فلانه چشم خود را خوابانیده است، ای: دیده و دانسته تغافل کرده است.».
 - ۱۱)) به آن/در«م» چنین است. «ن»: باو. «ر» از بن ندارد.

چنین اند که (۱) نظر نمی کنند به زنان نامحرم هرچند خویش و قوم ایشان باشند، مثل دختر عمو (۲) و عمه و خالو و خاله، و زنان مردم هرچند زن برادر و زن برادرزاده یا زن خواهرزاده باشد (۳)، هرچند (۴) به نظر شهوت نظر نکنند، خصوصاً به موى ایشان و سینه و سایر اعضا غیررو و (۵) دستها و سر پاهای باشد تا ساق، و همچنین نظر نمی کنند به پسران ساده و مزلف (۶) هرگاه خوف شهوت باشد و محفوظ باشند از نظر کردن به ایشان، چنانکه منقول است از حضرت سید الانبیاء و المرسلین و ائمّه (۷) طاهرین-صلوات الله عليهم- که نظر کردن به زنان و پسران تیریست زهرآلوده از شیطان (۸) که بر دل بندۀ می زند؛^۹

ص: ۱۵۲

-
- ۱) (۱)) که/چنین است در «ر» و «ن». «م»: بانکه.
 - ۲) (۲)) عمو/تشدید آن در «ر» ظاهر گردیده است ولی در «م» و «ن» ظاهر نیست.
 - ۳) (۳)) باشد/در «ن» و «ر» نیست. تنها در «م» آمده است.
 - ۴) (۴)) هرچند «ر»: +که. «م» و «ن» این افزونه را ندارند.
 - ۵) (۵)) رو و ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: دو.
 - ۶) (۶)) پسران ساده و مزلف/«ساده: بی نقش، و لهذا بر مرد بی ریش... نیز إطلاق كنند» (بهار عجم، ۱۲۰۳/۲). و اما واژه «مزلف» را بر قیاسی عربی گون از «زلف» ساخته اند، به معنای کسی که زلف آراسته و عمولاً بلند دارد (نگر: فرهنگ بزرگ سخن، ص ۶۹۲۷)؛ و این که «مزلف» را در بعض معاجم به «معشوق نوخطر» معنی کرده اند (نگر: بهار عجم، ۱۹۰۹/۳) جای مناقشه دارد. تعییر «پسران زلف دار» که-علی ما ببالی- در تذكرة نصرآبادی به کار رفته است، عبارت اخراجی همین «پسران مزلف» باید باشد؛ فلیراجع. گفتنی است عین این تعییر «پسران ساده و مزلف» در مشابه همین بحث در عین الحیات مجلسی ثانی-قدس سرّه- به کار رفته است (ط. رفیعی، ص ۸۹۰).
 - ۷) (۷)) ائمّه/ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: ایمه.
 - ۸) (۸)) تیریست زهرآلوده از شیطان/«ن» چنین است؛ «م»: تیریست زهرآلود از شیطان؛ «ر»: تیری زهرآلوده از شیطان است.

هر که (۱) از جهت رضای (۲)‌الهی، نظر نکند (۳) به ایشان حق-سبحانه و تعالی-إیمانی به او کرامت فرماید که لذت آن را بیابد (۴) و این معنی مجرّبست (۵).

و از حضرت سید المرسلین-صلی الله علیه و آله- (۶) منقول است که نظر مکنید و صحبت مدارید با (۷) اولاد ساده (۸)‌أغانياء (۹) و پادشاه زادگان که زینت می کنند و زینت سبب زیادتی حسن است، بدرستی که همچنانکه نظر کردن به دختران سبب عشق و زنا می شود از پسران (۱۰) بیشتر می شود (۱۱).

ص: ۱۵۳

- ۱)) هر که/چنین است «ن» و «ر». «م»: و هر که.
- ۲)) رضای/در «ن» و «م» هست. «ر» ندارد.
- ۳)) نکند/در «ر» و «ن» چنین است. «م»: بکند.
- ۴)) «قال أبو عبد الله-عليه السّلام:- النّظره سهم من سهام إبليس مسموم؛ من تركها للّه-عزّ و جلّ-، لا لغيره، أعقبه الله إيماناً يجد طعمه» (كتاب من لا- يحضره الفقيه(ترجمه و متن)، ۳۳۰/۵، ش ۴۹۶۹. در گفتاورد وسائل الشّیعه [۱۹۲/۲۰ ش ۲۵۳۹۹] از صدوق «أمنا و إيمانا» آمده است). مولانا شیخ الإسلام علامہ محمد باقر مجلسی-أعلى الله مقامه-در عین الحیات (ط. رفیعی)، ص ۸۹۱ به همین حدیث إمام صادق-سلام الله عليه- توجه داده است.
- ۵)) مجرّبست/«ن» و «ر» چنین است. «م»: مجزی است.
- ۶)) صلی الله علیه و آله/ «م» و «ر» چنین است. «ن»: «ص».
- ۷)) با/«ن»: به. ضبط نص، موافق «ر» و «م» است.
- ۸)) ساده/لفظ «садه» در متن هیچیک از نسخ نبود. در «م» بالای «أولاد» به همان خط متن ولی اندکی ریزتر نوشته شده است: «садه».
- ۹)) أغانياء/«ن»: أغانيا. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.
- ۱۰)) پسران/در «ر» نیامده است ولی در «م» و «ن» آمده.
- ۱۱)) ظاهراً ماتن-قدس الله روحه-نظر به این حدیث کافی ی شریف داشته: «...عن أبي عبد الله-عليه السّلام- قال: قال رسول الله-صلی الله علیه و آله-إيماكم -

خصوصا (۱) نزد عجم که اکثر ایشان میل (۲) به پسران بیشتر از زنان (۳) می دارند.

و حکیم غزنوی (۴) گفته است که (۵):

منِگر در بُتان که آخرِ کار نگرستن گِرستن (۶) آرد بار (۷)

ص: ۱۵۴

-۱) خصوصا/ ضبط نص، موافق «م» است. (ر) و (ن): خصوصا.

-۲) میل/ در «ن» از قلم افتاده. ولی در «م» و «ر» هست.

-۳) در «ن» بالای سطر به قلمی دیگر افزوده شده: رغبت.

-۴) غزنوی/ در «ر» و «ن» نیامده است ولی در «م» هست. مراد از «حکیم غزنوی» در اینجا، سنائي غزنوی (أبو المجد مجدد بن آدم/ ح ۴۷۳- ح ۵۲۵ ه ق) است.

-۵) که/ در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده.

-۶) گرستن/ چنین است «م» و «ر». (ن): گریستن.

-۷) این بیت از حدیقه الحقيقة و شریعه الطّریقہ ی سنائي است و در متن حدیقه (تصحیح مریم حسینی، ص ۱۲۵ ب ۲۱۹۱) چنین ضبط شده است: منگر اندر بتان که آخرِ کار نگرستن گرستن آرد بار «گرستن» - که هم در ضبط متن ما و هم در ضبط متن حدیقه آمده است -، ریختی دیگرست از «گریستن» که باز هم در نظم و نثر پیشینیان دیده می شود.

و منقولست که از حضرت امام جعفر صادق-صلوات الله عليه-^(۱) پرسیدند از عشق، حضرت فرمودند که: دلهایی که از ذکر إلهی خالیست ^(۲) حق-سبحانه و تعالی-متلا می کند آنها را به عشق ^(۳) و قطع نظر از عقوبات إلهی همین بلا-بس است در قبح «نظر»، که غالباً متلا ^(۴) می شود به عشق ^(۵) و عاشق به منزلة کافر است زیرا که مطلوبش معشوق است و بس. ^(۶) نه خدا را می شناسد ^(۷) و نه رسول و نه ^(۸) أئمّه هدی را-صلوات الله عليهم- ^(۹). أَمَّا عشق خدا و رسول و أئمّه ۱۰ کمال است و آنچه مشهور است در میان عوام

ص: ۱۵۵

- ۱) صلوات الله عليه/ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: ع.
- ۲) خالیست/در «ر» چنین است. «م» و «ن»: خالی است.
- ۳) «...عن محمّد بن سنان، عن مفضّل بن عمر، قال: سألت أبا عبد الله [عليه السّلام] عن العشق. قال: قلوب خلت من ذكر الله، فأدّاقها الله حبّ غيره.» (أمالی ی صدوق، ط. کمره ای، ص ۶۶۸، مجلس ۹۵، ش ۳؛ علل الشرایع، ط. المکتبه الحیدریّه، ۱۴۰/۱، با تفاوت جزئی در ضبط نص). مولانا علامہ محمّد باقر مجلسی که این حدیث را از امالی و علل الشرایع صدوق-رضوان الله علیهم-در بحار الأنوار (۱۵۸/۷۰) نقل فرموده است، ترجمه اش را در عین الحیات (ط. رفیعی، ص ۸۹۰ آورد)، و تصریح فرموده که «سنده آن «معتبر» است.
- ۴) متلا/«ر»-از بن-این جمله را ندارد. «ن» این لفظ را فاقد است. ضبط ما بنابر «م» است. بعید نیست «منتهی» بوده باشد که به «متلا» تصحیف شده.
- ۵) و قطع نظر... می شود به عشق/کل این بهره در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» هست.
- ۶) و بس/در «ن» نیامده. ولی در «م» و «ر» آمده است.
- ۷) می شناسد/در «ر» مکرر کتابت شده است.
- ۸) نه/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده است.
- ۹) در عین الحیات (ط. رفیعی، ص ۸۹۰) می خوانیم: «... عشق مجاز... به حقیقت کفر است... زیرا که بت پرست می شود، و در جمیع احوال، آن معشوق در نظرش می باشد، و از خدا دور می شود، و هر فسقی یا کفری که معشوقش او را به-

- گاهی (۱) از رسول خدا نقل می کنند و گاهی از مشایخ صوفیه-که:المجاز قنطره الحقیقه (۲)، کذب و افتراست علی الظاهر، چون در کتب حدیث و کتب مشایخ صوفیه ندیده ام (۳)، و بر تقدیر صحت ممکن است که مراد ازان محبت جمعی باشد که از جهت خدا باشد مثل محبت حضرات (۴) رسول خدا(ص) (۵) و ائمه هدی(ع) (۶) و شیخ (۷) و مؤمنان که هر گاه محبت ایشان (۸) الله باشد به محبت إلهی می رساند.

و می باید که نظر نکند به سوی دنیا و أهل دنیا (۹) از روی خواهش، بلکه مبتدی (۱۰)

ص: ۱۵۶

۱- (۱)) گاهی /«ر»: که گاهی. ضبط نص، مطابق «م» و «ن» است.

۲- (۲)) یعنی: مجاز پل حقیقت است (به عبارت دیگر: مجاز معبری است که از آن به حقیقت می رستند). سیدنا العلامه آیه الله روضاتی-دام علامه-در هامش دستنوشت خویش («ر») مرقوم فرموده اند: «ابن یمین (متوفی ۷۴۵) گفته است: می پزم سودای خامش تا بسوزم اندر آن عاقبت سوی حقیقت هر مجازی می کشد م ع ر».

۳- (۳)) ندیده ام /«ن»: +بحکمه. این افزونه در «م» و «ر» نیست.

۴- (۴)) حضرات/ ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: حضرت.

۵- (۵)) (ص)/ تنها در «ن» آمده و در «م» و «ر» نیست.

۶- (۶)) (ع)/ در «م» و «ر» نیست. تنها در «ن» آمده و طوری نوشته شده که «ص» هم می توان خواند.

۷- (۷)) و شیخ/ تنها در «م» آمده است. «ر» از بن ندارد. «ن»: و معلم و پدر و مادر و خویشان.

۸- (۸)) هر گاه محبت ایشان /در «م» و «ر» نیست. تنها در «ن» آمده است.

۹- (۹)) و أهل دنیا/ در «ر» نیست. بنابر «م» ضبط شد. در «ن» هم از بن این عبارت نیامده.

۱۰- (۱۰)) می باید که نظر... بلکه مبتدی /در «ن» از قلم افتاده است.

می باید که نظر به مالداران نکند مبادا فریفته دنیا شود، کما قال اللہ تعالیٰ: وَ لَا تَمْلِدُنَّ عَيْنَيْكَ (۱۱) (إلخ) (۲)، یعنی: یا محمد (ص) (۴) نظر مکن به جمعی که ایشان را دنیا داده ایم از جهت امتحان و بدان که آنچه حق- سبحانه و تعالیٰ از جهت تو (۵) مقرر ساخته است - در آخرت یا از کمالات (۶)- بهتر است و بقای آن (۷) بیشتر است. خطاب به حضرتست و مراد امّتست (۸).

بلکه می باید که از روی عبرت به ایشان نظر کند که بیچاره ای (۹) چند فریفته این غدّاره مکاره (۱۰) شده اند
مانند بیچارگانی ۱۱ که عاشق می شوند ۱۲ پیش ۱۳

ص: ۱۵۷

- ۱))الله/در«م»نیامده است ولی در«ر»و«ن»هست.
- ۲)) قرآن کریم، س ۲۰ ی ۱۳۱.
- ۳)) إلخ/در«ر»نیامده است. در«م»و«ن»هست.
- ۴)) (ص)/در«م»و«ن»نیامده است. در«ر»به نحوی ریز و رمزگونه کتابت شده.
- ۵)) تو/در«ر»نیامده است. در«م»و«ن»هست.
- ۶)) چنان که دیده می شود مجلسی اول-أعلى الله مقامه-از برای عبارت «رزق رییک» در آیه مورد نظرش (س ۲۰ ی ۱۳۱) دو تفسیر بیان فرموده: یکی روزی اخروی و دیگری کمالات و رزق معنوی. مجلسی ثانی-رفع الله درجه- برای همین عبارت سه تفسیر بیان فرموده: «روزی پروردگار تو که روزبه روز به تو می رساند، یا: روزی غیر متناهی که در آخرت برای تو مقرر ساخته، یا: روزیهای معنوی از معارف و کمالات» (عین الحیات، ط. رفیعی، ص ۸۹۱). دو فقره آخر، همانهاست که والد ماجدش نیز یاد کرده بود- رضی الله عنهمما و جزاهمما عن الإسلام و المسلمين خیر الجزاء-
- ۷)) آن/ضبط نص، موافق «م»و«ر» است. «ن»: او.
- ۸)) امّتست/در«م»و«ن»چنین است. «ر»: امّت.
- ۹)) بیچاره ای/ضبط نص، موافق «ر»و«ن» است. «م»: بیچاره.
- ۱۰)) غدّاره مکاره/ضبط نص، موافق «ر» است. «م»: غداره. «ن»: مکاره.

فواحش (۱) بدھیئت و در نظر شھوت آن بی عقل مانند حور و غلمانست و هرچه دارد به اندک (۲) روزی صرف او می کند و چون چند مرتبه جماع کرد و آن شھوت (۳) کم شد (۴) پشیمان می شود، وقتی که مال و عرض رفته و (۵) پشیمانی فائده (۶) ندارد؛ و همه مراتب دنیا چنین است.

مجملًا تکالیف (۷) چشم از منھیات بسیار است و همچنین از مأمورات؛ و از جهت تفصیل تکالیف جوارح، کتابها کافی نیست.

و وقوف اسماعهم على العلم النافع لهم:

دیگر از صفات متقیان آنست که گوشھای خود را پیوسته داشته اند بر شنیدن علمی (۸) که نافع باشد از جهت (۹) ایشان، و باز داشته اند (۱۰) از شنیدن محرمات و مکروهات و مباحثات، مانند شنیدن غیبت و بهتان و ساز و دف و نی

ص: ۱۵۸

-
- ۱)) فواحش/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: فاحشة.
 - ۲)) به اندک/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: چند.
 - ۳)) آن شھوت/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: شھوت او.
 - ۴)) کم شد/«م»: +چه (یا: بچه/بروشنی خوانده نمی شود). این افزونه در «ن» و «ر» نیست.
 - ۵)) و/در «ن» و «را تراشیده اند.
 - ۶)) فائده/ضبط نص، موافق «ر» است. «م» و «ن»: فایده.
 - ۷)) تکالیف/در «م» مخدوش است و بروشنی خوانده نمی شود. ضبط نص، موافق «ن» و «ر» است.
 - ۸)) علمی/چنین است در «ر». «م»: علومی. «ن» از بن عبارت را ندارد.
 - ۹)) جهت/چنین است در «م». «ر»: برای. «ن» از بن عبارت را ندارد.
 - ۱۰)) بر شنیدن... باز داشته اند/این بهره بکلی در «ن» نیست.

و قصه و حکایات بی فایده، بلکه از علمهای (۱) باطل و از (۲) زیادتی در (۳) علومی که قدری ازان در کار است (۴)؛ چنانکه منقولست که حضرت سید المرسلین -صلی الله علیه و آله- (۵) داخل مسجد (۶) شدند، دیدند که جمعی بر دور شخصی برآمده اند، حضرت فرمودند که: چه (۷) خبر است؟ عرض نمودند که: علامه دانشمندی آمده است و مردمان ازو سؤالها می‌کنند. فرمودند که: چه چیز می‌داند؟ گفتند (۸) که: نسبهای قبایل عرب را از همه کس بهتر می‌داند و علم دارد به وقایعی که بر سر ایشان آمده است در آیام جاهلیت، مجملًا تاریخ را خوب می‌داند، و اشعار (۹) بسیار به خاطر دارد و می‌داند که هر شعری از کیست و عربیت و لغت و (۱۰) معانی بیان را (۱۱) بهتر از همه کس می‌داند. پس حضرت فرمودند که: این علمیست که ضرور ندارد (۱۲) ندانستن آن به کسی که آن را نداند (۱۳) و نفعی

ص: ۱۵۹

- ۱)) علمهای/ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. (ن): عملهای.
- ۲)) و از/در «م» اشتباها مکرر نوشته شده است.
- ۳)) در/در «م» و «ن» چنین است. (ر): از.
- ۴)) .. در کار است/ «در کار بودن» یعنی «مورد نیاز بودن»، و مفید فایده بودن، و به کار آمدن]]؛ چنان که در داراب نامه‌ی بیغمی آمده است: «در حق او تربیت بسیار باید کردن که در سپاه ما چون او مبارزی در کار است». (نگر: فرهنگ بزرگ سخن، ص ۵۶۵۷).
- ۵)) صلی الله علیه و آله/در «م» و «ر» چنین است. (ن): ص.
- ۶)) مسجد/چنین است در «ن» و «م». (ر): مسجدی.
- ۷)) چه/چنین است در «م» و «ن». در «ر» از قلم افتاده است.
- ۸)) گفتند/در «م» و «ن» چنین است. (ر): عرض نمودند.
- ۹)) اشعار/در «ن» از قلم افتاده است. ولی در «م» و «ر» آمده.
- ۱۰)) و/چنین است در «م» و «ن». در «ر» قلم زده شده است.
- ۱۱)) را/در «ن» نیامده. ولی در «م» و «ر» آمده.
- ۱۲)) ضرر ندارد/چنین است در «م» و «ن». در «ر» نیامده است.
- ۱۳)) نداند/«ر»: + ضرر نمی‌دهد. (م) و «ن» این افروزنه را ندارند.

نمی دهد به کسی که آن را می داند. پس حضرت فرمودند که: نیست علم مگر آیه (۱) واضح الدلاله (۲) یا فریضه درست یا سنتی واقع و هرچه غیر اینها است زیادتی است (۳).

و امّا آنکه فرمودند که علم لغت و عربیت فایده (۴) ندارد، در زمان حضرت چنین بود نظر (۵) به عرب، و ایام نیز زیادتی آن لغو (۶) و بی فایده است و أكثر علماء (۷) این فن اوقات عمر خود را صرف آن می کنند.

و امّا انحصار علم در آنچه فرمودند (۸)؛ زیرا که هرچه ضرور است از حکمت علمی و عملی در قرآن مجید هست (۹)، و در سنت مقدسه (۱۰) سید المرسلین و آئمّه معصومین -صلوات الله عليهم- بیان فرموده اند، از واجبات و مندوبات، فعل و ترکا.

و تا (۱۱) چند گاه بیش ازین بالکلیه قرآن مجید و احادیث (۱۲) متروک شده بود و أكثر مشغول چیزی چند (۱۳) بودند که ترکش واجب بود یا سنت، و الحمد لله که اند کی بهتر از

ص: ۱۶۰

-
- ۱ (۱)) آیه/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: ایه.
 - ۲ (۲)) واضح الدلاله/چنین است در «م» و «ن». «ر»: واضح الدلاله.
 - ۳ (۳)) زیادتی است/ضبط «م» و «ن» چنین است. «ر»: زیاد نیست. «ن»: +. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۴ (۴)) فایده/«ر»: فایده. ضبط نص موافق است با «ن» و «م».
 - ۵ (۵)) نظر/در «ر» مکرر نوشته شده است.
 - ۶ (۶)) لغو/در «ن» از قلم افتاده است. ولی در «م» و «ر» آمده.
 - ۷ (۷)) علماء/این ضبط، موافق «ن» و نیز «م» است. «ر»: علمای.
 - ۸ (۸)) فرمودند/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: فرموده اند.
 - ۹ (۹)) هست/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: است.
 - ۱۰ (۱۰)) مقدسه/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: مقدسه [کذا] حضرت.
 - ۱۱ (۱۱)) و تا/چنین است در «م». «ر»: تا. «ن»: ندارد.
 - ۱۲ (۱۲)) و احادیث/در «م» مخدوش است و بروشني خوانده نمی شود.
 - ۱۳ (۱۳)) چند/در «ن» از قلم افتاده است. ولی در «م» و «ر» هست.

سابق شده است، ولیکن چنانکه باید نشده است، إن شاء الله خوب شود بر وجه أكمل و أتم.

نزلت أنفسهم منهم في البلاء كالمى نزلت في الرّحاء:

(۱)

يعنى نفوس متقیان در بلا-مانند نفوس دیگرانست در نعما، يا هر دو نزد ایشان یکسانست، چون راضی شده اند به قضای إلهی، در هر دو (۲) حال شکر به جا (۳) می آورند، يا آنکه از بلا محظوظتراند چنانکه دیگران از رخا محظوظند و مجرّبست که آدمی در بلا- بازگشت او به خدا بیشتر است از نعما (۴)، و ایشان می خواهند که همیشه رو (۵) به جانب (۶) أقدس او داشته باشند، طوعاً او کرها، با (۷) آنکه عاشق آرزوی او (۸) اینست که از دست معشوق کشته شود.

و در أمالی مذکور است که: رضی منهم عن الله بالقضاء يعني ازین جهت بلا را دوست تر (۹) می دارند تا فایز شوند به مرتبه رضا به قضاء الله تعالى يا چون به این سعادت فایز شده اند که راضی اند به قضاء (۱۰) إلهی بلا- را دوست يا دوستر (۱۱) می دارند و این رتبه أولیاء الله است چنانکه أخبار بسیار بربین مضمون وارد است.

ص: ۱۶۱

-
- ۱)) الرّحاء/ضبط نص، موافق «م» است. «ن»: الرّحاء. در «ر» حرکتگذاری نشده.
 - ۲)) دو/در «م» و «ن» آمده است. در «ر» نیست.
 - ۳)) جا/«ر»: جای. ضبط نص، مطابق «م» و «ن» است.
 - ۴)) نعما/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: نعماء.
 - ۵)) رو/«ن»: روی. ضبط نص، موافق است با «م» و «ر».
 - ۶)) جانب/در «م» چنین است. «ر»: جانب. «ن» ندارد.
 - ۷)) با/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: یا.
 - ۸)) او/در «ن» از قلم افتاده. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۹)) دوست تر/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: دوستر.
 - ۱۰)) قضااء/ضبط نص، موافق است با «ن» و «م». «ر»: قضای.
 - ۱۱)) دوستر/ضبط نص، موافق «م» و «ن» است. «ر»: دوست تر.

و شکی نیست در آنکه حق- سبحانه و تعالی- مانند طبیب که هرچه نافع [\(۱\)](#) و افع است به بیمار می دهد او نیز هرچه بر وفق حکمتست و فایده بنده در آنست بر سر بنده می آورد. پس بندۀ کامل کسی است که به همه حالی [\(۲\)](#) از خداوند خود راضی و خشنود [\(۳\)](#) باشد؛ و جمیعی که به این رتبه نرسیده اند ایشان بر بلا صابراند، اما متقیان شاکراند و بلا را نعمت عظیم می دانند و هر چند بلا سختر [\(۴\)](#) و عظیم تر است خشنودی [\(۵\)](#) و شکر [\(۶\)](#) ایشان بیشتر است.

لَوْ لَا الْأَجَالُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ لَمْ تَسْتَقِرْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَهُ عَيْنِ شَوْقًا إِلَى

الثواب و خوفا من العقاب:

[\(۷\)](#)

اگرنه آن بود که هریک از ایشان را حق- سبحانه و تعالی- [\(۸\)](#) مددی از عمر مقرر فرموده است که زیاد و کم [\(۹\)](#) نمی شود، قرار نمی گرفت روحهای ایشان در بدنها ایشان [\(۱۰\)](#) یک چشم زدن، از شوق ثواب إلهی و خوف عقاب حق- سبحانه و تعالی-.

ص: ۱۶۲

- ۱) نافع/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: ناقع.
- ۲) به همه حالی/در «م» چنین است. «ن»: بهمه حال. «ر»: همه حالی.
- ۳) خشنود/در «م» چنین است. «ن» و «ر»: خشنود.
- ۴) سختر/چنین است در «م» و «ن». «ر»: سخت تر. «ن»: + است. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
- ۵) خشنودی/چنین است در «م». «ن» و «ر»: خشنودی.
- ۶) شکر/«ن»: شاکری. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۷) لَمْ تَسْتَقِرْ/چنین است در «م» و نیز «ن». «ر»: لم یستقر.
- ۸) سبحانه و تعالی/«ن»: تع. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۹) زیاد و کم/چنین است در «م» و «ن». «ر»: زیاد کم.
- ۱۰) در بدنها ایشان/در «ن» از قلم افتاده. ولی در «م» و «ر» آمده است.

و متنیان بر چند قسم اند: جمعی از ایشان از (۱) أصحاب الیمن اند و ایشان از جهنم خوف دارند و اشتیاق بهشت دارند و جمعی از ایشان مقرّبان بارگاه احادیث اند و ثواب ایشان آنست که همیشه در مقام (۲) قرب (۳) «لی مع الله» (۴) و محرم خلوت خانه (۵) فی مقعد صدق عند مليک (۶) مقتدر» (۷) اند، و عقاب ایشان آنست (۸) که به محنت (۹) هجران مبتلا گردند و خوف (۱۰) جهنم نیست ایشان را، کما قال الله (۱۱) تعالی: «أَلَا (۱۲) إِنْ أُولَيَاءَ اللَّهِ لَا خُوفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُون» (۱۳) بتحقيق و بدرستی و راستی که دوستان حق- سبحانه و تعالی-

ص: ۱۶۳

- ۱ (۱)) از در «ن» نیامده. ولی در «م» و «ر» آمده است.
- ۲ (۲)) مقام/ در «ن» نیامده. ولی در «م» و «ر» آمده است.
- ۳ (۳)) قرب/ در «م» نیامده ولی در «ر» و «ن» آمده است.
- ۴ (۴)) «إِشَارَةً اسْتَبَرَ بِهِ حَدِيثٌ مَعْرُوفٌ لِيَ مَعَ اللَّهِ وَقْتٌ لَا يَسْعَنِي فِيهِ مَلْكٌ مَقْرُبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مَرْسُلٌ؛ كَمَ صَوْفَيْهِ بِدَانَ اسْتَنَادَ مِنْ كَنْدٍ وَ مَؤْلِفُ الْلَّوْلَوِ الْمَرْصُوعِ دَرِبَارَهُ آنَّ گُوِیدَ: يَذْكُرُهُ الصَّوْفَيْهُ كَثِيرًا وَ لَمْ أَرْ مِنْ تَبَهُ عَلَيْهِ وَ مَعْنَاهُ صَحِيحٌ وَ فِيهِ إِيمَاءٌ إِلَى مَقَامِ الْاسْتَغْرَاقِ بِاللَّقَاءِ لِيَعْبُرَ عَنْهِ بِالْمَحْوِ وَ الْفَنَاءِ». (أحادیث و قصص متنوع، ص ۱۵۲؛ با اندکی تلخیص). درباره حدیث یادشده همچنین نگر: *کشف الخفاء*، ط. خالدی، ۱۵۶/۲. همچنین از برای کثرت تداول و صور مذکور آن نزد صوفیان، نگر: *فرهنگ مؤثرات متون عرفانی*، ص ۴۵۲، ش ۵۴۰-۵۴۳.
- ۵ (۵)) و محرم خلوت خانه/ تنها در «ن» آمده است. در «م» و «ر» نیست.
- ۶ (۶)) مليک/ در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» آمده است.
- ۷ (۷)) قرآن کریم، س ۵۴، ۵۵ی.
- ۸ (۸)) آنست/ در «ن» از قلم افتاده. ولی در «م» و «ر» آمده است.
- ۹ (۹)) محنت/ ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: محبت.
- ۱۰ (۱۰)) خوف/ در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده است.
- ۱۱ (۱۱)) الله/ در «م» نیامده است ولی در «ن» و «ر» آمده.
- ۱۲ (۱۲)) أَلَا/ در «ر» نیامده است ولی در «م» و «ن» آمده.
- ۱۳ (۱۳)) قرآن کریم، س ۱۰، ۶۲ی.

را بر ایشان خوفی نیست به هیچ وجه (۱) و ایشان اندوهناک نمی شوند. اگرچه خاطرجمع است که دوست دوست خود را عذاب نمی کند (۲)، اما ایشان خوف دارند چون جزم به ولایت (۳) خود ندارند، با آنکه تکالیف مقرّبان نه مثل دیگرانست (۴).

عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعينهم:

(۵)

بزرگست آفریدگار عالم در نفوس و عقول و قلوب ایشان-یعنی به چشم عقل (۶) بزرگی الهی را دیده اند زیرا که می دانند که اوست واجب الوجود بالذات متصف به جمیع صفات (۷) کمال-، پس ازین جهت (۸) حقیر است غیرخدا در نظرهای ایشان- چون غیر او (۹) همگی به نقص إمكان و حدوث مبتلا اند؛ لهذا به لفظ «خالق» آورد، چون همه را او آفریده است و قادر است بر إفنا و إعدام ایشان و غیر او (۱۰) هرچند بزرگ باشند کجا قدرت بر خلق پشه ای (۱۱) دارند؟! بلکه جمیع عقلاً إدارک نکرده اند صنایع الهی که در پشه کار (۱۲) فرموده است (۱۳) و حکمتهای خلقت

ص: ۱۶۴

-
- ۱) (۱)) به هیچ وجه/ چنین است در «ن». «ر»: هیچ وجه. ضبط «م» بروشنى خوانده نمی شود و پیدا نیست «به» را دارد یا نه.
 - ۲) (۲)) نمی کند/ ضبط نص، موافق «ر» است. «م»: نمیکنند. «ن» از بن عبارت را ندارد.
 - ۳) (۳)) «ولایت»- در اینجا- یعنی دوست بودن و ولی بودن.
 - ۴) (۴)) اگرچه خاطرجمع است... دیگرانست/ در «ن» از قلم افتاده است.
 - ۵) (۵)) أعينهم /«ر»: + یعنی. این افزونه در «م» و «ن» نیست.
 - ۶) (۶)) عقل /«ن»: + و قلوب. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۷) (۷)) صفات/ ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: الصفات.
 - ۸) (۸)) ازین جهت /«ر» و «ن»: از اینجمله. ضبط نص، بنابر «م» است.
 - ۹) (۹)) او/ ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: ایشان.
 - ۱۰) (۱۰)) او/ ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: ایشان.
 - ۱۱) (۱۱)) پشه ای /«ر» و «ن»: پشه. ضبط نص، بنابر «م» است.
 - ۱۲) (۱۲)) کار/ در «ن» آمده است. در «م» و «ر» نیامده است.
 - ۱۳) (۱۳)) نظیر اینگونه تأملات در آفرینش پشه و تشبيه آن به فیل در معراج السعاده می ملأ-

آن (۱) را از آن جمله آن (۲) را به شکل فیل آفریده (۳) است، و (۴) آن را دو پر داده است که فیل را نداده است و خرطوم او (۵) را باقوت کرده که نفوذ می کند در بدن فیل و فیل را می کشد زهر او و سر خرطوم او را زهرآلود (۶) کرده است که اولًا (۷) زهر می ریزد بر پوست و آن عضو رخو و سست (۸) می شود، و بینائی [ای] او را (۹) داده است که در شباهی تار منافذ ابدان را می بیند، اگرچه در زیر لحاف (۱۰) باشد، و چون بدن رخو می شود خرطوم خود را فرو می کند در سوراخ پوست و مانند حجّام می مکد خون را و با نهایت شوق و میلی که او را هست در خوردن خون نهایت احتیاط دارد (۱۱) چون می داند که هر حیوانی ۱۲ از

ص: ۱۶۵

-۱) آن//ر» و «ن»: او. ضبط نص موافق «م» است.

-۲) را از آن جمله آن/در «ر» نیامده است ولی در «م» و «ن» هست.

-۳) آفریده/ضبط نص، بنابر «م» و «ن» است. «ر»: اورده.

-۴) و/در «ر» و «ن» نیامده است. ولی در «م» هست.

-۵) او/«ن»: آن. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.

-۶) زهرآلود/چنین است در «م» و «ن». «ر»: زهرآلوده.

-۷) اولًا/«ن»: اولاً. ضبط نص، موافق است با «م» و «ر».

-۸) و سست/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» نیامده است.

-۹) او/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» نیامده است.

-۱۰) لحاف/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: طاق.

-۱۱) دارد/«ن»: +و. این افزونه در «م» و «ر» نیست.

خوردن و گزیدن او متأثر می شود. اگر آدمی إراده کشتن او می کند پیش از آنکه دست به او رسد (۱)، هرچند به تعجیل زند، می گریزد که کشته نشود، و فیل چون از هیچ جانوری خوف ندارد مگر از پشه که در سوراخ گوش او می رود، او (۲) را گوشی (۳) متحرک داده است مانند بادزن که دفع پشه از خود بکند و حیوانات دیگر را دم دراز (۴) داده است که پشه و مگس را از خود دفع کنند، فسبحان الّذی لیس کمثله شیء.

فَهِمْ وَ الْجَنَّةُ كَمْنَ قَدْ رَاهَا فَهِمْ فِيهَا مَنْعَمُونَ—وَ دَرْ أَمَالِي: مَتَكَبُونَ اسْتَ—وَ هُمْ وَ النَّارُ

کمن قد راها فهم فيها معدّبون:

(۵)

یعنی در إيمان به بهشت و دوزخ چنانند که گویا بهشت را (۶) دیده اند (۷) و در بهشت اند و نعمتهاي بهشت (۸) را به کار می برند (۹) - یا (۱۰) بر تختهاي بهشت تکيه زده اند - و گویا دوزخ را دیده اند و در دوزخ ايشان را عذاب می کنند، یا در خوف و رجا درین مرتبه اند، یا در إيمان به هر دو چنانند که گویا هر دو را دیده اند و در اميد بهشت از رحمت إلهی چنانند که گویا الحال داخل بهشت شده اند و در خوف جهنم

ص: ۱۶۶

-
- ۱)) رسد/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: برسد.
 - ۲)) او «ن»: آن. ضبط نص، موافق با «م» و «ر» است.
 - ۳)) گوشی/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: گوش.
 - ۴)) دراز/در «ن» و «م» آمده است. ولی در «ر» نیامده.
 - ۵)) است/در «م» هست ولی در «ر» و «ن» نیامده.
 - ۶)) را/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» نیامده.
 - ۷)) دیده اند/در «م» بروشني خوانده نمي شود.
 - ۸)) بهشت/در «م» و «ر» هست ولی در «ن» از قلم افتاده.
 - ۹)) به کار می برند/ضبط نص موافق «م» و «ن» است. «ر»: در کار می برند.
 - ۱۰)) یا «ن»: تا. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

به سبب اعمال قبیحه چنانند که گویا ایشان را عذاب [\(۱\)](#) می کنند در دوزخ با آنکه به مرتبه علم اليقین، بلکه حق اليقین رسیده اند، خوف از ایشان زایل نشده [\(۲\)](#):

نزدیکان را بیش بود حیرانی کایشان [\(۳\)](#) دانند سیاست سلطانی [\(۴\)](#)

و این معنی اظہر است که إشاره به هر دو [\(۵\)](#) باشد و إشاره باشد [\(۶\)](#) به آنکه هر چند [\(۷\)](#) قرب بیشتر است خوف و رجا بیشتر است.

قولبهم محزونه:

دلهای ایشان همیشه اندوهنا کست از خوف عذاب إلهی [\(۸\)](#) یا خوف تقصیر در عبادت و طاعت هر چند بسیار کنند یا خایفند که مبادا مقبول در گاه [\(۹\)](#) إلهی نباشد کما قال [\(۱۰\)](#) الله [\(۱۱\)](#) تعالی: «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ [\(۱۲\)](#) مَا آتَوْا [\(۱۳\)](#) وَ[\(۱۴\)](#) أَقْوَبُهُمْ وَجْهَهُ» [\(۱۵\)](#) یعنی [\(۱۶\)](#)

ص: ۱۶۷

- ۱) عذاب/در«ن» از قلم افتاده است. ولی در«م» و «ر» هست.
- ۲) نشده/«ن»: + بیت. این افرونه در«م» و «ر» نیست.
- ۳) کایشان/«ن»: که ایشان. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۴) این بیت که در بعض دیگر متون کهن فارسی نیز آمده، به گزارش صاحب أسرار التّوحید بر زبان شیخ أبو سعید أبو الخیر رفته است؛ و شاید از همو باشد. نگر: أسرار التّوحید، تصحیح شفیعی کدکنی، ص ۲۹۸ و ۷۹۶.
- ۵) هر دو/«ن»: + بوده. این افرونه در«م» و «ر» نیست.
- ۶) و إشاره باشد/در«ر» از قلم افتاده ولی در«م» و «ن» هست.
- ۷) هر چند/«ر»: + به. این افرونه در«م» و «ن» نیست.
- ۸) إلهی/در«ن» نیامده است. ولی در«م» و «ر» هست.
- ۹) خایفند/ضبط نص موافق «م» و «ر» است. «ن»: خائفنده.
- ۱۰) در گاه/در«ن» نیامده است. ولی در«م» و «ر» هست.
- ۱۱) كما قال/در«ر» مکثر نوشته شده است.
- ۱۲) الله/در«ن» و «ر» آمده ولی در«م» نیامده است.
- ۱۳) يُؤْتُونَ/«ن»: بیؤمنون. ضبط نص، موافق است با «م» و «ر».
- ۱۴) اتوا/«ن»: اتوا. «ر»: اتو. ضبط نص، موافق است با «م».

رستگاراند (۱) جمعی (۲) که عبادات و طاعات می‌کنند و دلهای ایشان خايف است از عدم قبول از جهت عدم شرایط مثلاً در نماز چهارهزار حدّ است و چهارهزار باب دارد از أبواب فیض و رحمت که می‌باید آن درها (۳) را بر خود بگشایند و حدودش را بدانند. (۴)

یک حدّش إخلاص است؛ یکی حضور قلب است، و هر دو مانند إكسیر أحمر (۵) نافع و نایاب است (۶)؛ و علی هذا القياس سایر حدودش و سایر عبادات.

و شرورهم مأمونه:

يعنى: بديهای ايشان مأمون است يعني خاطرجمع است که بد

ص: ۱۶۸

-
- ۱)) رستگاراند/ضبط نص، موافق «م» و «ن» است. «ر»: رستگاراند.
 - ۲)) جمعی /«ن»: جماعتی. ضبط نص، موافق است با «م» و «ر».
 - ۳)) درها/چنین است در «ن». «م»: در. «ر» از بن ندارد.
 - ۴)) «قال الرضا-عليه السلام-:الصلاه لها أربعه الاف باب» (كتاب من لا يحضره الفقيه [متن و ترجمة]، نشر صدقوق، ۲۸۵/۱، ش ۵۹۸). «قال الصادق-عليه السلام-:الصلاه لها أربعه الاف حد» (كتاب من لا يحضره الفقيه [متن و ترجمة]، نشر صدقوق، ۲۸۵/۱، ش ۵۹۹). نیز نگر: مناقب آل أبي طالب-عليهم السلام-، ابن شهر آشوب السیروی المازندرانی، تحقيق: یوسف البقاعی، بیروت: دار الأضواء، ۲۷۱/۴. از برای تفسیر محتمل «باب» و «حد» در این مقام، نگر: أسرار الصیلاه، الحاج میرزا جواد الملکی التبریزی، تحقيق محسن بیدارفر، ص ۱۵۵.
 - ۵)) «إكسير أحمر» تعییری است نظیر «کبریت أحمر». درباره «کبریت أحمر» - که نماد بیان هر چیز بغايت نادر و کمیاب است -، نگر: اندوخته خداوند، ص ۱۹۹.
 - ۶)) نایاب است /«ن»: نایابند. ضبط نصّ ما، موافق «م» و «ر» است.

نمی کنند هرچند بد نماید و واجب است که مهماً امکن حمل بر بد نکنند یا (۱) مردمان از شرّ ایشان اینم اند چون ایشان بد نمی کنند چه جای آنکه به دیگری ضرر رسانند.

و أجسادهم نحیفه:

و بدنهای ایشان از خوف إلهی و کثرت ریاضت و مجاهده (۲) ضعیف و نحیف شده (۳) است.

و حاجاتهم خفیفه:

(۴)

و حاجتهاي ایشان سبکست؛ چون ترک دنيا کرده اند و به قليلی از خوردن و پوشیدن راضی شده اند، حاجتی ندارند.

و أنفسهم عفیفه:

و نفوس ایشان با عفت است؛ در بطن و فرج متوجّه شبّهات نمی شوند، چه جای محظّمات، بلکه مباحثات را به قدر ضروري بر خود حلال می دانند، چون دنيا مردار است و آن در حالت اضطرار حلال است و به قدر ضرورت (۵) می خورند و می پوشند.

و در أمالی این (۶) نیز هست: و مؤونتهم (۷) من الدّنيا عظیمه يعني هرچند حاجات (۸) ایشان سبکست (۹) و به سبب (۱۰) عفت از دنيا بهره ای ۱۱ ندارند أَمّا آنچه از دنيا از جهت

ص: ۱۶۹

- ۱- (۱)) یا «ن»: با. ضبط نص، موافق است با «م» و «ر».
- ۲- (۲)) مجاهده/ چنین است در «م» و «ر». «ن»: مجاهد. «ر»: +نفس. این افزونه در «م» و «ن» نیامده است.
- ۳- (۳)) شده/ در «ر» و «م» هست ولی در «ن» نیامده.
- ۴- (۴)) حاجاتهم/ «ن»: حاجاتهم. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۵- (۵)) قدر ضرورت/ «ر»: قدرت. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
- ۶- (۶)) این/ در «ن» نیامده. ولی در «م» و «ر» هست.
- ۷- (۷)) مؤونتهم/ «م»: مؤونتهم؛ «ر»: مؤونهم؛ «ن»: مؤونتهم.
- ۸- (۸)) حاجات/ «ن»: حاجات. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۹- (۹)) سبکست/ «ر»: سیکست. ضبط نص، موافق است با «ن» و «م».
- ۱۰- (۱۰)) به سبب/ در «م» مخدوش است و بروشنى خوانده نمی شود.

آخرت بر می دارند بهره ای (۱) عظیم و بزرگ است چون همیشه سرمایه عمر را صرف طاعت و عبادت می کنند و لمحه ای (۲) آن را ضایع نمی کنند و اگر قلیلی صرف خیرات کنند، آن کثیر (۳) است نزد حق (۴) تعالی.

صبروا أیاماً قصیره أعقبتهم راحه طویله:

(۵)

صبر نمودند و شکیبانی پیش گرفتند (۶) در چند روزی کوتاه که آن أيام عمر است که در عقب آن است راحت دراز أبدی و صبر بر بلاها کردند (۷) و بر مشقت طاعت و عبادت و ترک معصیت (۸) و شگنی نیست که أيام دنیا هر چند بسیار باشد نزد أيام آخرت کوتاه است زیرا که (۹) یک روزش پنجاه هزار سال است و (۱۰) روزهای بهشت روزی هزار سال است و مددش (۱۱) أبد الاباد است که هر گز منقضی نشود (۱۲).

تجاره مربحه يسرها لهم ربهم:

تجارتی سودمند میسر نمود از جهت ایشان پروردگار

ص: ۱۷۰

-
- ۱)) بهره ای «م» و «ن»: بهره. ضبط نص، موافق است با «ر».
 - ۲)) لمحه ای «ر» و «م»: لمحه. ضبط نص موافق است با «ن».
 - ۳)) کثیر/ضبط نص، موافق «ر» و «م» است. «ن»: کثیر.
 - ۴)) حق/ضبط نص، موافق «ر» و «ن» است. «م»: خدای.
 - ۵)) قصیره/در هامش «م» آمده است: «قصاراً لـ»
 - ۶)) پیش گرفتند/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: نمودند بر بلاها و بمشقت طاعت و عبادت و ترک معصیت.
 - ۷)) کردن/ضبط نص، موافق «م» است. «ر»: کرده اند. «ن» عبارت را فاقد است.
 - ۸)) و صبر بر بلاها... ترک معصیت/در «ن» نیامده است.
 - ۹)) زیرا که/در «م» و «ن» نیست ولی در «ر» آمده است.
 - ۱۰)) و «ر»: +در. این افرونه در «م» و «ن» نیست.
 - ۱۱)) مددش/در «ر» و «م» نیامده ولی در «ن» آمده است.
 - ۱۲)) نشود/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: نمیشود.

ایشان یا (۱) پروردگار (۲) کریم و آن تجارت آنست که حق-سبحانه و تعالی-فرموده است که: «إِنَّ اللَّهَ اَشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (۳): بدروستی که حق-سبحانه و تعالی-از مؤمنان خرید جانهای ایشان و مالهای ایشان را به (۴) آنکه در عوض بهشت به ایشان دهد. دیگر فرمود که: کیست که (۵) قرض دهد به خداوند عالمیان قرضی (۶) نیکو تا مضاعف گرداند آن را به أضعاف بسیار (۷) و أمثال این آیات و اخبار بسیار وارد شده است که أعمال صالح (۸) را تجارت نامیده (۹) از روی ملاحظت و إحسان با بندگان.

أرادتهم الدّنيا و لم يريدوها و أسرتهم فبدوا أنفسهم منها:

(۱۰)(۱۱)

إراده کرد ایشان را دنیا و ایشان طلب دنیا نکردند چنانکه مشاهد (۱۲) است که جمعی که زهد حقيقی واقعی دارند مردمان از جهت ایشان آلاف و ألف می برند و ایشان قبول نمی کنند و دنیا ایشان

ص: ۱۷۱

- ۱ (۱)) پروردگار ایشان یا/در«ر» نیامده است ولی در«م» و «ن» هست.
- ۲ (۲)) پروردگار/«ن» و «ر» چنین است. «م»: پروردگاری.
- ۳ (۳)) قرآن کریم، س، ۹، ۱۱۱.
- ۴ (۴)) به/در«م» و «ن» چنین است. «ر»: با.
- ۵ (۵)) که/در«ر» نیامده ولی در«م» و «ن» هست.
- ۶ (۶)) قرضی/«م» و «ن» چنین است. «ر»: قرض.
- ۷ (۷)) «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَنَاً فَيَضَعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً...» (قرآن کریم: س، ۲، ۱۱۵). نیز نگر: س ۵۷ می ۱۱.
- ۸ (۸)) صالح/چنین است در«م» و «ن» . «ر»: صالحه.
- ۹ (۹)) نامیده/چنین است در«م» و «ن» . «ر»: نامیده اند.
- ۱۰ (۱۰)) أرادتهم/ضبط نص، موافق است با «م»، «ن»: ارادتهم. در«ر» حرکتگذاری نشده است.
- ۱۱ (۱۱)) فبدوا/«ر»: فقدوا. ضبط نص، موافق است با «م» و «ن».
- ۱۲ (۱۲)) مشاهد/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: مشاهده.

را أُسیر محبت (۱) خود کرد و ایشان فدا دادند (۲) و خود را خریدند. و «فدا» (۳) ریاضات (۴) و مجاهداتیست که (۵) به جا آوردند تا (۶) محبت دنیا که در قلوب ایشان جا کرده بود و ایشان را أُسیر خود ساخته (۷) بود، از دست او خلاص شدند به فضل إلهي.

و در أمالی این عبارت نیز هست که: دنیا طلب کرد ایشان را مانند سواری که (۸) از عقب او (۹) سوار دیگر بتازد که خود را به او رساند (۱۰) او (۱۱) مردانه تاخت که آن (۱۲) دشمن به او نرسید (۱۳).

أَمَا الْلَّيلُ فَصَافُونَ أَقْدَامِهِمْ تَالُونَ لِأَجْزَاءِ الْقَرَانِ يَرْتَلُونَهُ تَرْتِيلًا (إِلَخْ):

(۱۴)(۱۵)

أَمَا كار

ص: ۱۷۲

-
- ۱)) محبت/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: محنت.
 - ۲)) ایشان فدا دادند / «م» چنین است. «ن»: ایشان را فدا داند. «ر»: عبارت را ندارد.
 - ۳)) فدا / «م» چنین است. «ن»: فداء. «ر»: عبارت را ندارد.
 - ۴)) کرد و ایشان فدا دادند... ریاضات / در «ر» از قلم افتاده است. بنابر «م» ضبط شد. تفاوت‌های «ن» نیز پیشتر بیامد.
 - ۵)) مجاهداتیست که/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: مجاهد اینست.
 - ۶)) تا/ چنین است در «م» و «ن». «ر»: با.
 - ۷)) ساخته/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: کرده.
 - ۸)) خلاص شدند... سواری که/ بنابر «م» و «ن» ضبط شد. در «ر» از قلم افتاده است.
 - ۹)) او/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: آن.
 - ۱۰)) رساند/ ضبط نص، موافق «م» و «ن» است. «ر»: بر ساند.
 - ۱۱)) او/ «م» و «ن» چنین است. «ر»: و.
 - ۱۲)) آن/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: او.
 - ۱۳)) نرسید/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: نرسد.
 - ۱۴)) فصافون / «م»: فصاقون. ضبط نص موافق است با «ن» و «ر».
 - ۱۵)) يرتلونه/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: يرتلون.

ایشان در شب آنست که بر پا (۱) ایستاده اند و نماز شب می کنند و در نمازهای شب أجزاء (۲) قرآن را می خوانند بعد از حمد و بتائی (۳) و تفکر می خوانند (۴) و خود را به اندوه و حزن می دارند و استخراج می کنند از قرآن دوای (۵) دردهای (۶) خود را. پس اگر درد (۷) ایشان خوف عظیم باشد، به آیات رجا دوا می کنند، و اگر رجا (۸) غالب باشد، آیات وعید را ملاحظه می نمایند، چنانکه حق (۹) سبحانه و تعالی - (۱۰) فرموده است که قرآن شفای دردهای سینه ها (۱۱) و دلها است (۱۲)؛ و اگر شبهه ای (۱۳) غالب باشد به (۱۴) براهین ساطعه قرآنی رفع (۱۵) شبهات می کنند. پس چون می رستند به آیه ای (۱۶) که در آن باشد اسباب

ص: ۱۷۳

- ۱) پا/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: پای.
- ۲) أجزاء/ضبط نص، موافق «ن» و نیز «م» است. «ر»: اجزای.
- ۳) بتائی و /در «م» چنین است. «ر»: ثنا و با. «ن»: ثنای و.
- ۴) می خوانند/«م» و «ر» چنین است. «ن»: می کنند.
- ۵) دوای/«ن»: دواهای؛ «م»: دوae. ضبط نص، بنابر «ر» است.
- ۶) دردهای/ضبط نص، موافق با «م» و «ر» است. «ن»: دردهاء.
- ۷) درد/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: در دل.
- ۸) رجا/در «ن» از قلم افتاده است. ولی در «م» و «ر» هست.
- ۹) چنانکه حق/در «ر» چنین است. «ن»: چنانچه حق. «م» مخدوش است و مقروء نیست.
- ۱۰) و تعالی/در «ر» و «ن» هست ولی در «م» نیامده است.
- ۱۱) دردهای سینه ها/ضبط نص، موافق با «م» و «ر» است. «ن»: دردها و سینهای.
- ۱۲) در قرآن کریم (س ۱۰، ی ۵۷) می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتُكُم مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ .
- ۱۳) شبهه ای/«ن» و «ر»: شبهه. «م»: شبهه.
- ۱۴) به/در «ن» نیست. ولی در «م» و «ر» هست.
- ۱۵) رفع/در «ن» و «م» چنین است. «ر»: دفع.
- ۱۶) آیه ای/«م»: آیه. ضبط نص، موافق است با «ر» و «ن».

شوق از روی طمع در ألطاف إلهی مایل می شوند و نفووس ایشان مشرف می شود به آن آرزوی شوق و گمان ایشان آنس است که آن نعمت در برابر ایشانست و چون به آیه خوف می رستند گوشاهای (۱) دلهای (۲) خود را به آن آیه می اندازند و چشمها خود را به آن طرف می کنند و بدنها ایشان می لرزد و دلهای ایشان می طپد و گمان می کنند (۳) که صدا و فریاد جهّم در بین گوشاهای (۴) ایشان است (۵) تا بر پاهای (۶) استاده اند قرآن با تدبیر (۷) می خوانند پس کج شده (۸) به رکوع می روند و به بزرگی یاد می کنند خداوند بزرگوار عظیم الشّان را (۹) به بسیار گفتن «سبحان ربّ العظیم و بحمده» و بعد از آن به سجده می روند و بر زمین می گذارند پیشانیها و دستها و زانوها و سرانگشتان پاهای را و آب دیده های ایشان جاریست بر رویهای (۱۰) ایشان و گریه و زاری می کنند که حق سبحانه و تعالی ایشان را از آتش جهّم خلاص نماید.

و امّا در روز، متّیان عقا (۱۱) اند یا صاحبان حلم و بردباری و دانشمندانند ۱۲

ص: ۱۷۴

- ۱) گوشاهای/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: کوشها و.
- ۲) دلهای/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: دل.
- ۳) و بدنها ایشان... گمان می کنند/در «ن» از قلم افتاده است.
- ۴) گوشاهای/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: گوش.
- ۵) است/در «ر» نیست. بنابر «م» و «ن» ضبط شد.
- ۶) پاهای/ضبط نص، با «م» و «ر» موافق است. «ن»: پایی.
- ۷) تدبیر/ضبط نص، موافق است با «م» و «ن». «ر»: تدبیر.
- ۸) شده «ن»: + و. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
- ۹) عظیم الشّان را/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: عظیم را ایشان.
- ۱۰) رویهای «ن» چنین است. «م» و «ر»: رووهای.
- ۱۱) عقا/چنین است در «م» و «ن». «ر»: عقلاء.

و نیکو کاران و پرهیز کارانند [\(۱\)](#). ترس إلهی ایشان را گذاخته است مانند تیر اگر کسی [\(۲\)](#) نظر کند به ایشان گمان می کند [\(۳\)](#) که بیمارانند [\(۴\)](#) و حال آنکه بیماری ندارند یا می گوید که دیوانه اند [\(۵\)](#) و حال آنکه چیزی بزرگ [\(۶\)](#) ایشان را دیوانه کرده است و آن محبت إلهی است که به منزله مجدوبان شده اند و در مقام عشق متوجه شده اند.

و در أمالی این فقرات موجود است که هرگاه تفکر می کنند در عظمت و بزرگی إلهی و تسلط او بر عالمیان و سختگیری [\(۷\)](#) او بر فاسقان و ظالمان و کافران با آنچه در پیش دارند از یاد مرگ و بلاهای روز قیامت [\(۸\)](#) دلهاي [\(۹\)](#) ایشان ترسان و لرزان می شود [\(۱۰\)](#) و عقلهای ایشان حیران [\(۱۱\)](#) بلکه زایل می شود و چون شوق بر ایشان غالب می شود مبادرت می نمایند به أعمال صالح و راضی نمی شوند از أعمال خود به عمل قلیل، بلکه مردانه شب و روز در کاراند و لمحه ای [\(۱۲\)](#) فارغ نیستند و هر چند أعمال بسیار می کنند آن

ص: ۱۷۵

-
- ۱)) و پرهیز کارانند/در«م» چنین است. «ر»: و پرهیز کاران. در«ن» نیامده است.
 - ۲)) کسی/در«م» و «ن» آمده است ولی در«ر» از قلم افتاده.
 - ۳)) می کند/در«م» و «ن» چنین است. «ر»: می کنند.
 - ۴)) بیمارانند/در«ن» و «ر» چنین است. «م»: بیماراند.
 - ۵)) و حال آنکه... که دیوانه اند/در«ر» از قلم افتاده است. بنابر «م» و «ن» ضبط شد.
 - ۶)) بزرگ/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: بزرگست.
 - ۷)) سختگیری/ضبط نص، موافق است با «م» و «ن». «ر»: سخط گیری.
 - ۸)) قیامت/«ر»: +. این افزونه در«ن» و «م» نیست.
 - ۹)) دلهاي /«ر»: + و دلهاي. پيداست سهوا تکرار شده است.
 - ۱۰)) می شود/«ن» و «ر» چنین است. «م» از بن ندارد.
 - ۱۱)) حیران/«م»: + میشود. این افزونه در«ر» و «ن» نیست.
 - ۱۲)) لمحه ای/«م»: لمحه. ضبط نص موافق است با «ن» و «ر».

را بسیار نمی دانند.

فہم لائفسهم متمہمون:

همیشه نفوس خود (۱) را متمہم می دانند اگر (۲) عملی کنند یا نفس ایشان إراده عبادت کند ایمن نیستند از نفس، بلکه می گویند: البتہ (۳) نفس إراده ریا دارد یا مطلوبش آنست که مرا به عجب مبتلا کند و آن عمل را با شرایط به جا می آورند با احتیاط تمام.

و من أعمالهم مشفقون :

(۴)

و از أعمال خود ترسانند و (۵) اُما أعمال بد را که کرده اند هرچند (۶) توبه کرده باشند می گویند که شاید (۷) شرایط توبه متحقق نباشد و اُما أعمال خیر که کرده اند خایفند (۸) که مبادا شروطش متحقق نباشد؛ از آن جمله حق- سبحانه و تعالی- فرموده است که: «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۹) بدرستی که حق- سبحانه و تقدس- قبول نمی کند أعمال خوب را مگر از متّقیان؛ و متّقیان جمعی اند که این صفات داشته باشند و ما این صفات را، بلکه یک صفت ازین صفات را (۱۰)، نداریم.

إن ذَكَىٰ أَحَدُهُمُ (الخ) :

(۱۱)

اگر کسی یکی ۱۲ از ایشان را به نیکی و پاکی یاد کند و گوید ۱۳

ص: ۱۷۶

-
- ۱) خود/ در «ن» از قلم افتاده. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۲) اگر/ چنین است در «م» و «ن». «ر»: که.
 - ۳) البتہ/ «ن»: + که. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۴) مشفقون/ ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: مشفقون.
 - ۵) و/ در «م» نیامده است ولی در «ن» و «ر» آمده.
 - ۶) هرچند/ «ن»: + که. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۷) که شاید/ در «م» و «ن» چنین است. «ر»: شاید که.
 - ۸) خایفند/ ضبط نص، موافق «م» است. «ن»: خائفنده. در «ر» حرف سوّم بی نقطه و نشان کتابت شده.
 - ۹) قرآن کریم، س ۵، ی ۲۷.
 - ۱۰) را/ در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۱۱) إِلَخ/ در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.

که: فلانی صالح یا عابد یا (۱) ولی است، می ترسد (۲) که مبادا او را عجیبی (۳) حاصل شود از گفته ایشان؛ پس می گوید که: من دانا تم به نفس خود از دیگران، بسیاری از گناهان و عیوب خود را می دانم که دیگری بران (۴) مطلع نیست و بسیاری از عیوب دارم که خداوند من به آن (۵) داناتر است از من، بلکه بسیار است که من أصلانمی یا بم و حق - سبحانه و تعالی (۶) و تقدس - می داند. خداوند! مرا بهتر ازان کن (۷) که ایشان می دانند و (۸) مؤاخذ مساز و بر من مگیر از آنچه ایشان مدح من (۹) می کند و بیامرز از (۱۰) گناهان من آنچه (۱۱) را ایشان نمی دانند. بدرستی که توئی که دانائی به هر پوشیده و پوشاننده عیبهای.

پس از جمله علامات هریک از (۱۲) متنقیان، آنست که اگر نظر کنی به یکی از ایشان.

ص: ۱۷۷

- ۱)) یا/«ر»: و یا. ضبط نص، موافق است با «م» و «ن».
- ۲)) می ترسد/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: میترسند.
- ۳)) عجیبی/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: عجب.
- ۴)) بران/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: برانها.
- ۵)) آن/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: انها.
- ۶)) و تعالی/در «م» نیست ولی در «ن» و «ر» هست.
- ۷)) خداوند! مرا بهتر ازان کن/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.
- ۸)) و در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.
- ۹)) مدح من/ضبط نص، بنابر «م» است. «ن»: مدح؛ «ر»: بر من مدح.
- ۱۰)) از/«ر»: ان. ضبط نص، موافق است با «م» و «ن».
- ۱۱)) آنچه/«ن»: + آن. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
- ۱۲)) هریک از/ضبط نص، بنابر «ن» است. «ر»: یکی از «م» از بن ندارد.

تري له قوه في دين:

می بینی که در دین (۱) خود مردانه ایستاده اند و به سبب تشكیکات مشکّکان (۲) سست نمی شوند.

و حزمافي لين:

و دورانديشی دارند و احتیاط می نمایند به همواري. مثلاً (۳) اگر کسی با او (۴) طرح دوستی اندازد می باید (۵) که ازو ايمن نباشد (۶)، گاه باشد که دشمن باشد (۷) و قصد هلاک او داشته باشد. پس حزم و احتیاط آنست که نزدیکی کند و (۸) باحتیاط (۹) باشد با (۱۰) همواري.

و إيمانا في يقين:

(۱۱)

و إيمان دارند (۱۲) از روی يقين، نه از روی تقليد.

و يقين سه مرتبه دارد: يكى «علم اليقين» که به دلائل و براهين (۱۳) اعتقادات خود را درست کرده باشد (۱۴). دوم (۱۵) «عين اليقين» که گويا خدا و رسول و ائمه را ۱۶-صلوات الله

ص: ۱۷۸

-۱) دين/در«ر» از قلم افتاده است. در«م» و «ن» هست.

-۲) مشکّکان/«ن»: مشکّکات. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

-۳) به همواري مثلاً/ضبط نص، موافق «م» است. «ر» و «ن»: مثلاً به همواري.

-۴) کسی با او /«ر»: با او کسی. ضبط نص، موافق است با «م» و «ن».

-۵) می باید/ضبط نص، موافق است با «م» و «ن». «ر»: میر باید.

-۶) نباشد/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: باشد.

-۷) که دشمن باشد/در«ر» از قلم افتاده ولی در«م» و «ن» هست.

-۸) و/در«ر»: نیامده است. در«م» هست. در«ن» هم که عبارت از بن جا افتاده.

-۹) آنست که... باحتیاط/در«ن»: نیامده.

-۱۰) با/ضبط نص، بنابر «م» است. «ن»: در. «ر»: نو.

-۱۱) إيمانا/«ر»: إيمان. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

-۱۲) دارند/«ن»: چنین است. «م» و «ر»: دارد.

-۱۳) براهين/«ر»: +و. اين افروزنه در «م»: نیامده.

-۱۴) باشد/در«ن»: نیامده. ولی در «م» و «ر» هست.

۱۵- (۱۵) دوم/ضبط نص، بنابر «م» است. «ر» و «ن»: دویم.

علیهم-با معجزات دیده است بلکه بیند، و یقین او مانند یقین کسی باشد که به معاینه دیده باشد. و سیم «حقّ الیقین» است که همیشه با خداست و لمحه ای (۱) ازو غافل نیست در مقعد صدق (۲)، و این مرتبه أولیاء الله است و تا (۳) کسی به این (۴) رتبه (۵) فایز نشود تصوّر نمی تواند نمود.

و حرصافی علم:

و می بینی ایشان را که (۶) حریص اند در طلب علوم دیتیه (۷) و معارف یقیتیه.

و در أمالی ست (۸) که می فهمند (۹) هرچه را می خوانند و می دانند و علم ایشان با تعقل

ص: ۱۷۹

۱- (۱)) لمحه ای /«م»: لمحه. ضبط نص، موافق «ن» و «ر» است.

۲- (۲)) «مقعد صدق» تعبیری است متأخذ از قرآن کریم (س ۵۴ و ۵۵). در ترجمه های معاصر قرآن، این تعبیر وحیانی را به صورتهایی از این دست ترجمه کرده اند: «مقام و منزلتی راستین»، «جایگاهی راستین»، «جایگاه صدق»، «نشیمنی راستین»، «نشستگاهی راستین»، و... لیک به زعم این کمترین، ترجمه هائی چون «مکانی پسندیده» (از واعظ کاشفی در مواهب علیه/تفسیر حسینی)، «مجلس و نشستنگاه صالح و شایسته و مرضی و پسندیده» (از شادروان فیض الإسلام) و «جایگاهی پسندیده» (از آقای ابو القاسم پاینده) و « مجلسی شایسته» (از آقای طاهری قزوینی) درست تر است. چون این بحث حاجت به توضیح بیشتر دارد، در اینجا به همین اندازه بسنده می کنیم.

۳- (۳)) و تا/در «ر» مکرر نوشته شده است.

۴- (۴)) به این/در «ن» نیامده است. در «م» و «ر» آمده است.

۵- (۵)) رتبه/در «م» چنین است. «ر»: مرتبه. در «ن» نیامده است.

۶- (۶)) و می بینی ایشان را که/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» از قلم افتاده است.

۷- (۷)) دیتیه/در «م» از قلم افتاده است ولی در «ر» و «ن» هست.

۸- (۸)) ست/«ر»: هست. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

۹- (۹)) می فهمند/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: فهمند.

است یا با حلم و بردباریست (۱) از جاهلان و (۲) کسب می کنند علوم (۳) یا روزی را (۴) برق (۵) و مدارا و خایفند (۶) از إسراف و تبذیر در نفقات.

و قصدا فی غنى:

میانه روند در توانگری یا با غنای نفس یعنی اگر توانگراند إسراف نمی کنند، بلکه وسط را رعایت می کنند، و اگر زیادتی باشد در راه خدا صرف می نمایند و آن نیز به وسط، یا آنکه در تحصیل غنی و توانگری وسط را رعایت می نمایند (۷) و آن مقدار کسب می کنند که معاش ایشان به وسط بگذرد و تحصیل زیادتی نمی کنند. و ممکنست که همه (۸) مراد باشد.

و خشوعا فی عباده:

و در عبادت إلهی با خشوع اند و دل ایشان متوجه (۹) خداوند است با تصرّع و زاری كما قال (۱۰) تعالى: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (۱۱) (إلخ): بتحقیق که (۱۲) رستگاراند مؤمنانی که در نماز (۱۳) خود باخشوع اند.

ص: ۱۸۰

-۱-(۱)) بردباریست/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: بردباریست.

-۲-(۲)) و/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده است.

-۳-(۳)) علوم/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» از قلم افتاده است.

-۴-(۴)) را/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده است.

-۵-(۵)) برق/ضبط نص، موافق است با «ن» و «ر». «م»: بر وفق.

-۶-(۶)) خایفند/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: خائفند.

-۷-(۷)) و آن نیز به وسط... رعایت می نمایند/در «ن» نیامده است.

-۸-(۸)) همه/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: هم.

-۹-(۹)) متوجه «ر»: +با. این افزونه در «م» و «ن» نیست.

-۱۰-(۱۰)) قال «ر»: +الله. این افزونه در «م» و «ن» نیست.

-۱۱-(۱۱)) قرآن کریم، س ۲۳، ی ۱.

-۱۲-(۱۲)) که/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده است.

-۱۳-(۱۳)) در نماز/در «م» و «ن» آمده است ولی در «ر» نیامده.

اگر فقیراند فقر را زینت (۱) خود کرده اند و إظهار فقر خود (۲) به أحدی نمی کنند و چنان سر می کنند که کسی که (۳) ایشان را نمی شناسد گمان می کند (۴) که أغنا اند و فخر می نمایند (۵) به آن (۶) کما قال سیدالبشر: «الفقر فخری و به (۷) با آنکه فرمودند:

من بهترین مکوناتم و لا فخر (۸)، یعنی به این افتخار نمی نمایم چنانکه أكثر گفته اند، و بعضی گفته اند که (۹) نه (۱۰) از روی افتخار می گوییم (۱۱) بلکه إظهار نعمت‌الله می کنم کما قال الله (۱۲) تعالی: «وَأَمَّا بِنْعَمَةِ رَبِّكَ فَحَمِدْتُ»^{۱۳}، و معنی اول از عبارت اظهر است، و معنی

ص: ۱۸۱

- ۱) را زینت/«ر»: ازینت. ضبط نص، موافق است با «ن» و «م».
- ۲) خود/«ن»: +را. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
- ۳) که/در «م» آمده ولی در «ر» نیامده است.
- ۴) می کند/در «م» چنین است. «ن» و «ر» می کنند.
- ۵) می نمایند/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: نمایند.
- ۶) به آن/در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» هست.
- ۷) یعنی: فقر فخر من است و بدان افتخار می نمایم. «...بدین حدیث... صوفیه... در کتب خود استناد کرده اند و در سفینه البحار (طبع نجف، ج ۲، ص ۳۷۸) جزو احادیث نبوی ذکر شده... [ولی] مؤلف اللؤل المرصوع (ص ۵۵) به نقل از ابن تیمیه آن را از موضوعات می شمارد.» (احادیث و قصص مثنوی، ص ۱۰۴). درباره این حدیث همچنین نگر: کشف الخفاء، ط. خالدی، ۸۰/۲، درباره تداول این حدیث نزد صوفیان نگر: فرهنگ مأثورات متون عرفانی، ص ۳۵۰ و ص ۲.
- ۸) گویا ناظر است به حدیث «أَنَّ سَيِّدَ الْأَدَمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرٌ...» (فيض القديرين، ۵۱/۳).
- ۹) که/در «ر» و «ن» از قلم افتاده ولی در «م» هست.
- ۱۰) نه/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده است.
- ۱۱) می گوییم/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: نمی‌گوییم.
- ۱۲) الله/در «ن» و «ر» آمده است ولی در «م» نیامده. «ن»: +تبارک و. این افزونه در «ر» و «م» نیست.

ثانی معنی خوبیست موافق واقع و لازم نیست که ازین عبارت بیرون آید (۱).

و احتمال دارد که مراد از «تجمیل» (۲) در فاقه، این باشد که اگر فقیر باشد سعی بسیار نمی کند (۳) در طلب رزق (۴) بلکه به قلیلی (۵) قناعت می کند و همان قلیل را (۶) به هم می رساند چنانکه منقول است به طرق (۷) صحیحه از حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله - (۸) که فرمودند: ای مردمان! بدانید که روح القدس در دل من وحی نمود که هیچ نفسی نمیرد (۹) تا روزی خود را تمام نکند اگرچه دیر (۱۰) آید می آید (۱۱) البتہ، فاتّقوا الله و أجملوا فی الطلب، پس چون (۱۲) آنچه مقدّر است البتّه می رسد پس تقوی را (۱۳) شعار خود کنید یا (۱۴) بترسید از حق-سبحانه و ۱۵ تعالی- و سعی بسیار مکنید در طلب رزق و زنهار

ص: ۱۸۲

-
- ۱) درباره احتمالات مختلف و اختلاف اندیشیده های محدثان درباره «لا فخر»، نگر: فیض القدیر، ۳/۵۱.
 - ۲) تجمیل /«ر»: تحمل، ضبط نص، موافق است با «ن» و «م».
 - ۳) نمی کند /در «ن» نیامده. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۴) رزق /«ن»: + نمیکند. این افروزنه در «ر» و «م» نیست.
 - ۵) قلیلی /«ر»: + قانع شد. این افروزنه در «م» و «ن» نیست.
 - ۶) را /در «ر» از قلم افتاده ولی در «ن» و «م» هست.
 - ۷) طرق /در «م» و «ن» چنین است. «ر»: طریق.
 - ۸) صلی الله علیه و آله /در «م» و «ر» چنین است. «ن»: ص.
 - ۹) نمیرد /«ن» و «ر» چنین است. «م»: نمی میرد.
 - ۱۰) دیر /در «م» از قلم افتاده ولی در «ن» و «ر» هست.
 - ۱۱) می آید /در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» هست.
 - ۱۲) چون /در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۱۳) را /در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۱۴) یا /«ر»: تا. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

که اگر روزی حلال دیر برسد چنان مکنید (۱) که از راه حرام طلب کنید. پس بدرستی که نمی توان رسید به آنچه نزد حق سبحانه و تعالی است مگر به طاعت (۲).

و این معنی داخل است در معنی اول؛ پس آن (۳) اولی باشد با آنکه ظهر است.

و صبرا فی شدّه:

و صبر می کنند در سختیها، خواه در بلاها (۴) باشد و خواه در (۵) فعل عبادات باشد و خواه در ترک منهیات.

و در أمالی ست که: بر بیچارگان رحمت (۶) می نمایند و اگر بخشنده کنند در جائی که به موقع (۷) است می کنند و (۸) اگر کسب کنند به رفق و مدارا می کنند.

و طلبا فی حلال:

و طلب روزی حلال می کنند (۹). ممکنست که طلب اعم از کسب باشد و دعا، بلکه نظر به متقيان (۱۰) انساب آنست که اوقات ايشان همگی صرف شود در قرب إلى الله و في الله و مع الله؛ و (۱۱) همین معنی کسب حلال است؛ و حق-سبحانه-

۱۲ به

ص: ۱۸۳

-
- ۱) در طلب رزق... چنان مکنید / این بهره در «م» از قلم افتاده ولی در «ر» و «ن» هست.
 - ۲) مقایسه کنید با: کنز العمال، ۱۹/۴ و ۲۰، ش ۹۲۹۰ و ۹۲۸۹؛ و: جامع الأصول، ۱۰۸/۴؛ و: فیض القدیر، ۱۹۱/۳، ش ۳۰۱۲.
 - ۳) آن/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: او.
 - ۴) بلاها/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: بلا.
 - ۵) در «ن»: + ترک. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۶) رحمت/در «ن» و «ر» چنین است. «م»: مرحمت.
 - ۷) که به موقع/در «ر» مکرر نوشته شده است.
 - ۸) و «ر»: + سبب. این افزونه در «م» و «ن» نیست.
 - ۹) و طلبا... می کنند / در «ن» و «م» هست. ولی در «ر» از قلم افتاده است.
 - ۱۰) متقيان / «ر»: متقای. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۱۱) و در «م» و «ن» هست ولی در «ر» از قلم افتاده است.

وعده خود وفا می فرماید و فرموده است که (۱) : وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (۲). و این شکسته غالبا ازین راه روزی خورده ام با جمعی کثیر.

و در أخبار معتبره بل الصّحیحه (۳)وارد شده است از حضرات أئمّه هدی-صلوات الله علیهم-که حق-سبحانه و تعالی-چنین مقرر فرموده است که روزی مؤمنان از جائی به ایشان رسد (۴)که گمان نداشته باشند (۵)خصوصا (۶)با ضمّ تقوی چنانکه آیه کریمه دالّست بر آن.

و نشاطاً فی هدی:

(۷)

و از جمله علامات (۸)متقیان آن است که دست و پای ایشان باز است در أعمال خیر کما قال (۹)تعالی: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى فَسَتُّيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (۱۰)يعني (۱۱):أماما کسی که عطا کند و متّقی باشد از گناهان و تصدیق کند قول خدا و رسول را در وعده های (۱۲)نیکو که-ثواب باشد-پس بزودی آسان می کنیم ۱۳

ص:۱۸۴

-۱)) که/در«م»هست ولی در«ر»و«ن»نیامده است.

-۲)) قرآن کریم،س ۶۵،ی ۲ و ۳.

-۳)) الصحيحه/«ر»:الصحيحه.ضبط نص،موافق است با«ن»و«م».

-۴)) رسد/«ر»:بررسد.ضبط نص،موافق «م»و«ن»است.

-۵)) باشند/ضبط نص،موافق «م»و«ر»است.«ن»:باشد.

-۶)) خصوصا/ضبط نص،موافق «م»است.«ن»:خصوصا.در«ر»نیامده.

-۷)) خصوصا...هدی/در«ر»از قلم افتاده است ولی در«م»و«ن»هست.

-۸)) علامات/«ر»:اعمال.ضبط نص موافق است با«ن»و«م».

-۹)) قال/«ر»:+الله.این افرونه در«م»و«ن»نیست.

-۱۰)) قرآن کریم،س ۹۲،ی ۵-۷.

-۱۱)) یعنی/در«ر»آمده است ولی در«م»و«ن»نیست.

-۱۲)) وعده های/«م»و«ر»و«ن»:وعده های.

بر او اعمال صالح را.

و هرچند اعتقادات [\(۱\)](#) راسخ تر [\(۲\)](#) است توفيق طاعات و عبادات [\(۳\)](#) بيشتر است.

و تحزجا عن طمع:

و اجتناب می کنند از طمع و آن را گناه می دانند؛ و طمع از خلق مذموم است و از خالق مطلوب.

و منقول است از أئمّة معصومين-صلوات الله عليهم- كه جميع خويها جمع شده است در [\(۴\)](#) قطع طمع از خلق [\(۵\)](#) و عزّت مؤمنان در [\(۶\)](#) استغناي ايشان است و قطع طمع [\(۷\)](#)،

ص: ۱۸۵

-
- ۱) اعتقادات /«ر»: اعتقاد. ضبط نص، موافق است با «م» و «ن».
 - ۲) راسخ تر/ضبط نص، موافق با «م» و «ر» است. «ن»: راسختی.
 - ۳) طاعات و عبادات/ضبط نص، موافق «م» است. «ر» و «ن»: عبادات و طاعات.
 - ۴) در/ضبط نص، موافق با «م» و «ر» است. «ن»: از.
 - ۵) «...عن الزّهري قال: قال على بن الحسين -عليهما السلام-: رأيت الخير كله قد اجتمع في قطع الطّمع عمّا في أيدي الناس». (أصول كافى، با ترجمه و شرح آيه الله كمره اى، ط.أسوه، ۲۴۴/۵، [باب الطّمع] ح ۳). و: «قال أمير المؤمنين -عليه السلام- في وصيته لابنه محمد بن الحنفيه-رضى الله عنه-: ...و إن أحببت أن تجمع خير الدنيا والآخرة فاقطع طمعك مما في أيدي الناس...» (كتاب من لا يحضره الفقيه[متن و ترجمه]، نشر صدوق، ۳۲۴/۶-۳۳۵).
 - ۶) در /«ر»: از. ضبط متن، بنابر «م» و «ن» است.
 - ۷) «...عن أبي عبد الله -عليه السلام- قال: شرف المؤمن قيام الليل، و عزّه استغناؤه عن الناس». (أصول كافى، با ترجمه و شرح آيه الله كمره اى، ط.أسوه، ۴۳۸/۴، [باب الاستغناء عن الناس] ح ۱). و: «...عن عبد الأعلى بن أعين قال: سمعت أبي عبد الله -عليه السلام- يقول: ...، و اليأس مما في أيدي الناس عزّ للمؤمن في دينه، ...» (همان، همان ط. همان باب، ح ۴، ص ۴۴۰).

و اگر کسی خواهد که هر دعائی که کند مستجاب شود باید که قطع طمع از خلق بکند و از ایشان امید (۱) نداشته باشد و امید (۲) او از حق-سبحانه و تعالی-باشد و بس؛ و هرگاه این معنی واقع شود از عبد البّتّه هرچه ازو طلب کند کرامت می فرماید. (۳)

و در أَمَالِي مذكور است (۴) كَه: نِيكُوئِي (۵) مَيْ كَنْدْ بَا هَمْهَ كَسْ يَا بَا وَالدِّين (۶) وَ بَرَ آنْ مَسْتَقِيمَ إِسْتَ وَ هَرْچَهَ نَفْسِشَ مَيْ خَواهد (۷) چَشْمَ خَوْدَ رَا از آنْ بَرْهَمَ مَيْ گَذَارَدَ كَهْ مَبَادَا شَهْوَتِيْ در قَلْبَ اوْ بَهْ هَمْ رَسَدَ وَ (۸) اَكْرَ نَادَانِيْ اوْ رَا مَدْحَ وَ ثَنَا گَوِيدَ بدِيهَاهِيَ (۹) خَوْدَ رَا

ص: ۱۸۶

-۱) امید/«ن»:امید.

-۲) امید/«ن»:امید.

-۳) «...عن حفص بن غياث قال: قال أبو عبد الله-عليه السلام-: إذا أراد أحدكم أن لا يسأل ربّه شيئاً إلّا أعطاه، فليأس من الناس كلهِمْ و لا يكون له رجاء إلّا عند الله فإذا علم الله عزّ و جلّ -ذلك من قلبه لم يسأل الله شيئاً إلّا أعطاه.» (أصول كافى، با ترجمة و شرح آيه الله كمره اى، ط.أسوه، ۴۴۰/۴) [باب الاستغناء عن الناس] ح ۲[.] . و: «...عن الزّهري، عن عليّ بن الحسين - صلوات الله عليهما- قال:....، و من لم يرج الناس في شيء و رد أمره إلى الله عزّ و جلّ -في جميع أموره، استجاب الله عزّ و جلّ - له في كلّ شيء.» (همان، همان ط، همان ج، همان ص) [همان باب، ح ۳].

-۴) و در أَمَالِي مذكور است/تنها در «ر» آمده است و در «م» و «ن» از قلم افتاده.

-۵) نِيكُوئِي/ضَبْطُ «ن» چَنِينَ إِسْتَ. «م»: نِيكُوبيَ. «ر»: نِيكَى.

-۶) وَالدِّين/ضَبْطُ نَصْ، مَوْافِقُ «م» وَ «ر» إِسْتَ. «ن»: دَاء الدِّين.

-۷) مَيْ خَواهد/ضَبْطُ نَصْ، مَوْافِقُ «م» وَ «ر» إِسْتَ. «ن»: بِخَواهد.

-۸) و/تنها در «ر» آمده است و در «ن» و «م» نیست.

-۹) بدِيهَاهِي/تنها در «ر» آمده و در «م» و «ن» نیامده است.

فراموش نمی کند و به گفته او مغور نمی شود و همیشه بر خود می شمارد اعمال قبیحه خود را و همیشه خود را مقییّر می داند.

يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وِجْلٍ:

أعمال شایسته درگاه إلهی می کند و حال آنکه (۱) خایف است که مبادا (۲) مقبول نباشد به سبب عدم تقوی یا عدم حصول شرایط قبول که (۳) سابقاً گذشت.

وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفَقُونَ:

و مغایرت میان هر دو (۴) به چند وجه است: یکی آنکه ممکن است که مراد از اعمال سابق اعمال بد باشد و اینجا اعمال خوب (۵)؛ و اظهار آنست که اینجا، وقت عمل مراد است که در حین کردن اعمال خایفند، و در سابق، سابق (۶) مراد است یا اعم؛ و احتمال تأکید نیز هست؛ یا (۷) نقل بالمعنى راوی.

يَسِّي وَ هَمَّهُ الشَّكْرُ وَ يَصْبَحُ وَ هَمَّهُ الذَّكْرُ:

(۸)(۹)

چون شب می شود همگی همتّش (۱۰) آنست (۱۱) که آن شب را (۱۲) به شکرانه نعمتهاي ۱۳ إلهي صرف طاعات و عبادات کند و چون

ص: ۱۸۷

-
- ۱ (۱)) آنکه /در «م» و «ن» هست. ولی در «ر» از قلم افتاده است.
 - ۲ (۲)) که مبادا /«ر»: + که این افزونه در «ن» و «م» نیامده است.
 - ۳ (۳)) که /در «ر» و «ن» آمده است ولی در «م» از قلم افتاده.
 - ۴ (۴)) هر دو /در «م» و «ن» هست. ولی در «ر» از قلم افتاده است.
 - ۵ (۵)) خوب /در «م» از قلم افتاده است ولی در «ن» و «ر» آمده.
 - ۶ (۶)) سابق/ تنها در «م» هست و در «ن» و «ر» نیامده است.
 - ۷ (۷)) یا /«م»: با. ضبط نص، بنا بر «ن» و «ر» است.
 - ۸ (۸)) همّه/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: همه.
 - ۹ (۹)) همّه/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: همه.
 - ۱۰ (۱۰)) همتّش /«ر»: همّش. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۱۱ (۱۱)) آنست /در «ن» نیامده. ولی در «م» و «ر» آمده است.
 - ۱۲ (۱۲)) را /در «ن» نیامده. ولی در «م» و «ر» آمده است.

صبح شود همت یا کار او آنست که به یادِ إلهی باشد در آن روز تا [\(۱\) شب](#).

بیت حذر و یصبح فرحا حذر لما حذر من الغله و فرحا بما أصاب من الفضل

و التّحّمّه:

(۲)

شب به روز می آورد و با حذر و خوف است و چون روز می شود خوشحال است؛ [\(۳\) ترسان](#) است که مبادا شب را به غفلت بگذراند و خوشحال است به سبب رحمات و تفضّلاتِ إلهی در توفیقات طاعات و عبادات. پس اگر گمان کند که او [\(۴\) بدون توفیق و تأییدِ إلهی](#) کرده است عجب است و مذموم است [\(۵\) و تقرّباتش](#) در طاعات و عبادات لغو است، و اگر عباداتش را [\(۶\) محض فضلِ إلهی](#) داند، بلکه اگر نقل کند تا بیان نعمتهایِ إلهی یا سبب [\(۷\) رغبت دیگران](#) شود، محمود است؛ و مدار بر خلوص نیت است و آن در غایت صعوبت است!

إن استصعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سؤلها فيما تحبّ:

(۸)

اگر نفس بر او [\(۹\) سرکشی](#) کند در فعل طاعات یا ترک معا�ی که بر نفس دشوار است، مراد نفس را برنمی آورد که این [\(۱۰\) أفعال](#) را به جا نیاورد، بلکه مخالفت نفس می کند و این اعمال ۱۱ را به جا می آورد؛

ص: ۱۸۸

-
- ۱) تا/«م»: یا. ضبط نص، موافق «ر» و «ن» است.
 - ۲) بیت/«ن»: بنت. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۳) است/«ن»: + و. این افرونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۴) که او/ضبط نص، موافق «م» و «ن» است. «ر»: او که.
 - ۵) و مذموم است/در «ر» مکرر کتابت گردیده است.
 - ۶) را/در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» آمده است.
 - ۷) سبب/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: بسبب.
 - ۸) استصعبت/ضبط نص، موافق «م» است. «ن» و «ر»: استصعب «ر» بدون حرکتگذاری).
 - ۹) او/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: آن.
 - ۱۰) این/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» از قلم افتاده است.

و محتمل است (۱) که مراد این باشد که اگر متّقیٰ إراده کند و نفسِ إطاعت (۲) او نکند، اگر نفس نیزِ إراده کند بعد ازین مثل آنکه گرسنه یا تشنه شود نان و آبش نمی دهد تا بعد ازین اگر إراده بکند نفس همراهی کند و تنبّلی را شعار خود نکند؛ و اعم از هر دو گرفتن، اولی است که در اینجا مخالفت نفس بکند و بعد ازین نیز مخالفتش را ترک نکند.

قره عینه فيما لا يزول و زهادته فيما لا يبقى:

(۳)

روشنائی (۴) چشم مّتّقی در چیزیست که زوال ندارد و آن صفات کمال است (۵) و أعمال صالح، و زهد او در چیزیست (۶) که بقا ندارد. رغبتیش در بهشت دائم (۷) است و نفرتش از دنیای فانیست که به هیچ أحدی وفا نکرده است.

يمزج الحلم بالعلم:

(۸)(۹)

منضم می گرداند (۱۰) حلم را به علم.

چون غالب اوقات شیطان (۱۱) برمی انگیزاند جمعی را ۱۱۲ از جهت آزار علماء به عنوان

ص: ۱۸۹

-
- ۱) محتمل است /«ر»: + این. «م» و «ن» این افزونه را ندارند.
 - ۲) إطاعت /«ر»: طاعت. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۳) عینه/ضبط /«ر» و «ن» چنین است. «م»: عینیه.
 - ۴) روشنائی /«م»: روشنایی. ضبط نص، موافق است با «ن» و «ر».
 - ۵) است/در «ر» از قلم افتاده. «م» از بن عبارت را ندارد. بنابر «ن» ضبط شد.
 - ۶) در چیزیست که زوال... چیزیست /این بهره در «م» بکلی از قلم افتاده است. در «ن» هست. در «ر» نیز-جز یک لفظ «است» که پیشتر مذکور افتاد-هست.
 - ۷) دائم/ضبط نص، موافق «ر» است. «م» و «ن»: دائم.
 - ۸) يمزج /«م»: يمزج. در «ر» و «ن» حرکتگذاری نشده است.
 - ۹) بالعلم /«ر»: + عینی. این افزونه در «ن» و «م» نیست.
 - ۱۰) می گرداند /«ر»: می کند. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۱۱) شیطان /«ن»: + را. این افزونه در «م» و «ر» نیست.

مباحثه و مجادله، اگرچه به عنوان استفسار از مسئله باشد، و بسیار است که سفاهت و بی خردی (۱) می‌کند، پس لازم است که عالم حلم بورزد و از او بگذراند و **إلا سبب ازدياد آزار عالم** (۲) می‌شود. لهذا أحادیث بسیار (۵) برین (۶) مضمون وارد شده است که عالم کسی است که با حلم و بردباری (۷) باشد و حق-سبحانه و تعالی-دوست می‌دارد حلیم را.

و ممکن است که مراد از «حلم»، عقل باشد، یعنی می‌باید که هرچه را بداند نیکو تفکر (۸) و تعقل نماید تا علم در دل او جا کند و غالب **أحوال علما** آنست که علم ایشان در کتاب ایشان است، درین صورت کتاب عالم و فاضل است!!

و در **أمالی** است که: **ممزوج می گرداند حلم را به عقل و هرجا** (۹) که عقل حکم می‌کند که حلم خوب است حلم می‌ورزد، و اگر حلم ضرر داشته باشد به عقل عمل کند؛ می‌بینی او را (۱۰) که دور است از او تنبی و همیشه مردانه می‌کوشد در بندگی **إلهی** (۱۱).

ص: ۱۹۰

-
- ۱)) بی خردی/«م» و «ن» چنین است. «ر»: بی خودی.
 - ۲)) ازدیاد/«ر»: +و. این افزونه در «م» و «ن» نیامده است.
 - ۳)) آزار/در «ن» از قلم افتاده ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۴)) عالم/ چنین است در «م» و «ن». «ر»: علما.
 - ۵)) بسیار/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» از قلم افتاده.
 - ۶)) برین/«م»: باین. ضبط نص، موافق است با «ن» و «ر».
 - ۷)) بردباری/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: بردباری.
 - ۸)) تفکر/«ن»: +کند. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۹)) هرجا/«ن» چنین است. «ر»: هرچه را. «م» از بن ندارد.
 - ۱۰)) او را/در «ن» نیست. ضبط نص بنابر «ر» است. «م» عبارت را از بن ندارد.
 - ۱۱)) و در **أمالی** است که... بندگی **إلهی**/در «ن» و «ر» (با اختلافات پیشگفته) هست ولی در -

و مخلوط کرده است قول را به عمل.

و غالب آنست که آنچه دانسته اند (۱) به دیگران می گویند و خود به آن عمل (۲) نمی نمایند (۳) و غافلند ازین (۴) آیه کریمه که (۵): «أَتَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسُؤُنَ أَنفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ» (۶) (إلخ) (۷): آیا أمر می کنید مردمان را به خوبی و نیکی و فراموش می کنید (۸) خود را و حال آنکه شما تلاوت می کنید کتاب خدا را (۹) آیا (۱۰) عقل ندارید (۱۱) یا عقل خود را به کار نمی فرمائید؟ و جائی دیگر فرموده است که: ای مؤمنان! چرا می گوئید چیزی را که (۱۲) خود (۱۳) به جا نمی آورید، بزرگست گناه شما (۱۴) که گوئید و به آن عمل نکنید (۱۵).

ص: ۱۹۱

- ۱ (۱)) دانسته اند /«ر»: چنین است. «م» و «ن»: دانستند.
- ۲ (۲)) به آن عمل/ضبط نص، موافق «م» است. «ر»: عمل باش. «عمل» در «ن» نیامده.
- ۳ (۳)) نمی نمایند/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: مینمایند.
- ۴ (۴)) ازین /در «م» و «ر» چنین است. «ن»: از.
- ۵ (۵)) که /در «ر» و «ن» نیست. ولی در «م» آمده.
- ۶ (۶)) قرآن کریم، س ۲، ۴۴. و «أَنْتُمْ» در «م» و «ن» آمده است ولی در «ر» نیامده.
- ۷ (۷)) إلخ /در «م» و «ر» چنین است. «ن»: الى اخر.
- ۸ (۸)) می کنید /«ر»: +نفس. این افزونه در «م» و «ن» نیست.
- ۹ (۹)) را /در «ر» نیامده است ولی در «م» و «ن» آمده.
- ۱۰ (۱۰)) آیا /در «ر» و «م» چنین است. «ن» ندارد.
- ۱۱ (۱۱)) آیا عقل ندارید /در «ن» از قلم افتاده.
- ۱۲ (۱۲)) که /«م» و «ن» چنین است. «ر»: و.
- ۱۳ (۱۳)) خود /«ن»: +بدان عمل نمیکنید و انرا. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
- ۱۴ (۱۴)) گناه شما /«م» چنین است. «ر»: شما را. «ن»: خدا بر شما.
- ۱۵ (۱۵)) قرآن کریم، س ۶۱، ۲ و ۳.

می بینی او را که أمل و دوراندیشی او نزدیکست، یعنی کارهای خیر را به تعویق نمی اندازد.

قلیلاً زلله:

لغزش او اندکست و اگر ازو صغیره (۲) صادر شود (۳) نادر است و بسیار کم است.

و ممکنست (۴) که مراد از قلت، عدم باشد، چنانکه متعارف است که می گویند (۵):

فلانی (۶) کم این کارها را (۷) می کند یعنی نمی کند.

و در أمالی سنت که انتظار أجل موعد می کشد و همیشه به یاد خداست و از گناهان خود ترسان است و جهالت و سفاهت و جنگ و جدل عبث نمی کند مانند جهال (۸).

خاشعاً قلبہ:

با خشوع و خضوع (۹) است دل او و همیشه گریان و سوزان است و (۱۰) چشم خود را خوابانیده (۱۱) به پیش پا نظر می کند (۱۲) که مبادا نظر به جائی اندازد که نباید انداخت.

ص: ۱۹۲

- ۱-(۱)) أمله/«ن»:+و. این افرونه در «م» و «ر» نیست.
- ۲-(۲)) صغیره/«ر» و «ن» چنین است. «م»: صغیر.
- ۳-(۳)) شود/«م»: میشود. ضبط نص، بنا بر «ر» و «ن» است.
- ۴-(۴)) و ممکنست/در «ر» مکرر نوشته شده است.
- ۵-(۵)) می گویند/«ر»: +که. «م» و «ن» این افرونه را ندارند.
- ۶-(۶)) فلانی/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.
- ۷-(۷)) را/در «م» نیامده ولی در «ن» و «ر» آمده است.
- ۸-(۸)) جهال/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده.
- ۹-(۹)) با خشوع و خضوع/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: با خضوع و خشوع.
- ۱۰-(۱۰)) و در «م» نیامده ولی در «ن» و «ر» آمده است.
- ۱۱-(۱۱)) خوابانیده/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: خوابانیده.
- ۱۲-(۱۲)) به پیش پا نظر می کند/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.

و هر که بزرگواری و عظمت‌الله را دانست (۱) دل او خاشع می‌شود چنانکه به طرق متعدد منقول است که حضرت سید الأنبيا (۲)-صلوات‌الله‌علیه و آله‌فرمودند که (۳):

«من عرف (۴)الله و عَظِّمَه (۵) منع (۶) فَاهْ مِنَ الْكَلَام» (۷)(إلخ) که هر که حق-سبحانه و تعالی- را (۸) بشناسد و عظمت و جلال او را بداند منع می‌کند دهان خود را از گفتن هرچه به کار نماید و منع می‌کند شکم خود را از خوردنی مگر به قدر ضرورت، و به تعب می‌اندازد خود را به روزه روز و (۹) عبادات شب تا صبح ۱۰ برا پای ۱۱ ایستادن. جمعی از صحابه

ص: ۱۹۳

-
- ۱)) دانست/در «م» مخدوش است و خوانده نمی‌شود. ضبط نص، موافق است با «ن» و «ر».
 - ۲)) سید الأنبيا «م» و «ن» چنین است. «ر»: سید الأنبياء.
 - ۳)) که/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» نیامده.
 - ۴)) عرف/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: اعرف.
 - ۵)) عَظِّمَه/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: عظمته.
 - ۶)) منع/ضبط نص، موافق «م» است. «ن»: منع. در «ر» حرکتگذاری نشده است.
 - ۷)) این حدیث شریف-با تفاوت در ضبط نصوص-مذکور است در: أصول کافی، با ترجمه و شرح آیه الله کمره ای، ص ۴۰ و ۴۲، ش ۲۵ (باب المؤمن و علاماته و صفاتة)؛ و: مرآه العقول، ۲۵۳/۹-۲۵۵؛ و: روضه الوعظین، ۸۲/۲؛ و: الوافی، ۱۷۵/۴ و ۱۷۶؛ و... نص کامل حدیث بنابر أصول کافی (ط. پیشگفته) از این قرار است: ...عن أبي عبد الله-عليه السلام- قال: قال رسول الله-صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: من عرف الله و عَظِّمَه منع فاه من الكلام، و بطنه من الطعام، و عفى نفسه بالصَّيَامِ وَالْقِيَامِ. قالوا: بابائنا و أمهاتنا يا رسول الله! هؤلاء أولياء الله؟ قال: إِنَّ أُولَيَاءَ اللهِ سَكُوتُهُمْ ذُكْرٌ، وَ نَظَرُهُمْ عَبْرٌ، وَ نَطَقُوا فَكَانَ نَطْقُهُمْ حُكْمٌ، وَ مَشَوا فَكَانَ مَشِيهِمْ بَيْنَ النَّاسِ بِرَبِّهِ؛ لَوْ لَا الْأَجَالُ الَّتِي قَدْ كَتَبَتْ عَلَيْهِمْ، لَمْ تَقْرَأْ أَرْوَاحَهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خوفاً مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ.
 - ۸)) را/در «ر» و «ن» آمده است ولی در «م» از قلم افتاده.
 - ۹)) و «ر»: به. این افزونه در «م» و «ن» نیست.

گفتند: پدران و مادران ما (۱) فدای تو باد! یا رسول الله! آیا این (۲) جماعت اولیاء الله و دوستان حق- سبحانه و تعالی- (۳) اند؟ حضرت فرمود که: اولیاء الله (۴) صفات دیگر دارند (۵). اولیاء الله جمعی اند که اگر خاموش باشند و به زبان ذکر نگویند، خاموشی ایشان ذکر است و به یاد خداوند خود مشغولند، و اگر به جائی نظر کنند به هرچه نظر کنند (۶) نظر ایشان عبرت است- و عبرت (۷) گاهی در فنای دنیا است که به خاطر (۸) خود درآورند که چندین قرن بین شهر و بین ده یا بین خانه گذشته است و ساکنانش همه رفته اند و عن قریب است که ما هم رفته ایم و اگر نظر کنند به چیزی از حیوانات یا نباتات یا غیر آن تفکر کنند و گویند که خداوند (۹) اینها قادر و عالم (۱۰) و حکیم و مرید است- و هر کسی (۱۱) به نحوی عبرت می گیرد: یکی از مصنوع به صانع می رود و دیگری (۱۲)

ص: ۱۹۴

- ۱)) ما/در«ر» از قلم افتاده است ولی در«م» و «ن» آمده.
- ۲)) این/«ن» و «ر» چنین است. «م»: این.
- ۳)) اولیاء الله و دوستان حق سبحانه و تعالی/ ضبط نص، موافق «م» است. «ن»: اولیاء الله و دوستان حق تع. «ر»: دوستان حق سبحانه و تعالی و اولیاء الله.
- ۴)) اولیاء الله «م»: اولیا الله. ضبط نص، موافق است با «ن» و «م».
- ۵)) دارند «م» و «ن»: +یا. «ر» این افزونه را ندارد.
- ۶)) به هرچه نظر کنند/ در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.
- ۷)) عبرت/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: ایشان.
- ۸)) خاطر/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: خواطر.
- ۹)) خداوند/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: خداوندان.
- ۱۰)) عالم/ ضبط نص، بنابر «م» و «ن» است. «ر»: علیم.
- ۱۱)) هر کسی/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: هر کس.
- ۱۲)) دیگری/ چنین است در «ن» و «ر». «م»: دیگر.

از صانع به مصنوع می رود [\(۱\)](#).

نگردد ذاتِ او روشن ز آیات که آیاتست روشن گشته از ذات

زهی أَبْلَهَ که او [\(۲\)](#) خورشیدِ تابان به نورِ شمع جوید در بیابان [\(۳\)](#)

و اگر به سخن در می آیند سخنان ایشان همه حکمتست که از جانب أَقْدَس [\(۴\)](#) إِلَهِی بر زبان ایشان جاری می شود، و اگر راه می روند راه رفتن ایشان در میان مردمان [\(۵\)](#) برکت است. اگرنه أَجْلَی باشد که بر ایشان نوشته اند، قرار نمی گرفت أَرْوَاح ایشان در بدنهای ایشان از خوف عذاب إِلَهِی و از شوق ثواب نامتناهی.

قانعه نفسه:

[\(۶\)](#)

و خود را [\(۷\)](#) قانع کرده اند [\(۸\)](#) به قلیلی از خوردن و آشامیدن؛ چون نظر کرده اند [\(۹\)](#) به دنیا و دیده اند [\(۱۰\)](#) که محل رحیل است و مزرعه آخرت است [\(۱۱\)](#) به قلیلی

ص:[۱۹۵](#)

-
- ۱) می رود/[\(ن\)](#):+«رباعی». این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۲) او/[\(ن\)](#): آن. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۳) این دو بیت، دگر گشته دو بیت جداگانه و با فاصله از گلشن راز شیخ محمود شبستری (ظ. در گذشته به ۷۲۰ ه.ق.) است؛ و ضبط آنها در گلشن راز چنین است: چو آیات است روشن گشته از ذات نگردد ذاتِ او روشن ز آیات (ب ۱۱۴) زهی نادان که او خورشیدِ تابان به نورِ شمع جوید در بیابان (ب ۹۴) (مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، تصحیح صمد موحد، ص ۷۱ و ۷۰).
 - ۴) أَقْدَس /«ر»: حکمت. ضبط نص، موافق «ن» و «م» است.
 - ۵) مردمان/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: ایشان.
 - ۶) قانعه/ضبط نص، موافق «م» است. «ن»: قانعه.
 - ۷) خود را/ضبط نص، موافق «م» است. «ن»: خودا. «ر»: خودر.
 - ۸) کرده اند/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: کرده است.
 - ۹) کرده اند/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: کرده است.
 - ۱۰) دیده اند/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: دیده.
 - ۱۱) خبر مشهوری است که: «الدّنیا مزرعه الآخرة» (درباره آن و بحث در جستجوی -

قناعت نموده اند [\(۱\)](#) و در تحصیل آخرت می کوشند [\(۲\)](#).

منزوراً أكله :

[\(۳\)\(۴\)](#)

خوردن ایشان [\(۵\)](#) اند که است، آن مقدار که قوّت عبادت داشته باشند [\(۶\)](#)، و پر خوردن سبب [\(۷\)](#) تبلی است و مانعست از عبادت و [\(۸\)](#) بیداری شب [\(۹\)](#).

سهلاً أمره:

کار را بر خود آسان کرده است در هر بابی.

حریزا دینه :

[\(۱۰\)](#)

چون ترک دنیا کرده است [\(۱۱\)](#) دین خود را محافظت نموده است و می نماید به **أدلة** قاطعه و براهین [\(۱۲\)](#) باهره و أعمال صالحه [\(۱۳\)](#).

میّته شهوته :

[\(۱۴\)](#)

خواهش‌های جسمانی باطل [\(۱۵\)](#) ازو زایل شده است و شهوتش مرده است.

ص:
۱۹۶

۱- [\(۱\)](#)) نموده اند/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: نموده است.

۲- [\(۲\)](#)) می کوشند/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: می کوشد.

۳- [\(۳\)](#)) منزورا/ ضبط نص، موافق «م» و «ن» است. «ر»: منزورا.

۴- [\(۴\)](#)) أكله/ ضبط نص، موافق «م» است. «ن»: أكله. «ر»: حرکتگذاری نشده.

۵- [\(۵\)](#)) ایشان/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: او.

۶- [\(۶\)](#)) باشند/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: باشد.

۷- [\(۷\)](#)) سبب/ در «م» و «ن» آمده است. ولی در «ر» از قلم افتاده.

۸- [\(۸\)](#)) عبادت و/در «ر» از قلم افتاده. در «ن» و «م» آمده است.

۹- [\(۹\)](#)) شب/ «ن»: + و. این افزونه در «م» و «ر» نیست.

- ۱۰- (۱۰)) حریزا دینه/در«ر» مخدوش کتابت شده.
- ۱۱- (۱۱)) در هر بابی...کرده است/در«ن» از قلم افتاده.
- ۱۲- (۱۲)) و براهین/در«ر» مکرر نوشته شده است.
- ۱۳- (۱۳)) صالحه/«ر» صالحه. ضبط نص موافق است با «م» و «ن».
- ۱۴- (۱۴)) میته شهوته/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: حریزا دینه.
- ۱۵- (۱۵)) باطل/در«ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» آمده.

خشم او فرونشسته است و اگر از جا درآید نادرای^(۲)، خشم خود را فرومی برد و خشم خود را به کار نمی برد با آنکه قادر است بر معارضه، کما قال تعالی:

«وَالْكَاذِبِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»^(۴); مدح فرموده است جمعی را که خشم خود را فرومی نشانند و عفو می کنند از مردمانی^(۵) که با ایشان بدی کنند^(۶). و در عبارت متن زیادتی هست که به لفظ مفعول آورده اند و^(۷) اشاره است به آن که خشم خود را فرو نشانیده اند^(۸) یکجا که خشم نمی کنند که محتاج به دفع آن باشند و^(۹) نفوس ایشان کامل شده است.

و در أمالی این زیادتی هست که: منتظر أجلند^(۱۰) انا فانا و مرگ را^(۱۱) در برابر دارند^(۱۲) و

ص: ۱۹۷

- ۱) مکظوما غیظه/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: میته شهوته.
- ۲) نادرای/ چنین است به تنوین در «م» و «ن». «ر»: نادرای.
- ۳) خشم خود را فرومی برد و در «ن» از قلم افتاده است.
- ۴) قرآن کریم، س ۳، ۱۳۴. در «م» «الغیظ» آمده است. «ن»: الغیظ. در «ر» حرکتگذاری نشده است.
- ۵) مردمانی / «م» و «ن» چنین است. «ن»: مردمان.
- ۶) کنند/ ضبط نص، موافق «م» و «ن» است. «ر»: می کنند.
- ۷) مفعول/ ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: معقول.
- ۸) آورده اند و/ ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: در آورده اند.
- ۹) آن/ ضبط نص، موافق «م» و «ن» است. «ر»: این.
- ۱۰) فرونشانیده اند / «م»: فرونشانیده. «ن»: فرونشانید. ضبط نص، موافق «ر» است.
- ۱۱) و/ ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: که.
- ۱۲) منتظر أجلند/ ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: منتظرًاً أجله. ظ. نخست ضبط «ن» نیز موافق متن ما بوده ولی کسی- از سر نا آگاهی - آن را دستکاری کرده است.
- ۱۳) را/ در «ن» نیامده است. در «م» و «ر» آمده است.
- ۱۴) در برابر دارند/ «ر»: در برابر دارند. ضبط نص موافق است با «م» و «ن».

همسایه ایشان از شرّ ایشان ایمن است و تکبیر ایشان ضعیف است یعنی تکبیر ندارند و اگر دارند استغناست (۱) از خلائق که شیوه است (۲) به تکبیر ضعیف و قویست صبر او که در بلا- مطلقاً جزع (۳) نمی کند (۴) و بسیار است ذکر او و همیشه به یاد حق- سبحانه و تعالیٰ- است و کارهای او بر وفق علم و حکمت است. اگر سخنی یا چیزی به او سپارند به آمانت، إظهار آن نمی کند به دوستان خود، و (۵) اگر شهادتی نزد او باشد از جهت دشمنان، او کتمان شهادت نمی کند (۶) و دشمنی او را مانع شهادت نمی سازد (۷) و ریا نمی کند در هیچ عملی از أعمال خیر و همه را خالص از جهت رضای الله به جامی آورد و ترک نمی کند هیچ عمل خوب را از روی شرم چنانکه أحمقان می کنند.

الخير منه مأمول والشرّ منه مأمون:

همه کس (۸) ازو امید إحسان دارند یا همه کس به او (۹) امید خوبی دارند و گمان بدی به او نمی برد و همه کس از شرّ او ایمن اند به هر دو معنی: معنی اول آنست که نفع او به مردمان می رسد و شرّ او به کسی نمی رسد ازین جهت از شرّ او ایمتد. دویم آنکه همه کس به (۱۰) او گمان ۱۱ خوبی دارند که هرچه می کند خوب

ص: ۱۹۸

-
- ۱) استغناست /«ن»: + که (البته خط ترقین باریکی هم رویش کشیده شده). این افرونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۲) است /در «ر» نیامده است ولی در «م» و «ن» هست.
 - ۳) جزع /«م» و «ر» چنین است. «ن»: جرح.
 - ۴) نمی کند /ضبط نص، موافق «م» و «ن» است. «ر»: نمی کنند.
 - ۵) و /در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده.
 - ۶) نمی کند /ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: نمیکنند.
 - ۷) نمی سازد /ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: نمیشوند.
 - ۸) کس /در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» هست.
 - ۹) به او /ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: ازو.
 - ۱۰) به «ر»: از. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

است و گمان ندارند که بدی کند [\(۱\)](#)، نه به خود و نه به دیگری.

إن كان في الغافلين كتب من الذاكرين وإن كان في الذاكرين لم يكتب من الغافلين:

[\(۲\)\(۳\)](#)

اگر در مجلس و محل [\(۴\)](#) غافلان باشد غفلت ایشان درو تأثیر نمی کند و او را از جمله ذاکرین می نویسند چون در هر [\(۵\)](#) حالی با یاد [\(۶\)](#) حق-سبحانه و تعالی-است و یا آنکه تذکیر ایشان می کند [\(۷\)](#) و ایشان را به ذکر إلهی [\(۸\)](#) می دارد [\(۹\)](#) و او را با ذاکرین می نویسند، نه با غافلان؛ و مؤید این معنی است نسخه [\(۱۰\)](#)؛ و اگر با ذاکران باشد او را غفلت حاصل نمی شود و او را از غافلان نمی نویسند و یا آنکه اگر غفلت داشته باشد متتبه می شود و [\(۱۱\)](#) یا آنکه با ایشان می نشیند تا غافل نشود و او را از جمله غافلان نمی نویسند [\(۱۲\)](#) یا اگر به حسب ظاهر ذکر نکند دلش ذاکر است و اگر زبانش به ذکر مشغول باشد دلش نیز به

ص: ۱۹۹

-
- ۱) کند/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: کنند.
 - ۲) کتب/ضبط نص، موافق «م» است. «ن»: کتب. «ر»: حرکتگذاری نشده است.
 - ۳) من/در «م» بین السطور آمده است «فی خ».
 - ۴) محل/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: محفل.
 - ۵) هر/در «ر» نیامده است ولی در «م» و «ن» هست.
 - ۶) با یاد/در «م» مخدوش است و بروشنى خوانده نمی شود. ضبط نص، موافق است با «ن» و «ر».
 - ۷) می کند/«م» و «ن» چنین است. «ر»: می کنند.
 - ۸) إلهی/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: حالی.
 - ۹) می دارد/«م» و «ن» چنین است. «ر»: می دارند.
 - ۱۰) فی/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: کافی.
 - ۱۱) و یا آنکه اگر غفلت داشته... می شود و در «ر» از قلم افتاده. در «ن» هم نیست. بنابر «م» ضبط شد.
 - ۱۲) یا آنکه اگر غفلت داشته باشد... از جمله غافلان نمی نویسند/در «ن» از قلم افتاده.

ذکر إلهی است و از غافل‌ان نیست؛ چون مدار بر ذکر قلب است و لسان مذکور قلب است و این معنی اربیط است (۱) به ماقبل خصوصاً (۲) به معنی آخر چون خاطر جمع است که از او بد نمی‌آید و خوب می‌کند پس اگر به حسب ظاهر غافل نماید خود را، به حسب واقع غافل نیست و (۳) اگر به حسب ظاهر ذاکر باشد و (۴) خوف ریا و نفاق باشد مثل اکثر خلائق خاطر جمع است که مرائی نیست و در (۵) هر دو حال محمود است و نامش (۶) در جریدهٔ ذاکران مکتوب است نزد حق‌ سبحانه و تعالیٰ -

يعفو عنْ ظلمه :

(۷)(۸)

اگر کسی به او ستم کند او عفو می‌کند و تلافی نمی‌کند هرچند مستحقٌ قصاص هست (۹).

و يعطى من حرمه:

و عطا می‌کند کسی را که او را محروم کرده باشد و به او عطا نکرده باشد یا حق او را بردہ باشد.

و يصل من قطعه:

ووصل و نزدیکی می‌کند با کسی که ازو (۱۰) قطع (۱۱) یا دوری کند.

و غالباً آنست که إطلاق می‌کند وصل را در رحم یعنی اگر خویشان با او دوری کند

ص: ۲۰۰

۱- (۱)) یعنی: مربوطتر است.

۲- (۲)) خصوصاً/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: خصوصاً.

۳- (۳)) اگر به حسب ظاهر غافل... نیست و در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» آمده است.

۴- (۴)) و/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: در.

۵- (۵)) در/ چنین است در «ن» و «م». در «ر» از قلم افتاده است.

۶- (۶)) نامش/ چنین است در «ن» و «م». «ر»: نامه.

۷- (۷)) يعفو /«ر»: يعفو، ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

۸- (۸)) ظلمه /«ر»: + و. این افزونه در «م» و «ن» نیست.

۹- (۹)) هست/ در «ن» از قلم افتاده است. ولی در «م» و «ر» آمده.

۱۰- (۱۰)) ازو/ چنین است در «م» و «ن». «ر»: او.

۱۱- (۱۱)) قطع /«ن»: + کند. این افزونه در «م» و «ر» نیست.

يا قطع رحم کند او صلة رحم می کند [\(۱\)](#) و با ایشان ألفت می نماید يا [\(۲\)](#) إحسان و إکرام.

و در أخبار صحیحه [\(۳\)](#) وارد است که این سه [\(۴\)](#) صفت از مکارم أخلاق است و از أخلاق حسن است در دنیا و [\(۵\)](#) آخرت.

و در أمالی زیادتی هست که: حلم و بردباری با عقل و کیاست ازو مفقود نیست و تعجیل نمی کند در کاری که شک داشته باشد [\(۶\)](#) در خوبی و بدی او [\(۷\)](#) بلکه تأمل و فکر [\(۸\)](#) می کند، اگر بیقین [\(۹\)](#) خوب است می کند و إلا نمی کند، یا آنکه اگر گمان به کسی برد که با او بد کرده است در مقام بدی درنمی آید به مجرّد شک یا گمان، و می گوید که شاید دیگری کرده باشد یا به دیگری گفته باشد و عفو می کند اگر بیقین شود که او کرده است یا به او گفته است.

بعداً فحشه:

دور است فحش از او [\(۱۰\)](#).

ص: ۲۰۱

-
- ۱) [\(۱\)](#)) وصل را در رحم...صلة رحم می کند/[\(ن\)](#) اشتباهها این عبارت را مکرر آورده و البته در تکرار «يا قطع رحم کند» را از قلم انداخته است.
 - ۲) [\(۲\)](#)) یا/[\(م\)](#): با. ضبط نص موافق/[\(ن\)](#) و/[\(ر\)](#) است.
 - ۳) [\(۳\)](#)) صحیحه/[\(ر\)](#): صحیحه. ضبط نص، موافق/[\(م\)](#) و/[\(ن\)](#) است.
 - ۴) [\(۴\)](#)) سه/در/[\(ر\)](#) از قلم افتاده است ولی در/[\(م\)](#) و/[\(ن\)](#) آمده.
 - ۵) [\(۵\)](#)) و/[\(ن\)](#):+در. این افرونه در/[\(م\)](#) و/[\(ر\)](#) نیست.
 - ۶) [\(۶\)](#)) باشد/[\(ن\)](#) ندارد. در/[\(م\)](#) و/[\(ر\)](#) آمده است.
 - ۷) [\(۷\)](#)) او/[\(ن\)](#) ندارد. در/[\(م\)](#) و/[\(ر\)](#) آمده است.
 - ۸) [\(۸\)](#)) فکر/[\(ن\)](#): تفکر. ضبط نص، موافق/[\(م\)](#) و/[\(ر\)](#) است.
 - ۹) [\(۹\)](#)) بیقین/چنین است در/[\(م\)](#) و/[\(ن\)](#). [\(ر\)](#): بیقین.
 - ۱۰) [\(۱۰\)](#)) از او/چنین است/[\(ر\)](#). [\(ن\)](#): او. [\(م\)](#) مخدوش است و بروشنى قرائت نمی گردد ولی گویا «ازو» بوده است.

و فحش هر عملی است که بسیار قبیح باشد یا قبیح باشد (۱)، چون زنا و لواط و افترا.

به هریک ازین دو (۲) یعنی (۳) نمی کند و گمان به او نمی رود که قبیحی ازو صادر شود چون ازو بعید است.

و در أمالی: بعیدا جهله یعنی جهل ازو (۴) دور است چون عالمست (۵) یا سفاهت و مجادله نمی کند (۶) در هیچ باب خصوصا (۷) در مباحثه علوم چنانکه دأب (۸) طلبه (۹) است الحال (۱۰)، بلکه همیشه بوده است!

لینا قوله:

به نرمی و همواری گفتگو می کند (۱۱)، خصوصا (۱۲) یا خصم، سیما (۱۳) یا کسانی که امید باشد که قبول کنند حق را.

ص: ۲۰۲

۱- (۱)) یا قبیح باشد/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده.

۲- (۲)) دو/در «م» مخدوش است و بروشنی قرائت نمی شود. در «ن» به ازای عبارت «به هریک ازین دو» که از بن ندارد، این عبارت را دارد: «و غالبا و غالبا بر گفتار زشت اطلاق می کنند».

۳- (۳) یعنی /«ر» و «ن» و «م»: یعنی احتمال دارد «معنی» بوده و تصحیف شده باشد.

۴- (۴) ازو /«ر»: از او. «م» ندارد. ضبط نص بنابر «ن» است.

۵- (۵) چون عالمست /«ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» آمده است.

۶- (۶) نمی کند/ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: نمی کنند.

۷- (۷) خصوصا/ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: خصوصا.

۸- (۸) دأب /«ن»: +اهل. این افزونه در «م» و «ر» نیست.

۹- (۹) «طلبه (طالبان علوم دینی)»، جمعی است که فارسی زبانان متاخر به جای مفرد استعمال کرده اند و ماتن -علیه الرّحمة- در همان معنای اصلی به کار برده است.

۱۰- (۱۰) الحال /«ن»: +و. این افزونه در «م» و «ر» نیست.

۱۱- (۱۱) می کند/ضبط نص، موافق «م» است. «ن» و «ر»: می کنند.

۱۲- (۱۲) خصوصا/ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: خصوصا.

۱۳- (۱۳) سیما/ یعنی: به ویژه.

(۱)

بدی او غایب باشد و (۲) خوبی او حاضر باشد، یعنی هرچه مخالف عقل صریح و شرع صحیح باشد ازو صادر نشود در قول و فعل، و هرچه حسن باشد نزد عقل کامل و در (۳) شریعت غرّا ازو واقع شود. مجملًا (۴)، واجبات و مندوبات را به جا آورد و محّمات و مکروهات بلکه مباحثات را (۵) نیز نکند.

و ممکن است که مراد از «منکر» (۶)، بدی با خلق باشد، و مقصود از (۷) «معروف»، نیکوئی با (۸) ایشان باشد که بدی او به کسی (۹) نرسد و نیکی او به همه کس رسد.

و در أمالی به زیادتی صادقاً قوله حسناً فعله سخن او راستست (۱۰) و فعل او نیکو (۱۱).

مقبلاً خیره مدبراً شره:

خوبی او إقبال کرده است و (۱۲) بدی او پشت کرده است؛ یعنی صفات رذیله و أعمال قبیحه را (۱۳) از خود دور کرده (۱۴) و أخلاق حسن و أعمال محبوبه او

ص: ۲۰۳

-
- ۱) (۱) غایباً/ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است. «ن»: غالباً.
 - ۲) (۲) و/در «ن» و «ر» هست. در «م» از روی عکس موجود نزد ما نمی توان تشخیص داد که هست یا نه.
 - ۳) (۳) در «ر» ندارد ولی در «ن» و «م» آمده است.
 - ۴) (۴) مجملًا/در «ن» و «ر» هست. در «م» از روی عکس موجود پیدا نیست که هست یا نه.
 - ۵) (۵) را/در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» آمده است.
 - ۶) (۶) منکر /«ر»: خلق. ضبط نص موافق «م» و «ن» است.
 - ۷) (۷) از/در «ر» بالای سطر با رمز «خ» افروده شده ولی در «م» و «ن» در متن آمده است.
 - ۸) (۸) با/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: به.
 - ۹) (۹) کسی/ضبط نص، موافق است با «م» و «ر». «ن»: کس.
 - ۱۰) (۱۰) راستست/چنین است در «م» و «ن». «ر»: راست.
 - ۱۱) (۱۱) نیکو/چنین است در «م». «ن»: نیکوی. «ر»: نیکو باشد.
 - ۱۲) (۱۲) و/در «ر» از قلم افتاده است ولی در «م» و «ن» آمده.
 - ۱۳) (۱۳) را/در «ر» از قلم افتاده ولی در «ن» و «م» آمده است.
 - ۱۴) (۱۴) کرده /«ر»: + است. این افرونه در «م» و «ن» نیست.

در تزاید باشد روزبه روز و ساعت به ساعت. پس هرگاه چنین شده باشد چه گنجایش دارد که بدی با أحدی بکند یا نیکی که ممکن باشد با خلق نکند؟ - که به منزله دلیل مطلوب سابق باشد؛ و ممکن است که نتیجه آن باشد که هر که با خلق إلهی بدی نکند و نیکی کند، حق سبحانه و تعالی - بدیهای او را زایل کند یا مبدل سازد به حسنات و حسنات او را مضاعف گرداند (۱)؛ أولئك (۲) يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (۳)؛ فَأُولَئِكَ لَهُمْ بَعْزَاءُ الظَّفَرِ بِمَا عَمِلُوا (۴).

فی الزّلزل و قور و فی المکاره صبور:

(۵)

در بلاها (۶) و مصائب (۷) و محن، مثل فوت فرزندان (۸)، با وقار است و از جا به در نمی آید، و در محنتها و مشقتها - مثل فقر و فاقه -، با صبر و شکیبائی است.

و ممکن است که مراد از «زلزال»، شکوک باشد در اعتقادات و أمثال آن، و مراد از «مکاره»، سایر بلاها باشد؛ یا مراد از «زلزال»، مضالات فتن باشد چنانکه (۹) أصحاب کبار مانند عمار و هاشم (۱۰) و أبوذر و سلمان و مقداد و حذیفه و جابر و أبو آیوب باوقار

ص: ۲۰۴

-
- ۱)) گرداشت /«ر»: نکرداشت. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است. «ن»: + کما قال تعالی. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۲)) أولئك /«ر» + الّذين؛ این افزونه در «م» و «ن» نیامده است.
 - ۳)) قرآن کریم، س ۲۵ و ۷۰. البّه در قرآن «فأولئك» است.
 - ۴)) قرآن کریم، س ۳۴ و ۳۷. البّه در قرآن «فأولئك» است.
 - ۵)) و /در «ن» نیامده. ولی در «م» و «ر» آمده است.
 - ۶)) بلاها /ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: بلا.
 - ۷)) مصائب /«م» و «ن»: مصائب. ضبط نص، موافق «ر» است.
 - ۸)) مثل فوت فرزندان /در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» آمده است.
 - ۹)) چنانکه /ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: چنانچه.
 - ۱۰)) عمار و هاشم /ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: عباد بن هاشم.

بودند و جمیع کثیر نیز [\(۱\) خارجی شدن](#) [\(۲\)](#)؛ و تعمیم اولی است که شامل همه باشد و همچنین مکاره اعم از بلاها و تکالیف شاوه باشد چنانکه منقول است که: «[حَفْتُ](#) [الجَنَّةَ بِالْمَكَارِهِ وَ النَّارَ بِالشَّهَوَاتِ](#)» [\(۴\)](#) یعنی: راه بهشت همه مشقت و محنت است و راه جهنم همه مشتهیات [\(۵\) جسمانی](#) و لذات نفسانی است. و صبر بسیار می باید تا این راهها به سر آید به ترک جمیع مشتهیات و محبوبات و مرادات و صبر بر [\(۶\) طاعات و عبادات و ریاضات](#).

وفي الرّخاء شكور:

و در رفاهیت [\(۷\)](#) و نعمت شکر بسیار می کند و در نعمتها منعم حقیقی را فراموش نمی کند و همه اعضاء و جوارح را در همه احوال به عبادت و طاعت مشغول کرده است.

لا يحيف على من يبغض ولا يأثم فيمن يحب:

ستم نمی کند بر دشمنان خود هر چند بدیها به او کرده باشند و [\(۸\)](#) از جهت دوستان خود به معصیت نمی افتد [\(۹\)](#) که اگر دشمن او

ص: ۲۰۵

-
- ۱) نیز/ تنها در «ر» آمده است. در «م» و «ن» نیست.
 - ۲) خارجی شدن/ چنین است در «م» و «ن». در «ر» نیامده است.
 - ۳) حفت/ ضبط نص موافق «م» و «ر» است. «ن»: خفه.
 - ۴) مقایسه کنید با: نهج البلاغه، ط. شهیدی، خطبه ۱۷۶ (ص ۱۸۲)؛ و: المجازات النبویه، ص ۳۴۹، ش ۳۰۵؛ و: مرآه العقول، ۱۳۲/۸؛ و: روضه الوعظین، ۳۵۸/۲؛ و: أصول کافی (ط. کمره ای)، ۲۶۴/۴؛ و: فیض القدیر، ۴۷۳/۳ و ۴۷۴؛ و: أحادیث و قصص مثنوی، ص ۲۰۳؛ و: کشف الخفاء، ۳۲۲/۱؛ و: فرهنگ مؤثرات متون عرفانی، ص ۲۲۱، ش ۸۰.
 - ۵) مشتهیات/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: مشبهات.
 - ۶) بر/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: نو.
 - ۷) رفاهیت/ «م» و «ن» چنین است. «ر»: رفاهیت.
 - ۸) باشند و/ در «م» مخدوش است و بروشنى قرائت نمی گردد.
 - ۹) نمی افتد/ چنین است در «م» و «ن». «ر»: نمی افتد.

دعوى بر دوست او داشته باشد جانب دوست را نمی گیرد اگر حق با دشمن باشد [\(۱\)](#) و اگر دشمن او دعوى [\(۲\)](#) بر دوست او داشته باشد و او گواه دشمن باشد [\(۴\)](#) از جهت دشمن گواهی می دهد مگر آنکه داند که دوست پریشان است و اگر بر او شهادت دهد او را حبس خواهند نمود و آزار خواهند داد درین صورت [\(۵\)](#) گواهی نمی دهد چنانکه روایات [\(۶\)](#) وارد [\(۷\)](#) شده است و درین صورت جانب نگرفته است بلکه به فرمان إلهی عمل نموده است در عدم أدائی شهادت.

و در أمالی این زیادتی هست که: چیزی که حق ندارد [\(۸\)](#) دعوى نمی کند و اگر کسی ازو چیزی [\(۹\)](#) طلب داشته باشد إنکار نمی کند.

يعترف بالحق قبل أن يشهد عليه:

اعتراف می کند به حقّ که از کسی نزد او باشد پیش از آنکه گواهان گواهی دهند که او را می باید داد؛ چون نمی خواهد که حقّ کسی را ببرد.

لا يضيق ما استحفظ:

ضایع نمی کند چیزی را که به او می سپارند خواه مال و خواه أسرار.

ص: ۲۰۶

-
- ۱) [\(۱\)](#)) که اگر دشمن او... حق با دشمن باشد/در «ن» نیامده است.
 - ۲) [\(۲\)](#)) دعوى/در «ن» نیامده.
 - ۳) [\(۳\)](#)) او/«ن»: +دعوى.
 - ۴) [\(۴\)](#)) و اگر دشمن او دعوى بر دوست... گواه دشمن باشد/چنین است در «م». «ر»: و اگر کواه باشد بر دوست. تفاوت‌های «ن» پیشتر مذکور شد.
 - ۵) [\(۵\)](#)) درین صورت/در «ن» آمده است. ولی در «م» و «ر» نیامده.
 - ۶) [\(۶\)](#)) روایات/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: روایت.
 - ۷) [\(۷\)](#)) وارد/در «م» و «ر» چنین است. «ن»: واقع.
 - ۸) [\(۸\)](#)) چیزی که حق ندارد/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: چون حقّی بر کسی ندارد.
 - ۹) [\(۹\)](#)) ازو چیزی/«ر»: چیزی از او. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

و لا ينسى ما ذكر:

و فراموش نمی کند چیزی را که به یاد او آوردہ باشند (۱) به نصایح و موعظ، بلکه جمیع (۳) نصایحی که حق-سبحانه و تعالی-خلق (۴) را به آن (۵) نصیحت کرده است یا حضرات آنبا (۶) و ائمه-صلوات اللہ علیہم- یا علماء فرموده اند (۷) همه را در خاطر (۸) دارد، تا جواب نفس و شیطان (۹) تواند گفت اگر (۱۰) او را وسوسه کنند (۱۱) به مخالفتی.

و لا ينابز بالألقاب:

و لقب های بد نمی گوید مؤمنان را، اگرچه به آن ملقب شده باشند - مثل خروگاو که اهل عراق و (۱۲) شام یکدیگر را به آن ملقب ساخته اند.

و در امالی است که: زیادتی نمی کند بر هیچ کس به ظلم و ناحق و رشك کسی (۱۳) نمی برد و در خاطرش (۱۴) خطور نمی کند حسد کسی.

و لا يضار بالجار:

(۱۵)

و ضرر به همسایه نمی رساند؛ بلکه نفعش به ایشان می رسد.

ص: ۲۰۷

-
- ۱)) او/در(«ن») نیامده است. ولی در(«م») و «ر» آمده است.
 - ۲)) باشند/«ر»: باشد. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۳)) جمیع/«ن» ندارد.
 - ۴)) خلق/«ن»: حق. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۵)) آن/در(«م») چنین است. «ن»: انها. «ر»: او.
 - ۶)) آنبا/در(«م») و «ن» چنین است. «ر»: آنبا.
 - ۷)) فرموده اند/«ر»: +هم. این افزونه در(«م») و «ن» نیست.
 - ۸)) خاطر/«ن»: خواطر. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۹)) شیطان/«ر»: +را. این افزونه در(«م») و «ن» نیست.
 - ۱۰)) اگر/«ن»: که. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۱۱)) کنند/«ر»: کند. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۱۲)) عراق و/در(«ن») نیامده است. ولی در(«م») و «ر» آمده است.
 - ۱۳)) کسی/«ن»: کس. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

۱۴- ((خاطرش /«ن»: خواطرش. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

۱۵- ((بالجار/ ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: بالجارّ.

و غالباً آنست که مراد از «جار» کسی است که دخیل کسی شود و پناه به او (۱) برد زیرا که لازم است حق جار (۲) مانند جان و اگر کسی خواهد که بنات حق برو (۳) ستمی (۴) کند نگذارد و مدد او کند، و ترک مدد، ضرر است.

و لا يشمت بالمسائب :

(۵)

و خوشحالی نمی کند به سبب مصیبتها (۶) که بر دشمنانش نازل می شود.

و هر که شماتت کند بر أحدی البته برو نازل می شود آنچه بر آن شخص نازل شده است.

و در أمالی این زیادتیها (۷) هست که سرعت می کند در راه حق چنانکه حق- سبحانه و تعالیٰ فرموده است که (۸): «وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ» (۹) یعنی زود به جا آورید هر چه موجب مغفرت پروردگار است مانند (۱۰) توبه و سایر عبادات. أداکنده (۱۱) أمانات (۱۲) است که به او بسپارند خواه أموال باشد و خواه غیر آن. أمر می کند مردمان را به آنچه

ص: ۲۰۸

-
- ۱) به او/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده است.
 - ۲) حق جار/در «ر» از قلم افتاده بود. از «ن» و «م» افزوده شد.
 - ۳) برو/ضبط نص، بنابر «م» است. «ر»: برو او. «ن»: ندارد.
 - ۴) ستمی /«م» و «ن» چنین است. «ر»: ستم.
 - ۵) بالمسائب/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: بالمسایب.
 - ۶) مصیبتها/«ن»: مصیبتهایی. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۷) زیادتیها/«ر»: زیادتی. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۸) که/در «ن» و «ر» نیامده ولی در «م» هست.
 - ۹) قرآن کریم، س ۳، ۱۳۳.
 - ۱۰) مانند/در «ن» نیامده است.
 - ۱۱) أداکنده /«م»: ادا کنند و. ضبط نص، موافق «ن» و «ر» است.
 - ۱۲) أمانات /«ر»: امانات. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

خوب است و نهی می کند (۱) ایشان را از هرچه بد است. داخل نمی شود در کارها به نادانی بلکه تأمل می کند اگر خوب است به حسب حال و مآل شروع در آن می کند، و «لا» فلا، و از آنچه خوب است (۲) بیرون نمی رود (۳) به سبب عجز یعنی (۴) مهماً امکن آنچه خوب است (۵) ترک نمی کند.

إن صمت لم يغّمه صمته :

(۷)(۶)

اگر خاموش (۸) باشد خاموشی او را معموم نمی سازد بلکه در حالت (۹) خاموشی (۱۰) در ذکر و فکر إلهی است. و در أمالی ست كه: اگر سخن کند سخن بد نمی گويد (۱۱) يا بي فکر سخن نمی گويد (۱۲) تا خطأ کند.

و إن ضحك لم يعل صوته:

و اگر خنده کند آوازش به خنده بلند نمی شود یا چنان نمی شود که کسی صدای خنده او را بشنود بلکه اگر او را (۱۳) تعجبی دست دهد ۱۴ تبسم

ص: ۲۰۹

-
- ۱ ((۱)) مردمان را...نهی می کند/در «ن» نیامده است.
 - ۲ ((۲)) حال و مآل...خوب است/در «ن» نیامده.
 - ۳ ((۳)) نمی رود/«ر»: +و. این افزونه در «ن» و «م» نیست.
 - ۴ ((۴)) یعنی/چنین است «م» و «ن». «ر»: بلکه.
 - ۵ ((۵)) آنچه خوب است/در «ر» مکرر نوشته شده است.
 - ۶ ((۶)) لم یغّمه /«م»: لم یغّمه.
 - ۷ ((۷)) صمته/در «ر» از قلم افتاده است ولی در «م» آمده. «ن»: صمته.
 - ۸ ((۸)) خاموش /«م» و «ر»: خاموش. ضبط نص، موافق است با «ن».
 - ۹ ((۹)) خاموشی...در حالت/در «ر» از قلم افتاده است. ضبط نصّ ما، بنابر «ن» و «م» است.
 - ۱۰ ((۱۰)) خاموشی/«ر»: خاموشی. ضبط نص، موافق است با «م» و «ن».
 - ۱۱ ((۱۱)) نمی گوید/«ن»: نمیکند. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۱۲ ((۱۲)) یا بي فکر سخن نمی گوید/در «ن» نیامده است.
 - ۱۳ ((۱۳)) اگر او را/«ن» و «م» چنین است. «ر»: او را اکر.

می کند.

و در أمالی هست (۱) که قانع است (۲) به آنچه مقدّر (۳) شده است از جهت او و خشم او را از جا بدر نمی آورد (۴) و هواهای نفسانی بر او غلبه نمی کند و بخل بر او غلبه نمی کند (۵) و طمع نمی کند در هرچه او را نیست، خواه مال و خواه کمال، مثل طمع (۶) در أحوال أئمّه-صلوات اللّٰه عليهم-، و اگر با مردمان مخلوط می شود از جهت تعلم علوم است، و اگر خاموش (۸) می شود و جواب نمی دهد مباحثه اهل جدل را، از جهت آنست که سالم باشد از شرّ ایشان، و اگر سؤال می کند از جهت آنست که بفهمد نه به واسطه غلبه بر طلبه و اگر بحث کند از جهت آنست که (۹) خوب ظاهر شود بر او، نه از روی جدل (۱۰)، و گوش نمی دهد به شنیدن أحادیث تا به آن فخر کند (۱۱) بر جاهلان، یا (۱۲) نصب نمی کند خود را به واسطه قضا یا فنوی یا تدریس از جهت حبّ جاه تا به آن

ص: ۲۱۰

-
- ۱ (۱)) هست/«ن»:است. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۲ (۲)) است/«ن»:شده. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۳ (۳)) مقدّر/چنین است «ن» و «ر». «م»: مقدور.
 - ۴ (۴)) بدر نمی آورد/ضبط نص، موافق «ن» است. «م»: در نمی آورد. «ر»: بدر نمیرود.
 - ۵ (۵)) و بخل بر او غلبه نمی کند/در «ن» نیامده است.
 - ۶ (۶)) طمع/در «ن» نیامده است.
 - ۷ (۷)) آنیا/«ر»: انبیاء. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۸ (۸)) خاموش/«ر» و «م»: خاموش. ضبط نص موافق است با «ن».
 - ۹ (۹)) بفهمد نه به واسطه... از جهت آنست که/در «ن» و «ر» نیامده است. بنابر «م» ضبط شد.
 - ۱۰ (۱۰)) نه از روی جدل/در «م» و «ن» هست. ولی در «ر» از قلم افتاده است.
 - ۱۱ (۱۱)) تا به آن فخر کند/«م» و «ن» چنین است. «ر»: از برای فخر کردن.
 - ۱۲ (۱۲)) یا/«م» و «ن» چنین است. «ر»: و.

افتخار نماید بر دیگران و تکلّم نمی کند در علوم تا تکبر و تجّبر کند بر دیگران.

و إِنْ بَغَىٰ عَلَيْهِ صَبْرٌ حَتَّىٰ يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ:

و اگر بر او ستم و زیادتی کنند (۱) صبر می کند (۲) تا حق-سبحانه و تعالی-انتقام او را از دشمنان او بکشد در دنیا یا عقبی؛ هر کدام که حق-سبحانه و تعالی-از جهت او اصلاح دارد.

نفسه منه في تعب و الناس منه في راحه:

خود از خود در تعب و مشقت است یعنی نفس ناطقه او نفس امّاره او را که بدن باشد همیشه (۳) به ریاضات شاّفه و مجاهدات عظیمه (۴) می دارد تا نفس امّاره مطمئنه شود و مردمان از شرّ او ایمن شوند؛ یا آنکه چنان گرمت در مجاهدات که کجا فرصت می شود او را که آزار مردم دهد؛ یا همیشه خود را (۵) وقف مؤمنان کرده است و تعیها می کشد تا مردمان در راحت باشند.

أَنْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ:

خود را به تعب داشته است از جهت آخرت خود و مردمان را به راحت (۶) انداخته است از خود. ممکن است که بیان کلام سابق باشد به معانی سابقه یا مراد این باشد که کارهای خود را که نافع است از جهت عاقبت دنیا و آخرت خود می کند و به مردمان نمی گذارد و نمی گوید (۷) که ایشان کنند (۸) :

ص: ۲۱۱

-
- ۱)) کنند /«ن» و «م» چنین است. «ر»: کند.
 - ۲)) می کند /«م»: می کنند. ضبط نص، موافق «ن» و «ر» است.
 - ۳)) او نفس امّاره او... همیشه /«ن»: که نفس امّاره باشد همیشه بدن را. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.
 - ۴)) عظیمه/ چنین است «ن» و «م». «ر»: عظیمه.
 - ۵)) را /«ن» و «ر» چنین است. «م»: در.
 - ۶)) به راحت /در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۷)) و نمی گوید /در «ر» از قلم افتاده است. «ن»: نمی گوید. ضبط نص، موافق «م» است.
 - ۸)) کنند /«ر»: بکنند. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

خود حج می کند تا دیگری از جهت او حج (۱) نکند و خود نمازهای خود را به جا می آورد تا بعد ازو ولد اکبر- یا: مطلق وارث، بر قولی دیگر- نکنند و به راحت باشند (۲) یا مثلا (۳) خشم خود را (۴) از جهت ثواب آخرت (۵) فرو می خورد تا ضررش به دیگران نرسد، و علی هذا القياس.

بعده عمن تباعد عنه زهد و نزاهه :

(۷)(۶)

دوری او از کسی که دوری می کند از او از جهت ترک باطلست و عرض خود حفظ نمودن (۸)، یعنی با جمعی نمی نشیند که نشستن با ایشان ضرر داشته باشد (۹) به (۱۰) آنکه او را به معصیت اندازند (۱۱) و اگر مبتلا نشود (۱۲) أقل مراتب بدنامی هست (۱۳) و سبب فسق دیگران می شود که گمان بد برنده (۱۴) به او. پس اگر

ص: ۲۱۲:

-
- ۱) او حج/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۲) بعد ازو ولد... باشند/ضبط نص، موافق است با «م». ضبط نص «ن» نیز چنین است با این تفاوت که به جای «به راحت»، «در راحت» دارد. «ر»: دیگران به جا نیاورند.
 - ۳) مثلا/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» از قلم افتاده است.
 - ۴) را/«ن»: + که. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۵) آخرت/«ن»: + است. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۶) بعده/ضبط نص، موافق «م» است. «ن»: بعده. «ر» مشکول نیست.
 - ۷) نزاهه/«ر»: + و. «م» و «ن» این افزونه را ندارند.
 - ۸) عرض خود حفظ نمودن/«م» چنین است. «ن»: عرض حفظ نمودن. «ر»: حفظ نمودن عرض خود.
 - ۹) باشد/در «ن» نیامده. ولی در «م» و «ر» آمده است.
 - ۱۰) به/«ر»: یا. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۱۱) اندازنده/«ر» و «ن» چنین است. «م»: اندازد.
 - ۱۲) نشود/«ر»: نشوند. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۱۳) هست/«ر»: است. ضبط نص موافق «م» و «ن» است.

ترک مصاحبت ایشان (۱) کند (۲) محضر رضای إلهی است.

و دنوه ممن دنا منه لین و رحمه:

(۳)

و نزدیکی او به هر که نزدیکی کند محضر نرمی و مرحمتست (۴) و عین گرمی و (۵) مهربانی و تواضع است لله تعالی.

لیس تباعده بکبر و عظمه و لا دنوه بمکرو خدیعه:

دوری او (۶) از خلق از روی تکبر (۷) و بزرگواری (۸) نیست چنانکه أبنای (۹) دنیا (۱۰) یکدگر (۱۱) را نمی بینند که هریک می گویند (۱۲) که أُول او (۱۳) مرا (۱۴) بینند تا من او را ببینم و حال آنکه حق- سبحانه و تعالی- کبریا و عظمت

ص: ۲۱۳

-
- ۱) (۱) ایشان/در «م» و «ن» آمده است ولی در «ر» از قلم افتاده.
 - ۲) (۲) کند/«ن»: + برای این افزوونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۳) (۳) ممن/«ن» ندارد. «ر»: مما. ضبط نص، موافق «م» است.
 - ۴) (۴) مرحمتست/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: رحمتست.
 - ۵) (۵) گرمی و «ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» آمده است.
 - ۶) (۶) او/در «م» و «ن» هست. ولی در «ر» از قلم افتاده است.
 - ۷) (۷) تکبر/ چنین است در «م» و «ن». در «ر» از قلم کاتب اصلی افتاده و سپس در هامش به خطی دیگر افزوده شده است: «کبر صح ظ». «م»: + بزرگی. این افزوونه در «ر» و «ن» نیست.
 - ۸) (۸) «بزرگواری»- در اینجا- بار معنایی منفی دارد.
 - ۹) (۹) أبنای/ چنین است در «ن» و «ر». «م»: ابناء.
 - ۱۰) (۱۰) دنیا/«ر»: زمان. ضبط نص موافق «م» و «ن» است.
 - ۱۱) (۱۱) یکدگر/ ضبط نص، موافق «م» است. «ن»: یکدیگر. «ر»: هریک دیگری.
 - ۱۲) (۱۲) نمی بینند... می گویند/ در «م» و «ن» چنین است. «ر»: نمی بینند.
 - ۱۳) (۱۳) او/در «م» و «ن» چنین است. «ر»: او را.
 - ۱۴) (۱۴) مرا/«ن»: را. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.

را (۱) مخصوص خود گردانیده است که: «الكبيرياء ردائي و العظمه إزارى» (۲) يعني (۳):

بزرگواری به منزله رداء (۴) من است و عظمت و بزرگی به منزله جامه زیرین من است؛ و دور نیست که مراد از عظمت، بزرگی ذات و صفات ذاتیه باشد، و مراد از بزرگواری، بزرگی صفات أفعال باشد مانند خالق و رازق (۵).

و نزدیکی او به هر که کند نه از روی مکر و حیله و چاپلوسی است مانند خام طمعان که مثل سگ دم جنباند که شاید در همی یا دیناری به او (۶) دهنده تا اینجاست عبارت نهج البلاغه (۷).

و در أمالی هست که: بلکه او متابعت می کند طریقه آنبا و أوصیا و سایر خوبانی را (۸) که پیش از (۹) او بوده اند و همچنین او (۱۰) پیشواست جمعی را ۱۱ که بعد از او آیند از خوبان ۱۲.

ص: ۲۱۴

-۱) را/«ن»ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.

-۲) حدیثی قدسی است که نزد متصرفه شهرت و تداول فراوان داشته است (نگر: فرهنگ مؤثرات متون عرفانی، ص ۳۷۴ و ۳۷۵) و البته در حدیثنامه های بس کهن نیز آمده است (نگر: کشف الخفاء، ط. خالدی، ۹۸/۲). نیز نگر: أحادیث و قصص مثنوی، ص ۴۰۰.

-۳) يعني/در «ر» آمده است ولی در «م» و «ن» نیامده.

-۴) رداء/«ر»: ردای. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

-۵) از برای فهم بهتر این حدیث، ملاحظه پاره ای روایات «باب الكبر» بحار الأنوار و برخی اندیشیده های محدثان مسلمان حول مضامین آن که در بیانات بحار هست، نافع است. از جمله نگر: بحار، ۲۱۰/۷۰ و ۲۱۵-۲۱۳.

-۶) به او/«ن»ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.

-۷) نهج البلاغه/جنین است «م» و «ن». «ر»: نهج البلاغه.

-۸) را/«ر» و «ن»ندارد. ولی در «م» هست.

-۹) از/«ن»ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.

-۱۰) او/در «م» و «ر» هست ولی «ن»ندارد.

پس (۱) همّام نعره زد و روح او (۲) به أرواح متّقیان واصل شد. پس حضرت فرمودند که: وَاللَّهِ مُضَايْقَةٌ مِّنْ (۳) در اول به سبب این (۴) بود که می ترسیدم که تاب نیاورد و برود.

چنین (۵) تأثیر می کند نصیحتهای کامل در (۶) جمعی که مادّه قابل داشته باشند. پس یکی از خوارج یا جاهلان که حاضر بود گفت: چرا با تو نکرد؟ ای پادشاه مؤمنان! حضرت فرمودند که (۷): وَای بر تو! بدرستی که هر عمری وقتی دارد که از ان تجاوز نمی کند و هر اجلی را سببی است که غیر آن نمی شود. دیگر چنین سخن (۸) ممکن مطلقاً (۹)- یا: نزد (۱۰) پیشوایان راه (۱۱) دین و واصلان حقّ اليقین. بدرستی که این سخن (۱۲) را شیطان بر زبان تو (۱۳) جاری ساخت.

بدان که مذکور شد سابقاً که اختلافی هست بین الرّوایات و بعيد نیست که دو همّام

ص: ۲۱۵

-
- ۱)) پس /«ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» آمده است.
 - ۲)) روح او /چنین است «م» و «ن». «ر»: روحش.
 - ۳)) من /«ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» آمده است.
 - ۴)) این /«ن»: ان. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۵)) برو چنین /«ن»: برو. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۶)) در /«ن»: و. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۷)) فرمودند که /«م» و «ن» چنین است. «ر»: فرمود.
 - ۸)) سخن /در «م» و «ن» آمده است. ولی در «ر» نیامده.
 - ۹)) مطلقاً /چنین است «ر» و «م». «ن»: مطلقاً.
 - ۱۰)) نزد /در «ر» و «ن» آمده است ولی در «م» از قلم افتاده.
 - ۱۱)) راه /در «م» و «ن» آمده است ولی در «ر» نیامده.
 - ۱۲)) سخن /«ر»: بد. این افرونه در «م» و «ن» نیامده است.
 - ۱۳)) تو /«ر»: او. ضبط نص، بنابر «م» و «ن» است.

باشد یکی از صفات مؤمنان سؤال کرده باشد و یکی از صفات متّقیان یا در یک (۱) مجلس از هر دو سؤال کرده باشد (۲)؛ و چون مذکور شد روایت نهج (۳) و (۴) امالي که قریب به آن بود و روایت کلینی (۵) مشتمل بود بر صفات بسیار و همه را بیان کردن نزد عجم به زبان فارسی مکرّر می نماید اما در زبان عرب إشارات و دلالات بسیار هست که همه کس به کنه آنها نمی رستند (۶)، به خاطر رسید که هر چه صریحا (۷) مذکور نشده باشد ترجمه اش را بیان کنم تا همه کس بهره مند شوند.

پس در کافی مذکور است که:

حضرت در جواب همام فرمودند که:

مؤمن، اوست عاقل فهیم دقیق الطّبع، رویش خندانست و دلش گریان، و تاب تحمل بلاها دارد به صبر و شکر، و نفس امّاره را مطیع و منقاد روح مقدسه کرده یا متواضع است بسیار یا همیشه مخالفت نفس را شعار خود ساخته، و از هر چه عاقبت او فناست خود را ازان بازداشته است، و راغب گردانیده است نفس خود را به هر چه خوب است.

کینه ندارد، و حسد کسی نمی برد و حسود کسی است که نتواند نعمت را بر محسود دیدن و اگر مثل آن را خواهد از حق - سبحانه و تعالی - (۸) او غبطه (۹) دارد، نه حسد،

ص: ۲۱۶

-
- ۱ (۱)) یک/ تنها در «ر» آمده است. در «م» و «ن» نیست.
 - ۲ (۲)) باشد «ر»: باشند. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۳ (۳)) نهج/ چنین است «م» و «ن». «ر»: نهج البلاغه.
 - ۴ (۴)) و «ن»: +در. این افروزه در «م» و «ر» نیست.
 - ۵ (۵)) کلینی /«ر»: +که. این افزونه در «م» و «ن» نیست.
 - ۶ (۶)) نمی رستد /«ر»: نمی رسد. ضبط نص موافق «م» و «ن» است.
 - ۷ (۷)) صریحا /«ن»: صریحا. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۸ (۸)) و تعالی /«ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.

و غبطه بد نیست (۱). و مؤمن سبک نیست، بلکه سنگین است (۲)، زود از جا به (۳) در نمی آید و تا تفکر در عاقبت چیزی (۴) نکند متوجه آن (۵) نمی شود (۶). دشنام دهنده نیست.

عیب کننده (۷) نیست (۸). غیبت کننده نیست (۹). خوش ندارد بلند مرتبگی دنیوی را و (۱۰) دشمن می دارد ریا (۱۱) را (۱۲) که خود یا دیگری ذکر کنند (۱۳) خوبیهای او را (۱۴). همیشه مغموم

۲۱۷:

- ۱) درباره سه مفهوم أخلاقی قریب المنشأ، یعنی «حسد» و «غبطه» و «منافسه»، نگر: الدّریعه إلى مکارم الشّریعه، افسٰت شریف رضی (قم)، ص ۳۴۸؛ و بحار الأنوار، ۷۰/۲۳۸ و ۷۰/۲۳۹. نیز مقایسه شود با: معراج السّعاده، چ هجرت، ص ۴۴۳.
- ۲) بلکه سنگین است /در «ر» از قلم افتاده است ولی در «ن» و «م» هست. «ر»: + و این افزونه در «م» و «ن» نیست.
- ۳) به /در «م» نیست ولی در «ر» و «ن» هست.
- ۴) چیزی /«ن»: او چیز. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
- ۵) آن /«ن»: + چیز. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
- ۶) نمی شود /«ن»: و این افزونه در «م» و «ر» نیست.
- ۷) عیب کننده /چنین است «م» و «ن». «ر»: غیبت کننده.
- ۸) نیست /چنین است «م» و «ن». «ر»: و.
- ۹) نیست /چنین است «م» و «ن». «ر»: را.
- ۱۰) و /چنین است «م» و «ن». «ر»: نیامده است.
- ۱۱) ریا /«ر»: و ریا. «م»: دریا. «ن»: سمعه.
- ۱۲) را /«ر»: + دشمن می دارد. این افزونه در «م» و «ن» نیست.
- ۱۳) کنند /«ن»: کند. «ر»: کننده. ضبط نص، موافق «م» است.
- ۱۴) را /«ر»: باشد. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

و مهموم است. به سبب تفکر در آهواں (۱) قبر و احوال قیامت و بهشت و دوزخ.

خاموشی (۲) او بسیار است، و صاحب وقار و طمأنینه است. به (۳) ذکر إلهی بسیار ذکر (۴) می کند، و شکیابائی و صبر او بسیار است، و شکر و حمد او بیشمار است (۵). همیشه در فکر و غم آخرت (۶) است، و همیشه از فقر و فاقه خود خوشحال است (۷). هموار و نرم است، و عهدی که می کند با خدا و خلق بران راسخ است. آزارش اندک است. - یعنی به هیچ کس آزارش نمی رسد و اگر رسد به خود می رساند (۸). دروغ نمی گوید و دروغ بر کسی نمی بندد تا بر او دروغ نبندند و پرده ناموس (۹) مؤمنان را نمی درد تا پرده اش را (۱۰) ندرند. خنده اش مانند خنده اهل حماقت نیست، و اگر غضبناک شود از جا (۱۱) درنمی آید.

خنده اش تبسم است، و سؤالش تعلّم است، و مکرر گفتن (۱۲) او از جهت فهمیدن است.

ص: ۲۱۸

-
- ۱) آهواں / «ن»: احوال. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۲) خاموشی / «ر»: خاموشی. ضبط نص موافق «م» و «ن» است.
 - ۳) به / در «ر» از قلم افتاده است ولی در «م» و «ن» هست.
 - ۴) ذکر / در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» آمده.
 - ۵) است / «ر»: + و «م» و «ن» این افزونه را ندارند.
 - ۶) آخرت / در «ن» و «ر» چنین است. «م»: اخر.
 - ۷) است / «ر»: + و این افزونه در «م» و «ن» نیست.
 - ۸) می رساند / «م» و «ن» چنین است. «ر»: می رسد.
 - ۹) احتمالاً مرحوم مجلسی در کاربرد تعبیر «پرده ناموس»، متأثر از گلستان سعدی است؛ و العلم عند الله.
 - ۱۰) را / در «م» و «ن» هست ولی در «ر» نیامده است.
 - ۱۱) جا / «ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۱۲) گفتن / «ن»: سؤال کردن. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

علمش بسیار است، و حلمش بزرگ (۱) رحمش بسیار است. بخل (۲) نمی‌ورزد، و شتاب نمی‌کند، و دلتگ نمی‌شود، و خوشحالی بسیار نمی‌کند (۳). اگر حکم کند و قضا برسد، (۴) جانب أحدی را (۵) نمی‌گیرد و (۶) به علم خود عمل می‌کند. نفس او از سنگ سختر (۷) است در تحمل مشقتها، و اگر منازعه کند از عسل شیرین تر است به سبب رفق و مدارا.

حریص نیست بر (۸) دنیا و جزع نمی‌کند (۹) در (۱۰) بلا. با مداراست (۱۱) با خلق خدا.لاف نمی‌زند و (۱۲) بر خود نمی‌بنند آنچه ندارد و کلام را طول نمی‌دهد و مختصر می‌کند، بلکه (۱۳) جمیع کارهای دنیوی را سهل گرفته به نهایت نمی‌رساند چنانکه دأب أهل دنیا است (۱۴).

اگر ضرور شود او را منازعه در دین یا دنیا، منازعه اش نیکوست و اگر سهوی ازو

ص: ۲۱۹

۱- (۱)) بزرگ / «ن»: + است. «ر»: + و. هیچیک از این دو افزونه در «م» نیست.

۲- (۲)) بخل / «م» و «ن» چنین است. «ر»: کینه.

۳- (۳)) دلتگ نمی‌شود و خوشحالی بسیار نمی‌کند / در «م» و «ن» هست ولی در «ر» از قلم افتاده.

۴- (۴)) و قضا بر سد / ضبط نص، موافق «م» است. «ن»: و قضا پرسد. «ر» ندارد.

۵- (۵)) را / «ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.

۶- (۶)) و «ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.

۷- (۷)) سختر / «م» و «ن» چنین است. «ر»: سخت تر.

۸- (۸)) بر / «ر»: به. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

۹- (۹)) نمی‌کند / در «ر» مکرر نوشته شده.

۱۰- (۱۰)) در «م» و «ن» چنین است. «ر»: بر.

۱۱- (۱۱)) بامدار است / «ن»: بمدار است. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

۱۲- (۱۲)) و / در «م» نیست ولی در «ن» و «ر» هست.

۱۳- (۱۳)) بلکه / «ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.

۱۴- (۱۴)) چنانکه دأب أهل دنیا است / در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» هست.

واقع شود باز گشت می کند ازان به نیکوئی.^(۱) اگر غضبناک شود عادل است^(۲) و غصب سبب عدم عدالت او نمی شود-به خلاف اکثر عالمیان که در حین غصب خبر از خود ندارند. اگر کسی خواهد که با او باشد با او به رفق و مدارا سر می کند. تهور^(۳) ندارد که خود را بی رویت در مهالک اندازد، و پرده ناموس خود و دیگران را نمی درد، و تکبیر نمی کند به أحدی و یا تکبیر ندارد^(۴). محبتش با مؤمنان خالص^(۵) از برای خداست.

عهدش استوار است و به عهد خود وفا می کند. مشق و مهربان است با خلق خدا یا^(۶) خائف^(۷) و ترسان است از خدا یا ناصح مؤمنان و خیرخواه ایشان است و از ایشان خصوصا از^(۸) خویشان خود قطع نمی کند و وصل می کند قطع ایشان را. صاحب حلم و بردباریست^(۹). بی نام و نشان است. پر گو^(۱۰) نیست. از حق- سبحانه و تعالی- راضی و^(۱۱)

ص: ۲۲۰

-
- ۱) نیکوئی /«ر»: +و. «م» و «ن» این افزونه را ندارند.
 - ۲) است/در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» هست.
 - ۳) می کند تهور/در «م» مخدوش است و بروشی خوانده نمی شود.
 - ۴) بی رویت... تکبیر ندارد/در «م» و «ن» چنین هست. «ر»: بی رویه در مهالک اندازد و تکبیر نمی کند با احدی و با تکبیر خوش ندارد. «ن»: +و. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۵) خالص/در «ن» باشتابه مکرر نوشته شده است.
 - ۶) یا/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» نیامده است.
 - ۷) خائف/«ر» چنین است. «م»: خایف. «ن»: خالف.
 - ۸) خصوصا از/در «م» و «ر» چنین است. «ن»: خصوص.
 - ۹) بردباریست/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: بردبار است.
 - ۱۰) پر گو/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: پر کوی.
 - ۱۱) راضی و/در «ر» نیست ولی در «م» و «ن» هست.

خشنود (۱) است. در عطا و بلا محافظت (۲) مخالفت می کند نفس امّاره را و خواهش‌های نفسانی را با زیردستان (۳) بمداراست (۴)، و کاری که عبث باشد از او صادر نمی شود (۵).

نصرت کننده دین است. حمایت کننده مؤمنان است (۶). پناه مسلمانان است. اگر مرح او کنند نمی شنود گوئیا (۷) کرست، و طمع دلش را مجروح نمی کند.

أفعال او موافق حکمت است که عبث درو (۸) راه (۹) ندارد، و علوم خود را به هر جاهلی تعلیم (۱۰) نمی کند بلکه چنان نمی کند (۱۱) که بدانند که می دانند. چون علم از أعظم عبادات است مخلصا (۱۲) لوجه الله تحصیل آن (۱۳) می کند یا هر عملی را به هر کس عطا نمی کند؛ مثلاً مبتدی چه می داند اسرار قضا و قدر را بلکه کجا إدراک آن می تواند کرد. (۱۴)

ص: ۲۲۱

-
- ۱) خشنود/«ر» و «ن»: خوشنود. ضبط نص، موافق «م» است.
 - ۲) محافظت/ تنها در «ر» آمده است و در «م» و «ن» نیست.
 - ۳) با زیردستان/ در «م» مخدوش است و درست خوانده نمی شود ولی علی الظاهر (بر زیردستان) باشد. ضبط نص ما، موافق «ر» و «ن» است.
 - ۴) بمداراست/ «ن»: بمدارا سلوک میکند. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۵) نمی شود/ «ر»: +و. «م» و «ن» این افزونه را ندارند.
 - ۶) است/ «ر»: را. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۷) گوئیا/ «م» چنین است. «ن»: کویا. «ر»: و گویا که.
 - ۸) درو/ «ن»: دران. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۹) راه/ «ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۱۰) تعلیم/ «م»: بلکه خبر. این افزونه در «ن» و «ر» نیست.
 - ۱۱) بلکه چنان نمی کند/ «ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۱۲) مخلصا/ «ن»: مخلصا. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۱۳) آن/ «ن»: او. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۱۴) مولانا علامه محمد باقر مجلسی - قدس سرّه - نیز با توجه به مزالّ اقدام بودن مسائل قضا و قدر از خوض در آنها سخت نهی فرموده و حتی نوشت: «... کم کسی در این مسئله -

بسیار می گوید آنچه را (۱) بسیار باید گفت، و بسیار عمل می کند به آنچه می گوید. دانا و دوراندیش و بالحتیاط است. اعمال و اقوال (۲) قبیحه ازو صادر نمی شود (۳). از جا درنمی آید (۴). الفت دارد با مؤمنان بی آنکه باری بر (۵) دوش ایشان گذارد یا آزاری به ایشان رساند. بسیار بخشنده است بی آنکه إسراف کند و بی موقع (۶) صرف نماید. غدر (۷) و مکر نمی کند با أحدی. در پی عیب مردمان و بد ایشان نیست، و ستم به هیچ کس (۸) نمی کند. با جمیع خلائق به رفق و مدارا سر می کند. سعی می کند در تحصیل قربات (۹) در دار دنیا. یاور (۱۰) ضعیفان و بیچارگان است (۱۱). فریادرس مظلومان است. پرده کسی را نمی درد، و سر کسی را (۱۲) آشکار نمی سازد. بlahای او بسیار است، و شکایت او اندک

ص ۲۲۲

- ۱) را/در«م» و «ن» هست ولی در«ر» از قلم افتاده.
- ۲) اعمال و اقوال/چنین است«م» و «ن». «ر»: افعال و اعمال.
- ۳) نمی شود«ن»: +. این افزونه در«م» و «ر» نیست.
- ۴) درنمی آید/چنین است«ن» او «ر». «م»: دراید.
- ۵) بر/چنین است«م» و «ن». «ر»: به.
- ۶) بی موقع«ن»: بی موضع. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.
- ۷) غدر/در«ن» نیامده است. ولی در«م» و «ر» هست.
- ۸) کس/چنین است«م» و «ن». «ر»: کسی.
- ۹) قربات/«قربات» جمع «قربه» است؛ یعنی چیزهائی که موجب نزدیکی آدمی به خدائی عز و جل می شود.
- ۱۰) یاور«ن»: یاداور. ضبط نص، بنابر «م» و «ر» است.
- ۱۱) بیچارگان است«ر»: + عیب را می پوشاند. این افزونه در«م» و «ن» (و نیز أصل روایت کافی) نیست.
- ۱۲) نمی درد و سر کسی را/در«ن» نیامده است. ولی در«م» و «ر» هست.

است. اگر خوبی از کسی بیند او (۱) را ذکر می کند، و اگر بدی بیند او (۲) را می پوشاند. عیب را می پوشاند (۳) و اگر کسی سخن (۴) کسی نزد (۵) او گوید نمی گذارد و إصلاح آن می کند (۶). اگر با او بدی کرده باشند و عذرخواهی کنند می گذراند (۷) و اگر با (۸) او ستمی کرده باشند عفو می کند.

تا مقدور است در خیرخواهی خلق خدا می کوشد، و نمی گذارد که ستمی از أحدی به مؤمنی برسد. همه کس ازو ایمنند و او نیز أَمِين (۹) است. ثابت قدم است در راه خدا (۱۰).

پرهیز کار است. پاکیزه کردار است. نیکو صفات است. خدا و رسول ازو خشنوداند و او نیز از خدا و رسول راضی و (۱۱) خشنود است. در هر حالی عذر هر که باشد قبول می کند، و ذکر خوبیهای مؤمنان می کند و از (۱۲) جهت خود نیز تحصیل می کند، و گمان خوبی به

ص: ۲۲۳

-
- ۱)) او/«ن» و «ر» چنین است. «م»: آن.
 - ۲)) او/«م» و «ن»: آن. ضبط نص، موافق «ر» است.
 - ۳)) عیب را می پوشاند/در «م» هست ولی در «ن» و «ر» اینجا از قلم افتاده. پیشتر تذکر دادیم که «ر» این فقره را لختی جلوتر آورده بود.
 - ۴)) کسی/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۵)) سخن/«ر»: + بد. این افزونه در «م» و «ن» نیست.
 - ۶)) نزد/«ن»: نز. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۷)) می کند/«ن»: + و. این افزونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۸)) می گذراند/«گذرانیدن» - در اینجا - یعنی گذشت کردن و عفو و إغماض نمودن.
 - ۹)) با/«ن»: به. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۱۰)) أَمِين/«ر»: ایمن. ضبط نص، موافق است با «م» و «ن». نیز مقایسه فرمائید با نص روایت کافی ی شریف.
 - ۱۱)) خدا/«ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۱۲)) راضی و/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» نیست.
 - ۱۳)) و از/در «م» - اشتباهات - بتکرار کتابت گردیده است.

مردمان دارد و همه را خوب می داند، و خود را (۱) به همه عیوب متهم می دارد. (۲) اگر دوستی کند با دوستان خدا دوستی می کند و می داند که دوست خداست به براهین قاطعه، و همچنین دوری می نماید و دشمنی می کند با دشمنان خدا (۳) با علم و جزم و عزم راسخ به سبب نعمتهای دنیوی شعف و خوشحالی نمی کند-چون می داند که همه در معرض زوال است. تذکیر و نصیحت علماء می کند و به یاد ایشان (۴) می آورد آنچه را فراموش کرده اند، و تعلیم جاهلان می کند. خاطر ازو جمع است که هیچ (۵) در مقام مکر و حیله یا (۶) خدעה و فریب نیست. هر سعی (۷) که هر که کند در عبادات و قربات نزد او از سعی خودش خالص تر است، و به اعتقاد خودش همه کس نزد او از او صالح تراند. به عیب خود عالم است، و مشغول إصلاح عیوب خود است و غمی دیگر ندارد، و اعتماد به غیر پروردگارش (۸) نمی کند. مقرب در گاه إلهی است. یگانه عالم است. یا به (۹) تنهائی عادت کرده است. مجّرد است از علایق دنیوی بلکه (۱۰) آخری یا همیشه غم عاقبت دارد.

ص: ۲۲۴

-
- ۱) (۱)) را/در«م»و«ن»هست. ولی در«ر»نیست.
 - ۲) (۲)) می دارد/«ر»:+و. این افزونه در«م»و«ن»نیست.
 - ۳) (۳)) خدا/در«ر»نیامده ولی در«م»و«ن»آمده است.
 - ۴) (۴)) ایشان/«ن»:+جا. این افزونه در«م»و«ر»نیست.
 - ۵) (۵)) هیچ/«م»:هیچکس. ضبط نص، موافق «ر»و«ن»است.
 - ۶) (۶)) یا/«ر»:نو. ضبط نص، موافق «م»و«ن»است.
 - ۷) (۷)) سعی/«ر»:سعی. ضبط نص، موافق «م»و«ن»است.
 - ۸) (۸)) پروردگارش/«ر»:برورد کار. ضبط نص، موافق «م»و«ن»است.
 - ۹) (۹)) یا به/«ر»:با. ضبط نص، بنابر «م»و«ن»است.
 - ۱۰) (۱۰)) بلکه/«ن»:یا. ضبط نص، بنابر «م»و«ر»است.

دستی می کند با مؤمنان از جهت رضای إلهی، و جهاد می کند با دشمنان خدا و رسول خالصا (۱) لوجه الله تعالى (۲) و از جهت تحصیل (۳) خشنودی إلهی خود (۴) انتقام خودش (۵) از دشمن (۶) نمی کشد. با دشمنان خدا و رسول دوستی نمی کند (۷). همنشین فقیرانست. دوست صادقان و راستگویان است. مددکار اهل حق است. یاور غریبان است. پدر یتیمان است. شوهر بیوه زنان است (۸). مهربان است با درویشان.

همه کس امید از دعای او دارند در بلاهای همیشه خوشحال و متبسم است با مؤمنان یا (۹) در محبت إلهی چون در وصال است. غالباً ترش روئی نمی کند با مؤمنان. جاسوس عیب دیگران نیست. مردانه است (۱۰) در راه دین. خشم خود را فرو می خورد، و تبسم می کند در روی کسانی که او را به خشم آورند (۱۱). فکرهای او دقیق است در دقایق إخلاص و صدق و سایر صفات کمال. بسیار (۱۲) با حذر است که به دام نفس و شیطان و دنیا

ص: ۲۲۵

-
- ۱) خالصا/«ن»: خالصا. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۲) تعالی/«ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۳) تحصیل/در «ر» از قلم افتاده ولی در «م» و «ن» هست.
 - ۴) خود/در «ن» و «م» هست ولی در «ر» از قلم افتاده است.
 - ۵) خودش/«ر»: +را در «ن» و «م» این افزونه نیامده است.
 - ۶) از دشمن/در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۷) با دشمنان خدا و رسول دوستی نمی کند/«ن» ندارد.
 - ۸) است/در «م» و «ن» هست. ولی در «ر» نیست.
 - ۹) یا/«ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۱۰) است/در «ر» نیست ولی در «ن» و «م» آمده است.
 - ۱۱) آورند/«ن»: اورده اند. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۱۲) بسیار/«ر»: +دارد. این افزونه در «م» و «ن» نیست.

گرفتار نشود. بخل نمی کند، اگرچه به او بخل کرده باشد (۱) کسی (۲) همیشه با صبر و شکیبائیست یا اگر بخل کنند به (۳) او صبر می کند.

عقل را پیش می کند (۴) تا حاصل شود او را حیا از حق- سبحانه و تعالی- به آنکه می گوید (۵) حق- سبحانه و تعالی- (۶) حاضر و عالم است؛ در حضور چنین خداوندی که به کنه (۷) عظمت او نمی توان رسید با (۸) صد هزاران هزار إحسان و إنعم و إكرام که (۹) کرده و می کند کفر است مخالفت او؛ و قناعت را (۱۰) شعار خود ساخته و از غیر حق- سبحانه و تعالی- مستغنى شده. اگر شهوت جسمانی برو غلبه کند حیا و شرم إلهی مانع آن شده نمی گذارد که (۱۱) آن عمل قیح را به جا آورد، و به عوض حسد دوستی می کند، و اگر بدی به او کرده باشند عفو می کند تا کینه ایشان (۱۲) در دل او نماند. سخن نمی گوید به غیر از حقّی که مطلوب إلهی باشد، و پوشش او (۱۳) نیست مگر میانه. راه رفتنش عین تواضع

ص: ۲۲۶

-
- ۱) باشد «ن»: باشند. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۲) کسی /در «م» و «ن» هست. در «ر» نیامده است.
 - ۳) به /در «م» و «ن» چنین است. «ر»: با.
 - ۴) پیش می کند /«پیش کردن» یعنی جلو انداختن و مقدم داشتن.
 - ۵) حق- سبحانه و تعالی- به آنکه می گوید /«ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» هست.
 - ۶) و تعالی /در «م» نیامده ولی در «ن» و «ر» هست.
 - ۷) کنه /در «م» و «ن» از قلم افتاده است ولی در «ر» هست.
 - ۸) با /«م»: یا. ضبط نص، موافق است با «ن». «ر»: باو.
 - ۹) و إنعام و إكرام که /«م»: و إنعام و إكرام. «ر» از بن ندارد. ضبط نص، موافق «ن» است.
 - ۱۰) را /در «ر» نیامده ولی در «م» و «ن» هست.
 - ۱۱) که /در «ر» نیامده است ولی در «ن» و «م» آمده.
 - ۱۲) ایشان /در «ن» چنین است. «م» و «ر»: او.
 - ۱۳) او /«ر»: ان. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.

است. نزد پروردگار خود (۱) خاضع است به طاعت و عبادت. از پروردگار خود در هر حالی خشنود است. بیت‌ش خالص است از جهت رضای إلهی. در أعمالش غش (۲) نیست که مخلوط باشد به ریا (۳) یا طمع یا خوف یا فریب خلائق دادن. نظرش عبرت است، و خاموشی او فکر است و کلامش حکمت است و از جانب مبدأ برو فایض می شود. با مؤمنان در مقام بذل و برادری است. خیرخواه ایشان است در آشکار و پنهان. از برادران لله و فی الله مهاجرت نمی کند، و غیبت ایشان را روانمی دارد، و (۴) با ایشان مکر نمی کند، (۵) و تأسف بر گذشته نمی خورد- و وقت را غنیمت می داند و به تأسف ضایع نمی کند، و بر مصایب اندوهناک نمی شود، و امیدی که نباید داشت نمی دارد (۶).

در سختیها ببدل نیست و بدلی نمی کند و صبر می کند، و در نعمتها خدا را فراموش نمی کند و شکر نعمت إلهی را به جا می آورد. (۷) علمش ممزوج است با حلم و بردباری یا (۸) با عقل صحیح، و عقلش با صبر است. تبلی ازو دور است. همیشه مردانه است (۹) در بندگی (۱۰). همیشه در فکر رفتن است. لغرض او نادر است. منتظر أجل است. دلش

ص: ۲۲۷

- ۱)) خود/در«ر» نیامده ولی در«م» و «ن» آمده است.
- ۲)) غش/«م» چنین است. «ن»: غشی. «ر»: ندارد.
- ۳)) ریا/در«م» و «ن» چنین است. «ر»: ریاء.
- ۴)) و/در«م» نیست. در«ر» هم که- چنانکه باید- عبارت از بن از قلم افتاده است. ضبط نص، موافق «ن» است.
- ۵)) و غیبت... نمی کند/در«م» و «ن» هست ولی در«ر» از قلم افتاده.
- ۶)) نمی دارد/«ن»: +و. این افزونه در«م» و «ر» نیست.
- ۷)) می آورد/«ر»: +و. این افزونه در«م» و «ن» نیست.
- ۸)) یا/در«ر» نیست ولی در«م» و «ن» آمده است.
- ۹)) همیشه مردانه است/در«ن» نیامده است. ولی در«م» و «ر» آمده است.
- ۱۰)) بندگی/«ر»: +و. این افزونه در«م» و «ن» نیست.

با خشوع است، و به ذکر و (۱) یاد پروردگارش مشغول است. نفسش قانع است. جنگ و جدل نمی کند. کارهای دنیوی را سهل گرفته است. اندوه گناهان (۲) دارد (۳). شهوتش مرده است. خشمش فرونشسته است. خلقوش صاف است. همسایگانش (۴) ازو ایمنند.

کبرش ضعیف است - یعنی کبر ندارد و اگر اندکی داشته باشد استغناست که شیوه است به تکبیر. قانع است به آنچه مقدّر (۵) شده است از جهت او. مستحکم است صبر او و موافق علم و حکمت است اعمال او بسیار است ذکر او. (۶)

اختلاط می کند با مردمان از جهت تعلّم و یاد گرفتن علوم، و خاموشست تا سالم ماند از آفات زبان، و سؤال می کند تا بفهمد، و تجارت دنیوی می کند (۷) تا صرف راه خدا کند و بهشت را به غنیمت ببرد. خود را پیشوานمی کند (۸) مانند قضا و إمامت نماز جماعت تا به آن (۹) فخر کند، و تکلم نمی کند تا به آن (۱۰) تکبیر کند بر دیگران. نفس او ازو (۱۱) در تعب است و مردمان ازو (۱۲) در راحتند. به تعب اندخته است (۱۳) خود را از جهت آخرتش (۱۴) و

ص: ۲۲۸

-
- ۱ (۱)) و در «ن» و «م» آمده است. ولی در «ر» نیامده.
 - ۲ (۲)) گناهان / «ن»: + را. این افرونه در «م» و «ر» نیست.
 - ۳ (۳)) دارد / «ن»: + و. این افرونه در «م» و «ر» نیامده است.
 - ۴ (۴)) همسایگانش / «ن»: همسایگان وی. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۵ (۵)) مقدّر/ چنین است «ن» و «ر». «م»: مقدور.
 - ۶ (۶)) او «ر»: + و. این افرونه در «م» و «ن» نیامده است.
 - ۷ (۷)) می کند/ در «م» از قلم افتاده است ولی در «ن» و «ر» هست.
 - ۸ (۸)) تا صرف... پیشوای نمی کند/ در «ن» نیامده است. ولی در «م» و «ر» آمده است.
 - ۹ (۹)) آن / «ن»: او. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۱۰ (۱۰)) آن / «ن»: او. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۱۱ (۱۱)) ازو / «ن»: ازان. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۱۲ (۱۲)) ازو / «ن»: ازان. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

مردمان را از خود (۱) به راحت انداخته است (۲) که (۳) ضرر او به ایشان نمی رسد. اگر کسی برو ظلم کند بازخواست آن نمی کند و صیر می کند تا حق سبحانه و تعالی انتقام او (۴) را ازو بکشد در دار (۵) دنیا یا آخرت (۶). دوری او از مردمان از جهت دشمنی ایشان (۷) است که مبادا به او ضرر رسانند، و نزدیکی او (۸) با مؤمنان از روی ملاطفت و مرحمت است. دوریش از روی تکّر و بزرگی نیست، و نزدیکی او با ایشان از روی مکروه فریب نیست، بلکه در همه امور متابعت آنیا (۹) و اوصیاء (۱۰) سابقان می کند، و چنان می کند (۱۱) که هر که بعد ازو (۱۲) باشد متابعت اقوال و افعال (۱۳) او کند (۱۴).

ص: ۲۲۹

-
- ۱)) از خود «م» و «ن» ندارد. ولی در «ر» آمده است.
 - ۲)) است/در «م» و «ن» آمده است ولی در «ر» نیامده.
 - ۳)) که «ن» ندارد. ولی در «م» و «ر» آمده است.
 - ۴)) او «ن»: آن. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۵)) دار/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» از قلم افتاده است.
 - ۶)) آخرت /«ر»: +و. این افرونه در «م» و «ن» نیست.
 - ۷)) دشمنی ایشان /«م» و «ن» چنین است. «ر»: آن.
 - ۸)) او/در «م» و «ن» هست ولی در «ر» از قلم افتاده.
 - ۹)) آنیا /«ر»: آنیاء. ضبط نص، موافق است با «ن» و «م».
 - ۱۰)) اوصیاء /«ن»: اوصیا. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۱۱)) و چنان می کند/در «م» و «ن» هست. ولی در «ر» نیامده است.
 - ۱۲)) ازو /«ن»: ازان. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.
 - ۱۳)) اقوال و افعال/ضبط نص، موافق «م» و «ر» است. «ن»: افعال و اقوال.
 - ۱۴)) کند /«م» و «ن» چنین است. «ر»: کند.

پس همّام نعره ای (۱) زد و جان به حق تسلیم نمود (۲)-إلى آخره (۳)-.

بدان که بعضی از عبارات کلینی پیشتر گذشته بود. مجملاً ترجمه نمودم (۴) که شاید (۵) اگر کسی (۶) از عبارات (۷) سابقه متأثر نشده باشد (۸) از (۹) عبارات لاحقه پنديزیر شود؛ و ازین جهت است که بعضی از مطالب در کتب آنبا مکرر شده است (۱۰) تا سبب زیادتی تأثیر (۱۱) باشد، اگرچه اگر (۱۲) تأمل (۱۳) بکنند (۱۴) خواهند دانست (۱۵) که مکرر نیست حتی در «بسم الله» که در أول هر سوره واقع شده است، در هر جا (۱۶) (۱۷)

ص: ۲۳۰

-
- ۱)) نعره ای /«م» و «ر»: نعره. ضبط نص، موافق «ن» است.
 - ۲)) نمود /«ر»: کرد. ضبط نص، موافق «م» و «ن» است.
 - ۳)) إلى آخره /در «ر» و «ن»: نیامده است و تنها در «م» آمده.
 - ۴)) نمودم /«م» و «ن» چنین است. «ر»: نمودیم.
 - ۵)) شاید /«م»: + که. این افزونه در «ن» و «ر» نیست.
 - ۶)) اگر کسی /«م» و «ن» چنین است. «ر»: کسی اگر.
 - ۷)) عبارات /در «م» و «ن» چنین است. «ر»: عبارت.
 - ۸)) متأثر نشده باشد /«م» و «ر» چنین است. «ن»: متّعظ نشود.
 - ۹)) از /«م» و «ر» چنین است. «ن»: به.
 - ۱۰)) شده است /«ر»: + که. این افزونه در «م» و «ن» نیست.
 - ۱۱)) تأثیر /«م»: تاثر. ضبط نص، موافق «ن» و «ر» است.
 - ۱۲)) اگر /در «م» و «ن» نیست. در «ر» هست.
 - ۱۳)) تأمل /در «ن» نیست. در «م» و «ر» آمده است.
 - ۱۴)) تمام /«م»: تمام. ضبط است موافق است با «ن» و «ر».
 - ۱۵)) بکنند /«م» و «ر» چنین است. «ن»: نکنند.
 - ۱۶)) خواهند دانست /در «م» و «ن» چنین است. «ر»: می دانند.
 - ۱۷)) جا /«ن»: جائی. ضبط نص، موافق «م» و «ر» است.

معنی [ای] دارد غیر معنی دیگر؛ و همچنین «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (۱) در هر جمله معنی خاصی (۲) دارد غیر سابق و لاحق، و علماء تفسیر بعضی از آن (۳) را در تفاسیر و غیرها یاد (۴) کرده‌اند. (۵)

امید (۶) که حق- سبحانه و تعالی- نور ایمان و تقوی را در دل همه درآورد و چنان کند که همه مؤمنان متصف به این صفات کمال (۷) که گذشت بشوند و همه (۹) از جمله دوستان و مقربان‌الله شوند؛ بجاه سید المرسلین و عترته الطاهرين المعصومین- صلوات الله عليهم أجمعين (۱۰).-

و ملتمس از مؤمنان آنست که این شکسته را در مظان إجابت دعوات فراموش نفرمایند.

نمّقه محمد تقی بن (۱۱) مجلسی- عفى عنهم بالنبی و آل‌الاقدسین- و کان ذلک فی شهر

ص: ۲۳۱

-
- ۱) قرآن کریم، س ۵۵، پ ۱۳ و ...
 - ۲) خاصی/در(ن) و (م) چنین است. (ر): خاص.
 - ۳) آن/ (ن): او. ضبط نص، موافق (م) و (ر) است.
 - ۴) یاد/ (ر): ذکر. ضبط نص، موافق (م) و (ن) است.
 - ۵) از برای وجه تکرار این جمله در سوره مبارکة «الرّحْمَن»، از جمله نگر: الیواقیت الحسان فی تفسیر سوره الرّحْمَن، الشیخ مجده الدّین التّجّفی الاصفهانی، صص ۶۰-۶۳ (متن و هامش).
 - ۶) امید/ (ن): امید. ضبط نص، موافق (م) و (ر) است.
 - ۷) این/ در(ن) نیامده است. ولی در (م) و (ر) هست.
 - ۸) کمال/ در(ر) از قلم افتاده است. ولی در (م) هست. (ن): کمالی.
 - ۹) و همه/ در (م) و (ن) هست. ولی در (ر) نیست.
 - ۱۰) متن (ن) به همینجا خاتمه یافته و الباقی متن رساله را ندارد.
 - ۱۱) بن/ (ر): ابن. ضبط نص، موافق (م) است.

جمادى الآخرى لسنہ (١) تسع و سین بعده الألف (٢) الہجریه (٣) القدسیه، و الحمد (٤) لله رب العالمين و الصیلواه علی محمد و آله المعصومین (٥).

ص: ٢٣٢

-
- ١ ((١)) لسنہ / «م» چنین است. «ر»: سنہ.
 - ٢ ((٢)) الألف / «م» چنین است. «ر»: الف.
 - ٣ ((٣)) الہجریه / «م» چنین است. «ر»: من الہجرہ.
 - ٤ ((٤)) و الحمد / «ر»: فالحمد. ضبط نص بنابر «م» است.
 - ٥ ((٥)) «م»: نقل من خطه رحمه الله و أنا أفقر العباد محمد رضا عفى عنه. «ر»: +تمت. صوره خط ملا محمد تقى بن المجلسى رحمه الله عليه و اعلى الله مقامه و كنت كتبت معجلا. و من النوم كسلاما[روى اين كلمه بعدا خط زده شده [١٣] ياه [١٢] ... سنہ ١٢٦٧. «ن»: +تم بعون الله.

پاره ای از منابع و مأخذ تصحیح

*أحاديث و قصص مثنوی (تلفیقی از دو کتاب «أحادیث مثنوی» و «مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی»)، بدیع الرّمان فروزانفر، ترجمهٔ کامل و تنظیم مجده: حسین داوودی، چ: ۲، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱ ه.ش.

*أخلاق ناصری، خواجه نصیر الدّین طوسی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چ: ۴، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹ ه.ش.

*اسرار التّوحید فی مقامات الشّیخ أبی سعید، محمد بن منور بن أبی طاہر بن أبی سعید میهنه، ۲ ج، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، چ: ۲، تهران: مؤسّسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۷ ه.ش.

*أسرار الصّلاه، آیه الله الحاج میرزا جواد الملکی التّبریزی، تحقیق و تعلیق:

محسن بیدارفر، ط: ۱، قم: بیدار، ۱۳۸۲ ه.ش.

*الذّریعه إلی مکارم الشّریعه، أبو القاسم الحسین بن محمد بن المفضل المعروف بالرّاغب الاصفهانی، تحقیق و دراسه: الدّکتور أبو اليزيد العجمی، ط: (افست)، قم:

منشورات الشّریف الرّضی، ۱۴۱۴ ه.ق. / ۱۳۷۳ ه.ش.

*المجازات النّبویه، محمد بن حسین الشّریف الرّضی، تصحیح مهدی هوشمند، ط: ۱، قم دارالحدیث، ۱۴۲۲ ه.ق. / ۱۳۸۰ ه.ش.

*الوافى،المولى محمّد محسن المشتهر بالفیض الكاشانى،تحقيق ضياء الدين الحسيني العلامه الاصفهانى و...،ط:۱،اصفهان:مكتبه الإمام أمير المؤمنين على عليه السلام-العامه.

*الوجيز في تفسير القرآن العزيز،الشیخ علی بن الحسین بن أبی جامع العاملی، حقّقه و راجعه،مالك المحمودی، ۳ ج ط:۱،قم:دار القرآن الرکیم.

*اليواقت الحسان في تفسير سورة الرحمن،آیه الله الحاج الشیخ مجد الدين النجفی الاصفهانی،ط:۱،قم:مطبعه الخیام، ۱۴۰۹ هـ.ق.

*أمالی ی شیخ صدوق،با مقدّمه و ترجمة آیه الله کمره ای،چ:۴،تهران:کتابخانه إسلامیه، ۱۳۶۲ هـ.ش.

*اندوخته خداوند(چهل حديث درباره عدالت گستر جهان)،تأليف هادی نجفی،ترجمه و توضیح:جویا جهانبخش،چ:۱،تهران:حروفیه، ۱۳۸۲ هـ.ش/ ۱۴۲۴ هـ.ق.

*أصول کافی،ثقة الإسلام کلینی،با ترجمه و شرح محمد باقر کمره ای، ۶ ج،تهران:

انتشارات أسوه،چ:۱۳۸۱، ۵ هـ.ش.

*بهار عجم،لاله تیک چند بهار،تصحیح دکتر کاظم دزفولیان، ۳ ج،چ:۱،تهران:

طلایه، ۱۳۷۹ هـ.ش.

*بهره أدیبات از سخنان علی-عليه السلام-،دکتر سید جعفر شهیدی،چ:۱،تهران:

بنياد نهج البلاغه، ۱۳۷۹ هـ.ش.

*تفسیر کبیر منهج الصیادقین فی إلزم المخالفین،ملا فتح الله کاشانی،با مقدّمه و پاورقی علامه میرزا أبو الحسن شعرانی،به تصحیح علی أكبر غفاری،چ:۱۳۷۸، ۵ هـ.ش.

*تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشیعه،الشیخ محمد بن الحسن الحر

* جامع الأصول في أحاديث الرسول [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]، مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن الأثير الجزري، حقيقة وعلق عليه وخرج أحاديثه:

أبو عبد الله عبد السلام محمد عمر علوش، ١٢ ج، ط: ١، بيروت: دار الفكر، ١٤١٧ هـ.

* چهار مقاله، احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندي، به کوشش دکتر محمد معین، انتشارات زوار، چ: ۲، ۱۳۸۱ هـ.

* چهل حدیث از اصول کافی، گزینش و گزارش: جویا جهانبخش، چ: ۱، تهران:

ساعت، ۱۳۸۳ هـ.

* حاشیه الصاوی على تفسیر الجلالین، ٦ ج: بيروت: دار الفكر، ١٤٢٣ هـ.

* حدیقه الحقيقة و شریعه الطریقه (فخری نامه)، أبو المجد مجدد بن آدم سنائی غزنوی، به تصحیح و مقدمه مریم حسینی، چ: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲ هـ.

* دیوان شمس مشرقی، تحقیق و بررسی: دکتر سید أبو طالب میر عابدینی، چ: ۱، تهران: مرکز بازشناسی إسلام و ایران (انتشارات باز)، ۱۳۸۲ هـ.

* راهنمای تصحیح متون، جویا جهانبخش، چ: ۱، تهران: میراث مکتب، ۱۳۷۸ هـ.

* روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، حسين بن علي بن محمد بن أحمد الخزاعي النيسابوري مشهور به أبو الفتوح رازی، به کوشش و تصحیح: دکتر محمد جعفر یاحقی (و) دکتر محمد مهدی ناصح، (٢٠ ج، چ: ٢) مشهد: بنیاد پژوهش‌های إسلامی آستان قدس رضوی (ع)، ۱۳۷۸ هـ.

*روضه الوعظين،**زین المحدثین محمد بن الفتّال التیشابوری**،تحقيق غلامحسین المجیدی(و)مجتبی الفرجی،٢ ج،ط:١،قم:دلیل ما، ۱۴۲۳ ه.ش. / ۱۳۸۱ ه.ق.

*شرح نهج البلاغه،ابن أبي الحدید،افست از روی ط.مطبعة«دار الكتب العربيه الكبرى بمصر» ١٣٢٩ ه.ق.،٤ ج،بیروت:دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٩ ه.ق.

*علل الشّرایع،الشیخ الصّیمی مدوّق (أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی)،قدّم له:العالّامه الشیید محمد صادق بحر العلوم،نجف:المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ه.ق.

*عین الحیات،علّامه محمد باقر مجلسی،به تصحیح و توضیح سید علی محمد رفیعی،چ:١،تهران:قدیانی، ۱۳۸۲ ه.ش.

*عین الحیاه(تعربیع عین الحیاه)،العالّامه الشیخ محمد بن محمد تقی المجلسی،تعربی و تحقیق:الشیید هاشم المیلانی، ۲ ج،ط:١،قم: مؤسسه النّشر الإسلامي، ۱۴۲۱ ه.ق.

*فرهنگ بزرگ سخن،به سرپرستی دکتر حسن انوری،٨ ج،چ:١،تهران:سخن، ۱۳۸۱ ه.ش.

*فرهنگ مؤثرات متوّن عرفانی،باقر صدری نیا،چ:١،تهران:سروش، ۱۳۸۰ ه.ش.

*فیض القدیر،محمد عبد الرّؤوف المناوی،ط:١،بیروت:دار الفکر، ۱۴۱۶ ه.ق.

*قبیله عالمان دین،هادی نجفی،چ:١،قم: عسکریه، ۱۳۸۱ ه.ش. / ۱۴۲۳ ه.ق.

*كتاب من لا يحضره الفقيه،شيخ صدوق (ابن بابویه)،مترجم:غفاری،چ:١،تهران:نشر صدوق، ۱۳۶۸ ه.ش.

*کشف الخفاء و مزيل الإلbas عما اشتهر من الأحاديث على ألسنه الناس،

إسماعيل بن محمد بن عبد الهادى الجراحى العجلونى الشافعى، ضبطه و صحّحه و وضع حواشيه: محمد عبد العزيز الخالدى، ٢،
ج، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٢ هـ.

* كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، العلامه الحلّى، صحّحه و قدّم له و علّق عليه: آية الله الشّيخ حسن حسن زاده
الآمنى، ط: ٩، قم: مؤسسه النشر الإسلامى (التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرف)، ١٤٢٢ هـ.

* كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال، العلامه علاء الدين على المتقى بن حسام الدين الهندي البرهان فوري، ضبطه و فسر
غريبه: الشّيخ بكرى حياتي، صحّحه و وضع فهارسه و مفتاحه: الشّيخ صفوه السقا، بيروت: مؤسسه الرساله، ١٤١٣ هـ.

* كيميای سعادت، أبو حامد محمد غزالی طوسی، به کوشش حسین خدیو جم، چ:

٨، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی: ١٣٧٨ هـ.

* مثنوى معنوی، جلال الدين محمد بلخی، تصحیح رینولد ا. نیکلسون، ترجمه و تحقیق: حسن لاھوتی، ٤، ج، چ: ١، تهران: قطره، ١٣٨٣
ھـ.

* مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، العلامه المولى محمد باقر المجلسي، تحقيق السيد هاشم الرسولي
و...، طهران: دار الكتب الإسلامية.

* معجم ألفاظ القرآن الكريم، مجمع اللغة العربية، ٢، ج، طهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٦٣ هـ.

* معراج السعادة، ملاً أحمد نراقي، چ: ٩ (با تجدیدنظر و إصلاحات)، قم: هجرت، ١٣٨٢ هـ.

* مفردات ألفاظ القرآن، الراغب الاصفهانی، تحقيق: صفوان عدنان داودی، ط: ١، دمشق: دار القلم (و) بيروت: الدار الشامية، ١٤١٢
ھـ.

* مكارم الآثار، ميرزا محمد على معلم حبيب آبادی، [به تصحیح و تحشیه آیه الله

سید محمد علی روضاتی]، ج ٦، چ ١: اصفهان: نفائس مخطوطات اصفهان، ١٣٦٤ ه.ش.

*مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، أبو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب السيرروي المازندراني، تحقيق و فهرسه: د. يوسف البقاعي، ط ٢: بيروت: دار الأضواء، ١٤١٢ هـ ق.

*نهج البلاغه، با ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، چ ٣: تهران: مؤسسه انتشارات و آموزش انقلاب إسلامی، ١٣٧١ هـ ش.

*وسائل الشیعه-تفصیل وسائل الشیعه.

٢٣٨: ص

اشاره

شماری از اجازات صادر شده از سوی مرحوم صاحب روضات الجنات

تدوین: سید جعفر حسینی اشکوری

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدّمه [مصحح]

چندی پیش جناب حجّه الاسلام و المسلمین سید احمد سجادی-دام ظله-از انتشار مجله‌ای در حوزه علمی اصفهان خبر داد و از حسن ظنّش به این حقیر درخواست مقاله‌ای جهت نشر در آن مجله گرامی را نمود و قرار بر آن شد تا در پاره‌ای از اجازات علمای اصفهان که در اختیار داشتم با دوستان همکاری نمایم.

خاندان روضاتیان یکی از اصیل ترین و ریشه دارترین خانواده‌های علمی اصفهان است که آثار و برکات وجودی و علمی آنان بیش از سه قرن گذشته تاکنون همچنان پابرجا و رجال برجسته ای از این خاندان برخواسته اند که همین موضوع ما را بر آن داشت تا به اجازات این بزرگ‌خاندان پردازیم.

در رساله حاضر به هفت اجازه از مرحوم علامه محقق مدقق سید محمد باقر بن زین العابدین موسوی مشهور به صاحب روضات که جهت برخی از شاگردانش

نگاشته پرداخته ایم که در آغاز هر اجازه نام مجاز و در پایان مکان نگاهداری آن آمده است.

آنچه در کروشه [[آمده اضافاتی است که وجود آن ضروری می نمود و اگر به اشتباهی در متن برخورده ایم بدون هیچگونه تصریفی به صحیح آن در پاورقی اشاره شده است. در پایان تذکر این نکته لازم است که اجازات حاضر به ترتیب تاریخی صدور آن تنظیم شده و چون یکی از اجازات میرزا محمد بن عبد الوهاب همدانی ناقص و از انجام افتادگی داشت و تاریخ آن معلوم نبود در پایان آمده است.

و ما توفیقی إلّا بالله عليه توكلت

قم المقدّسه-روز مبعث ۱۴۲۵

سید جعفر حسینی اشکوری

۲۴۰: ص

ا) اجازة للسيد عبد الغفار بن محمد حسين الحسيني التويسي ركاني:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عنون صحيفه حديث ربوبيته ببسمله بديع الایجاد، و عنون مشيخه قدیم الـوهیته بسلسله رفع الاسناد، رفع بطیف مشیته درجات أهل العلم و المعرفه و أرباب القابلیه و الاستعداد، و رجیح بطیریف منتهی المداد على دماء شهداء يوم الجھاد على رؤوس الأشھاد، و کتب لهم بجمیل ارادته اجازه الافاضه على قاطبه العباد و راتبه البلاد، و رتب لهم بجلیل موھبته قوانین الاستنباط و الاجتھاد، فسبحانه و تعالی من مفضل محسن مجمل مکمل منه المبدأ و إليه المعاد، و عليه وساده الاعتماد و الاستناد من کل سید و أستاد و سند من الاسناد و شیخ من مشايخ الھدایه و الإرشاد.

وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له في الملك و لا ولی له من الذل و لا جامله ولد من الأولاد و لا أحد من الأنداد أو الأضداد، شهاده منبه عن صحيحة الاذعان و الاقرار و سليم الاعتراف و الاعتقاد و مجزييه مجزييه يوم التناد بأحسن جراء رب العباد و مقصد العباد.

ثم الصلاه و السلام و التحيات الوافرات الباقیات الصالحات المبارکات دهر الدهور و أبد الآباد على قطب الأرض المھاد و رکن السبع الشداد محبید الحمید المحمود الأحمد الحمید المدی هو منذر للعباد لكل قوم هاد، و على أهل بيته الطیین الطاهرين المعصومین الذين هم لعباد الله أعون و أمداد و لبلاد الله أعلام و أوتاد و لرسول الله صلی الله علیه و آله أحفاد او أبو أحفاد ما حدی

حاد و عدى عاد و بلغ بالغ من أهل الدرایه إلى غایه المراد و من أهل الروایه إلى رایه السداد و آیه الاستسعاد.

أمّا بعد: فلما استجاز من هذا العبد صاحب وثيق العهد و ذاتي رحیق المعرفه و الفقه و الفضل من زمان ورود المهد، أرفع أهل زمانه في أنفع مراتب أقرانه بل أنبیل جميع إخوانه في أفضل ما أوتي أرباب شأنه و هو الأخ الصافی و الخدن الموافي و الصدیق الكافی عارج معارج العلم و العمل و الدين و دارج مدارج الاقتدار على استنباط الأحكام الشرعیه من البرهان المبین كأحد من المجتهدين مشید أساس المباني و مسدّد رواسی المعانی سیدنا الجليل الجميل «المیرزا عبد الغفار بن المرحوم السيد محمد حسین الحسینی التویسر کانی»- بلغه الله تعالى غایه الأمانی و أذاقه من القطوف الدوانی و طیبات ما يشرب في الجنان من الأولی- بادرت إلى اجابه مسؤله المتنی و باکرت إلى انانه مأموله الرزین، مع آنی لم أكن من رجال هذا الشأن و لم أعد إلى الآن في أبطال هذا المیدان تشبّها بأسلافنا الصالحين و تزيّنا بأزياء أشیاخنا الكابرین- رضوان الله تعالى عليهم أجمعین-

فاستخرت الله- جل جلاله- في ذلك و استعنـت به في سير تلك المسالك.. (١) جنابه المطاع تسليما لأمره المستطاع أن يروى عن هذا العبد الضعيف و ينبي عن هذا القنـ النحيف جميع مصنفاتـه و مؤلفاته و مقوءاته و مسموعاته و منشوراته و منظوماته و سائر حواشـيه و تعليقاتـه و رسائلـه و تقريراتـه التي منها كتابـه الكبير العـدى سـمـاه روضـات الجنـات في تراجم أحـوال العلمـاء و السـادات و هو في أربع مجلـدات كـتابـيات تـبلغ خـمسـين ألف بـيت.. (٢) و يـذكر فيه بـأجـود ما يـكون من البـيان و أـلطف ما يـقرب المـسمـوع إـلى العـيان طـرـائف فـقهـائـنا الأـخـيار و طـرـائف آـثار حـكمـائـنا الأـحـبار و نـوادر أـطـوار أـدبـاء هـذا الدـين و غـرـائب أـسرـار الـعـرـفـاء و السـالـكـين، و لـئـن كـان كـلـ شـيء من الدـنـيـا سـمـاعـه أـعـظـم من عـيـانـه فـلـعـمـرـ الحـبيبـ انـ

ص: ٢٤٢

-١ - (١)) هيـنـا كـلمـه لا تـقرـأـ.

-٢ - (٢)) هيـنـا كـلمـه لا تـقرـأـ.

كتابنا هذا يعكس ذلك في جميع أجزائه وأركانه، و الله يعلم ما بلغني من التعب ورأيت من المراره و النصب حتى أن جمعت فيه من فرائد أساطير القوم ما لا يحصى و من فوائد نحارير اليوم ما ليس يستقصى، نفعنی الله به و سائر اخوانی المؤمنين و جمع لنا به خير الدنيا و الدين.

و كذلك أذنت له-أدام الله تعالى فضله-أن يروي عنى كلّما أجيزل روایته و يأخذ مني كلّما أبیح لى نقله و حکایته من زبر أصحابنا البرره و كتب أخبارنا المعتربره و لا سيما الأربعه المتناسبه التي كان عليها المدار في جميع الأعصار و هي الكافي و الفقيه و التهذيب و الاستبصار، بحق روايتي إليها عن أفواه مشايخ أجلاء و أشفاه أكابر أوتاد، أقدمهم و أجلّهم و أفقهم و أولئم سيدنا الأستاد و شيخنا الاستناد و الاعتماد ملاذ الاسلام و المسلمين و آيه الله تعالى في العالمين سميتنا العلامه و تير أقاليم الخاصه و العامة مستغرق بحار رحمه إلها الغنى القوى الحاج سيد محمد باقر بن المرحوم السيد محمد نقى الرشى الموسوى صاحب كتاب مطالع الأنوار في خصوص فقه الصلاه شرعا على كتاب شرائع الاسلام في ست مجلدات فخام، و مختصر منه بالفارسيه سمياه كتاب تحفه الأبرار، و كتاب آخر سمماه الزهره البارقه في أحوال المجاز و الحقيقة بل سائر مباحث الألفاظ في الحقيقة، إلى غير ذلك من رسائله الكثيره و أجوبه مسائله الغفيره في الفقه و الرجال و العربية و غيرها، و كانت وفاته في عصيره يوم الأحد الثاني من شهر ربيع الأول سنه ستين و مائتين بعد الألف من الهجره المباركه.

عن جماعه من فحول زمانه و صدور وقته و أوانه أجلّهم و أرفعهم سيدنا العلى العالى و النور المتعالى السيد على بن السيد محمد على بن السيد أبي المعالى صاحب الشرح الكبير على كتاب مختصر النافع، و أسدّهم و أفقهم الشيخ جعفر بن الشيخ خضر النجفي صاحب كتاب كشف الغطاء و غيره، و أدقّهم و أفضلهم الآميرزا أبي القاسم القمي صاحب القوانين و الغنائم و شرح تهذيب الأصول و غيرها.

بحق رواييه هؤلاء الثلاثه جميما، عن أستاد الكل في الكل و الجنّه العاليه الدائمه الفضل و الأكل مولانا الآقا محمد باقر بن المولى محمد أكمـل المشـهـر بالمرـوقـج البـهـبـهـانـي صـاحـبـ كـتابـي

الفوائد العتيق و الجديد و رساله الاجتهاد و التقليد و شرح مفاتيح الفقه و رسائل كثيره فى الفقه و الأصول و الرجال و غيرها، و توفى في سنة ثمان (١) و مأتين بعد الألف و دفن في الرواق الشرقي من حرم مولانا و إمامنا أبي عبد الله الحسين-صلوات الله و سلامه عليه-

و ثانيهم: السيد الجليل الفاضل زين المجتهدين و عين الأفضل شيخ إجازتنا في الحائر المطهر الشريف الآقا سيد إبراهيم بن السيد محمد باقر الموسوي القزويني القاطن في تلك البقعة المقدسة حيّا و ميتا صاحب كتاب الضوابط في الأصول و نتائج الأفكار في تلخيص ذلك الطول و كتاب دلائل الأحكام في فقه آل الرسول و غير ذلك، و توفى بوباء العراق في حدود سنة اثنين و سنتين و مأتين بعد الألف، عن جمله من تلامذة مشايخ شيخنا الأجل الأول منهم: الشیخ علی بن الشیخ جعفر المتقدم ذكره الشريف، عن المشايخ المذكورين، عن سمینا المرورج العلامه-أعلى الله تعالى مقامه-

و ثالثهم: الشیخ الفاضل الفقيه و الحبر العالم النبیه صاحب الفضل و الشرف و زین فقهاء مشهد النجف الأشرف مولانا الشیخ محمد بن الشیخ علی بن الشیخ جعفر باجازه کتبها لی على ظهر کتاب شرحی الحمید على رساله ألهی الشهید زمان تشریفی بزيارة سیدنا أمیر المؤمنین-علیه سلام الله و الملائکه و الناس أجمعین-بحق روایته الشریفه عن أبيه، عن جدّه، عن المرورج البهبهانی.

و رابعهم: الشیخ الفاضل الأوحد و الفقيه الأمجد الشیخ قاسم بن الشیخ محمد النجفی الأصل و الوطن و المحتد صاحب الشرح المبسوط العذی هو فی مجلیدات جمّه على شرائع المحقق الحلی-علیه الرحمه-باجازه کتبها لی أيضا فی ذلك السفر المبارك بخطه الشريف، عن شیخه الأجل الأفضل الأفقه الأخر الشیخ حسن بن مولانا الشیخ جعفر، و قد رأیت بخطه الشريف صوره اجازته له على ظهر بعض مجلیدات کتابه المذکور منه عن اجتهاده المطلقا

ص: ٢٤٤

١- (١)) كذا في الأصل و الصحيح «ست» كما صرّح به المعجز في بعض اجازاته الآخر.

و مهارته الكاملة في الفقه والأصول، ولم يقل فيه إلا الحق.

و خامسهم: الوالد المبرور المرحوم و جامع الفضائل و العلوم، أزهد فضلاء زمانه و أعرف نبلاء أوانه، سليل الفقهاء الماجدين و سمي سيّد الساجدين مولانا الحاجي مير زين العابدين -أسكنه الله في أعلى علّيin و حشره مع أجداده الطاهرين المعصومين - بحق روايته بالاجازة الصربيحة عن جماعه من علماء عصره و فقهاء وقته أعلامهم سندا و أرفعهم طریقا والده السيد السعيد و العالم الرشيد زبده المحدثين و أسوه المدرسين السيد أبو القاسم جعفر بن السيد المحقق الفاضل الكامل قدوه الأعظم و الأفضل أبي المكارم حسين بن السيد الأكمل الأجل الأفضل الأمير أبي القاسم بن الأمير سيد حسين الحسيني الموسوي الأول، عن والده الجليل النبيل المبرور المذكور صاحب حواشى شرح اللمعه المشهوره التي هي على كثير من نسخ ذلك الكتاب مسطورة، و غير ذلك من المصنفات الكثيرة بالعربيه و الفارسيه، و كان-رحمه الله- أحد مشايخ المحقق القمي صاحب كتاب القوانين و غيرها في القراءه و السمعاء و الاجازه و غيرها، و اسمه الشريف مذكور مع نهايه التعظيم و التبجيل فيما رأيناه من اجازات المحقق المذكور.

بحق روايته عن شيخه الفاضل الحاذق و العالم الباذل الفائق مولانا محمد صادق بن الفاضل الجليل العلامه الرباني المولى محمد بن عبد الفتاح التنكابنى المازندرانى و هو المولى محمد المشهور بسراب صاحب المصنفات الكثيرة في الكلام و الفقه و الأصول و غيرها، و قد ذكرنا أحواله الشريفه على التفصيل في كتاب رجالنا الكبير، عن والده الجليل المذكور، عن شيخه و أستاده العلامه مولانا محمد باقر بن المولى محمد مؤمن السبزوارى صاحب كتاب ذخیره المعاد و کفایه الفقه و مفاتیح النجاه و غيرها، عن السيد البارع الالمعنی السيد حسين بن السيد حیدر الكرکی العاملى، عن شیخنا البهائی، عن والده الجليل الشیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی، عن شیخنا الشهید الثانی زین الدین بن علی -عاملهم الله تعالى بلطفه الخفی و الجلی -.

ح: و أروى أيضاً عن والدِي الجليل العلّامه -أعلى الله تعالى مقامه- عن السيد الكبير و العالم التحرير الأمير محمد حسين بن الأمير عبد الباقي بن الأمير محمد حسين الكبير ابن بنت سمّينا العلّامه المجلسي صاحب كتاب بحار الأنوار، عن والدِي الأمير عبد الباقي المذكور، عن والدِي الأمير محمد حسين المبرور المترجم عن كيفيه أحواله الشريفيه أيضاً في كتاب رجالنا الكبير على التفصيل، عن جده العلّامه المجلسي قدس سره القدوسي -

و سادسهم: السيد السندي و الركن المعتمد محقق زمانه و مدّقّ أوانه و البارز في العلم و العمل على جميع أشباهه و أقرانه الأمير سيد حسن بن الأمير سيد على الحسيني الاصفهاني المدرّس في الأصول و الفقه بدار السلطنه اصفهان باجازه كتبها لي في حدود سبعين و مائتين بعد الألف و إن كانت طريق روایته منحصره فيما يرويه بالإجازه عن والدنا المبرور عن مشايخه المعظمين الذين كتبت أنا بأمره المطاع لجنبه المكرّم تفصيل أسمائهم الشريفه و طرق روایاتهم الطريفه بخطي البائر و تقريري القاصر، كما أنّ من جمله مشايخ اجازه والدِي المبرور أيضاً هو سيدنا السمي الأول الذي أجازني في حدود تسع و خمسين بعد المائتين و أجازه في حدود اثنين و عشرين و مائتين، فصدق أنّ مسند روایتي بهذين الطريقين الأنقيين أيضاً ينتهي إلى سمّينا المرّوج البهبهاني.

و على ذلك فلنكتف في هذه العجاله هنا بذكر طریقه الأنقيه إلى أصحاب الكتب الأربعه و غيرهم لاتصال سندنا به من الجهات السّت المذکوره لاـ محاله بخلاف طرق من كان من طبقته من المذين أشير إليهم من قبل، مضافا إلى جريان عاده المتأخرین عنه غالباً بعد اخلاء اجازتهم عن الانتهاء إليه، ثم الاكتفاء بذكر طریقه الواضحه إلى علمائنا المتقدّمين و ساداتنا الأقدمين.

و قد انحصر شیخ اجازته فيما رأيناها من اجازاته و اجازات من روی عنه بروايته في العلم الفرد في ذلك الوقت و هو حضره والدِي الجليل الأنبل و النبیل الأفضل مولانا محمد أکمل الاصفهانی العذی کان من علماء زمان الفترة الواقعه بين زمنی الباقرین المرّوجین و تزوج

بابنه الفاضل المحدث نور الدين بن المولى محمد صالح المازندرانى المشهور شارح أصول الكافى و غيره، فولد منها سمينا المررّوج، و كان المولى نور الدين المذكور ابن بنت مولانا الفاضل التقى المجلسى، لأن أحدى بناته الأربع المخدرات كانت فى بيت المولى محمد صالح المذكور كما أوضحتنا ذلك بما لا مزيد عليه فى ترجمته من كتاب الروضات، فيكون على ذلك سمينا العلامه المجلسى حال أم سمينا المررّوج البهبهانى من جهة الأب و والده التقى المتّقى جد أمّه من قبل الأم و الفاضل المازندرانى المذكور جد أمّه من قبل الأب كما تراه عليه رضوان الله - و كثيرا ما يعبر عن الأول بخالى و عن الآخرين بجدّى باعتبار أنهما الثلاثة للثلاثة.

ثم إن المولى محمد أكمل المذكور أيضا يروى عن جماعه من فضلاء عصره و مشايخ زمانه، أفضلاهم و أجلّهم و أحقرهم بالتقديم هو الفاضل الفخيم و قبله أهل العلم و التعليم حجه الاسلام و المسلمين و آيه الله تعالى في العالمين سمينا الأجل الأكرم مولانا محمد باقر بن المولى محمد تقى المجلسى - قدس سره القدوسي - عن والده الفاضل المحدث الورع التقى المولى محمد تقى بن المولى مقصود على الاصفهانى الملقب بالمجلسى، عن المولى الفاضل الكامل المجتهد المعلى أبي الحسن على المشتهر بالمولى حسنعلى ابن المولى المحقق المدقق الفاضل العلامه مولانا عبد الله بن الحسين التسترى، عن والده الفاضل المعظّم المذكور، عن الشيخ نعمه الله بن أحمد بن خاتون العاملى، عن شيخه المحقق الثانى على بن عبد العالى الكركي العاملى.

ح: و عن المولى حسنعلى المذكور، عن شيخنا البهائى المرحوم محمد بن حسين بن عبد الصمد الحارثى العاملى، عن والده الفقيه المبرور الشيخ حسين بن عبد الصمد المعظّم إليه - رحمه الله تعالى عليه و عليه - عن شيخنا الشهيد الثانى زين الدين بن على العاملى الشامى، عن مشايخه الأجلة المذكورين بتفاصيل اسمائهم السامية و اوصافهم الزاكية فى إجازته الكبيرة المشهورة التى كتبها للشيخ حسين بن عبد الصمد والد شيخنا البهائى - عليهما الرحمة - و منهم من قدمه هناك على سائر مشايخه المعظّمين و هو الشيخ الفاضل

الكامل نور الدين على بن عبد العالى الميسى العاملى، و هو غير الشيخ على بن عبد العالى الكرکى العاملى الملقب بالمحقق الثاني صاحب كتاب جامع المقاصد فى شرح القواعد و غيره و متأنّر عنه فى الطبقه يسير كما يئنّا فى كتاب رجالنا الكبير، ولذا لم يلقه شيخنا الشهيد الثانى و إن كان قد أدرك أواخر زمانه الشريف، أو لأنّه كان قاطنا بديار العجم فى ذلك الزمان.

بحقّ روایه ذلك الشيخ الجليل عن الشيخ شمس الدين محمد بن داود المشتهر بابن المؤذن الجزئي العاملى- و نسبته إلى قريه جزئين على وزن سكين احدى قرى خطّه جبل عامل الشام المحروسه-عن نافله عمّه الشيخ ضياء الدين على بن شيخنا الأجل الأفقة الأفخم الأفضل الأكمل محمد بن مكي الجزئي العاملى الملقب بالشهيد الأول، عن والده الشهيد المبرور الذى هو ابن عمّ ابن المؤذن المذكور كما نقل عن تنصيص شيخنا الشهيد الثانى بذلك فى بعض اجازاته، عن الشيخ فخر الدين محمد بن الحسن بن المطهر المشتهر بفخر المحققين، عن والده جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر المشتهر و الملقب بالعلامة على الاطلاق، عن والده الشيخ الفقيه المسلم يوسف بن المطهر الحلّى، عن حاله المحقق على الاطلاق أبي القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد الحلّى صاحب المعتبر و الشرائع و المختصر النافع و غيرها، عن السيد السعيد شمس الملّه و الدين نجم الدين فخار بن معد الموسوى، عن الشيخ سعيد الدين أبي الفضل شاذان بن جبرائيل القمي، عن الشيخ العمامد أبي جعفر محمد بن أبي القاسم الطبرى، عن الشيخ الجليل أبي على الحسن بن الشيخ الإمام أبي جعفر محمد بن الحسن المتوفى بالغرى السرى و المشتهر بشيخنا الطوسي صاحب كتابى التهذيب و الاستبصار و غيرهما من المؤلفات الجمّه المذكوره بأسمائها فى معظم كتب الرجال، عن والدهشيخ الطائفه الحقّه و رئيس الفرقه المحقق، عن الشيخ الفريد و أفضل جميع الأساتيد محمد بن محمد بن النعمان البغدادى الملقب بالمفيض، عن شيخه الفاضل المحدث الأمين فخر هذه الطائفه أبي جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه

القمي المشتهر بالشيخ الصدوق، عن والده المنتجب المنتخب شيخ القميين في وفاته على بن الحسين بن بابويه المدفون في مقبرة قم المباركة صاحب الرسالة المشهوره.

ح: و عن الشيخ المفيد، عن الشيخ الفقيه أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عن شيخنا الأجل الأقدم ثقة الإسلام ركن الشيعة أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني الرازي، بحق روایته -رحمه الله تعالى- مثل روایة على بن بابويه القمي والد شيخنا الصدوق، عن مشيخه أسايندهما وعدّه مشايخهما المذكورتين في كتب رجال الإمامية إلى أن تصل برجال أمّتنا المعصومين -
صلوات الله عليهم أجمعين -

ثم إنّي أشترط على جناب المستجيز على النحو الوجيز كلّما اشترط على شيخ مجيز من الأخذ بالحائطه للدين و رعايه حرمه الفقهاء و المجتهدين و اصلاح السريره و اخلاص النية و إغاثه الملهوف و قضاء حاجات المضطرين و المتأجرين و اعانه الفقراء و المساكين و المعاشره مع المؤمنين و المجانبه عن مجالس الجبابره و الظالمين و المحافظه على الصلوات و الملازمه للجماعات و المناجاه في الخلوات مع ولئ الحاجات و المواظبه على تلاوه القرآن في طريف الحالات و الدعاء في ظهر الغيب لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات و خصوصا الآباء و الأمهات و الأخوه و الأخوات و سائر ذوى القرابات و مشايخ الإجازات و المتحملين للروايات.

و ألتمس من جنابه الأكرم أن لا يحرمني من صالح الدعوات و أسأله أن يجريني على خاطره الشريف في مظان الإجابات و يدعو لي بالخير في أعقاب الصلوات و سائر شرائف الأوقات قبل الوفاه و بعد الممات و يجعلني في حل و رخصه من جميع التقصيرات و التفريطات و التسويفات و التسويلات و يقابل السيئات بالحسنات و يفتح مجالسه المعقدة بالافاضات و الإفادات و يختمه بالصلوات و التحيّات على محمد و أهل بيته السادات و يكثر من الاستعاذه بالله العزيز العليم من شر الشيطان الرجيم و من اطابه الكلام في جميع الليالي و الأيام بفرسي الجنّه العاليه اللذين هما قول: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر؛

وَلَا حُوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

و كتبت هذه الأحرف إجابه لأمره العالى بكفى البائر البالى فى ظهيره يوم الخميس الأنیس لأربع خلون من ذى قعده الحرام عام تسعه و سبعين و مائتين بعد ألف تام من هجره سيد الأنام -عليه و آله آلاف التحيه و السلام - و أنا عبيد الله المسكين و مخلوقه الصعيف المستكين محمد باقر بن زین العابدين الموسوى عاملهما الله بعفوه القوى و فضله النوى و ثوابه السوى و سحابه الروى و نواله الصورى و المعنوى -آمين رب العالمين -

ثم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى.

و أقول: بعد الإعاده لما صفتى من ذلك و ما كفى لما أجلت النظر ثانيا لا كسلا و لا متوانيا فيما أفاده جناب المستجيز -متّعه الله بعمره العزيز -في مراتب شئ من العلوم و مراحل لا - تؤتى من الكمال المكتوم، و اطلعت على رقم بعض أعاظم فضلاء الرzman - أسكنه الله تعالى بمحبوحات الجنان -في التصريح بأنّ جنابه العالى بلغ مرتبه الاجتهاد على الاطلاق و حرم عليه التقليد لغيره بدون الاغراق صار اعتقادى الدالك أيضا في حقه ذلك و طفقت أحمد الله -سبحانه- على نيله المحقق لأكباد تلك المسالك و نبله المطوق على أجياد تلك الممالك و زدت في توصيته بالاشغال بمراسيم الاستنباط و باستفراغ الوسع في تحصيل جواهر الأحكام بالاستدلال من المناطق و كذا في مسألة الدعاء منه -سلّمه الله تعالى -في مظان الإجابات و حفظه لحقوق المصادقه و المصافاه حين الحياة الفانية و بعد الوفاه. و كتب ذا في سلخ رجب المرجب (١٢٨٠) (١).

ص: ٢٥٠

١-(١)) مكتبه السيد أحمد الروضاتى، تهران، صوره هذه الاجازه موجوده في نفحات الروضات / ٣٣٣-٣٣٨.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الكامل على الاطلاق والمالك بالاستحقاق والمدرك بالاستدراك والمنعم بالاستغراق والمنفق مع الارفاق والمنتقد من الاملاق، خالق الخلق و خازن الأرزاق و الخطيب بما عندكم ينفذ و ما عند الله باق، و الصلاه و السلام الراقيان الباقيان إلى أن تبلغ نفووسنا الترافق و قيل من راق و السائحان السابحان مع من يستحبن بالعشى و الاشراق إلى ميعاد يوم التلاق على سيد خلائق الخلاق و أشرف أشرف الأطياق مكمل مكارم الأخلاق و مكفل مراسم الأفلاق و من كان له من كل جميل خلاق و على كل جيل أعلاه و أوتى إجازه البلاغ إلى جميع الآفاق محيي المصطفى المنتصري المرتقي من حضيض هذه الداجيه إلى أوج راق و رفيع رفراق و العارج على متن البراق إلى ذروه سنام الأرواق، و على آله الاولى إلى سلسله أسانيدهم العاليه تمد الأعناق و على صلصلة أحاديثهم الساميه تدق الأوراق ما بقى المؤمنون يؤمنون بالغيب و يؤمنون النفاق و يحسنون باخوانهم الطئون و يحفظون الميثاق.

أمّا بعد: فلمّا طال ما أنهى إلى بطريق الرحال، وصال ما ألقى على سبيل التوال من طلب..^(١) في عالم الظلال و حليفنا يوم وقوع الألفه بين جواهر الأمثال صفوه الأحباب و القابض على عروه محامد الأصحاب الأنجب عمده العلماء الماجدين و زبه الفضلاء الناجدين، صاحب الدرجات الرفيعه و صاعد الرتبات المنيعة البديعه، جامع مراسم المعقول و المنقول و قارع مسامع الفروع و الأصول، بالغ مبالغ المجتهدين الأعلام و عارج معارج المستفيدين في الإسلام و هو العالم الرباني و الحبر الصمدانى أبو الفضائل مولانا «الأميرزا مُحَمَّد بن الحاجي عبد الوهاب الهمداني» -بلغه الله غايه الأمانى و أذقه حلاوه

ص: ٢٥١

١- (١) هيئنا كلامه لا تقرأ.

الحقائق و المعانى-أن اهدى إلى بابه الأكرم و اتحف إلى جنابه المحترم إجازه ما صحت لى روایته و حلت لى إجادته و إجازته كما كان من ديدن أسلافنا الصالحين و استمررت عليه شيمه أشياخنا السابقين-رضوان الله عليهم أجمعين-مع أنى لم أك من فوارس ذلك الميدان و لا في عدد من يظن به استعداد أولئك الفرسان الأعيان، فطممت في نفسى القاصره الخاسره من حسن هذا الظن و طفت أقول: اللهم اجعلنى برحمتك خيرا من ظنه الحسن.

ثم استخرت الله الملك العزيز في إجابة جنابه المستجيز على النمط الوجيز و أجزت له أن يسند إلى أيضا روایه مؤلفات الأصحاب و يروى عن جوامع أحاديث الرسول و أهل بيته الأطیاب-عليهم سلام الله إلى يوم الحساب-و خصوصا الأربعه المقبوله المشهوره التي عليها المدار في جميع الأعصار الكافى و الفقيه و التهذيب و الاستبصار، و كذلك الأربعه الأخرى التي جاءت على أثر تلك الأنوار و هي الوافى و الوسائل و جوامع الكلم و البحار، بحق روایتى إياها عن جماعه من مشايخ هذا الزمان و جبله من كبرائنا الأعيان و علمائنا الأركان أعلاهم سندا و مرتبه و أسمائهم سمه و منقبه هو سيد الفقهاء المسلمين و حجه الاسلام و المسلمين سميّنا الأجل الأعظم و البحر الخضم الحاج سيد محمد باقر بن المرحوم السيد محمد نقى الموسوى الجيلاني ثم الإصفهانى صاحب كتاب شرح الشرائع الموسوم بمطالع الأنوار فى ست مجلدات كبار مع كتاب تحفه الأبرار و كتاب الزهره البارقه فى خصوص مباحث الألفاظ من الأصول و غير ذلك من المصنف المطبوع المقبول فى مراتب المعقول و المنقول.

بحق تحدىه و روایته لا حظه الله بعين عنايته و حسن رعايته-عن جمله من مشايخه الكبارين و جله من مراجعه الفاخرين منهم: المحقق المدقق الأميرزا أبو القاسم القمي، و الفقيه النبی الشیخ جعفر بن الشیخ خضر الجناحی النجفی، عن شیخهما الأجل الأفضل الأنبل مولانا الأقا محمد باقر بن المولی محمد أکمل، عن أبيه المذکور المبرور، عن الشیخ جعفر القاضی و الأقا جمال الدين محمد الخوانساری و المولی میرزا محمد الشروانی بل

العلامة المجلسي الثاني، عن أبيه المولى محمد تقى بن المولى مقصود على المجلسي الاصفهانى، عن شيخنا البهائى، عن والده الشيخ حسين بن عبد الصمد العاملى، عن الشهيد الثانى - قدس الله تعالى أرواحهم و روح أشباحهم -

ح: وأروى أيضا بالإجازه عن شيخى و سندى و والدى الماجد البارع الورع الجامع المطلق الحاجى أمير زين العابدين بن الفاضل الكامل السيد أبي القاسم بن الفقيه الأوحد السيد حسين بن الأديب الأفقه الأمجد السيد أبي القاسم جعفر بن الحسين الحسيني الموسوى، عن أبيه، عن أبيه، عن مشايخه الكابرين المنتهيين إلى شيخنا البهائى أيضا.

ح: وعن أبيه، عن السيد محمد مهدى العلامه الطباطبائى المشتهر ببحر العلوم، عن المروق البهائى و غيره.

ح: و عن أبيه، عن المولى محمد صادق بن المولى محمد التنكابنى الشهير بسراب، عن أبيه المذكور أحد علمائنا الأقطاب، عن شيخه المحقق مولانا محمد باقر السبزوارى الخراسانى، عن السيد حسين بن السيد حيدر الكركى العاملى، عن شيخه الشيخ بهاء الدين محمد المتقدم على اسمه التعظيم.

ح: ولـى الرواـهـةـ أـيـضاـ بـالـإـجازـهـ عـنـ السـيـدـيـنـ الـأـيـدـيـنـ الـمـجـهـدـيـنـ الـمـعـتـمـدـيـنـ الـمـدـرـسـيـنـ الـمـؤـسـسـيـنـ الـآـقاـ سـيـدـ إـبرـاهـيمـ بـنـ السـيـدـ مـحـمـدـ بـاقـرـ الـمـوـسـوـىـ الـقـزـوـيـنـيـ الـمـتـوـطـنـ بـالـحـائـرـ الـمـقـدـسـ حـيـاـ وـ مـيـتاـ، وـ الـأـمـيـرـ سـيـدـ حـسـنـ بـنـ الـأـمـيـرـ سـيـدـ عـلـىـ الـحـسـيـنـ الـاصـفـهـانـيـ، عـنـ مشـاـيـخـهـ الـأـجـلـهـ الـمـنـتـهـيـهـ أـيـضاـ إـلـىـ الـجـمـاعـهـ الـمـذـكـورـيـنـ.

و لـيـطـلـبـ ماـ يـزـيدـ عـلـىـ ذـلـكـ مـنـ كـتـبـ الـإـجازـاتـ وـ تـرـاجـمـ الـعـلـمـاءـ وـ السـادـاتـ وـ لـاـ سـيـمـاـ كـتـابـاـ الـكـبـيرـ الـذـىـ وـ ضـعـنـاهـ فـيـ هـذـاـ الـبـابـ وـ أـوـدـعـنـاهـ فـوـائـدـ لـاـ تـحـصـىـ قـلـ ماـ يـوـجـدـ نـظـيرـهـ فـيـ كـتـابـ وـ سـمـيـنـاهـ كـتـابـ روـضـاتـ الـجـنـاتـ جـعـلـهـ اللـهـ تـعـالـىـ مـنـ الـبـاقـيـاتـ الـصـالـحـاتـ -

ثـمـ الـمـلـتـمـسـ مـنـ جـنـابـ الـمـقـصـودـ بـهـذـهـ الـكـلـمـاتـ الدـعـاءـ بـالـخـيـرـ فـيـ مـظـانـ الـاجـابـاتـ

و الشفاعة إلى الله - تبارك و تعالى - في جميع الحالات كما أنا من الآن موطن نفسي الخاطئ بمعونه الرحمن أن لا أنساه من الدعاء في تلك المظان و أقرأ عليه السلام الوافر و استدعيه الجواب و أحمد إليه الله - سبحانه و تعالى - و أصلى و أسلم على محمد و أهل بيته الأطياب و أرجو منه الثواب و كتب ذا في عصر يوم الإثنين الحادى عشر من رجب المرجب المكرم أحد شهور سنه ثلاثة و ثمانين و مائتين بعد الألف.

٣) إجازة للسيد محمد مهدى بن محمد الحسيني البروجردى:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المتفضل بالنعم و الشكر لله المتحن بالكرم و المن لله المتفرد بالقدم، خالق اللوح و القلم و معلم الإنسان ما لم يعلم، و المقىس له المواهب و القسم على من له القابلية الحاصله من مراتب الهمم و الأهلية الناشئه من طرائف الشيم، و الصلاه و السلام على سيدنا و نبينا الأعز الأكرم و الأجل الأفخم و الأجد الأعلم و الأشد الأحلام و الأسد الأحکم محمد المصطفى المجتبى المرتجل المبعوث إلى كافة الأمم و عامة صنوف أهل العالم، و على آله و عترته المستودعين لجواهر الحكم المستأهلين لبواهر العضم.

أمّا بعد: فلِمَّا ان طال ما أنهى إلى من استدعاء سيدنا الجليل و أيد أرباب الطلب لفنون التكميل، سائن ديار الورع و التقوى و الدين و فارس مضمار المعرفه بأحكام الشرع المبين، مبين مراتب الحلال و الحرام و مزین مناصب أئمه الاسلام - عليهم السلام - شرف السادة العلویه و فخر الدوحة المصطفويه صاحب القوه القدسیه و صاعد الدرجه القدسیه، عارج معراج الاجتهد بجهاده المجدی و ناهج مناهج الاستنباط بشهاده المستجدی ابن سیدنا الأجل الأفضل الأمجد و العالم المؤید المسدّد السيد محمد مجتهد العصر و الزمان و فقيه

الدوران «السيّد محمّد مهدي الحسيني البروجردي» - عصمه الله من كُلّ شيء مردى و منحه بكلّ شيب طيب غير روى - أن أكتب له - أداء الله تعالى فضله و نبله - على سنن أشياخنا الماجدين و سير أسلافنا الناجدين تفصيلاً لقبيله رواه الأخبار و توصيلاً بوسيله وعاه الآثار إطوالاً - لسلسلة حرس هذا الدين إلى الجلاس المبعدين و ایصالاً لمنفلت ايمان الحالين على منافق أفواه الطالبين نسخه اجازه ذات امازه توجب له جواز اسناد الروايه إلى هذا العبد الضعيف و تذكره رخصه بعد طول زمن ربصه تنفعه في مقام الرعايه لحقوق شقوق التكليف.

فاستخرت الله سبحانه و تعالى - في اجازبه جنابه المحترم إلى ذلك المرام، وأجزت له أن يروى عن كل ما أجازلي المشايخ الكرام و أستايدى العظام بأسانيدهم العالية النظام - جراهم الله تعالى عن الاسلام و أهل الاسلام أفضل جراء أرباب الأعلام و أصحاب الأقلام - و هم عده من عمد أفراد الزمان و زمرة من زبد أركان الايمان أجلهم قدرأ و أتمهم بدرأ و أرفعهم شأنأ و أدقهم نشدانا هو سيد فقهاء الأولين و الآخرين و المؤيد من عند الله تعالى - في اعلاء كلمه الحق والدين، سلطان المجتهدين و برهان المعتمدين أفضل المطلعين و أكمل المتبعين ملجاً الأبعد والأداني مولانا الحاجي سيد محمد باقر ابن المرحوم السيد محمد نقى الموسوى الجيلاني ثم الاصفهانى صاحب كتاب المطالع في شرح الشرائع و غير ذلك من المصائف الشائعة و المؤلف الرائع.

فأنا أروى عنه - قدس سره - بالاجازه الصربيحه جميع معتبرات كتب أحاديث الشيعه عن جمله من مشايخه الأعلام أمئه دين الاسلام أحدهم: السيد السند الأجل الأعلم العلى العالى ابن السيد محمد على بن السيد أبي المعالى العلوى الحسنى الطباطبائى الكربلاىي صاحب كتاب رياض المسائل فى شرح المختصر النافع و شرح آخر عليه صغير كتبه بعد شرحه الكبير.

بحق روایته علی حسب ما وقع فی اجازته عن خاله المتبرّ القمّقام و المرّوج لشريعة

الاسلام مولانا الآقا محمد باقر بن المولى محمد أكمل الاصفهانی ثم البهبهانی ثم الكربلائی - عامله الله بطريقه العلائي و فضله الغير المنقطع الولائي- عن والده الجليل المبرور المزبور -خالدہ اللہ تعالیٰ فی دار السرور- عن جماعه من فضلاء زمانه منهم: الفاضل الكامل المتقدم على جميع أقرانه المولى میرزا محمد بن المولی حسن الشروانی، و الآقا جمال الدین محمد بن المرحوم الآقا حسین بن جمال الدین الخوانساري ثم الاصفهانی، و الشیخ جعفر بن کمال الدین البحرانی المشتهر بالقاضی صاحب حواشی شرح اللمعه و غيرها، بل العلامہ المجلسی كما استفید لنا من بعض صور الإجازات لمولانا الفاضل المحقق القمی- رضوان الله تعالى عليهم أجمعین-

بحق روایه جمیع هؤلاء الأعظماء الفضلاء، عن عماد المحدثین الأجلاء محمد تقی بن مقصود على النطیری ثم الاصفهانی المشتهر بالمجلسی والد سینا الامام العلامہ الذى هو صاحب کتاب البحار و كثير من المؤلفات الكبار و الصغار، عن شیخ روایته الفاضل الفقیه المتكلّم الأصولی مولانا أبي الحسن على المعروف عند الطائفه بالمولی حسنعلی ابن علامہ زمانه المجتهد على الاطلاق و المشتهر أمره فی الآفاق المولی عبد الله بن حسین الشوشتاری، عن شیخ قراءته و اجازته الشیخ بهاء الدین محمد العاملی، عن والده الجليل المعتمد الشیخ حسین بن عبد الصمد، عن الشیخ زین الدین بن علی بن احمد الشامی الملقب بالشهید الثانی-بلغه الله غایه الأمانی-

ح: و عن السيد السمنی المتبع على اسمه السامي أولاً، عن شیخه الآخر و عماده الأجل الأفقه الأفخر الشیخ جعفر بن الشیخ خضر النجفی الابتداء و الانتهاء صاحب کتاب کشف الغطاء فی مبھمات الشريعة الغراء، عن العلامہ المرrocج المبرور المزبور إلى غایه استناده المذکور.

ح: و عنه- أعلى الله تعالى مقامه-عن الفاضل المحقق المدقق الأعمین المیرزا أبي القاسم بن حسن الجیلانی ثم القمی صاحب کتاب الغنائم و القوانین.

ح: و من جمله مشايخ روایتی و مصادر اجازتی أيضاً هو والدی الجلیل النبیل و أستادی الاستناد الفاقد فی وقته للعدیل و البديل، جامع مراتب المعقول و المنشق و ناظم مراحل الفروع و الأصول، قدوه الزاهدین و جمال المجاهدین ابن السید المکرم و الفاضل المفہم أبي القاسم جعفر مولانا الحاجی الامیر زین العابدین-أجزل الله تعالیٰ برّه و قدس سرّه- فإنّی أروی عنه بموجب الاجازه جميع کتب الأخبار، عن والدہ الجلیل المترّلہ و المقدار، عن والدہ الواقع ذکرہ السامی فی درج اجازات الأبرار سید المحققین بنصوص اعاظم ذاکریه و أسعد المدققین برصوص لوازم ما یریه النور الالمعنی و الحبر اللوذعی أبي الفضائل و المکارم السید حسین بن السید أبي القاسم بن السید حسین بن السید قاسم الحسینی الموسوی -بورک على رسمه الروی و تورک سوا رسمه السوی- عن النجم البارق و الحبر الحاذق ابن مولانا محمد بن عبد الفتاح التنكابنی المشتهر بسراب المولی محمد صادق، عن والدہ الفاضل الماهر فی الأصولین و صاحب المصنفات البھیه الحاویه لکل شیء، عن شیخه البارع المسلم فضلہ فی البلاد مولانا محمد باقر بن محمد مؤمن الخراسانی السبزواری مصنف کتابی الکفایه و شرح الارشاد، عن السید الفاضل الكامل المحدث و النور المنجلی حسین بن السید حیدر الکرکی العاملی، عن شیخنا البھائی، عن أبيه، عن الشهید الثانی.

ح: و منهم الفقيه الفاضل و النبیه الباذل جهده فی تحصیل الفضائل و الفوائل الشیخ قاسم بن الشیخ محمد الغروی شارح الشراع علی الوجه المرضی، عن شیخه العالم المتقن و الفقيه الأفضل الأمتن الشیخ حسن بن مولانا الشیخ جعفر، عن أبيه المتقدّم العمام، عن الامام المرّوج الاستناد إلى آخر الاسناد.

ح: و منهم السید السند و الأمین المعتمد أحسن المؤسسین و أمتن المدرّسین العالم الربانی و الحبر الصمدانی الامیر سید حسن بن الامیر سید علی العلوی الحسینی الاصفهانی باسناده المتّصل بواسطه والدنا الجلیل إلى المرحوم الشهید الثانی.

ثم إن الشهید الثانی یروی عن جماعه من العلماء العظام و الفضلاء الفخام و له طرق كثیره

إلى الكتب الأربعه و غيرها من المؤلفات والأرقام وأحاديث أئمه الاسلام- عليهم السلام - و آمن طرقه الأشهر الأسبع ذكرها في كتب الإجازات والأخبار هو ما يرويه عن شيخه الجليل المقدار وأستاده الجميل الآثار الشيخ نور الدين على بن عبد العالى العاملى الميسى، وهو غير على بن عبد العالى الكركى العاملى الملقب بالمحقق الثانى صاحب كتاب جامع المقاصد و حواشى الارشاد و الشرائع و غير ذلك من المصنفات، وإن كانا متعاصرين متشاركين فى الاسم و النسب و الصفات فإن الشهيد الثانى لم يدرك هذا المحقق بالملقاوه و المرافاه.

و يروى الشيخ نور الدين المزبور، عن الشيخ شمس الدين محمد بن محمد بن داود المشتهر بابن المؤذن الجزاينى، عن الشيخ ضياء الدين على ابن امامنا الأوحد و العلم المفرد أبي عبد الله محمد بن مكي العاملى المشتهر بالشهيد الأول، عن والده الامام المزبور، عن فخر المحققين محمد، عن شيخه و والده و أستاده الأمين آية الله تعالى فى العالمين جمال الملة و الحق و الدين حسن بن يوسف بن المطهر الحلى المشتهر بالعلامة، عن حاله الأمجد و أستاده الأجل الأوحد أبي القاسم جعفر بن سعيد المحقق صاحب المعتبر و الشرائع و المعارج و المختصر النافع، عن الشيخ نجيب الدين محمد بن محمد بما على وزن عمى- عن المولى الماهر و الفحل المناظر محمد بن إدريس الحلى صاحب كتاب السرائر، عن الشيخ عربى بن مسافر العبادى، عن الشيخ إلياس بن همام الحائري، عن الشيخ أبي على حسن ابن شيخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسي، عن والده الشيخ المطلق و الامام لأهل الحق صاحب كتاب التهذيب و الاستبصار من الكتب الأربعه التى عليها المدار فى جميع الأعصار، عن الشيخ المتقدم الفريد و أعلم علماء زمن الغيبة بلا تقدير محمد بن محمد بن النعمان البغدادى الملقب بالشيخ المفید، عن الشيخ الصدوق أبي جعفر الثانى محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى مؤلف كتاب من لا يحضره الفقيه و مؤلفات جمه تنيف على ثلاثمائة بل ما يزيد من فوائد قلمه، و فيه عن شيخه و أبيه أبي الحسن على بن بابويه- رضوان الله تعالى عليه و على

كلّ من رفع اسناده إليه -

و عن شيخه الآخر و دليله الأبه الأفخر جعفر بن محمد بن قولويه القمي صاحب كتاب كامل الزيارة و غيره، عن الشيخ المقدم و علم الأعلام و ثقه الإسلام أبي جعفر الأول محمد بن يعقوب الكليني الرازى المؤلف لكتاب الكافى - عليه حنان الله الوافر الوافي -

ثم إن تفصيل بقية الاسناد المتصل إلى أئمّة الإسلام - عليهم السلام - بعد ما وقع عليه انقطاع الكلام موكول إلى كتب مشيخات الأصحاب و الفهرستات المدوّنة في هذا الباب، مضافا إلى ما وقع في هذه الكتب الأربعه من الأسانيد و المعنونات الواقعه في مؤلفات الأشياخ و الأساتيد، كما أنّ بيان الاسناد إلى سائر مؤلفات الأصحاب و غيرهم في الفقه و الكلام و الحديث و غيرها أيضا موكول إلى الطرق المتشعبه المتشتّته الواقعه في تصاعيف مفضّلات الإجازات مثل إجازه إمامنا العالّامه لبني زهره الحلّيين و إجازه شيخنا الشهيد الثانى للشيخ حسين بن عبد الصمد الجباعي والد شيخنا البهائى و إجازه ولده الشيخ حسن بن زين الدين بعض أفالض زمانه الأنجبين و الإجازه الكبيره الموسومه بمؤلّفه البحرين من الشيخ يوسف البحرياني لولدى أخيه العذدين كانوا له بمترله قرّتى عينين و هى من أتم ما رقم في هذا البين.

و جناب المستجيز مع تمام ما أودع فيه من الفضل و التميز يهتدى - إن شاء الله العزيز - بمطالعه بعض ما كتبه كلّ من سميّ له في هذه الإجازه الموجزه من التفصيل لطرق روایته إلى هذا السبيل.

ثم إنّ أجزت له في هذه العجاله أن يروى عن هذا العبد الضعيف كلّ ما أفرغه بخصوصيه نفسه اللهيـف في قالب الترصيف و التأليف و لا سيما كتابه الكبير المتسم بروضات الجنّات في تفاصيل أحوال العلماء و السادات، و هو بحمد الله سبحانه و تعالى - قد صار من أحسن ما كتب في هذا الشأن و لهذا دار على أيدي فضلاء الزمان أحسن الدوران و إن كان كلّ شيء من الدنيا سمعاه أعظم من عيانه فعيان هذا الكتاب لا يحيط به بيان و لا يخرج عن عهده

الاتيان على تحرير فوائد بنا و قد نيف على سبعين ألف بيت فى ضمن أربع مجلدات ضخام و فيه كل ما تشتهيه الأنفس و تلذّ الأعين و تهويه أفقده أرباب المعرفه والأحلام، و أسأل الله تعالى -أن يجعله من الباقيات الصالحات و الداعيات إلى النجاه فى عرصات البيات و السائحات.

و التمس من جناب المستجيز الدعاء فى الخلوات و أعقاب الصلوات و الإلتفات إلى ذكر هذا المتذلل الخاشع بالخير فى سائر مظان الاجابات و مآن الاصبات، ثم الحمد لله سبحانه و تعالى -أولاً- و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لا حول و لا قوه إلا بالله العلي العظيم.

و قد فرغ من تسويه هذا الرقيم و تسوييد هذه الورقه البارقه النسيم أضعف عباد الله المفتقر إلى فضله العظيم محمد باقر بن زين العابدين الموسوى الخوانساري -عفى عنهمما الإله البارى -عصيره يوم الجمعة المباركه لأربع ليال بقين من شهر ربيع الأول أحد شهور سنه التسعين بعد الألف و المائين من هجره سيد الكونين سلام الله عليه و على آل المصطفين [\(١\)](#).

٤) إجازة لشيخ الشريعة فتح الله بن محمد جواد الأصفهاني الشيرازي:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ليس لحرمه جواز ولا - لرحمته جاز و لا - لنعمته أعواز، عز من عالم يجوز و لا يجاز و جل من حاكم يفizer و لا يفار، بجازته تنحاز الفضيله إلى المماز و بامارته تمتاز الحقيقه من المجاز، تعالى شأنه فليس بالممكن لوصفه الا حراز و توالي منه فحل بالمنكر

ص: ٢٦٠

١- (١)) مكتبه السيد المرعشى ٦٤/١٦ رقم ٦٠٦٢.

ثم الصلاه الواقفه بتمهيد قواعد الاعزار و الصلات الكافيه لتهذيب عوائد الغرّاز على أفضل من قدم من شاز و غاز و حصل بما نزل عليه تمام الانجاز مع كمال الايجاز محمد المحمود الذى طلع من ترعرعه الحجاز فجاز بسرعه شخصه على ما جاز إلى أن بلغ صيت رسالته جميع الاحجاز بدلائل الاعجاز، وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين المطهّرين المنزهين من الألواث والأدناس والأرجاس والأرجاز.

أما بعد: فلما كان من طريقه السلف والخلف و سيره أرباب الفهم و الفضل و الشرف من زمن حضور أهل بيت العصمه-عليهم السلام- إلى هذه الأيام، بل من مبدأ شیوع نقل أخبار الأمم الماضية إلى سائر الأنام نهاية العناية بايثاق سلسله أسانيد الأخبار و غایه الرعایه لانساق عننه مسانيد الآثار و الاهتمام العام فى تنظيم قاعده أخذ اللاحق من السابق و الاجتهد بالبالغ فى ترتيب مائده نصّ السابق على اللاحـق بل صرف الأعمـار العزيـزـه فى سـبـيل تحـصـيل الـاجـازـه من أهـالـيـهـا و رـصـفـ الأـسـفـارـ الـحـمـيـزـهـ فىـ طـرـيقـ توـصـيـلـ الروـاـيـهـ بـحـبـلـ روـاـيـهـ بـحـبـلـ رـاوـيـهـ بـحـبـلـ حيثـ جـعـلـواـ يـغـمـزـونـ فـىـ خـبـرـ مـنـ لاـ يـتـهـىـ سـنـدـهـ إـلـىـ رـكـنـ وـثـيقـ وـ طـفـقـواـ يـعـرـضـونـ عـنـ زـبـرـ مـنـ لاـ يـرـتـقـىـ أـثـرـهـ إـلـىـ رـجـالـ الطـرـيقـ (١)ـ كماـ أـشـارـ إـلـىـ رقمـ هـذـاـ التـقـرـيـبـ القـرـيـبـ شـيـخـ الطـائـفـهـ الـحـقـهـ فـىـ صـدـرـ مـشـيـخـهـ كـتـابـ التـهـذـيـبـ حيثـ قـالـ قدـسـ اللهـ تعـالـىـ رـمـسـهـ الـمـسـطـابـ وـ الـآنـ حـيـثـ وـفـقـ اللهـ [تعـالـىـ]ـ لـفـرـاغـ مـنـ هـذـاـ الـكـتـابـ نـحـنـ نـذـكـرـ الـطـرـقـ الـتـىـ يـتوـصـىـلـ بـهـ إـلـىـ روـاـيـهـ هـذـهـ الـأـصـوـلـ وـ الـمـصـنـفـاتـ [وـ نـذـكـرـهـ عـلـىـ غـايـهـ مـاـ يـمـكـنـ مـنـ الـاـخـتـصـارـ]ـ لـتـخـرـجـ الـأـخـبـارـ بـذـلـكـ عـنـ حـدـ الـمـرـاسـيلـ وـ تـلـحـقـ بـيـابـ الـمـسـنـدـاتـ (٢)ـ .

مضافا إلى أن بمحض أخذ الرجل الاجازه في الروايه من أهلها وقصده الدراسه لكل ما

ص: ٢٦١

١- (١)) خ ل: لا يوجد أثره في رحبه رجال الطريق.

٢- (٢)) تهذيب الأحكام ٤/١٠ و ٥.

أذن له في نقلها يصدق عليه ولو في الجملة-أنه من جمله حمله مواريث المرسلين و في جوقة نقله أحاديث الأئمة المنتجبين، فتصرف إليه بركات الدعوات الصاعدات لمشايخ الإجازات، و تعطف عليه رشحات الرحمات النازلات بمتحملى الروايات، و تعرف منزلته عند سادات الخلائق بقدر روایته عنهم الأحاديث، بل يكشف كونه في عداد أشياخ الإجازة عن صحة ما وقع له من التحديث، بل يوشك أن يقال: إنّ بلوغ هذه المنزلة هو المقصود من قولهم:

«فلان أسنده عنه» المتكرر ذكره في كتب الرجال و هو من أفاخر ألفاظ المدح و التزكيه كما يقال، و منه ينقدح وجه ما صرّح به بعض المحققين من المتأخرين من أنّ مشايخ الإجازة و شيوخ الشيوخ مستغنون عن التوثيق و التعديل (١)، و قد عدّ المتأخرون- مع دقة أنظارهم و مداهنتهم في الجرح و التعديل- روایاتهم صحاحاً، و هذه قاعدة تنفع في كثير من مشايخ الصدوق-رحمه الله-

ثم قد كان من جمله من حاول الفوز بشرف الالتصاق بهذه السلسلة و في زمرة من زاول الأخذ بطرف الالتحاق بهذه القافلة فأبان الشوق لدى في طلب هذا المقصود و أظهر توفر الرغبة على في أمل الورود على أثر هذا الجبل الممدود باصدار الإجازة له في ذلك من قبل هذا الضعيف و اداء الإجاءه إليه من نمط هذا التشريف هو العالم العامل المتبحر الألمعي و الفاضل الكامل المتمهّر اللوذعي، صاحب الدرجات الرفيعه و صاعد الرتبات المنيعة راسم مراسيم المعقول و المنقول و راصد مراصد الفروع و الأصول البالغ مبلغه الوافر من التكميل و هو في عنفوان الشباب و الفارغ جوهره الفاخر من التحصيل و هو من قبل أن يجتمع لديه الأسباب، مجتهد الأيام و معتمد شريعة الإسلام، بل نفسها الناطقة بالفتاوی و الأحكام أبو الفضائل و حلوا الشمايل و الخلو الخالص عن المساوى و الرذائل حبيينا المستلزم بجهده البالغ أربعه أركان الاجتهاد»الميرزا فتح الله بن المرحوم المبرور الحاجى ميرزا جواد»

ص: ٢٦٢

١- (١) الحدائق الناصرة ٢٣/١، نهاية الدرایه ١٤٤/١، معجم رجال الحديث ٧٢/١.

-بلغه الله غايه الأمل و المراد و وفقه لما يشاء من الظفر بالرشاد و الارشاد-

و كان جنابه الأمجد من كثره ما وجد فيه من جميل الحالات و ندره ما نفى عنه من حميد الدلات حقيقا بالاجابه له في كل شئ يريده و جديرا بالاراده به من كل فيض جديد، صار حقا على أن أتحقق من نفسى الحاسره منه و جاء حتما إلى أن أنسق من كفى الدايره ما يهواه، فاستخرت الله -سبحانه و تعالى- مرّه بعد أخرى و أجزت له بالطريق الأوفق الأسلم الأخرى أن يروى عنى من غير حيلوله أحد بينه و بيني جميع ما صحت لى روایته و صلحت من مثل درايته و جبابته من كتب أصحابنا الأقدمين و زبر أشياخنا المعظمين و خصوصا جوامع أحاديث ولاتنا المرضيin و نفایس مواريث هداتنا المهدیین -سلام الله عليهم أجمعین- و لا سيما الكتب الأربعه التي عليها المدار في جميع الأعصار و هي الكافى و الفقيه و التهذيب و الاستبصار للأبى جعفرین المحمدین الثلاـثـة المشتهرـين في جميع الآفاق و هـم الـامـامـ الـكـلـيـنـىـ و الصـدـوقـ اـبـنـ بـابـويـهـ القـمـىـ و شـيخـ الطـائـفـهـ عـلـىـ الـاطـلاقـ،ـ و كذلك الأربعـهـ الأخرىـ للمـحـامـدـهـ الآخـرـينـ منـ المـتأـخـرـينـ و هـىـ كـتابـ الـوـافـىـ لـلـمـولـىـ مـحـمـدـ الـمـحـسـنـ الـقـاسـانـىـ و تـفصـيلـ الـوـسـائـلـ لـلـشـيخـ مـحـمـدـ الـحرـ العـامـلـىـ الشـامـىـ (١)ـ وـ الـكـلـامـ الطـيـبـ (٢)ـ للـسـيـدـ مـيرـزاـ مـحـمـدـ الـجـزـائـرىـ وـ بـحـارـ الـأـنـوارـ لـسـيـنـاـ الـعـالـمـ الـمـجـلسـىـ شـكـرـ اللهـ مـسـاعـيـهـ الـجـمـيلـهـ الـجـسيـمـهـ فـيـ اـظـهـارـ الـخـدمـهـ لـهـذهـ الـطـرـيقـهـ الـقوـيمـهـ وـ الـشـرـيعـهـ الـمـسـتـقـيمـهـ

بحق روايتي جميع ذلك عن جماعه من ملائكة هذه الممالك و عده من أصحاب البصائر بأطراف هذه المسالك كانوا أعاظم مسلّمين في أزمنتهم و أفضائل مقدمين على من في زنتهم، أجلهم و أقدمهم و أبرئهم و أعلمهم سيد فقهائنا المتأخرین و قد و نبلائنا المتبعین و المتبعّرین حجّه الاسلام و المسلمين و مرّوج شريعة سید المرسلین -صلی الله عليه و آله -مولانا

ص: ٢٦٣

١- (١) خ ل: و كتاباً حديث الفقه و الحكم المشهوران للشيخ محمد بن أبي جمهور الأحساوي.

٢- (٢) كذا في الأصل، و الصحيح: جوامع الكلام في دعائم الإسلام.

الحادي السيد محمد باقر الحسيني الموسوي الرشتى الاصفهانى صاحب كتاب مطالع الأنوار فى شرح الشرائع و غيره من المصنفات البدائع -أعلى الله تعالى مقامه و بزد الله ماضجه و منامه- و هو قدس سره -يروى مرّه بالإجازة عن الشيخ الفقيه الأوحدى الشيخ جعفر بن خضر الجناحى النجفى صاحب كتاب كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، و أخرى عن السيد العلى العالى على بن السيد محمد على بن السيد أبي المعالى الكربلاوى الطباطبائى صاحب الشرح الكبير فى مقابل شرحه الصغير الرائع على كتاب المختصر النافع، و ثالثه عن المحقق الميرزا أبي القاسم بن المولى محمد حسن الجيلانى ثم الجابلقى ثم القمى المتوفّن بقلم المباركه حيّا و ميتا صاحب كتاب القوانين و الغنائم و المناهج و غيرها من المصنفات.

بحق روایتهم جمیعا عن جماعه من أجلاء علماء رأس المائه الثالثه بعد الألف من الهجره المباركه أجلهم وأشهرهم المولى الكابر المرrocج الآقا محمد باقر بن المولى محمد أكمـل الاصفهانـى المشتهر بالبهـانـى، عن أبيه الفقيـه النبيـه المبرورـ المذكورـ عن الآقا جمال الدين المحقق الخوانساري و المولى ميرزا محمد المدقق الشروانـى، بل حالـه المحترـم مولانا العـلامـه المـجلـسىـ، جـمـیـعاـ عنـ المـجـلسـىـ الأولـ مـولـانـاـ محمدـ تقـىـ بنـ المـولـىـ مـقصـودـ عـلـىـ -أعلى الله مقامات كل أولئك في أعلى عليين-

ح: و يروى المولى محمد تقى المذبور كما في نسخه اجازته لأستاد الكل في الكل الآقا حسين الخوانساري والد الآقا جمال الدين و ولده و الهاجر إلى مدينة اصفهان من بلده مرّه عن شيخ قراءته و روایته و المقدّم في مقام تعداد المشايخ على سائر مشيخته مولانا عبد الله التستري الفقيه الماهر المتوفّن باصفهان و صاحب المدرسه المشهوره المعروفه به في ذلك المكان، و أخرى عن شيخنا البهائي قدس سره البهـىـ و ثالثه عن ابن عمـهـ والـدـهـ الشـيـخـ عبدـ اللهـ بنـ جـاـبـرـ العـاـمـلـىـ الـذـىـ هوـ منـ جـمـلـهـ حـمـلـهـ روـايـهـ جـدـهـ الـأـمـىـ، و رـابـعـهـ عنـ السـيـدـ شـرـفـ الدـيـنـ عـلـىـ الـحـسـنـىـ الـحـسـنـىـ، و خـامـسـهـ عنـ الشـيـخـ جـاـبـرـ بنـ عـبـاسـ النـجـفـىـ وـ غـيرـهـ، وـ هـذـهـ عـيـنـ عـبـارـتـهـ فـىـ تـلـكـ الـاجـازـهـ بـعـدـ تـسـمـيـتـهـ لـلـكـتـبـ الـأـرـبـعـهـ:

فليرو عنى-دام ظلّه-هذه الكتب و غيرها بأسانيدى الكثيرة إلى مؤلفيهم-و كأنه من سهو قلمه فليفهم-منها:ما أخبرنى به الشيخ الأعظم و والد المعلم شيخ فضلاء الزمان و مربي العلماء الأعيان،أفضل المحققين أكمل المدققين،الراهد العابد الورع الثقة التقى النوى المولى عبد الله بن حسين التستري-أعلى الله درجته في الجنان و حشره مع النبي و الأنبياء الكرام عليهم السلام-عن الشيخ الجليل و الفاضل النبيل نعمه الله بن أحمد بن محمد بن خاتون العاملى،عن أبيه الشيخ الجليل الحافظ المتقن خلاصه الفضلاء و الأتقىاء الشيخ جمال الدين أحمد،عن والده الجليل شمس الدين محمد بن خاتون،عن الشيخ الأكمل جمال الدين أحمد بن الحاج على،عن الشيخ الفاضل الكامل زين الدين جعفر بن الحسام،عن السيد الجليل و الكامل النبيل حسن بن نجم الدين،عن شيخ علماء الزمان و أفضل فضلاء الأوّان السعيد الشهيد محمد بن مكي-رضي الله عنهم أجمعين-

ح: و أخبرنى الشيخ المعلم و والد الأعظم شيخ الاسلام و المسلمين علامه الزمان رئيس المحدثين المتقين بهاء الملة و الحق و الدين محمد العاملى الهمدانى-أفاض الله تعالى مراحمه الشريفه على تربته الزكية-عن والده الشيخ الفاضل العلامه الفهame حسين بن الشيخ الفاضل العامل العامل عبد الصمد بن الشيخ الفاضل الراهد الورع شمس الدين محمد-أنار الله برهانهم- عن الشيخ الأعظم الأعلم محى ما درس من سنن المرسلين و محقق حقائق الأولين و الآخرين زين الدين بن على بن أحمد بن جمال الدين بن تقى الدين صالح بن مشرق-جزاه الله عن اليمان و المؤمنين أحسن الجزاء بمحمد و آله الطاهرين-عن الشيخ الجليل أفضل المحققين و أكمل المدققين مروج مذهب الأنبياء المعصومين-سلام الله عليهم أجمعين-نور الدين على بن عبد العالى-أنار الله روحه المقدسه-

ح: و أخبرنى جماعه من الفضلاء منهم:الشيخ الجليل و العالم النبيل أستاد الفضلاء أبو الشرف و الشيخ الصالح الكامل الفاضل عبد الله العاملى،عن جدى الفاضل العامل شيخ الفضلاء و المحدثين فى زمانه الشريف المولى درويش محمد-قدس سرّه-ابن الشيخ

الجليل الفاضل النبیل الزاهد الورع التقى الشیخ حسن النظری العاملی، عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی.

ح: و بأسانیدی المتکثّره غير ما ذکر عنه- رضی الله عنه- عن الشیخ الفاضل العالم العامل السعید ابن عم الشهید- رحمه الله- شمس الدین محمد بن محمد بن داود الشهیر بابن المؤذن الجزینی، عن الشیخ الفاضل النبیل ضیاء الدین علی نجل الشیخ الجلیل السعید الشهید شمس الدین محمد بن مکی، عن أبيه- قدس الله أرواحهم الزکیه الطاهره- إلى أن قال بعد رمز الحیوله بحاء مفرده كما هو طریقه أصحاب الحديث: و عن الشیخ شمس الدین بن داود، عن الشیخ عز الدین حسن بن العشره، عن جمال الاسلام و المسلمين الزاهد الورع التقى النبیل احمد بن فهد الحلی، عن الشیخ زین الدین علی بن الخازن الحائزی، عن الشهید- رحمه الله-

ح: و عن الشیخ شمس الدین بن المؤذن، عن السيد الأجل المحقق السيد علی بن دقاق الحسني، عن الشیخ الفاضل المحقق شمس الدین محمد بن شجاع القطان، عن الشیخ المحقق أبي عبد الله المقداد بن عبد الله السیوری الحلی، عن الشهید- رحمه الله-

ثم إلى أن قال: و أخبرنی اجازه السيد الجلیل و الفاضل النبیل الأمیر شرف الدین علی الحسني الحسینی- دام ظله- عن السيد الفاضل الكامل الأمیر فيض الله، و عن الشیخ المحقق المدقق الشیخ محمد، عن الشیخ الجلیل الفاضل النبیل الشیخ حسن، عن الشیخ المحقق حسین بن عبد الصمد، عن الشیخ الأعلم الأفضل الشیخ زین الدین.

ح: و عن السيد فيض الله، عن السيد الجلیل أبي الحسن علی بن الحسین العاملی، عن الشیخ زین الدین- رحمهم الله- عن الشیخ علی بن عبد العالی- قدس الله روحه-

ح: و عن الشیخ الجلیل و الفاضل المعظّم میرزا محمد الاسترآبادی- رضی الله عنه- عن الشیخ الجلیل السعید ابراهیم بن الشیخ الأکمل نور الدین علی بن عبد العالی- روح الله أرواحهم-

ح: و أخبرنى اجازه جماعه من الفضلاء الأنقياء منهم:الشيخ الجليل الزاهد الورع جابر بن عباس النجفى و السيد التقى النقى السيد عبد الكريم العاملى،عن سيد المحققين و المدققين السيد محمد بن السيد على العاملى صاحب كتاب المدارك،عن أبيه،عن الشهيد الثانى،عن الشيخ نور الدين على بأسانيده إلى الشهيد-رحمهم الله و أرضاهem-عن الشيخ الجليل فخر المحققين و المدققين أبي طالب محمد بن العلامه و جماعه أخرى معظمين من تلاميذ العلامه و أساتيد الشهيد،عن الشيخ الأجل العلامه على الاطلاق سلطان العلماء و ترجمان الحكماء جمال الملة و الحق و الدين الحسن بن الشيخ الفاضل العالم سعيد الدين يوسف بن على بن مطهر الحلى-قدس الله أرواحهم-إلى آخر ما ذكره في اجازته المذکوره.

و أروى أيضا بالاجازه عن والدى السيد الجليل و العالم النبيل ذى المجد الأئل و الفضل الطويل أسوه الفقهاء الراشدين مولانا الحاجىالأمير زين العابدين-أعلى الله مقامه فى عليين-عن جماعه من علماء عصره الماجدين منهم:السيد الفاضل الكامل الحاجىالأمير محمد حسين بنالأمير عبد الباقى بنالأمير محمد حسين الكبير ابن بنت العلامه المجلسى الثانى-قدس سره السبحانى-راويا عن أبيه و غيره،عن أبيه و غيره،عن جده العلامه المجلسى.

ح: وبالاجازه أيضا كما رقمه لى على ظهر كتاب الوسائل العذى هو بخط مؤلفه المرحوم موجود عندنا،عن والده الفاضل الجليل جدنا الأدنى السيد أبي القاسم جعفر بن المرحوم المعظم و النبيل الأعلم الأفخم السيد حسين بن السيد العلامه أبي القاسم جعفر الموسوى أحد شيوخ قراءه و اجازه المحقق القمى،بل السيد العلامه الطباطبائى و المتبحر الآقا محمد محمد على بن الآقا محمد باقر البهبهانى،عن والده الآقا و الحاجى و السيد حسين المتقدم المزبور،عن شيخ اجازته المولى محمد صادق بن المولى الأفضل الأكمel الأميد المولى محمد التنكابنى المشتهر بسراب صاحب المصنفات الجمئ فى كثير من الأبواب،عن والده المبرور المذكور،عن العلامه المحقق السبزوارى،عن السيد حسين بن السيد حيدر الكركي العاملى من

أفضل تلامذه شيخنا البهائي، عن الشيخ المذكور، عن أبيه المبرور، عن الشهيد الثاني.

ح: و عن والدى الجليل، عن جدّى المتقدم عليه التبجيل، عن السيد المتبحر النبيل الاميرزا محميد مهدى الموسوى الشهريستانى الاصفهانى، عن الشيخ يوسف بن احمد بن ابراهيم البحارانى صاحب الحدائق الناضره و غيرها من المصنفات المعترفة المتکاثره، عن المولى محمد رفيع الجيلانى المتوفى بالمشهد الرضوى، عن العلامه المجلسى.

ح: و عن الوالد الماجد، عن الجد الأمجد، عن شيخ اجازته الآخر و الامام الأعلم الأفخر السيد محمد مهدى [بن][السيد المرتضى الطباطبائى النجفى المشتهر ببحر العلوم]، عن المولى المروج سمیانا العلامه البهبهانى إلى آخر اسناده المتقدم.

ح: و أروى أيضاً بالاجازه الصادره لى بأرض النجف الأشرف -على مشرفها السلام- عن الفاضل الأجل الأمجد و الفقيه الأوحد الشيخ محمد قاسم بن الشيخ محمد النجفى أحد مشاهير رجال حضره الشيخ الأفخم الأفخر الشيخ حسن بن مولانا الشيخ جعفر، عن شيخه الموسوم، عن والده الأجل المرحوم إلى آخر سنده المتقدم المنتهى فيما بدا لك إلى إمامنا العلامه -أعلى الله تعالى مقامه-

ثم إن لإمامنا العلامه على الاطلاق جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلبي المشتهر ذكره في الآفاق طرقاً كثيرة إلى مؤلفات الأصحاب و غيرهم في الفقه و الحديث و الأصول و العربية و غيرها يطلب تفصيلها من الإجازات المفصّله مثل لؤلؤه البحرين و اجازه الشيخ حسن بن شيخنا الشهيد الثاني و نحوهما، و نحن نقتصر في هذه العجاله على ذكر طريقه المشهور إلىشيخ الطائفه الحقه أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي صاحب كتابي الحديث المشهورين و غيرهما، الرواى عن شيخه الأجل الأوحدى أبي عبد الله محميد بن محمد بن النعمان المفید البغدادى، عن شيخنا الصدوق أبي جعفر محمد بن على بن الحسين القمي، عن الشيخ أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي، عن شيخنا الأقدم الأجل

و هو ما يرويه إمامنا العلّام المتقدّم ذكره الجميل، عن والده الفاضل النبيل الشيخ سعيد الدين يوسف بن المطهر الحلّى، و عن حاله المتوفّد المشهور المحقّق على الاطلاق نجم الدين جعفر بن سعيد الحلّى صاحب كتاب الشرائع و المختصر النافع و المعتبر و غيرها، عن الشيخ نجيب الدين محمّد بن جعفر بن هبة الله بن نماء الحلّى و السيد شمس الدين فخار بن معد الموسوي، عن الشيخ المحقّق أبي عبد الله محمد بن ادريس الحلّى صاحب السرائر و غيره، عن الشيخ عربى بن مسافر العبادى، عن الشيخ إلياس بن هشام الحائزى، عن الشيخ أبي على الحسن بن محمّد الطوسي، عن أبيه شيخ الطائفه على الاطلاق بأسانيده المتكتّره المذكوره فى مشيخه كتابه التهذيب و غيرها إلى أصحاب الأئمّه-عليهم السلام-

ثم إنّى آخذ على جناب المستجيز و مخدومي المتميّز العزيز ما آخذ على من العهد بملازمه تقوى الله-سبحانه-فإنّها وصيّه الأنبياء و الأولياء و الصالحة، و بدوام مراقبته-تعالى-في السرّ و الإعلان و الأخذ بالاحتياط التام في جميع الأمور و لا سيّما في الفتاوی و الأحكام و بذل العلم لأهله و بذل الوسع لأجله و الأخلاص لله-تعالى-في طلبه و بذله فليس فوق هذا مطلب إذا حصلت شرائطه، فقد روينا بالاسناد الآنف إلى أمير المؤمنين-عليه السلام- أنه قال: «من كان من شيعتنا عالماً بشرعيتنا فأخرج ضعفاء شيعتنا من ظلمه جهلهم إلى نور العلم الذي حبوناه» [جاء يوم القيامه على رأسه تاج من نور يضيء لأهل جميع العرّصات و عليه حلّه لا يقوم لأقل سلك منها الدنيا بحذافيرها و ينادي مناد: [يا عباد الله] هذا عالم من بعض تلامذة علماء آل محمّد-صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ-ألا فمن أخرجه من ظلمه جهله (٣) في الدنيا فليتشبّث به يخرجه (٤) من حيره ظلمه هذه العرّصات إلى نزه الجنان،

ص: ٢٦٩

-
- ١- (١)) كذا في الأصل، و الصحيح: الكافي.
 - ٢- (٢)) في بعض المصادر: لجميع أهل.
 - ٣- (٣)) في بعض المصادر: من حيره جهله.
 - ٤- (٤)) في بعض المصادر: بنوره ليخرجه.

فيخرج كل من كان علّمه في الدنيا خيراً أو فتح عن قلبه من الجهل قفلاً أو أوضح له عن شبهه» (١) إلى غير ذلك من الأخبار الكثيرة عن كل واحد من الأئمّة المعصومين -صلوات الله عليهم أجمعين -

و الملتمس من حاله شخوصه في مظان الإجابه و مواقف الاستتابه أن لا ينساني من الدعاء و أن يراعي حق الاخاء بالنسبة إلى في الموت و الحياة و الشده و الرخاء، فإن له بذلك تحقيق الرجاء و التمتع بما يشاء كيف يشاء إن شاء الله الفعال لما يشاء.

و كتب هذه التذكرة بيمناه الداشره فقير عفو ربه و شفاعه الأنوار الباهره في الدنيا و الآخره محمد باقر بن السيد الأيد المتقدم ذكره الشريف قدس سره المنيف -ظهيره يوم الخميس العاشر من شوال المكرم سنّه أربع و تسعين و مائتين بعد الألف حامدا مصليا مسلما متمسكا بلا حول و لا قوه إلا بالله العلي العظيم (٢).

٥) إجازته لمحمد حسين بن محمد باقر اليزدي الأردكاني:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى محمد المصطفى و أهل بيته المعصومين من الإثم و الجفا.

أما بعد: فقد نظرت فيما رقمه الولد العزيز و غرّه ناصيه أرباب الفهم و الفضل و التميز، صاحب القرىحة النقاده و الغريزه الوقاده و الماده القابله المائله إلى مسالك الجاده و المدارك

ص: ٢٧٠

١- (١) الاحتجاج ٧/١، عوالى اللئالى ١٧/١، منه المرید ١١٥، بحار الأنوار ٢/٢ و ..

٢- (٢) إجازات الروايه و الوراثه ١٢٩/١٣٣-١٣٣، مكتبه الامام الحكيم، التجف الأشرف رقم ١٣٧ من مجموعه الشيخ الرشى.

الحادي الكاده، سليل الفقهاء، جليل النباهه، العالم الفاضل و الباذل جهده البالغ في استنطاط الأحكام من الدلائل ابن مولانا المجتهد في سبيل الله - سبحانه و تعالى - بالمعنين سمينا و لقيينا العذى قد ملأ ذكره الملوك عن الحاج مولى «محمد باقر الأردكاني العلامه اليزدي مولانا محمد حسين» - أحسن الله عاقبه كل من الوالد والولد في الدارين.

و بعد ما أجلت النظر في مطاوى ما أملأه وأطلت الفكر في محاوى ما أجلاه وجدته - و الحمد لله تبارك و تعالى - على نعمتي الهدایه و التوفیق مهتدیا إلى عین الطریق و مرتدیا برداء الفضیلہ و التحقیق، بل بالغا مبالغة الفضلاء العظام و عارجا معارج الفقهاء الفخام و جدیرا باستنباط أحكام الشریعه الشریفه في دلائل الأحكام، و متربقا عن حضیض التقليد إلى أوج الإجتہاد و متلقیا شرف ما أراد بالقبول كما أراد من جھه کمال الاستعداد، فهو الآن حقيقة بأن يعمل باجتہاد نفسه و أهیل لبناء العمل على خلاف ما هو وظیفه أمسه، و مأذون بمعتقد هذا العبد في الافتاء و القضاياء بشرط رعايیه کمال الاحتیاط و المجانبہ عن اتّباع الھواء.

بل هو مجاز بطريق الحقيقة دون المجاز من قبل هذا المعتصم بأذیال من أجاز في ایصال سلسله روایه الأخبار المتنفسه إلى سادات الحجاز و أهل بيت الوحى و أولياء الإعجاز - عليهم سلام الله الوافر المتواتر المتتجاوز عن حد الإيجاز - بأن يروى عن حسب ما طلب مئنی جميع ما أودعه سلفنا الأبرار الآخیار من الأحادیث المأثوره عن أولئک الأنوار الأطھار في كتب الأخبار و الزبر الباقيه إلى هذه الأدوار و لا سیما الأربعه المتناسبه التي عليها المدار من الشیعه الحقة الإمامیه في جميع الأعصار و هي الكافی و الفقیه و التهذیب والاستبصار، بحق روایتی إیاها عن جماعه من الأشیاخ الكبار و العلماء الأحبار:

أحدهم: جناب سید الفقهاء و المجتهدین و المنتهی إلى حضرته المقدّسه رئاسه الدنيا والدين مولانا الحاج السيد محمد باقر بن المرحوم السيد محمد نقی الموسوی الجیلانی - قدس سرہ السبحانی - راویا عن جماعه من الأصحاب و عدّه من العلماء الأنجب، منهم: السيد

العلى العالى الحائرى الطباطبائى صاحب الشرح الكبير فى مقابله شرحه الصغير على المختصر النافع، و منهم: المحقق المدقق الميرزا أبو القاسم القمى صاحب القوانين و الغنائم، و الشيخ الفقيه الأولى الشیخ جعفر بن الشیخ خضر النجفی.

بِحَقِّ رَوَايْتَهُمْ جَمِيعاً عَنِ الْأَقا مُحَمَّدِ بَاقِرِ الْبَهْبَهَانِي وَالْمَرْوَجِ لِدِينِ اللَّهِ -تَعَالَى- عَلَى رَأْسِ الْمَائِهِ الْثَالِثَهِ مِنَ الْأَلْفِ الثَالِثَهِ، عَنْ أَبِيهِ
الْفَاضِلِ الْكَامِلِ مَوْلَانَا مُحَمَّدِ أَكْمَلِ الْأَصْفَهَانِي، عَنْ أَجْلِ عَلَمَاءِ الْفَرَقَةِ الْمَحْقُّهِ مَوْلَانَا الْعَلَّامِ الْمَجْلُسِيِّ وَسَيِّدِنَا الْأَسْمَى الْمَوْلَى
مُحَمَّدِ بَاقِرِ بْنِ الْمَوْلَى مُحَمَّدِ تَقِيِّ، عَنْ جَمْلَهِ [مِنْ] مَشَايِخِ الْأَجْلَهِ الْمُنْتَجَبِينَ الْمَذْكُورِينَ بِأَسْرِهِمْ وَأَخْبَارِهِمْ فِي الْمَجَلَسِهِ الْأَخِيرِ
مِنَ الْبَحَارِ الْمَوْضُوعِ لِتَفْصِيلِ صُورِ اجْزَاتِ عَلَمَائِنَا الْأَبْرَارِ وَتَذْيِيلِ عَنْهُ أَسَايدِ الْمَشَايِخِ إِلَى مَعَادِنِ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَهِ وَأَمَانَهِ اللَّهِ
الْعَزِيزِ الْجَبارِ.

ثم إنّي ألتّمس من جناب نور بصرنا العزيز و الموالى المستجيز أن لا يترك رعايه غايه الاحتياط و لا يحسب الفوز برئاسه الدنيا الفانيه من فوائد الاجتهاد و عوائد الاقتناء على الاستنباط، بل يجعل عين الله الناظره إليه نصب عينيه و الدار الآخره التي جعلها الله تعالى -للّذين لا يريدون علوا في الأرض و لا فسادا أكبر همّته حتى يرزقه الله بفضله و كرمه فوق ما يريده و يمتعه بالعمر السعيد و العيش الرشيد، و ان في ذلك لذكرى لمن ألقى السمع و هو شهيد.

و كتب ذا في ثامن عشر شوال المكرّم سنة (١٢٩٨) ثمان و تسعين و مائين بعد الألف، والملتمس مني الدعاء في جميع الأحوال، وأنا الراجح عفو ربه الملك المتعال والباقي الذي لا يزول ولا يزال [\(١\)](#).

٢٧٢:

١- (١) مكتبه الشيخ محمود العلومي - يزد.

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله العزيز العليم والمن لله على العظيم، وأفضل فوائح التحيه والتسليم على أشرف الخلاصات من الجديد والقديم محمد المصطفى من البريه و السيد الكريم و آله و عترته و الأئمه من ذريته الطيبين الطاهرين الغر للهaim.

أما بعد: فليعلم الفاضل الفهيم و ليعرف الباذل جهده في التعليم و التعليم أن هذا الكهف من الرقيم و القحف من الرسم و الفلك الحامل من كل شيء و سيم و الدك الشامل لكل در يتيما و المزن الماطر من كل در حميد حتي، هو في الحقيقة كتاب كريم فيه رطاب مريم فيها نصره نعيم بل نعيم مقيم ينفع السالم و السقيم و كان مزاجه من تسنيم و إليه من الجنه نسيم في بيان أحوال الملائكة و مراتب الأنبياء و الأولياء و سائر ارباب الجلاله و أحقاء التعظيم و التكريم و هو من جمله مؤلفات السيد الصميم و الأيد الهميم و السندا الفاضل الفخيم ذي المجد القديم و الفضل العظيم و الأصل القوي و الفرع الكريم و القلب السليم و السبك المستقيم شيخ الاسلام و المسلمين عند المخلص و الخصيم الأمير محمد صالح بن السيد عبد الواسع الحسيني الخواتون آبادی الاصفهانی صهر مولانا العالمه المجلسى الباقر لعلوم أهل البيت الطاهرين المستحقين للتقدیم - عليهم السلام الدائم و عليها الرحمه الواسعه من الرحمن الرحيم -

و قد رقمه بخطه الحمير ولدى العزيز و نخبه أصحاب الفهم و الفضل و التمھر و التميز، ولید العلم و الفقه و النباھه و الاستعداد و الناسک مناسک السداد و الصاعد مصاعد الاجتھاد و الباذل جهده البالغ في الاستساعاد بحق المراد من درجه الاجتھاد و الصارف كدھ و جدھ في ارشاد العباد و اصلاح الفساد و انجاح مقاصد الرؤاد الجوهر الصريح و العبر المستوجب لفوق التمدیح قرھ عینی و قوھ قلبي «المیرزا محمد مسیح» حفظھ الله من شر من يحفت و من

ثم إنّه-أيده الله تعالى-لما أراني هذه النسخة السنّيّة من الكتاب التمّس منّي أن أجاريه بأجمل جزاء وأفاذيه بأمثل حباء وأجيزة له على ما هي طريقة أشياخنا الأقدمين و سجيته أسلافنا الأكرمين في الرواية لكل ما يصح روایته و الرعاية لحق ما يحق رعايته، فلما وجدته جديرا بالاجابة و أقيمت حقيقة للاثابه استخرت الله سبحانه و تعالى-و أجزت له ضاعف الله فضله-أن يروي عنى جمله أحاديث أجدادنا الأطهار و دواوين أخبار الأطائـب الأبرار -عليهم سلام الله الملك العزيز الغفار- و لا سيما الكتب الأربعـه التي عليها المدار في جميع الأعصار الكافي و الفقيه و التهذيب و الاستبصار، بحق روایتي إياها عن جمـاعـه من الأساطـين و أساتـيدـنا الأجلـهـ المجـتـهدـينـ فيـ أمرـ الـدـيـنـ أـجـلـهـمـ وـ أـقـدـمـهـمـ هوـ أـفـقـهـ أـهـلـ زـمـانـهـ وـ أـوـثـقـهـ مـنـ يـعـتـنـىـ بـشـائـهـ وـ يـقـدـمـ عـلـىـ أـقـرـانـهـ مـوـلـانـاـ وـ سـيـدـنـاـ وـ سـمـيـنـاـ الأـسـمـيـ الحاجـ السـيـدـ مـحـمـدـ باـقـرـ الـمـوسـوـيـ الرـشـتـيـ القـاطـنـ باـصـفـهـانـ رـحـمـهـ اللهـ العـزـيزـ المـتـنـ بـحـقـ روـاـيـتـهـ قدـسـ سـرـهـ عنـ جـيلـهـ مـنـ الأـجـلـاءـ وـ تـلـامـذـهـ مـوـلـانـاـ الأـقـدـمـ وـ سـمـيـنـاـ الأـجـلـ الأـفـخمـ رـضـىـ اللهـ عـنـهـمـ وـ عـنـهـ عنـ أبيـهـ الفـاضـلـ الـكـاملـ مـوـلـانـاـ مـحـمـدـ أـكـمـلـ،ـ عنـ العـلـامـهـ السـمـيـ الـقـدـسـيـ الـمـجـلـسـيـ،ـ عنـ أبيـهـ الـمـحـدـثـ النـقـيـ الزـكـيـ مـوـلـانـاـ مـحـمـدـ تـقـيـ،ـ عنـ شـيـخـنـاـ الـبـهـائـيـ،ـ عنـ أبيـهـ الشـيـخـ حـسـيـنـ بـنـ عـبـدـ الصـمـدـ الـحـارـثـيـ،ـ عنـ أبيـهـ،ـ عنـ الشـهـيدـ الثـانـيـ إـلـىـ آـخـرـ الـأـسـانـيدـ الـمـعـنـعـنـاتـ الـتـيـ تـلـتـمـسـ تـفـاصـيلـهـاـ مـنـ تـضـاعـيفـ كـتابـناـ روـضـاتـ الـجـنـاتـ.

و كتبه العبد في ١٨ شعبان(١٣٠٨) حامدا مصليا مسلما على محمد و آله و داعيا في حق أولئك جميـعا و لولـدى العـزـيزـ المستـجـيزـ انشـاءـ اللهـ وـ ماـ شـاءـ اللهـ (١).

ص: ٢٧٤

١-(١)) مكتبه العـلـامـهـ الفـقـيـهـ الـأـسـتـاذـ السـيـدـ مـحـمـدـ عـلـىـ الـرـوـضـاتـيـ اـصـفـهـانـ.

٧) إجازة الأخرى للميرزا محمد بن عبد الوهاب الهمداني:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عنون صحيفه حديث ربوبيته ببسمله بديع الايجاد، و عنون مشيخه قدیم الـوهیتـه بـسلسلـه رـفـیع صـحـیـحـ الاسـنـادـ، و رفع بلطیف مشیـتـه درـجـاتـ أـهـلـ العـلـمـ وـ المـعـرـفـهـ وـ أـرـبـابـ القـاـبـلـیـهـ وـ الـاستـعـدـادـ، وـ رـجـحـ بـطـرـیـفـ مـنـتـهـهـ مـنـهـمـ المـدـادـ عـلـیـ دـمـاءـ شـهـداءـ فـیـ يـوـمـ الـجـهـادـ عـلـیـ رـؤـوسـ الـأـشـهـادـ، وـ كـتـبـ لـهـمـ بـجـمـیـلـ إـرـادـتـهـ إـجـازـهـ الـاـفـاضـهـ عـلـیـ قـاطـبـهـ الـعـبـادـ وـ رـاتـبـهـ الـبـلـادـ، وـ رـتـبـ لـهـمـ بـجـلـیـلـ موـهـبـتـهـ قـوـانـینـ الـاسـتـنبـاطـ وـ الـاجـتـهـادـ، فـسـبـحـانـهـ وـ تـعـالـیـ مـنـ مـحـسـنـ مـفـضـلـ مـجـمـلـ مـكـمـلـ مـنـهـ الـمـبـدـءـ وـ إـلـيـهـ الـمـعـادـ، وـ عـلـیـهـ وـ سـادـهـ الـاعـتمـادـ وـ الـاسـتـنـادـ مـنـ كـلـ سـيـدـ وـ أـسـتـادـ وـ سـنـدـ مـنـ الـأـسـنـادـ وـ شـیـخـ مـنـ مـشـایـخـ الـهـدـایـهـ وـ الـاـرـشـادـ.

وـ أـشـهـدـ أـنـ لـاـ إـلـهـ إـلـاـ اللـهـ وـ وـحـدـهـ لـاـ شـرـیـکـ لـهـ وـ لـاـ شـبـیـهـ لـهـ وـ لـاـ صـوـاحـبـ وـ لـاـ أـوـلـادـ، شـهـادـهـ مـثـبـتـهـ عـنـ صـحـیـحـ الـاذـعـانـ وـ سـلـیـمـ الـاعـقـادـ وـ مـجـزـیـهـ مـجـزـیـهـ بـأـحـسـنـ جـزـاءـ رـبـ الـعـبـادـ وـ مـطـلـبـ الـعـبـادـ.

ثـمـ الصـلاـهـ وـ السـلامـ وـ التـحـیـاتـ الـبـاقـیـاتـ الـصـالـحـاتـ الـزاـکـیـاتـ النـامـیـاتـ إـلـىـ مـیـقـاتـ يـوـمـ الـتـنـادـ عـلـیـ سـیـدـنـاـ وـ نـبـیـنـاـ مـحـمـیدـ الـحـمـیدـ الـمـحـمـودـ الـأـحـمـدـ الـحـمـادـ الـعـذـیـزـ هوـ منـذـرـ لـلـعـبـادـ وـ لـکـلـ قـومـ هـادـ، وـ عـلـیـ أـهـلـ بـیـتـهـ الطـیـبـیـنـ الطـاـھـرـیـنـ الـمـعـصـومـیـنـ الـذـیـنـ هـمـ لـعـبـادـ اللـهـ أـعـوـانـ وـ أـمـدـادـ وـ لـبـلـادـ اللـهـ أـقـطـابـ وـ أـوـتـادـ وـ لـرـسـوـلـ اللـهـ-صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ-أـحـفـادـ أـمـ أبوـ أـحـفـادـ ماـ حـدـیـ حـادـ وـ عـدـیـ عـادـ وـ بـلـغـ بـالـغـ منـ أـهـلـ الدـرـایـهـ إـلـىـ غـایـیـ الـمـرـادـ وـ مـنـ أـهـلـ الرـوـایـهـ إـلـىـ رـایـیـ السـدـادـ.

أـمـّـاـ بـعـدـ: فقدـ استـجـازـ مـنـ هـذـاـ العـبـدـ أـفـضـلـ أـهـلـ زـمـانـهـ وـ أـوـانـهـ فـيـ مـعـظـمـ فـضـائـلـ أـتـرـابـهـ وـ أـقـرـانـهـ، وـ أـبـذـلـ جـلـ سـهـمـائـهـ فـيـ جـلـیـلـ شـائـهـ عـلـیـ تـحـصـیـلـ مـاـ يـثـقـلـ فـيـ الـمـرـاتـبـ فـيـ مـیـزـانـهـ وـ هـوـ الـأـخـ الصـافـیـ وـ الـحـلـ الـمـوـافـیـ وـ الـصـدـیـقـ الـکـافـیـ رـاقـیـ مـارـجـ الـعـلـمـ وـ الـعـمـلـ وـ الـدـینـ وـ خـلـیـفـهـ الـماـضـیـ وـ ثـمـالـ الـبـاقـیـ مـنـ الـعـلـمـاءـ وـ الـمـجـتـهـدـیـنـ، سـبـاحـ بـحـارـ الـمـعـرـفـهـ وـ الـفـضـلـ وـ الـفـهـمـ وـ الـذـوقـ

والوَجْدَانُ وَسَيَّاحُ بِرَارِيِّ الْمَقْدِرَهُ عَلَى اسْتِبْنَاطِ أَحْكَامِ الشَّرِيعَهِ الْمَطَهَرَهِ مِنَ الدَّلِيلِ وَالْبَرْهَانِ، الْعَارِجُ عَلَى مَدَارِجِ الْحَقِّ وَالتَّحْقِيقِ وَالْمَدَارِجُ عَلَى مَنَاهِجِ الْفَكْرِ وَالتَّدْقِيقِ شِيخُنَا الْجَلِيلُ الْجَمِيلُ الْأَثِيلُ الْأَصْلُ، وَالْعَالَمُ النَّبِيلُ وَالْعَادِمُ الْمَنِيلُ، الْفَقِيهُ الرَّبَانِيُّ وَالْحَكِيمُ الْإِيمَانِيُّ ابْنُ النُّورِ الشَّعْشَعَانِيُّ وَالْزَّاهِدُ الرَّبَانِيُّ «ابنُ الْحَاجِ عَبْدُ الْوَهَابِ الْهَمَدَانِيُّ الْأَمِيرِ زَراً مُحَمَّدًا» -بَلَّغَهُ اللَّهُ غَايَهُ الْأَمَانِيِّ وَأَذَاقَ مِنْ زَلَالِ طَرْفِ الْأَوَانِيِّ وَنَوَالِ الْعَطْوَفِ الدَّوَانِيِّ -مَعَ أَنَّى لَمْ أَكُنْ مِنْ رِجَالِ هَذَا الشَّأْنِ وَأَبْطَالِ هَذَا الْمَيْدَانِ، فَاسْتَخْرَتُ اللَّهَ -تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي الْمَسَارِعِ إِلَى هَذِهِ الطَّاعَهِ وَالْمَسَابِقِ إِلَى الْاِتِّيَانِ بِمَا هُوَ مِنْ دَأْبِ الْجَمَاعَهِ، وَأَجَزَتْ لِجَنَابِهِ الْمَطَاعَ امْتِثَالًا -لِأَمْرِهِ الْمُسْتَطَاعِ أَنْ يَرَوِيَ عَنْ هَذَا الْعَبْدِ الْمُضَعِّفِ وَيَبْنِيَ عَنْ هَذَا الْقَرْنِ النَّحِيفِ جَمِيعَ مَصْتَفَاهُ وَمَؤْلُفَاهُ وَمَقْرُوءَاهُ وَمَسْمُوعَاهُ وَمَنْشُورَاهُ وَمَنْظُومَاهُ وَسَائِرِ حَوَاشِيهِ وَتَعْلِيقَاتِهِ وَرَسَائِلِهِ وَتَقْرِيرَاتِهِ الَّتِي مِنْهَا كِتَابُهُ الْكَبِيرُ الْعَدِيُّ سَمَّاهُ رُوضَاتُ الْجَنَاتِ فِي أَحْوَالِ الْعُلَمَاءِ وَالسَّادَاتِ وَهُوَ فِي أَرْبَعِ مَجَلَّدَاتٍ كَتَابَيَاتٍ تَبْلُغُ خَمْسِينَ أَلْفَ بَيْتٍ تَقْرِيبًا وَيُذَكَّرُ فِيهِ بِأَجُودِ مَا يَكُونُ مِنَ الْبَيَانِ تَفْصِيلًا وَتَهْذِيَّا لِطَائِفِ أَخْبَارِ فَقَهَائِنَا الْأَخْيَارِ وَطَرَائِفِ آثارِ حُكْمَائِنَا الْأَحْبَارِ وَنَوَادِرِ أَطْوَارِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَغَرَائِبِ أَحْوَالِ عَرَفَائِهِمُ الْأَعْلَامُ وَلَئِنْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدِّينِ يَسْمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانَهُ فَلَعْنَمُ الْحَبِيبُ أَنْ كَتَابُنَا هَذَا بَعْكَسٌ ذَلِكَ فِي جَمِيعِ أَجْزَائِهِ وَأَرْكَانِهِ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا يَلْعَنُ مِنَ التَّعبِ وَمَسْنَى مِنَ الْمَرَارِهِ وَالنَّصْبِ حَتَّى أَنْ جَمَعَتْ فِيهِ مِنْ فَرَائِدِ أَسَاطِيرِ الْقَوْمِ مَا لَا يَحْصِى وَمِنْ فَوَائِدِ نُحَارِيِّ الْيَوْمِ مَا لَيْسَ يَسْتَقْصِي.

وَكَذَلِكَ أَذْنَتْ لَهُ -أَدَمُ اللَّهُ تَعَالَى فَضْلَهُ- أَنْ يَرَوِيَ عَنِّي كُلُّمَا أَجِيزَ لِي رَوَايَتِهِ وَيَأْخُذَ مِنِّي كُلُّمَا أَيْسَحَ لِي ثَبَتَهُ وَحَكَائِيَّتِهِ مِنْ زِبْرِ أَصْحَابِنَا الْبَرَّهُ وَكَتَبُ أَخْبَارِنَا الْمَعْتَبِرِهِ وَلَا سَيِّمَا الْأَرْبَعَهُ الْمُتَنَاسِبَهُ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَدارُ فِي جَمِيعِ الْأَعْصَارِ الْكَافِيِّ وَالْفَقِيهِ وَالتَّهْذِيبِ وَالْإِسْتِبْصَارِ، بِحَقِّ رَوَايَتِي إِيَاهَا عَنْ جَمْلَهُ مِنْ مَشَايِخِ الْكَابِرِيْنِ وَزَمْرَهُ مِنْ جَهَابِذَهُ الْمُعَاصرِيْنِ مِنْهُمْ: السَّيِّدُ السَّنْدُ وَالرَّكْنُ الْمُعْتَمِدُ وَالْفَقِيهُ الْأَوَّلُ وَالنَّبِيُّ الْأَمْجَدُ، مَلَادُ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِيْنِ وَآيَهُ اللَّهُ -تَعَالَى فِي الْعَالَمَيْنِ، شِيخُنَا وَعَمَادُنَا وَأَسْتَادُنَا الْعَالَمُ الْسَّمِيُّ الْحَاجُ سَيِّدُ مُحَمَّدٍ بَاقِرُ بْنُ السَّيِّدِ

محمد نقى الرشتى الموسوى- حشره الله مع أجداده الأمجاد و بشّر به الصالحون من العباد- و له- رحمه الله تعالى- كتاب مطالع الأنوار فى فقه الصلاه على أكمل تفصيل و استدلال و استبصار فى ستة مجلدات فخام تعليقا على كتاب شرائع الإسلام، و مختصر منه بالفارسيه سماه تحفه الأبرار، و كتاب آخر سماه الزهره البارقه فى مباحث الألفاظ من الأصول، و رسائل كثيره فى الرجال و الفقه و الأدب و غيرها ذكرناها فى كتابنا الكبير و لأنئك مثل خبير.

و قد أجاز لى بلفظه المبارك فى خزانه كتبه المباركه قبل وفاته بستين تقربيا، و كانت وفاته- قدس سره- فى عصره يوم الأحد الثاني من شهر ربيع الأول سنة ستين و مائتين بعد الألف، بحق روایته الشريفة عن جماعه من فحول زمانه و صدور أوانه أجلهم و أرفعهم سيدنا العلى العالى الأمير سيد على الطباطبائى الكربلائى صاحب الشرح الكبير على النافع وغيره، وأسدتهم و أفقهم الشيخ جعفر بن الشيخ خضر النجفى مصنف كتاب كشف الغطاء عن مهمات الشريعة الغراء، وأدقهم و أفضلهم الأمير ابا القاسم القمى صاحب الغنائم و القوانين، بحق روایتهم جميعا عن المولى الأولى سمينا العلامه المرورج البهبهانى، و غيره من العلماء الكبارين الذين لا يناسب هذه العجاله ذكرهم على التفصيل.

و منهم: السيد الأيد الفاضل المتبحر السيد إبراهيم بن السيد محمد باقر الفزويني المتوفى بالحائر الظاهر صاحب كتاب الضوابط الأصوليه و نتائج الأفكار الذى اختصره منه، و هو من أبدع ما افترحته أفهم علمائنا الأعلام، و كتاب دلائل الأحكام فى فقه الاسلام خرج منه مجلدات جمه، و قد توفى باللوباء فى كربلاء فى سنة اثنين و ستين بعد المائتين و ألف من الهجره المطهره الغراء، و هو يروى بواسطه واحده عن المشايخ الثلاثه و غيرهم، عن مولانا المرورج البهبهانى.

و منهم:الشيخ البدل الفقيه الكامل و الفريد الفاضل مولانا الشيخ محمد بن شيخ على بن شيخ جعفر باجازه كتب لى بخطه الشريف زمان تشرّف بزياره المشهد المقدس الغروى

-على مشرّفه السلام -على ظهر أجزاء قد خرجت من شرحي السيد على رساله ألفيه الشهيد، بحق روایته الشریفه عن والده الماجد و غيرهم، عن جده الأمجد الأفقه الأفخر مولانا الشیخ جعفر -رحمه الله -

و منهم: الشیخ الفاضل الفقیه الجلیل النبیل الشیخ قاسم بن شیخ محمد النجفی العذی هـ هو من کبار تلامذہ الشیخ علی و الشیخ حسن الفقیهین المسلمین من آل الشیخ جعفر المرحوم، و له شرح کبیر علی شرائع الاسلام رأیت علی ظهر مجلیده منه اجازه المرحوم الشیخ حسن له منبئا عن اجتهاده المطلق و مهارته الكامله فی الفقه و الأصول، بحق روایته الشریفه عن شیخه المزبور المبرور، عن ابنه الشیخ جعفر المشهور -لقاهم الله النصره و السرور -

و منهم: والدی العلام و سیدی المنعام أسوه العلماء الأعلام جامع مراتب الفقه و الأصول و العربیه و الكلام، طائف بیت الله الحرام الحاج میر زین العابدین بن السید أبي القاسم جعفر بن الامیر سید حسین الحسینی الموسوی الخوانساری -أفیض علی تربیته الزکیه من شاپیب رحمه الباری -و کان -رحمه الله -من أجلاع علماء عصره و زهیاد زمانه مشهورا باللورع و التقوی و النفس المؤثر و جلاله القدر و استجابه الدعاء و أمثل ذلك من مقامات الأولیاء و کرامات الأزکیاء، و له من المصتّفات كتاب کبیر في كلیات قواعد العربیه لم يكتب مثله إلى الآن، و رساله فی الإجماع، و شرح علی أصول المعالم لم يتم و خطب کثیره و مناظیم و أشعار عربیه و فارسیه و تعليقات رفیعه علی کثير من کتب الفقه و الحديث و التفسیر و غيره، و کان میلاده الشریف سنہ (۱۱۹۷) و وفاته فی عاشر جمادی الثانیه سنہ (۱۲۷۵).

بحق روایته عن جماعه من العلماء الأعلام أعلام سندا رجلان جلیلان: أحدہما: والدہ الجلیل و العالم النبیل المذکور اسمہ و نسبة الفاطر (۱) بمسقط رأسه المشار إليه حیا و میتا المتوفی فی شهر رمضان سنہ أربعین و مأتین بعد الألف، عن والدہ الفاضل العلامہ بل المحقق الفهّام

ص: ۲۷۸

۱- (۱)) کذا فی الأصل، و الصّحیح: القاطن.

جدّنا الأَمْجَدُ الْأَعْلَى جَنَابُ السَّيِّدِ حَسِينِ بْنِ السَّيِّدِ الْأَمِيرِ أَبِي الْقَاسِمِ الْكَبِيرِ شِيخِ اِجَازَةِ السَّيِّدِ الْعَلَامِ الطَّبَاطِبَائِيِّ صَاحِبِ الدَّرَّةِ الْمُنْظَوِّمَه، وَالْعَلَامِ الْمُحَقِّقِ الْأَقاَ مُحَمَّدَ عَلَى بْنِ الْمَرْوَجِ الْبَهْهَانِيِّ صَاحِبِ الْمَقَامِ، وَالْمَدْقُقِ الْفَاضِلِ الْقَمِيِّ صَاحِبِ الْقَوَانِينَ.

بِحَقِّ رَوَايَتِهِ عَنْ وَالَّدِهِ الْمَعْظَمِ الْمَشَارِ إِلَى اسْمِهِ وَحَسْبِهِ الشَّرِيفِينَ، وَعَنِ الْمَوْلَى الْفَاضِلِ الْعَالَمِ الْمُؤَيَّدِ الرَّبَانِيِّ الْمَوْلَى مُحَمَّدَ صَادِقَ بْنِ الْمَوْلَى مُحَمَّدَ التَّنْكَابِنِيِّ الْمَازَنْدَرَانِيِّ وَهُوَ الْفَاضِلُ الْمَحْقُقُ الْمَدْقُوقُ الْمَشْتَهِرُ بِسَرَابِ وَالْقَائِمِ بِاِصْفَهَانِ الْمَحْرُوسُهُ حَيَا وَمَيَّتَا وَالْمُعَاصرُ لِسَمِّيَّنَا الْعَالَمِ الْمَجْلِسِيِّ وَالرَّاوِي عَنْ شِيَخِهِ الْأَفْضَلِ الْأَكْمَلِ مَولَانَا مُحَمَّدَ بَاقِرَ بْنِ الْمَوْلَى مُحَمَّدَ مَؤْمَنِ الْسِبْزَوَارِيِّ الْخَرَاسَانِيِّ صَاحِبِ ذِخِيرَهِ (١) وَالْكَفَايَهِ وَكِتَابِ مَفَاتِيحِ النَّجَاهِ وَغَيْرِهَا.

وَثَانِيهِمَا: الْفَاضِلُ الْنَّبِيلُ الْمُتَنْجِبُ الْإِمامُ فِي الْجَمَعَهُ وَالْجَمَاعَهُ بِاِصْفَهَانِ سَيِّدِنَا الْأَمِيرِ مُحَمَّدِ حَسِينِ [بْنِ] الْأَمِيرِ عَبْدِ الْبَاقِيِّ بْنِ السَّيِّدِ الْأَمِيرِ مُحَمَّدِ حَسِينِ الْكَبِيرِ، رَاوِيَا عَنْ أَيِّهِ، عَنْ جَدِّهِ الْأَمِيرِ لَهُ مَولَانَا مُحَمَّدِ بَاقِرَ بْنِ مُحَمَّدِ تَقِيِّ الْمَجْلِسِيِّ صَاحِبِ بَحَارِ الْأَنُورِ وَسَائرِ التَّأْلِيفَاتِ الْغَيْرِ الْمَحْصُورَهُ مِنَ الْكَبَارِ وَالصَّغَارِ.

وَمِنْهُمْ: عَنْ سَيِّدِ (٢) السَّنَدِ وَالرَّكْنِ الْمُعْتَمَدِ مَحْقُوقِ زَمَانَهُ وَمَدْقُوقِ أَوَانَهُ وَالْمَمِيزِ بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ بَيْنِ جَمِيعِ أَشْبَاهِهِ وَأَقْرَانِهِ الْأَمِيرِ سَيِّدِ حَسِينِ بْنِ عَلِيِّ الْحَسِينِيِّ الْأَصْفَهَانِيِّ الْمَدْرَسِ فِي الْأَصْوَلِ وَالْفَقْهِ بِدارِ السَّلَطَنِهِ اِصْفَهَانَ -أَفَاضَ اللَّهُ عَلَى تَرْبَتِهِ الرَّزِيقِ شَآبِيبُ الْغَفَرَانِ- بِاجْزاَهِ كَتَبَ لَى فِي غَرَّهِ جَمَادِيِّ الْأُولَى مِنْ شَهُورِ سَنَهِ سَبعِينِ وَمَائِينَ بَعْدَ الْأَلْفِ، بِحَقِّ رَوَايَتِهِ عَنْ شِيَخِ إِجَازَتِهِ الَّذِي هُوَ وَالدَّنَا الْمَاجِدُ الْمُتَقَدِّمُ ذِكْرُهُ الشَّرِيفُ -أَجْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى بَرَّهُ الْمَنِيفُ- عَنْ مَشَايِخِهِ الْمَعْظَمِينَ الَّذِينَ كَتَبَتْ أَنَا بِأَمْرِهِ الْمَطَاعُ لِجَنَابِهِ الْمَكْرَمِ تَفْصِيلُ أَسْمَائِهِمُ الْمُتَقَدِّمِ إِلَى بَعْضِ مِنْهَا الْإِشَارَهُ فِي هَذَا الْمَقَامِ، وَكَانَ مِنْ جَمْلِهِ مَشَايِخُ إِجَازَتِهِ سَيِّدِنَا السَّمِيِّ الْمُوسَوِيِّ الْجِيلَانِيِّ الْمُتَقَدِّمُ ذِكْرُهُ الشَّرِيفُ فِي مَشَايِخِ إِجَازَهُ هَذِهِ الْفَضْلَهُ صَادِرَهُ لَهُ عَنْهُ فِي

ص: ٢٧٩

١- (١)) كذا في الأصل، و الصحيح: الذخيرة.

٢- (٢)) كذا في الأصل، و الصحيح: السيد.

حدود سنه اثنين و عشرين بعد المأتين فصدق انه عن [\(١\)شيخنا الشهيد الثاني-قدس سره-](#) أيضا يروى عن سميّنا العلامه المرّوج بواسطه مشايخ هذا السيد السمي العلامه المتأخر -أعلى الله تعالى مقامه-و أن لـ الروايه حينـذ بـأسانيـديـ الخامسـه المـفـضـلهـ جـمـيـعاـ عنـ جـنـابـهـ الأـفـخمـ الأـعـظـمـ الـوـاقـعـ اـسـمـهـ الشـرـيفـ عـلـىـ عـقـبـهـ الطـرـيقـ الـأـسـلـمـ وـ عـقـدـهـ السـلـيلـ الـأـقـومـ،ـ وـ عـلـيـهـ فـاقـصـارـاـنـاـ هـنـاـ عـلـىـ اـقـصـارـ ذـكـرـ هـذـاـ طـرـيقـ الـمـسـبـقـينـ إـلـىـ جـمـلـهـ عـلـمـاءـ الـمـيـامـيـنـ السـابـقـهـ بـحـالـ هـذـهـ العـجـالـهـ وـ أـحـقـ وـ أـعـصـ.ـ

فأقول- و بالله التوفيق:لجنابك الأجل أن يروى على [\(٢\)ما صحت لـ روـاـيـتـهـ وـ صـلـحـتـ لـ اـجـازـ](#) [\(٣\)بـجـمـيعـ شـعـبـ هـذـاـ طـرـيقـ](#) الأنـيقـ عنـ هـذـاـ رـكـنـ الـوـثـيقـ وـ الـعـلـمـ الرـشـيقـ،ـ عـنـ وـالـدـهـ وـ أـسـتـادـهـ وـ شـيـخـهـ وـ عـمـادـهـ الـمـولـىـ الفـاضـلـ الـأـجـلـ مـولـانـاـ مـحـمـيدـ أـكـملـ،ـ وـ كـانـ مـنـ عـلـمـاءـ زـمـانـ الفـتـرـهـ بـيـنـ الـبـاقـرـينـ الـمـرـوـجـينـ الـمـشـهـورـينـ وـ صـهـراـ عـلـىـ اـبـنـهـ الـفـاضـلـ الـجـلـيلـ نـورـ الدـيـنـ بـنـ الـمـولـىـ مـحـمـدـ صـالـحـ الـماـزـنـدـرـانـيـ سـبـطـ مـولـانـاـ الـفـاضـلـ التـقـىـ الـمـجـلـسـىـ،ـ فـيـكـونـ سـمـيـّـاـ الـعـلـامـهـ الـمـجـلـسـىـ خـالـ أـمـ سـمـيـّـاـ الـمـرـوـجـ الـبـهـبـهـانـيـ منـ جـهـهـ الـأـبـ وـ وـالـدـهـ التـقـىـ الـمـتـقـىـ جـدـ أـمـهـ مـنـ قـبـلـ الـأـمـ،ـ وـ الـفـاضـلـ الـمـاـزـنـدـرـانـيـ الـمـذـكـورـ جـدـ أـمـهـ مـنـ قـبـلـ الـأـبـ عـلـىـ ذـلـكـ،ـ وـ لـذـاـ يـعـبـرـ الـبـهـبـهـانـيـ فـيـ مـصـنـفـاتـهـ عـنـ الـأـوـلـ بـخـالـيـ وـ عـنـ الـأـخـيـرـينـ بـجـدـيـ باـعـتـبـارـاتـهـ الـثـلـاثـ،ـ فـلـيـلـاحـظـ.

وـ الـمـولـىـ مـحـمـدـ أـكـملـ الـمـذـكـورـ يـرـوـىـ عـنـ جـمـاعـهـ مـنـ فـضـلـاءـ عـصـرـهـ وـ مـشاـيخـ زـمـانـهـ أـفـضـلـهـمـ وـ أـجـلـهـمـ وـ أـحـقـهـمـ بـالـذـكـرـ فـيـ أـمـثالـ هـذـهـ الـاجـازـهـ الـمـبـنـىـ أـمـرـهاـ عـلـىـ الـوـجـازـهـ هـوـ مـولـانـاـ الـعـلـمـ الـقـمـقـامـ وـ الـبـعـرـ الـطـمـطـامـ حـجـهـ الـاسـلـامـ وـ الـمـسـلـمـينـ وـ آـيـهـ اللـهـ-تعـالـىـ-فـيـ الـعـالـمـينـ سـمـيـّـاـ الـأـفـخمـ مـولـانـاـ مـحـمـيدـ باـقـرـ بـنـ الـمـولـىـ مـحـمـيدـ تـقـىـ الـمـتـقـدـمـ ذـكـرـهـ الـشـرـيفـ-قدـسـ سـرـهـ الـمـنـيـفـ-عـنـ وـالـدـهـ الـفـاضـلـ الـمـحـدـثـ الـوـرـعـ الزـكـىـ الـأـلـمـعـىـ مـولـانـاـ مـحـمـدـ تـقـىـ بـنـ الـمـولـىـ مـقـصـودـ عـلـىـ الـاـصـفـهـانـيـ

ص: ٢٨٠

-
- ١-) كـذاـ فـيـ الـأـصـلـ،ـ وـ الـظـاهـرـ حـذـفـ بـعـضـ الـكـلـمـاتـ فـيـ هـذـاـ الـمـقـامـ.
 - ٢-) كـذاـ فـيـ الـأـصـلـ،ـ وـ الصـحـيـحـ:ـ تـرـوـيـ عـنـ.
 - ٣-) كـذاـ فـيـ الـأـصـلـ،ـ وـ الصـحـيـحـ:ـ اـجـازـتـهـ.

الملقب بالمجلسى، عن المولى الفاضل الكامل المجتهد العفيف أبي الحسن على المشتهر بالمولى حسنعلى نجل الفاضل العلامه أورع أهل عصره و زمانه و أمهرهم في الفقه والأصول والأدب والرجال مولانا عبد الله بن الحسين التستري الساكن باصفهان صاحب شرح القواعد المتمم لكتاب جامع المقاصد وغيره، عن والده المعظم المبرور المذكور وغيره من الفضلاء الصدور مثل شيخنا البهائى أبي الفضائل الجمهه الّتى لا تحصى أبداً في أمثال هذه العجاليات محمد بن الشيخ حسين بن عبد الصمد الجبلى الحائرى العاملى، عن والده النحرير المؤيد المزبور زين المجتهدين الصدور الحسين بن عبد الصمد العاملى تلميذ شيخنا الشهيد الثنائى زين الدين على بن أحمد العاملى الشامي، عن شيخنا الشهيد الثنائى.

وأروى أيضاً بطريق الاجازه عن والدى الماجد المرحوم المتقدم ذكره العلی -عامله الله بلطفه الخفی و الجلى- عن والده السيد أبي القاسم جعفر بن الحسين الحسني الموسوي الحسيني، عن أفضـل المتأخـرين و أكـمل المتبـحرين السيد محمد مهـدى النجـفى الطـباطبـائـى المشـتـهـر بـبـحرـالـعـلـمـ بـاجـازـهـ كـتـبـهاـ جـدـىـ المـرـحـومـ بـدارـالـسـلـطـنـهـ اـصـفـهـانـ عـنـ مـسـافـرـتـهـ إـلـىـ مشـهـدـ خـراسـانـ، عـنـ جـمـاعـهـ منـأـجلـهـ مـشـائـخـ عـرـاقـ المـشـتـهـرـينـ فـيـ الـآـفـاقـ أـحـدـهـمـ: الفـاضـلـ الـأـوـحـدـ سـمـيـنـاـ المـرـوـجـ الـبـهـهـانـىـ السـابـقـ إـلـىـ الاـشـارـهـ عـلـىـ سـيـلـ التـبـيـنـ، بـحـقـ روـاـيـتـهـ عـنـ المـشـائـخـ السـابـقـينـ المـعـتـصـمـينـ رـضـوانـ اللهـ عـلـيـهـمـ أـجـمـعـينـ -

الكامل الكبير، عن شيخه الفاضل الخبير و الناقد البصیر الشیخ سلیمان بن علی بن سلیمان البحرانی أحد المحرّمین لصلوحته الجمعة فی زمن الغیہ و المحلّلین لتناول القلیان ردًا علی الاخباریّه، عن الشیخ علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم البحرانی الملقب بزین الدین أول من نشر الحديث فی بلاد البحرين، بحق روایته العالیه عن أستاده الأعظم و شیخه الأقدم الأفخم بهاء الدین محمد العاملی، عن والده الجلیل المعظم، عن الشیخ زین الدین.

وللشیخ زین الدین المذکور طرق عدیده و أسانید سدیده إلی أئمّتنا المعصومین و ساداتنا المنتجبین -صلوات الله علیهم أجمعین- و کذا إلی کتب أشیاخنا السالفین و زیر علماء هذا الدين من الشیعه و الناس أجمعین ذکرها جمله [منهم] فی اجازته المبسوطه المشهوره الّتی كتبها للشیخ حسین بن عبد الصمد المذکور والد شیخنا بهاء الدین و نحن نكتفى فی هذه العجاله بذكر واحده منها هی الجادّه العظیمی و قارعه الطريق البيضاء العاّمه إلی قاطبه سادات المسلمين و المسلمين فنقول:

نروی بأسانیدنا المذکوره جمیعا عن شیخنا الشهید الثانی، عن شیخه الفاضل نور الدین علی بن عبد العالی المیسی العاملی، و هو غیر الشیخ علی بن عبد العالی الکرکی العاملی الملقب بالمحقّق الثانی القاطن بدیار العجم صاحب شرح القواعد و غيره، عن الشیخ شمس الدین محمد بن داود الشهیر بابن المؤذن الاملی الجرّینی -نسبه إلی قریه جرّین علی وزن سکین- و هو ابن عم شیخنا الشهید الأول كما نقل عن الشهید الثانی فی بعض اجازاته، بحق روایته عن الشیخ ضیاء الدین علی بن مولانا الفقیه الأول محمد بن مکی العاملی الجرّینی المشتهر بالشهید علی الاطلاق، عن والده الشهید السعید أفقه الأولین و الآخرين، عن جمله من تلامذه جمال الدین الحسن بن يوسف بن المطھر المشتهر اسمه فی الآفاق و الملقب بالعلّامه علی الاطلاق منهم: الشیخ فخر الدین محمد بن جمال الدین العالّامه صاحب کتاب الإیضاح

الفوائد (١) في شرح مشكلات القواعد لوالده الفقيه الأفخر العلّامه و غيره، عن والده الامام العلّامه جمال الدين المطهر المذكور- عليه رضوان الله الملك الغفور- عن جماعه من العلماء الأعلام منهم:والدہ الشیخ یوسف [بن] المطہر الحلی، عن حالہ الأفقہ الابہر أبي القاسم جعفر بن سعید الملقب بالمحقق على الاطلاق صاحب المعتبر و الشرایع و المختصر النافع و غيرها، عن السيد السعید شمس الدین فخار بن معبد الموسوی، عن الشیخ سدید الدین أبي الفضل شاذان بن جبریل القمی، عن الشیخ العمامد أبي جعفر محمد بن أبي القاسم الطبری، عن الشیخ أبي على الحسن بن الشیخ الامام محمد بن الحسن المشتهر بالشیخ الطوسي صاحب المصنفات الجمّه الّتی تربو علی مائه كتاب منها كتابا اخباره المشهوران المسمايان بالتهذیب و الاستبصار، و هو يروى كتب شیخنا الصدوق محمد بن على بن بابویه القمی صاحب كتاب من لا يحضره الفقيه بواسطه شیخه الأفضل الأکمل محمد بن محمد بن النعمان المفید-رحمه اللہ تعالیٰ- و كتب شیخنا الكلینی ثقه الاسلام أبو جعفر محمد بن یعقوب الرازی صاحب كتاب الكافی، عن شیخه المتقدّم المزبور، عن الشیخ أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولویه صاحب كتاب کامل الزیاره و غيره، عن الشیخ أبي جعفر الكلینی -نسبته إلى قریه کلین علی وزن لجين كما حقّقناه فی كتابنا الكبير و إن كان لكثیر من الأعلام فیه کلام کثیر و لأنّیک مثل خیر... (٢)

ص: ٢٨٣

-
- ١ (١)) كذا، و الصحيح: ايضاح الفوائد.
 - ٢ (٢)) وردت صوره هذه الإجازه ناقصا في كتاب «الشجره المورقه و المشیخه المونقه» للمجاز الموجوده في مكتبه السيد المرعشی كما في فهرسها ٢٢٣-٢٢٥/١٤.

اشاره

عالّمه شیخ محمد علی معلم حبیب آبادی (۱۳۹۶ هـ ق)

تحقيق و تصحیح: مجید هادی زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدّمه [تحقیق]

نوشتار حاضر، رساله‌ای است پربرگ و پربار، ریخته خامهٔ مورخ ادیب مرحوم عالّمه شیخ محمد علی معلم حبیب آبادی - متوفّای ۲۹ تیرماه ۱۳۵۵ هـ ش / ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۹۶ هـ ق. - که در شمار پرکارترین و موّقترین تراجم نگاران روزگار ما قرار دارد.

حبیب آبادی را جز از شماری رسائل خرد و کلان، که پنهانه‌ای وسیع از حوزه علوم ادبی - در معنای اصیل و وسیع آن - را دربرمی گیرد، دو مجموعه کلان در دانش تراجم نگاری است، که نخستین آن دو را «مکارم الآثار در احوال رجال دوره قاجار»، و دوّمین را «مقامات معنوی در رجال عصر پهلوی» خوانده است.

مرحوم عالّمه حبیب آبادی از همان ابتدای تدوین «مکارم»، سبک سالشمار را برگزیده، و در دوره نخست تألیف آن کتاب، تراجم ناموران عصر قاجار را با تفصیل

تمام براساس سال ولادت و یا رحلت آنان تدوین نموده است. این تفصیل بگونه ای است که نه تنها تمامی اطلاعات مربوط به زندگی، آثار و گاه آراء صاحبان تراجم را در بر می گیرد، که حتی به یاد کرد مبسوط و محققانه از کسانی که بگونه ای به صاحب آن ترجمه، انتساب داشته اند نیز، می پردازد.

علامه حبیب آبادی پس از آنکه چندی در این مسیر کوشید و مجموعه ای سترگ را -با محدودیت امکاناتی که همیشه کسانی چون او را رنجه می داشته است- پدید آورد، دست از آن سبک کشید و مجموعه جدید «مکارم الآثار» را بگونه ای که هر چند از نظر حوزه زمانی با مجموعه نخست یکسان بود، اما در حیطه تفصیل بهیچ روی با آن مانندگی نداشت، یا غایب نبود؛ بر سر تدوین آن رنجهای کشید و سرانجام به پایانش برد. او بعدها دستنوشت اصل آن مجموعه نخستین- که هیچگاه بصورت کامل از سواد به بیاض نیامد-، دستنوشت صورت دوم مکارم و نیز دیگر تألیفاتش را به استاد علامه ما حضرت آیت الله حاج سید محمدی مد علی روضاتی-بلغه الله مناه و حفظه عن کل مکروه- سپرد؛ و بدین ترتیب نه تنها این مجموعه را از دثور و اندراس در امان داشت، که چنان علامه خیری- که گذشته از دیگر فضائل علمی، در زمینه دانش تراجم، یگانه این روزگار است- را، در عمل وصی خود برای احیاء و نشر این آثار قرار داد. سیدنا الأستاد- متعنا الله بطول بقائه-، تاکنون نزدیک به نیمی از تحریر دوم مکارم را به طبع رسانیده اند، و بویژه دو جلد اخیر آن را با تعلیقات متمع و آکنده از اطلاعات عالی علمی خود، به مجموعه ای نفیس تر از آنچه از قلم مؤلف تراویده بود، تبدیل کرده اند.

*** تحریر نخست مکارم- که حضرت استاد آن را تحریر مفصل می خوانند-، در مجموعه ای کلان که نزدیک به ۶۰۰ صفحه رحلی بزرگ را در بر می گیرد، هم اکنون در

محضر ایشان است. این مجموعه- که تاکنون هیچ بخشی از آن به طبع و عرضه عمومی نرسیده است-، به سیاق آثار پیشینیان، هم‌مان از قوّت و عمق بسیار در مطالب و نیز آشفتگی در گونه کتابت، بهره بسیار برد است. ازین رو، احیای این اثر- همچون احیای دیگر دستنوشته‌های او-، سخت فرصت سوز است و توان بر؛ و همت حضرت استاد را که با این همه نه تنها نیمة نخست تحریر دوم مکارم را تحقیق، تصحیح و احیاء فرموده اند؛ که بخشی از آن تحریر نخستین را نیز با خط زیبای خود است. کتاب و به گونه ملون در ۶۴ صفحه-۸ فرم- تنظیم و تدوین نموده اند. آنچه در صفحات پسین این مقدمه در ترجمه احوال شیخ الرئیس ابن سینا فراروی خواننده ارجمند قرار خواهد گرفت، صورت به طبع درآمده همان دستنوشت حضرت استاد است، که به لطف ایشان در اختیار را قم این سطور قرار گرفت؛ تا توان اندک خود را در تحقیق و نمودن مصادر مطالب مندرج در متن به کار برد، و سرانجام رساله حاضر به لطف و عنایت ایشان مجال ظهور و بروز یابد.

*** مرحوم مؤلف در ذیل عنوان «سنّة ۱۲۱۶ هجري/ سنّة ۱۱۷۰ يزد گردی. وفات مرحوم شیخ ابو علی رجالی- أعلى الله مقامه-»، به گونه ای که در متن رساله نمودار است، به بررسی زندگی شیخ الرئیس پرداخته، و هرچند در این مسیر- آنگونه که خود می نگارد-، بیشتر به «نامه دانشوران ناصری» نظر داشته؛ اما گذشته از نزدیک به بیست جلد کتاب دیگر که- بنا به نوشته خود- در این تحقیق به کار برد، تحقیقات شخصی خود پیرامون شماری از مسائل مربوط به زندگی شیخ را نیز، در همین رساله نموده است. ازین رو، طبع و نشر این رساله، گذشته از آنکه می تواند نشان دهنده فضای عمومی حاکم بر مجموعه کلان تحریر نخست «مکارم الآثار» باشد، در راستای ابن سینا شناسی نیز، سخت مفید است و معتم در پایان رساله نیز، مقاله کوتاه دیگری از همیشان

با موضوع «تحقيق در تاریخ تولّد شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا» براساس دستنوشت اصل مؤلف قرار گرفته است، که می‌تواند مکمل رساله حاضر باشد.

و سخن آخر اینکه به لطف حضرت حق، چنان امید دارم که در پی عنایت سابق حضرت استاد، در دفتر سوم این مجموعه، بخشی دیگر از آن کتاب پربرگ و پربار - بخش مربوط به زندگی حضرت زید شهید ابن سیدنا زین العابدین علی بن سیدنا الحسین الشهید -، تحقیق و براساس دستنوشت مؤلف عرضه گردد.

و الحمد لله رب العالمين

مجید هادیزاده

۱۳۸۴/۷/۲۲

ص: ۲۸۸

بسم الله تعالى سنة ١٢١٦ هجريّ سنة ١١٧٠ يزدگردی وفات مرحوم شیخ أبو علی رجالی-أعلى الله مقامه-

از قراری که خود مرحوم در کتاب منتهی المقال [\(۱\)](#) از پدر خود نقل کرده، نژادش منتهی می‌شود برئیس فلسفه اسلام جناب شیخ الرئیس ابو علی سینا-قدس الله تعالیٰ سرّه العزیز- و چون این بزرگوار از اجلّه حکماء بزرگ اسلام است و ما را بهر وسیله‌ای که باشد، بایستی شرح حال رجال علمی اسلامی و غیره را نگارش دهیم، لهذا در این عنوان شریف در شرح حال این فیلسوف بزرگ باستقصاء تمام بسط کلام داده، هرچند که شرح حال اصل صاحب عنوان سط्रی چند بیش نشود.

و چنین گوئیم که شرح حال آن جناب در بسیاری از کتب نوشته، و از آن جمله ما را اکنون نزدیک بیست جلد کتاب حاضر است که در آنها نظر می‌کنیم؛ و بهتر از همه آنها جلد اول کتاب نامه دانشوران ناصری است که در حقیقت مغنى از همه آنها و مضمون آنچه را که در تمام آنها نوشته، در آن آورده [\(۲\)](#)؛ لهذا ما در اینجا شرح حال او را از نظر در

ص: ۲۸۹

-۱) نگر: منتهی المقال ج ۷ ص ۲۱۳ ش ۳۶۷۸.

-۲) این بخش که می‌توان آن را رساله‌ای مستقل در شرح احوال شیخ الرئیس دانست، از ص ۸۹ تا ص ۱۴۶ ج ۱ نامه دانشوران عصر ناصری را، به خود اختصاص داده است.

آن انتقاد و گاهی از خارج آن نیز چیزی افزوده و بتغیر اسلوب آن، چنین می نویسیم که:

مردی نامیده شده به سیناء، بکسر سین مهمله و سکون یاء مشبّعه مشّاہ در تحت و فتح نون و ألف مقصوره، چنانکه در وفیات است (۱)، یا ممدوه، چنانکه در نامه دانشوران است (۲).

در بدایت سلطنت سلاطین سامانیان در بخارا متصلی مشاغل و امور کلی بوده، و شاید بجهت غریب بودن نام او- که تاکنون جز محدودی ندیده و نشنیده ایم کسی غیر از او را این نام باشد-، نواده بزرگوارش که شهرتش هردو روی کرۀ زمین را فراگرفته، بدو منسوب گردیده.

و در محبوب القلوب اشکوری او را وزیر فخر الدّوله دیلمی نوشته (۳)، و این خود اشتباه است، چه شیخ بزرگوار- نواده اش که فرزند چهارم اوست- در سلطنت فخر الدّوله متولد شده و آن وقت قریب به اواخر دولت سامانیان بوده؛ و زیاده بر صد سال میان این دو وقت تفاوت می باشد!.

و گویا پس از او هم اعقابش به کارهای دولتی مشغول بوده اند، تا اینکه برسد به نواده اش عبد الله بن حسین بن علی بن سیناء مرقوم و او حکیمی دانشمند از بزرگان شیعه اسماععیلیه و از مردمان بلخ بوده و از اعیان آن شهر بشمار می آید، که گویا از بخارا یکی از اسلاف وی به بلخ رفته باشد، چنانکه خود جناب شیخ را نیز بلخی می نویسند.

و بهر حال عبد الله مذبور که متقلّد پاره ای از اشغال دیوانی بوده، در عهد دولت امیر

ص: ۲۹۰

-۱) چنین است در متن امّا در وفیات، بوضوح نحوه تلفّظ این اسم را به الف ممدوه ضبط کرده است؛ نگر: وفیات الأعیان ج ۲ ص ۱۶۲.

-۲) نگر: نامه دانشوران ج ۱ ص ۱۴۶.

-۳) نگر: محبوب القلوب ج ۲ ص ۱۶۱.

نوح سامانی از آنجا بیخارا آمده و ملازم امیر مرقوم گردید، و از فرط کفالت و کارданی مصدر انجام امور دیوانی و یکی از رؤسا گردید، تا جائی که فرزندش جناب شیخ هم به رئیس ملقب گشت؛ چنانچه مرحوم میرداماد رحمه الله نیز بمناسبت اینکه پدرش دمامد محقق ثانی بوده، بدین لقب، شهرت گرفت. و همواره پس از فراغت از اعمال دیوانی کتاب اخوان الصفاء را مطالعه می کرد، چنانکه فرزندش جناب شیخ نیز همین شیوه را در بعضی اوقات داشت.

و از آن پس برای برخی از اعمال دولتی بساحت خرمیش- بفتح خاء معجمه و سکون راء مهمله و کسر میم و تسکین یاء مشاه تحتانیه و تاء مثلثه مفتوحه و نون در آخر- که از دیهات بخارا است؛ رحل اقامت افکنده متواتر گردید. و در دیه افسنه- بفتح اول و سکون ثانی و شین معجمه مفتوحه و نون و ها- که نزدیکی آن سامان است، بنزی ستاره نام رغبت کرده او را ترویج نمود؛ و از آن مخدّره او را در آنجا دو تن فرزند متولد گردید، یکی- که دو سال یا پنج سال کوچکتر بوده- محمود، و دیگر:

حکیم فاضل فرزانه و دانشمند بی مانند یگانه، برگزیده حکماء مجتبین؛ شیخ الرئیس و شرف الملک ابو علی حسین- نور الله تعالی روحه الشریف-؛ که مراتب شهرت و شناسائی او در مقامی بغايت اعلا و پایه دانش و فضیلت از شرح حال او خوب هویدا می گردد.

و از آنچه نوشته‌ی برمی آید که او حسین بن عبد الله بن حسن بن علی بن سینا است، چنانچه در غالب کتب نوشته، لکن در بعضی دیگر اشتباه‌ها یا مسامحه پاره‌ای از این اسمها را ندارد، یا بعضی را پس و پیش نوشته؛ و صحیح آنست که مرقوم افتاد.

و همانا وی در سیم- ۳- ماه صفر المظفر سنّه ۳۶۳- سیصد و شصت و سه- هجری قمری، مطابق پانزدهم آبان ماه قدیم سنّه ۳۴۲ یزد گردی در زمان المطیع لله عباسی، در

دیه افشنۀ مرقوم، متولّد شد؛ و زایجهٔ تولّد وی را بدین نحو کشیده‌اند:

و این تاریخ که ما در تولّد او نوشتیم بناء بر تحقیق خودمان است؛ و الا مشهور در تولّد او سنه ۳۷۳-سیصد و هفتاد و سه- است، چنانچه در رباعی مشهور در مادهٔ تاریخ حالات او برای سال تولّد، لفظ «شجع» آورده‌اند، و ما نیز در کلیهٔ تأثیفات و مرقومات خود همین را نوشته‌ایم؛ جز اینکه در بعضی از کتب سنهٔ سیصد و هفتاد نوشته‌اند. و دلیل بر صحّت قول ما اینکه در اینجا در حبیب السیر مدت عمر او را شصت و سه سال و هفت ماه شمسی نوشته^(۱)، که با ملاحظهٔ تاریخ وفاتش لازم می‌کند که او در سیصد و شصت و سه قمری متولّد شده باشد. و در نامهٔ دانشوران، این عقیدت را تقویت کرده بدین چند چیز که:

اگر تولّد به قول مشهور باشد لازم می‌کند که استعلام امیر نوح سامانی از او در سیزده سالگی او باشد؛ و دانشمندان دانند که در لیاقت علاج و اعتماد بیمار بر طیب، کبر سن را تا چه اندازه مدخلیت باشد؟

و دیگر: تأثیفاتی را که در آن روزگار نوشته اگر محال نباشد اقلًا ممتنع عادی خواهد بود. و فرماید که: رباعی مشهور در تاریخ تولّد و فراغت از علوم و وفات او را که در تولّد لفظ «شجع» دارد، بعضی از فضلا و موّرخین بجای آن «شجس» نوشته‌اند^(۲)؛ انتهی.

۲۹۲: ص

۱- (۱)) نگر: حبیب السیر ج ۲ ص ۴۴۳.

۲- (۲)) نگر: نامهٔ دانشوران ج ۱ ص ۱۲۸.

واز جمله مؤیدات اینکه تولّد در سنه ۳۶۳ بوده اینکه: در جلد اول کشف الظنون ضمن کلمه «دیوان برقی»، وی را شاگرد ابو بکر احمد بن محمد خوارزمی، و وفات خوارزمی را در سنه ۳۷۶ نوشته^(۱); و درست نخواهد بود که اگر وی در سنه ۳۷۳ متولد شده در سه سالگی شاگردی خوارزمی را نموده باشد.

و در این صورت لازم می‌کند که پدرش قبل از سلطنت امیر نوح بیخارا آمده باشد، چه سال سیصد و شصت و سه و چه سال جلوتر تا دو سه سال بعد از آن زمان سلطنت منصور بن نوح پدر امیر نوح بوده، نه نوح بن منصور؛ و در روضات الجنات آمدن عبد الله را به بخارا در زمان نوح بن نصر نوشته^(۲) و سلطنت او از سنه ۳۴۳ تا سنه ۳۳۱ بوده؛ و در نامه دانشوران آمدن او را در آنجا در زمان منصور بن عبد الملک نوشته^(۳) و در سلاطین سامانی هیچ کس بدین نام دیده نشده.

و محل تولّد آنجناب را چنانکه نوشتیم، قول تمام مورخین مشرق زمین است؛ جز اینکه مردمان اروپا تماماً تولّد او را در حوالی شیراز و تربیش را در آنجا نوشتند. از آنجمله فیکیه که از مورخین مشهور ایشان است در کتابی که پنج جلد است و بهترین کتاب در شرح حال علماء و حکماء، تصریح بدین سخن نموده^(۴).

و مختصر؛ جناب شیخ بزرگوار چون پنج ساله شد، پدرش را از اعمال مرجوعه در آن حدود فراغت حاصل شده با اهل و عیال بیخارا بازگشت. و چون آنا فآنای از آن جناب آثار رشد نمایان می‌شد؛ پدر دانشور بر تربیش همت گماشته او را به معلمی سپرد تا خواندن قرآن و اصول دین را بدو بیاموخت. و بعد از آن باصول علوم ادبیت-که

ص: ۲۹۳

-
- ۱) نگر: کشف الظنون ج ۱ ستون ۷۷۹. بیفزایم که چلبی در اینجا، تلمیذ ابن سینا بر خوارزمی را تنها به استناد سخن ابن ماکولا آورده است.
 - ۲) نگر: روضات الجنات ج ۳ ص ۱۷۰.
 - ۳) نگر: نامه دانشوران ج ۱ ص ۸۹.
 - ۴) در جریان تصحیح حاضر، متأسفانه به این رساله دست نیافتم.

نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و غیرها[باشد] (۱)-اشغال جست و از خود او نقل شده که فرموده:استاد ادب،مرا کتاب صفات و غریب المصنف و اصلاح المنطق و عین و شعر حماسه و دیوان ابن رومی و تصریف مازنی و نحوسیبویه،هایک را به ترتیب تکلیف آموختن کرد و من آنها را در یک سال و نیم از بر نمودم!؛و اگر تعویق استاد نبود بکمتر از این مدت حفظ می کردم!.

و بالآخره از لطف قریحه و کمال لیاقت در مدت پنج سال،چندان در آن فنون احاطت پیدا کرد که مزیدی بر آن متصوّر نبود.

و چون از تکمیل آنها خاطر پرداخت،در نزد محمود مساح-که مردی فاضل و ریاضی دانی کامل بود و معاش خویش را از کسب بقالی فراهم می نمود-فرش تلمذه بگسترد و از وی فنون حساب و صناعت جبر و مقابله فرا گرفت؛تا اینکه در آن مراتب مقامی منیع یافت و با استاد،هم ترازو گردید.

سپس در نزد اسماعیل زاهد-که از افاضل فقهاء آن عصر بود-بتحصیل فقه پرداخت،و وجهه اعتراض و جواب مجبوب را- چنانکه عادت فقهاء است-نیکو فرا گرفت؛و گفته اند که:در این ایام او از ده تجاوز نکرده بود!

و چون در آن او ان ابو عبد الله ناتله ئی-که منسوب است بدیه ناتله از توابع قصبه کجور مازندران،و اکنون آن را نتیل گویند- در فن ایساغوجی و صناعت منطق به مزید مهارت مسلم بود،پدرش عبد الله آن دانشمند یگانه را بخانه برده ابواب احسان بروی او گشود و درخواست نمود که از مخزونات خاطر خود،بر وی مبذول دارد؛و بهیچ وجه مضایقت جایز نشمارد.پس آن حکیم فرزانه تعلیم او را وجهه همت ساخته و آن جناب بكتاب ایساغوجی مشغول شد؛ابو عبد الله در حد جنس سخن آغازیده گفت:«الجنس

ص: ۲۹۴

۱-)) این کلمه را،به حسب اقتضای متن در اینجا افزوده ام.

هو المقول على الكثرة المختلفة الحقائق في جواب ما هو؟». واز شرح آن معنا خاموش گشت. ابو على لب بر دّ و ايراد گشوده کلماتی گفت که استاد را مجال رفع نماند؛ و خود او بجواب آنها مبادرت کرده با تحقیقی وافی بیان نمود. استاد را از آن دقت نظر شگفتیها فراهم شده زیاده بر او تحسین و آفرین کرد، و در نهانی پدر او را خوانده آن بیان و تقریر را که از او شنیده بود بشرح باز راند، و در تربیت او سفارشی بلیغ کرد.

و آنجلاب همچنان در نزد او به تحصیل منطق بسر برد، تا آنرا تکمیل کرد؛ و هیچ کس را در آن فن با او یارای تنطق نماند.

پس بكتاب اقلیدس شروع نموده و چون چند شکل اول را-چنانکه رسم است- بیاموخت، مابقی را بقوّت هوش خود دریافت، و غواص مسائل آن را چنان برای استاد تقریر می کرد که محل نگرانی استاد می شد.

پس متوجه طلات را تکمیل کرده به مجسطی پرداخت و از مقدمات آن علم هم فارغ شده باز به اشکال هندسیه رجوع کرد، و چون آن استاد بزرگوار خود را در تدریس وی ناتوان دید، گفت: این کتاب را خود مطالعه نمای و هر مسئله ترا مشکل افتاد با من در میان نه تا آن را حل کنم. جناب شیخ چنان کرده و در اندک زمانی آن علم را به مقامی رسانید، که هیچ یک از استادی فن را آن پایه فراهم نیامد؛ و بسیاری از مسائل مشکلۀ مجسطی را حل کرده به عقد تحریر درآورد.

و در خلال آن احوال ابو عبد الله را سفر گرانج پیش آمدۀ آن دو استاد راد، از یکدیگر جدا شدند. و گرگانج-به سکون نون-شهری است دارالملک مملکت خوارزم که آنرا گرگنج نیز گویند؛ و در مقام تعزیب جرجانیه اش خوانند.

و جناب شیخ بی زحمت استاد به رنج تحصیل تن در داده، و در اقتداء فنون فضائل روز را از شب و راحت را از تعب فرق ندانست؛ و گوئی مضمون این رباعی حکیم بزرگوار محقق خواجه نصیر طوسی-قدس الله تعالی سرۀ القدسی-را همی بکار بست:

لذّات دنیوی همه هیچ است نزد من در خاطر از تغییر آن هیچ ترس نیست

روز تنعم و شب عیش و طرب مرا غیر از شب مطالعه و روز درس نیست [\(۱\)](#)

تا از مراتب علوم حکمیّه چه طبیعیه و چه الهیه خاطر بپرداخت، و هر کتاب که در حکمت یافت در کتابخانه خود فراهم ساخت.

پس او را بعلم طب رغبت افتاده، در نزد ابو منصور قمری به تکمیل صناعت طبیّه اقامت گزید و در اندک وقتی فوایدی بیشمار از آن فن شریف بیندوخت، و چنان در آن مرحله ماهر شد که اساتید وقت را بسی دقایق و نکات مفیده می آموخت. و بعد از اکتناز جواهر مسائل طبیّه معلومات خاطر خویش را ثبت دفاتر و اوراق نموده تألیفاتی چند در آن فن پرداخت. و چنان در آن علم علم و علما و عملا مسلم شد، که اساتید عصر به شاگردیش گردن نهادند و از بیانات وافیه اش بهره ها می بردند. از خود او نقل شده که گفته: من در دوازده سالگی در بخارا به مذهب ابو حنیفه فتوا می راندم! و گویا در همان ایام بوده که در تذکرة دولتشاه گفته: «او در دوازده سالگی با دانشمندان بخارا مناظره کرده و ایشان را ملزم ساخته» [\(۲\)](#).

و علی الجمله پس از آن بمعالجه بیماران مشغول شده هر روزه گروهی که بامراض صعبه العلاج گرفتار بودند، بخدمتش می رسیدند و به معالجات جيده و اعمال يديه صحّت می یافتد؛ و با وجود اين مشاغل، اشتغال بعلم فقه و مناظرات با فقهاء را نيز از دست نمیداد. نوشته اند که: در اين ايام که بدین مقام رسيد و از تمام علوم فراغت جست، سنيش به بیست نرسیده بود، چنانکه در رباعی ماده تاریخ او فرموده اند:

«در شصا کسب کرد کل علوم»

ص ۲۹۶

۱- (۱)) نگر: شعر و شاعری در آثار خواجه نصیر الدین طوسی ص ۱۳۴.

۲- (۲)) نگر: تذکره الشعرا ص ۵۶.

که بناء بر آن که تولد او سنّه ٣٧٣ باشد، آن وقت هیجده ساله بوده.

و بالجمله بار دیگر همت بر مطالعه منطق و سایر علوم فلسفه گماشت و تا یکسال و نیم چنان بدان ها اشتغال داشت، که شبها بخواب نرفتی الا باندازه ئی که قوای نفسانی را زیانی نرسد؛ و طعام هیچ نخوردنی الا که از نخوردنش بدن را ضعفی می آمد، و همواره در تحصیل مطالب، قواعد منطقیه را بکار برده و هر گاه مسئله ئی بر او مشکل آمدی با طهارت بجامع بزرگ شدی و نماز و استغاثت کرده و حل آن را از حق، خواستار شده آن مهم مکتوم بر او معلوم می گردید.

و همین طور بر تحریر علوم و تقریر فضائل بسر می برد تا آنکه بر جل علوم محیط گشته و به مطالعه کتاب ما بعد الطیعه که علم اعلی و فلسفه اولی باشد، رغبت کرد. و چون مبحث عنه آن علم، اموری است که در وجود ذهنی و خارجی محتاج به ماده نباشد - چون ذات باری تعالی و مجرّدات - لهذا جناب شیخ با آن جودت قریحت نتوانست آنرا به مطالعه درست کند، و از خود مأیوس گشته یک چند از مطالعه اعراض، و بدان جهت خاطری پژمان داشت. تا روزی در بازار بخارا می گذشت، در اثنای راه کتابفروشی به وی رسید و کتابی برای فروش بدو عرضه کرده، چون جناب شیخ آنرا بگشود و سطري چند از آن خواند، معلوم شد که در علم مابعد الطیعه است. و چون خاطرش را از آن فن ضجرتی بود در خریدن آن تأمّلی کرد، کتاب فروش گفت: مالک این، بسی تهی دست و قیمت آن خوب ارزان است، هر گاه در بهای آن سه درهم دهی مرا و او را ممنون خواهی کرد. آن جناب بجهت رعایت او و مالک، آن کتاب را خریده بخانه برد؛ و چون نیک در آن نگریست معلوم شد که آن از مؤلفات ابو نصر فارابی، و در اغراض ما بعد الطیعه است؛ پس چون با کمال نومیدی به مطالعه آن مشغول شد (۱)، از

ص: ۲۹۷

-۱-(۱)) دستنوشت: «شد و از». لفظ «واو» در اینجا زائد می نماید، از این رو آن را در متن -

فضل‌اللهی مسائلی را که فهمش بر او دشوار بود، درک کرد و چون از حل آن مطالب صعبه خاطر بپرداخت، بشکرانه این موهبت، مبلغی جزیل از اموال خود را بر أرامل و ایتم انفاق نمود.

نوشته اند که او شبهها که بخانه می آمد، چراغ می افروخت و مشغول بمطالعه و نوشتند میشد؛ و هرگاه خواب بر او چیره می گردید، قدحی از شراب می آشامید. و چنین نسبت داده اند که او آنرا برای نفووس کامله و مواد قابله بشرط مقرره حلال می دانسته؛ بدین گمان که به آشامیدن آن هرچه از خیر و شر و قابلیت و استعداد که در طبیعت سر شته باشد، جنبش نموده و از قوّت ب فعل می آید؛ چنانکه در مثنوی مولوی نیز بدین مضمون اشارت شده، آنجا که فرماید:

باده نبی در هر سری شر می کند آن چنان را آن چنان تر می کند [\(۱\)](#)

و در روضات، پس از نقل این قسمت فرماید که: «گفته اند از این جهت است که او را نزد حکماء چندان وقوعی بزرگ نباشد، و بر تحقیقات او در فن اعتمادی ننموده اند و او را جزء معلمین ندانسته اند» [\(۲\)](#)؛ انتهی.

و در روضه الصفا بعد از اسناد مرقوم، فرموده که: «هیچ یک از حکماء اسلام پیش از

ص: ۲۹۸

۱- [\(۱\)](#)) استاد علامه ما، حضرت آیت الله روضاتی-آدام الله عزّه-، با خط بس مليح خود، در این موضع از متن در کناره دستنوشت مرقوم فرموده اند: «چنین شعری در مثنوی های رائج نیست، و دهخدا آن را تصحیف شده بیت زیر میداند: نی (نه) همه جا بی خودی شر میکند بی ادب را بی ادب تر می کند که مصراع دوّم، در چاپ اروپا چنین است: «بی ادب را می چنان تر می کند»؛ م ع ر».

۲- [\(۲\)](#)) نگر: روضات الجنّات ج ۳ ص ۱۷۹.

او مرتکب این کار نشده اند؛ بلکه حکماء پیش از اسلام از یونانیان نیز، بدین امر شنیع منسوب نباشد. و این مرد در شهرت رانی بسی مبالغه داشته و اکثر حکماء که پس از او آمده اند، در پیروی لذت‌های نفسانی بدو اقتداء کرده اند؛ لاجرم پس از وفات چنان شدند که گویا هر گز نبوده اند» [\(۱\)](#)؛ انتهی.

و در روضات، پس از نقل سخن روضه فرماید که: «هر گاه این نسبت فسق و فجور و شرب خمور بد و ثابت باشد، همانا از این جهت است که هر نفسی به آنچه از آن آفریده شده مایل باشد، چنانچه از اخبار برآید؛ و تو خود شنیدی که پدرش از روساء دیوان و مردۀ شیطان بود که بهمین جهت خود او هم برئیس ملقب گردید، چنانکه مرحوم میرداماد نیز بداماد لقب یافت. و تاکنون ندیده ایم کسی را که پدرش بدینسان باشد مگر اینکه او هم در هر وقت که باشد-به ناچار به اصل خود خواهد برگردید؛ چنانکه مکرّر تجربه کرده ایم» [\(۲\)](#).

و این کلام روضات بسی موقع و درست است، که از مطالعه حالات او کلیه چنین برآید که او را نفسی بزرگوار و فطرتی عالی نبوده [\(۳\)](#) و بارتکاب پاره ای از کارها خود را از پایه ئی که از همچو اوئی متوقع است، ساقط نموده؛ چنانکه در کیفیت سلوک او با حکیم بزرگوار مرحوم ابن مسکویه رحمة الله پس از این اشاره خواهد شد.

و ما را درباره یکی از شعراء عرفاء بزرگ معاصرین نیز شنیده شد، که گاهی بجهت بروز استعداد کمالات خویش، لب بدین معجون مفرّح می‌آلوده؛ که قائل می‌گفت: مکرّر خود دیدم! و نمیدانم در شرح حالات او اشاره خواهم کرد یا نه.

ص: ۲۹۹

-۱) نگر: روضه الصفا ج ۷ ص ۴۶۴.

-۲) نگر: روضات الجنات ج ۳ ص ۱۷۳.

-۳) این عبارت، نصّ نوشته مؤلف است که بدون هیچ تغییری نقل کردیم؛ سامحه الله-تعالی- و غفر له و لنا.

و همانا مخفی نباشد که مفسرین بزگوار، در تفسیر و مَنَافِعُ النَّاسِ^۱، توهم فوائد آن را برای نفس، دفع نموده اند. و این همه تأکیدات که در آیات دیگر و اخبار بر اجتناب از آن شده، البته عین مصلحت بوده؛ و عقل اول-که به اقرار دوست و دشمن، اول حکیم فرزانه عالم امکان است- عالم به مفسدۀ آن بوده که از آن نهی کرده. و شنیدی که سایر حکماء بزرگ پیش از بعثت آن جناب نیز، پیرامون آن نبوده، یعنی هر کس دارای بزرگی نفسی بوده- از مسلمان و غیره- البته از آن دوری می کرده؛ و هر که قدری پستی فطرت داشته- چه از اهل علم بوده یا نبوده- مرتكب آن شده و میشود.

و کلیه حکماء بزرگ از آن مذمّت نموده اند؛ چنانچه مرحوم میر صدر ثانی رحمه الله در کتاب ذکری فرموده^۲ که: «شگفت اینکه بعضی از فرمایگان عوام، حکماء را بدین کار متهّم مینمایند، و حال اینکه علماء تاریخ و اخبار همگان اجماع دارند بر اینکه بزرگان حکماء یونانیان و مصریان و فارسیان و هندیان و رومیان و غیره و اطباء آنها- مانند اسفلنیوس پیغمبر حکیم که بوحی إلهي طب را وضع کرده- و او میروس و غادبموذ و اوریاء اول و سقراطیس و متأله بزرگ افلاطون إلهي و حکیم ارسطاطالیس و شاه اسکندر رومی ذو القرنین و افريطون و بقراط پس فیثاغورث و اندروماخص و زینون فیلسوف و اسکندر افروdisی و بطلمیوس قلودی و بهادر جلیس طبیب، تا بر سد بختامت و قرّه العین ایشان جالینوس فاضل و سایر حکماء قدما و اطباء اولیاء- سلام الله عليهم-؛ تماماً متّزه از خباثت آن بوده اند، و همواره مردم را از آن نهی می نموده اند، و کتب و کلمات ایشان پر است از نصّ بر این سخن. بلی! برای دو چیز متهّم بدین کار

ص: ۳۰۰

۱- (۱)) كريمة ۲۱۹ البقره.

۲- (۲)) اشاره است به رساله «الذکری فی الخمر»، که میر صدر الدین شیرازی در سال ۹۴۱ ه.ق آن را پرداخته. در جریان تحقیق حاضر، به این کتاب دست نیافتم.

اول: آنکه بعضی از اطباء حکماء که در بدرو اسلام در دولت آل امیه و آل عباس بودند، چون حنین ابن اسحاق نصرانی و ثابت بن قرۃ صابی حزانی و جورجس جندیسابوری و پسرش جبرئیل و پسرش بختیشور و پسرش جبرئیل و باز بختیشور نصرانیان و اسماعیل بن زکریا طیفوری یهودی و ماسرخویه متطلب بصرائی سریانی یهودی و یوحنا بن ماسویه نصرانی و رئیس امین الدوله ابن تلمیذ نصرانی و ابو البرکات یهودی و هبہ الله بن کمونار یهودی-لعنہ الله علیہم- و مانند ایشان از خوارج ملت حنف، هر چند که از افضل حکماء کاملین بشمار آیند؛ الا اینکه چون مدعی مباح بودن آن در مذهب خود بوده اند، گاهی بنابر اقتضاء حکمت و مصلحت قدر قلیلی از آن می آشامیده اند، و آن هرگز از شصت درهم نمی گذشته-با اینکه آنها آن را مباح می دانسته اند- و لکن هر کس گمان بردا که شراب در دیانت تهود و تنّر و تمجّس و صبوه مطلقاً مباح بوده، گمان باطل نموده و خیال دروغ بر خدا و انبیاء کرده؛ چه آن بر تمام پیغمبران بالإجماع حرام بوده. و اینکه مردمان یهود گویند بر ایشان مباح بوده، اصلی ندارد، چه من تورات را تفحص و تصفح کردم و اسفار و سور و فرشات آنرا استیعات نمودم، و ذکری از شراب در آن نباشد جر در سه یا چهار جا، که آنها هم هیچ دلالت بر حلال یا مباح بودن یا خیریت آن ندارد».

تا اینکه فرموده: «دوم: اینکه بعضی از حکماء اسلام که راه قدم را پیموده و بفضل ایشان علماء اقرار نموده اند، همچون شیخ الرئیس استاد الحکماء حجّت الحقّ ابو علی بن سینا، و شیخ شهید امام سعید شیخ اشراق علامه آفاق شهاب الحقّ و الحقيقة و الدین ابو الفتوح یحیی بن امیر کا [\(۱\) سهروردی](#)، و حکیم مقدم عمر خیامی، و شریف اسماعیل

گرگانی، و بهمنیار بن مرزبان گبر- که گویند در آخر مسلمان شده- و امثال ایشان -تجاوز اللہ عنہم-؛ سیرت حکماء طاهرين گذشتگان را تغییر دادند و با ایشان مخالفت کردند در استیفاء شرب و لذات بدیهی شهوائیه، و پیروی وسوسه پست شیطان را نمودند با آن فضل و مال و جاه و تقریب ملوکی که داشتند، پس عوام ایشان را قدوة خود گردانیدند و چون دیدند ایشان راه اوائل می پیمایند خیال کردند که آنها هم مانند اینها بوده اند. و این گمان از قبیل: **بعض الظن** (۱) گردید؛ و اگرنه کتب و کلمات ایشان پر است از مساوی این شراب مهلك مردی مغوی، که همانا خود از عمل شیطان است»؛ انتهی.

و مختصر؛ کلام در شرح حالات جناب شیخ است، که برای اتمام آن چنین می نویسیم که: ائمّه سیر آورده اند که در آن اوان امیر نوح بن منصور را مرضی صعب العلاج رخ داد، بطوری که اطباء آن بلد از معالجه ناتوان شدند، و امیر را رنج نومیدی بر نکایت بیماری افزونی گرفت. و چون آن حکیم فرزانه در فنون طبیه علماء و عملاً منحصر و صیت انحصارش در هرجا منتشر بود، شمّه ای از فضائل او به پایه سریر اعلاً معروض افتاد و در دم، با حضارش فرمان رفت. و چون بیالین امیر درآمد، از دلائل طبیّه تشخیص مرض کرده بانجاح علاج مبادرت جست و در اندک زمانی آن مرض به صحّت تبدیل یافت؛ و امیر از آن هنر که گوئی خود سحری را می مانست، زیاده خوشوقت گردید و آنچه درخور شان سلطنت بود بازاء آن خدمت بر وی مبذول فرمود، و مقرر داشت که همواره ملازم آستان باشد. و او به الترام سدّه علیا مواظیبت جسته، چیزی نگذشت که رتبه اش از جمیع اعیان دولت بالاتر شد. و او اول کسی است از حکماء که ملازمت ابواب سلاطین را قبول نمود.

ص: ۳۰۲

۱- (۱)) کریمة ۱۲ الحجرات.

پس از امیر اجازت یافت که یک چند در کتابخانه مبارکه بسر برد، پس بدان خزینهٔ شریفه که معادن جواهر گوناگون و مجمع کتب اولین و آخرین بود در شد، و چندان کتب نفیسه و رسائل غریبه دید که دیده اش خیره شد. و در آنجا از هر کتابی که متعدد بود یکی برای خود بر می‌گرفت و هر چه منحصر بود، بواسطه استنساخ نسخهٔ ئی از آن برای خویش فراهم می‌کرد. و بوسیلهٔ اینگونه اسباب که برایش فراهم شد در علوم شرعیه و صناعات فلسفی و فنون ادبیه- که نتایج افکار متقدمین و متأخرین بود- تأثیرات مفیده پرداخت.

اتفاقاً در خلال آن احوال، شبی آتش به کتابخانه افتاد و بسیاری از آن کتب بسوخت، و ارباب حسد که بر اقتضاء مشیت حضرت لم یزل و طبیعت پست این روزگار دغل، همیشه رقباء بزرگان اهل فضل و کمال می‌باشند؛ شهرت دادند که شیخ خود بعمد آتش در آنها زده تا کتب متقدمین را که نسخه اش منحصر به فرد است از میان برداشت، و مطالب آنها را از نتایج افکار و تأثیرات خویش داند. و رفته این معنی بسمع امیر رسیده از آن سخنان روی درهم پیچید و اصلاً از شأن آن بزرگوار چیزی نکاست؛ بلکه همچنان بر قدرش افزود.

و در آن زمان ابوالحسن عروضی از او درخواست کرد که در علوم حکمیه کتابی جامع و نافع تأليف کند، و او کتاب مجموع را- که جز ریاضی دارای تمام اجزاء فلسفه است- در رشته تأليف بیاورد.

و شیخ ابو بکر برقی که از مردم خوارزم بود، و در علم فقه و تفسیر افضل اهل زمان و در زهد و تقوی سرآمد مردمان عصر بوده و باكتساب علوم حکمیه رغبتی فراوان داشت؛ از او خواهش کرد که در مطالب حکمیه کتابی آورد، و او کتاب حاصل و محصول را در بیست جلد در اجزاء فلسفه تأليف کرد.

و هم او متممی شد که در علم اخلاق تأليفی پردازد، پس کتاب البر و الإثم را در آن

علم شریف بپای برد و بموجب نصّ وفیات: در آن زمان او را بیست و دو سال بود [\(۱\)](#); او از خود او بتوصیه شاگردش ابو عیید اللہ جرجانی نقل شده که: چون مرا سال به بیست و چهار رسید فکر می کردم که آیا چیزی از علم باشد که من تحصیل نکرده باشم [\(۲\)](#) یا نه؟! [\(۳\)](#).

و مختصر؛ چندی بر این حالات نگذشت که امیر نوح وفات کرد و اختلالی تمام در سامان آل سامان و سامان بخارا آشکارا شد، و زمانی کم منصور بن نوح زمام سلطنت بگرفت، سپس مردان غزنوی در آن دیار رایت استیلا برافراشتند و روزگار بر آن بزرگوار در آن دیار ناگوار گردید؛ و پدر او هم در آن ایام وفات کرده بود. و خلاصه بجهت بی سامانی آل سامان در آن سامان برای او هم سامانی نبود. لاجرم جناب شیخ از آن دیار مهاجرت کرده راه خوارزم برگرفت.

و پوشیده نباشد که در صورت تولد شیخ در سنّة ۳۷۳ بقول مشهور، و [\(۴\)](#) این حالاتی که برای او نوشته‌یم، بی نظر نتوان بود؛ چرا که چنانچه اشاره کردیم او در هیجده سالگی - که ۳۹۱ باشد - از تحصیل علوم فراغت یافته و قدری هم بر آن گذشته که امیر نوح از او استعلاح خواسته، و اصلاً امیر در ماه ربّم سنه ۳۸۷ بقول تمام مورخین وفات کرده، و هم تأثیف کتاب البر و الإثم که به بیست و دو سالگی بود لازم می کند که او تا ۳۹۵ در سامان بخارا بوده، آنوقت حرکت بخوارزم و مدت مکث او در آنجا که بنصّ تذکرہ

ص: ۴۰۴

-
- ۱) [\(۱\)](#)) به این مطلب، در کتاب وفیات الأعیان دست نیافتم.
 - ۲) [\(۲\)](#)) دستنوشت: «باشد».
 - ۳) [\(۳\)](#)) به این عبارت نیز، به اینگونه در زندگی نامه خود نوشته او دست نیافتم؛ بنگرید: نصّ این زندگی نامه خود نوشته را در: محبوب القلوب ج ۲ ص ۱۶۶؛ نیز: ابن سینا - نوشتۀ بارون کارادوفو - ص ۱۳۶.
 - ۴) [\(۴\)](#)) چنین است در دستنوشت.

دولتشاه هفت سال بوده (۱)، و فرارش از آنجا در زمان خوارزمشاه با ابو سهل مسیحی، با تاریخ وفات ابو سهل که در سنّة ۴۰۱ نوشته اند؛ نمیسازد.

و ما را از تعمّق در این کلمات، بطور قطع، یقین حاصل شد که: تولد او در سنّة ۳۶۳ بود که همینطور هم نوشتم، و در سنّة ۳۸۱ که هیجده سالگی بوده از غالب علوم فارغ شده، شهرتی حاصل نمود. و تصحیف مادهٔ تاریخ رباعی مشهور از کلمهٔ «شصا» که گوئیم «شفا» بفا بوده؛ خیلی نزدیک می‌نماید.

و چیزی نگذشته که امیر نوح از او استعلام نمود و او آن مرض را علاج نموده نزدش تقریبی حاصل کرد، و چندی چنین بود تا زمان بیست و دو سالگی او شد که نوشته اند: در آن وقت پدرش وفات کرد؛ چنانچه نصّ روپه الصفا است (۲). پس آن وقت سنّة ۳۸۵ بوده و چنانچه اشاره کردیم در بیست و چهار سالگی که او فکر می‌کرده که آیا علمی باشد که تحصیل نکرده؛ همان سال وفات امیر نوح بوده، چه در رجب سنّة ۳۸۷ بنصّ تمام تواریخ امیر نوح وفات کرد، و در سنّة ۳۸۹ که منصور بن نوح را خلع کردند و دولت آل سامان منقرض شد، چیزی نگذشته که آنچنان از آنجا بعزم خوارزم در جنبش آمد.

و در جزء ۷ سال ۳ مجلّهٔ المرشد نقل اقوال و تحقیق مقالی نموده که: تولد او در سنّة ۳۷۰ بوده؛ و پس از دققت نظر، آن هم بعقیدهٔ ما استوار نیامد، گرچه نظر به تاریخ وفات پدرش که در سنّة ۳۹۲ و در بیست و دو سالگی او بوده؛ درست تر می‌نماید.

خلاصه؛ آن بزرگوار بشهر کرکنج که مقرر سلطنت ابو العباس مأمون خوارزمشاه است وارد شد، و وزیر خوارزمشاه، ابو الحسین احمد بن محمد سهله‌ی، هم خود از جملهٔ فقهاء بود و هم فقهاء را دوست می‌داشت، لاجرم خاطر جناب شیخ بلقاء او میل نمود و لختی که از رنج سفر بیاسود با تحت الحنك و طیلسان به مجلس او دراشد، و وزیر احترامی که

ص: ۳۰۵

۱- (۱)) نگر: تذکره الشعرا ص ۵۶.

۲- (۲)) نگر: روپه الصفا ج ۷ ص ۴۶۵.

در خور فضیلت او بود بجا نیاورد. چون مجلس خالی از اغیار شد، ابو علی سخن از مسائل فقهیه بمیان آورده ابو الحسین او را دریائی جوشان دید، در اثنای مباحثات برخواست و او را بجای خود نشانید و بعد از طی اعزاز و اکرام، از نام و نشانش جویا شد. و چون دانست که او کیست و مقصودش چیست، بدرگاه خوارزمشاه بستافت و بشارت ورود آن حکیم یگانه را بدو باز برد. پادشاه را از چنین نعمت بزرگ خاطر شاد شد و روزانه دیگر با حضارش فرمان داد، و آن جناب فردا پگاه بکاخ او حاضر و بتقدیمات شامله اش سرافراز گردید؛ و از کارگذاران سلطنت خانه، و ماهانه ای که سزاوار همچون فرزانه ای باشد، برایش مقرر آمد.

و چون در آن ایام از اعاظم حکماء و افاضم اطباء و افاضل منجمین و اکامل ادباء و اکابر شعراء، جمعی کثیر در درگاه خوارزمشاه گرد آمده بودند، از آن جمله: ابو ریحان بیرونی و ابو علی ابن مسکویه و ابو سهل مسیحی و ابو نصر عراقی و ابو الخیر حسن ابن الحمیار بغدادی، جناب شیخ رانیز در سلک آنان منظوم، و همواره بمنادمت و مصاحبیت ایشان بسر می برد؛ و صحبت آن فرزانگان با فرهنگ را همی غنیمت می شمرد. و در آنجا بنای تدریس نهاد.

و یک چندی بر این و تیره گذشت، و روزگار چنانکه عادت او است!- این آسودگی را روانداشت، سلطان محمود غزنوی که مردی متکبر و با مهابت و جلاعتی تمام بود و کلیه نخبه های دنیا را برای خویشن همی جمع می خواست و غالب سلاطین آن عصر خصوصا از او حسابی تمام می بردند، و علاوه بر آن در مذهب اهل سنت و جماعت تعصّبی فراوان می ورزید و کار فروع دین به مذهب ابو حنیفه راست میداشت و جناب شیخ را در پیشگاه او بتشیع بدنام! کرده بودند؛ ابو الفضل حسن بن علی بن میکال را- که از اعیان دولت و افاضل عصر بود- با نامه ئی مهابت علامت بتزد خوارزمشاه فرستاد که: شنیده ام جماعتی از ارباب فضل و کمال همچون فلان و فلان در حضرت تو

مجتمع اند، ایشانرا بپایه سریر اعلا روانه کن که شرف مجلس همایون ما را درک کنند؛ و مقصود او قتل جناب شیخ بود.

چون حسن بخوارزم رسید، پادشاه او را در مکانی لائق بداشت و پیش از آنکه او را بار دهد، آن چند تن حکماء بزرگ را بخواست و مقصود سلطان را که فراسه می دانست، بایشان انهاء کرد و گفت: این مرد سلطانی قویست و مملکت خراسان را تا هند فراهم آورده و در عراق طمع بسته، و مرا از امثال مثال او چاره ئی نباشد؛ و نخواهم که مثل شما جماعتی را که مصاحب من بوده اید بتکلف بغازنین فرمدم. و شما هر کدام رفتن غزنین را ناخوش دارید سرخویش گیرید، و چون حسن به مجلس من درآید و شما را نیابد، برای من عذری خواهد بود.

ایشان همگی گفتند که: ما خدمت تو را ترک نتوانیم کرد؛ و ابو نصر و ابوالخیر و ابو ریحان که اخبار صلات و هبات سلطان را شنیده بودند، بر فتن غزنین رغبت کردند؛ و شیخ و ابو سهل از خدمت سلطان سرپیچیده و از گرگانج عزیمت سفر نمودند. پادشاه اسباب سفر ایشان را باساخت و دلیلی با ایشان همراه کرد، و آنها بعزم گرگان روی در حرکت آمدند. و ما از این پیش در شرح حال مرحوم سید شریف گفته ایم (۱) که: گرگان سابق دارالملک ولايت استرآباد؛ و معرب آن جرجان میباشد.

و مختصر؛ پادشاه روز دیگر حسن را بارداده و بدوبنیکوئیها نمود، و چون نامه را خواند فرمود: بر فرمان سلطان مطلع شدم، ابو علی و ابو سهل که اینجا نیستند، لکن ابو نصر و ابو ریحان و ابوالخیر را بسیج سفر کنم. و باندک وقتی اسباب ایشان را ساخته با خواجه حسن بغازنین فرمستاد؛ و ایشان بمجلس پادشاه پیوستند. چون سلطان مقصود خویش را که ابو علی بود در آن ها نیافت، ابو نصر را که در نقاشی مهارتی تمام داشت

ص: ۳۰۷

۱- (۱)) به این مطلب در مکارم الآثار موجود، و نیز مکارم الآثار کبیر متروک دست نیافتم.

بفرمود تا صورت ابو علی را برداشته، و مصوّران دیگر از آن رو، بر نقش او اطّلاع یافته؛ صورتهای چند از او کشیدند و باطراف بلاد فرستاده، مقرّر داشت که: هر کس را بدان شباهت بیابند پایه سریر اعلا ارسال دارند. و از آن جمله تمثالي هم بگر گان فرستاد.

اما از آن طرف جناب شیخ با ابو سهل از گرگنج بیرون شده و در کمتر از یک روز پانزده فرستنگ بادیه پیمودند، بامداد بر سر چاهی فرود آمدند. ابو علی تقویم از بغل برآورده درجه طالع خروج دید و شرائط استخراج بجای آورده، فرمود: من چنان بینم که در این سفر راه گم کنیم و شدّت بینیم. ابو سهل گفت: من نیز چنان دانم که از این سفر جان نبرم؛ چه تسییر درجه طالع تولد من این دو روزه بعیوق می‌رسد، و این قاطع است؛ و یقین دانم که در این بیابان از تشنگی تلف شوم.

و مختصر؛ دو روزی دیگر راه پیمودند، تا روز چهارم بادی و ابری بر خواست و دلیل ایشان راه گم کرد و شوارع محو گردید، و پس از آرمیدن بادها آب نایاب شد و از سختی گرمای بیابان خوارزم، ابو سهل از شدّت تشنگی وفات کرد و در آن صحرا مدفون شد. و پیش اشاره کردیم که: وفات او را در سنّه ۴۰۱ نوشته‌اند.

و آن جناب با شدّتی تمام به أبي ورد- که شهر کوچکی است از خراسان- رسید، و با آنکه رنجور و آشفته بود آنجا نماند بطور رفت و از آنجا بشقان و سمنقان و جاجرم، تا بنیشابور افتاد، و چندی در آن سرزمین ماند.

و چون آوازه معارف و بزرگواری مرحوم شیخ ابو الحسن خرقانی رحمة الله را شنیده بود، شوق خدمت آنجناب او را بخرقان روانه کرد، تا علی الصباحی به در خانه آن جناب رسید، در وقتی که او بجهت آوردن هیزم بصحرا رفته بود. شیخ در بکوفت و از حال شیخ ابو الحسن پرسید. و او زنی بدخوی داشت، از درون سراصدا کرد که: کیستی؟ و این زندیق سالوس را چه میخواهی، که دام فریب گسترده و خلق را گمراه کند! و از این قبیل کلمات بسی گفت بحدّی که شیخ الرئیس را اندوهی روی داد و بطلب آن شیخ

بزرگوار، بصره در شد. در آن اثنا پیری را دید که پشتۀ هیزمی کلان بر پشت شیری توانا برنهاده و همی میراند و می آید. شیخ دانست که آن مطلوب، او است، نزدیک رفت و سلام کرد و از آن جلالت و سخنان زن بشگفت آمد، و در ضمیرش گذشت که از آنها سؤال کند. شیخ ابوالحسن تبیه‌می نمود و فرمود: اگر بار چنان گیرنده گرگی را نکشیدمی چنین درنده شیری زیر بارم رام نشدی! پس بخانه آمدند و با یکدیگر صحبت داشتند و شیخ الرئیس همی در اثنای مباحثات از ادله منطقیه بیان می کرد تا خوارق عاداتی چند از او دید و از علوم ظاهری خود دم در کشید و حکمت را به طریقت تبدیل نمود.

و مختصر؛ آن جناب باز بنیشاپور شده و آنجا بود تا روزی از منزل خویش بیرون شد، دید خلقی انبوه گرد آمده اند، بیهانه ای در آنجا ایستاد و گوش فرا داشت، دید نام او در میان است و مردم از فرار او و فرمان سلطان محمود سخن می کنند. آن جناب زیاده بر خود بترسید و صلاح خود را در مهاجرت از آن مکان دید. پس از آنجا گریزان شده روی براه نهاد تا بگران وارد شد و آن وقت پادشاه آنجا شمس المعالی قابوس بن طاهر الدوله بن وشمگیر بن زیار بود؛ از نژاد ارغش که در زمان کیخسرو والی گیلان بوده. و «وشمگیر» را بدال و واو هر دو ضبط کرده اند؛ و همانا وشم-بضم واو و سکون شین-پرنده ئی باشد مانند تیهو ولی از آن کوچک تر، که تازیان آن را سلوی و سماتی، و ترکانش بلدرچین گویند، چنانکه در برهان قاطع است (۱) و دشمنگیر (۲) را نوشه اند که مخفف «دشمن گیر» باشد.

و قابوس مرقوم پادشاهی بود بمکارم ذات و محامد نفس و زیور عقل آراسته و از ارتکاب مناهی متّه و پیراسته، و مجالست ارباب علم و فضل را دوست داشتی و در

ص: ۳۰۹

-۱-(۱)) نگر: برهان قاطع ج ۵ ص ۲۲۸۶ ستون ۲.

-۲-(۲)) دستنوشت: وشمگیر.

تربیت ایشان سعی بلیغ بجا می آورد؛ و خود هم در فصاحت و بلاغت مشهور جهان و در علم نجوم قرین همگنان عصر بوده، و اشعاری بسیار بزیان تازی و پارسی سروده، هر گاه که صاحب بن عباد سطیری از خط او می دید میفرمود: «هذا خط قابوس أَم جناح طاوس؟!»^(۱)

و ابو ریحان در آثار الباقیه که بنام او تأثیف کرده شطیری از القاب همایون او بر شمارد^(۲) و او پس از برادر خود ظهیر الدوله بیستون در سنّه ۳۶۶ بسلطنت ممکن شده و در سنّه ۴۰۳ بواسطه بدلخلقی و تشددی که داشت، کشته شد.

و مختصر؛ جناب شیخ بامید هنر دوستی آن امیر فاضل، در آن شهر در کاروان سرائی مقیم شده و بواسطه تنگی معیشت، راه طبابت پیش گرفت و رفته بدان فن علم گردید، و از حسن تدبیر علمی و عملی در علاج امراض مزمنه او را ثروت و شهرتی تمام فراهم گردید. اتفاقاً در آن ایام خواهرزاده قابوس بیمار شد و آن پادشاه را بدلو محبتی مفرط بود، لاجرم طبیان را گرد آورده در معالجه او سفارشی شایان بجا آورد؛

شه طبیان جمع کرد از چپ و راست گفت جان هر دو در دست شما است

جان من سهل است جان جانم اوست در دمند و خسته ام درمانم او است

هر که درمان کرد مر جان مرا برد گنج دُر و مر جان مرا

جمله گفتندش که: جان بازی کنیم فهم گرد آریم و انبازی کنیم

هر یکی از ما مسیح عالمی است هر الٰم را در کف ما مرهمی است

گر خدا خواهد نگفتد از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر

ص: ۳۱۰

-۱) نگر:وفیات الأعیان ج ۴ ص ۸۰ در ترجمة قابوس بن وشمگیر.

-۲) نگر: الآثار الباقیه پیشنوشت ص ۲ ابو ریحان در این پیشنوشت کوتاه، بیت زیبای «و لیس لله بمستنکر...» را -با همین ضبط-، در وصف او به کار برده است.

ترک استشنا مرادم قسوتی است نی همی گفتن که عارض حالتی است

ای بسا آورده استشنا بگفت جان او با جان استشنا است جفت

هرچه کردند از علاج و از دوا گشت رنج افرون و حاجت ناروا

شربت و ادویه و اسباب او از طبیبان ریخت یکسر آبرو!

و چون به هیچ وجه آثار بھبودی نمایان نشد، روزی بعرض آن امیر بزرگ رسانیدند که: در این اوقات طبیبی بدین شهر آمده که در تشخیص امراض و چاره آن ید موسوی و دم عیسوی مینماید، و در فلان تیم منزل دارد. امیر فی الفور باحضورش فرمان داد و پس از حضور فرمود تا بر بالین بیمار قدم گذارد. شیخ بدانجا رفته و چون نظرش بر آن جوان افتاد، شخصی دید خوب روی مناسب الأعضاء که سنین عمرش ببیست نرسیده بود.

شیخ نزدیک او نشست و از آغاز مرض پرسیدن گرفت؛ و:

رنگ و روی و نبض و قاروره بدید هم علاماتش هم اسبابش شنید

ساعتی سر به جیب تفکر فرو برد دید از قوانین طبیّه هیچ پی بحال او نمیتوان برد.

پس بالهای غیبی چنین بخاطرش رسید که این جوان بیمار عشق است. پس سر برآورد و:

گفت هر دارو که ایشان کرده اند آن عمارت نیست ویران کرده اند

بیخبر بودند از حال درون استعیذ اللہ ممّا یفترون

پس فرمود: مرا شخصی باید که تمام محلات و کوچه ها و خانه های شهر را بداند.

پس کسی را که در این فن نیک ماهر بود حاضر کردند و گفت تا مجلس را خلوت نمودند، و خود نبض بیمار را گرفته و نگاه بچشمهاش می کرد و بدان شخص فرمود:

یک یک محلات را نام ببرد؛ و:

سوی قصه گفتش می داد گوش سوی نبض و جستنش می داشت هوش

تا که نبض از نام که گردد جهان [\(۱\)](#) او بود مقصود جانش در جهان

پس آن شخص محله ها را نام میبرد تا بیک محله که رسید شیخ دید شریان را در زیر دستش حرکات مختلفه روی داد. پس نبض را رها کرد و گفت: اکنون نام کوچه های این محله را بگوی و خود باز نبض را گرفت؛ تا بکوچه ئی رسید که نبض حرکت غریب نمود، پس فرمود: اکنون نام صاحبان خانه های این کوچه را یکایک بیان کن، و خود نبض را باز گرفت و گوش و هوش بگفتار مرد و نبض جوان فراداشت؛ و دید هیچ تغییری در نبض پیدا نمی شود تا بخانه ای معین منتهی شد که در نبض آثار غریبه بهم رسید. پس شیخ نبض را رها کرد و فرمود: اکنون بایست کسی باشد که نام ساکنان این خانه را نیک بداند، و چون چنین کسی حاضر شد باز نبض را گرفت و گفت تا او نام اهالی آن خانه را یکان شمرد، تا بنامی رسید که نبض از کار طبیعی بازماند و بلزه درآمد و زیاده از پیش متغیر شد. شیخ فهمید که جوان بر صاحب آن نام - که فلان دختر باشد - عاشق است. بلی! برای آن حکیم فرزانه و پزشک یگانه در تشخیص این رنج راهی دیگر نبود، و چه خوب گفته است در این مورد مظہری کشمیری که فرماید:

نبض عاشق جز بنام دوست ناید در طپش با کمال حکمت اینجا بو علی بیچاره شد! [\(۲\)](#)

پس اهل مجلس را حاضر کردند و گفت: این جوان به فلان دختر از آن خانه از آن محله عاشق باشد، و درمان آن جز بدیدار معشوق صورت نگیرد. و جوان آنرا میشنید و از شرم روی در زیر جامه کشید. پس اهالی مجلس از او استطلاع نموده مطلب مسلم شد، خبر بقاپوس دادند؛ او تعجب نموده شیخ را نزد خود طلبید و چون با او سخن

ص: ۳۱۲

۱- (۱)) استاد ما- متعنا اللہ بطول بقائے- بر فراز کلمہ «جهان» در میان کمانک مرقوم فرموده اند: (جهنہ).

۲- (۲)) در جریان این تحقیق، به دیوان مظہری کشمیری دست نیافتم، و می پندارم که چنین دیوانی اصلاً به چاپ نرسیده است.

در پیوست دید نشانها که در تمثال باشد تمام در او نمایان است؛ او را بشناخت و از جا برخواسته در پهلوی خویشش بشناور و گفت: ای افضل فیلسوفان! راه دریافتن این درد را چگونه یافته؟ فرمود: چون نبض و تفسر بگرفتم نگریستم که این درد از امراض بدنی نبوده و از اعراض نفسانی می‌باشد، و هم یقین دانستم که بیماز از ف्रط حیا کتمان سرّ خواهد کرد؛ ناچار راه تشخیص بنظرم همان آمد و از اتفاق صواب هم افتاد؛ که هرگاه نام محله یا کوچه یا خانه یا نام خود معشوق برده میشد؛ عشق نبض او را حرکت غریب میداد.

قابوس را از این سخن بسیار خوش آمد و او را زیاده بنواخت و فرمود: ای اجل حکیمان! این هردو خواهرزاده گان خود من و خاله زاده یکدیگراند، اینک ساعتی سعد تعیین کن تا ایشان را بعقد ازدواج پیوند دهیم. شیخ ساعتی معین کرده ایشان را بیکدیگر عقد نمودند و آن رنج زائل گشت.

و پوشیده نباشد که غیر از یک شعر آخر در این قصه - که از مظہری است - چند شعر دیگر که آوردیم از حکیم بزرگوار مولوی معنوی - علیه الرحمه - است، که آن جناب در مفتح جلد یکم مثنوی چنین قصه ئی را ذکر فرموده؛ لکن معلوم نیست که این حکایت با آن یکی است یا آنها متعدداند [\(۱\)](#).

و مختصر؛ قابوس را در مراعات جانب آن قدر بذل جهد رفت که نامه ئی به سلطان محمود نوشته درباره او شفاعت نمود، و سلطان را کینه ئی که از او در دل بود بر طرف شد.

ص: ۳۱۳

۱- (۱)) نگر: مثنوی ج ۱ ص ۵ بیت ۸ به بعد، بیفزایم که نه تنها ضبط شماری از الفاظ این منظومه در رساله حاضر با ضبط آن در مصدر تفاوت دارد، که ایات پایانی آن، در متن مثنوی دیده نمی‌شود.

و شیخ بزرگوار چندی در گرگان ماند تا اینکه بواسطه تشدّد طبیعی قابوس-چنانکه بدان اشاره کردیم-اهل مملکت بدو شوریدند و او را گرفته در قلعه خناشنگ بسطام حبس نموده و پس از چند روز بقتلش رسانیدند. و سابق گفتیم که کشته شدن او در سنّه ۴۰۳ بوده.

و آن جناب هم بواسطه آن فتنه از گرگان بدھستان رفت و مدتی در آن جا مانده و چند کتاب هم تألیف کرد، و پس از چندی بیمار و ناتوان بگران برگشت و در شرح رنجوری و گرفتاری خود قصیده‌ای سرود که یک شعر آن این است:

لَمَّا عَظَمْتُ فَلِيسَ مَصْرُ وَاسِعٍ لَمَّا غَلَى ثَمَنِي عَدَمَتِ الْمُشْتَرِي (۱)

و در آن ایام، ابو عبید الله جرجانی بجهت تحصیل علوم فلسفه بخدمت او شرفیاب شد و تا آخر عمر، همیشه با او معاشر و مصاحب بوده؛ بطوری که رساله‌ئی مخصوص در شرح حال او نوشته و آنچه در حالات او نویسنده اش نقل از او باشد. و این ابو عبید الله نوشه که: تا اینجا را از شرح حال، او خود برای من نقل کرد و باقی آنچه نویسم من خود دیدم (۲).

و خلاصه می‌گویید: که ابو محمد شیرازی در گرگان ساکن بود و بتحصیل علم حکمت رغبتی تمام داشت، از آن جناب خواهش کرد که فیض عام خود را از او دریغ ندارد و بتدریس علوم فلسفه بر او متّی گذارد. و شیخ این معنی را قبول کرده ابو محمد در جوار خود خانه‌ای برای او خریده و شیخ در آنجا فرود آمده با فراغت بال در آنجا بسر همی برد؛ و ابو محمد هر روزه بمحضر او آمده علم منطق و مجسٹری فرا می‌گرفت،

ص: ۳۱۴

-۱) مقصود از مصر، اسم جنس است؛ یعنی هیچ شهری مرا از غایت بزرگی مقام، نتواند محیط شود. منه.

-۲) این متن را نگر: بن سينا-نوشته کارادوفو-ص ۱۳۷، محبوب القلوب ج ۲ ص ۱۶۷.

و ابو عبید الله نیز با او در هر باب و هر کتاب مراجعت داشت. و این مدت چون آسودگی خاطری برای او فراهم بود؛ کتاب اوسط جرجانی و کتاب مبدأ و معاد و دیگر کتبی را که نام آنها برده خواهد شد، تألیف نمود؛ و هم کتبی را که در دهستان آغاز نموده و با جام نرسانیده بود، پیشان برداشت.

و چون زمانی از این بگذشت، از مکث در جرجان دلگیر شده به جانب شهر ری ره سپار گشت. و آن وقت، زمان سلطنت مجدد الدوله ابو طالب رستم بن فخر الدوله ابو الحسن علی بن رکن الدوله بویهی بود که در سنّة ٣٨٧ پس از وفات پدر بچهار سالگی بسلطنت رسیده، و مادرش ملکه رسیده- دختر شروین بن مرزبان بن رستم تاوندی، که از زنهای بسیار با سیاست مشهور دنیا است و در سنّة ٤١٩ وفات کرده- ترتیب و نظم امور مملکت را می داد؛ و خود مجدد الدوله در روز ٢ شنبه ١٢ ج ١ سنّة ٤٢٠ در ری گرفتار سلطان محمود غزنی شده او را بخراسان فرستاد و اثری از او معلوم نشد.

و خلاصه؛ چون جناب شیخ بری وارد جمعی از مراتب فضل و دانش او آگاه بودند؛ ورود او را بمجد الدوله اعلام نمودند و او آن حکیم فرزانه را خواسته زیاد از حد، توقیرش فرمود؛ و حکم اکیدی در الترام سدّه سیّه اش نمود. و شیخ قبول کرده در آنجا اقامت کرد. و اتفاقاً در آن ایام، مجدد الدوله را بیماری مالیخولیائی عارض گردید. ملکه، شیخ را بمعالجه آن امر و در اندک زمانی از علاج آن مرض، آثار عیسوی هویدا نمود و از ملکه، اکرام زیادی یافت. و در آن روزگار کتاب معاد را بنام مجدد الدوله تألیف کرد.

و طولی نکشید که گفتند: سلطان محمود بعزم تسخیر ری در حرکت آمده، آن جناب را هراسی سخت پدید آمده ناچار از ری به قزوین و از آنجا به همدان رفت؛ و در آن وقت، شمس الدوله ابو طاهر بن فخر الدوله فرمان روای آنجا بود. جناب شیخ بکدبانویه- که از امراء شمس الدوله بود- پیوست و یکچند نظارت امور وی را تحمل نمود. تا قضا را در آن ایام، قولنجی بشمس الدوله رسید. مراتب طبیه آن جناب را بدلو عرض کردند،

شمس الدوله او را بخواست و استعلام نمود، جناب شیخ با حقن و شیافات مفتّحه و سایر تدابیر، رفع آن درد نمود و مورد تحسین و آفرین شمس الدوله گردید. و در همان مجلس، او را بخلّاع فاخره بنواخت، و هم بمنادمت خویشش مخصوص و سرافراز ساخت.

و در آن اثنا، شمس الدوله بجنگ عناز-بفتح عین مهمله و نون و الف و زای- که حاکم کرمانشاه بود، حرکت نمود؛ و جناب شیخ نیز همراه بود. و پس از تلاقی فریقین، شمس الدوله را فتحی دست نداده بهمدان برگشت و تقلید وزارت خویش را از آنجانب خواستار شد، و او قبول نموده چندی با نهایت اقتدار بوزارت او قیام کرد. و چون در آن ایام، خزانه شمس الدوله از سیم وزر تھی بود و مرسوم لشگریان چنانچه باید بدیشان عاید نمی شد، مردمان این معنی را از آن جناب دانسته بتحریک ارباب حسد، گروهی از لشگریان بسرای او ریختند و آنچه یافتند، بردنده و خود او را گرفته بحضور شمس الدوله بردنده و همی او را به قتل آن جناب تحریض نمودند. شمس الدوله آن عرائض را التفاتی نهاد، ولی محض اطفاء نائره، دست او را از وزارت کوتاه کرد. لا-جرم آنجانب خانه نشین و خلوت گرین گردید و چهل روز در خانه شیخ ابوسعید بن وخدوک- که با او اتحادی داشت- متواری بود. تا باز در آن روز گار، قولیج شمس الدوله که عادتش بود عود کرد؛ و او چند تن بطلب شیخ فرستاد تا بعد از جستجوی بسیار، او را پیدا کردند و شمس الدوله، جمعی از خواص خود را بنزد او فرستاده حضورش را خواستار شد.

جناب شیخ اطاعت کرده بحضور رفت و شمس الدوله را از دیدارش فرھی بی نهایت دست داد، و با تقدیمات بی پایان از جنابش عذرها خواست؛ و شیخ دیگر باره آن مرض را علاج نمود و شمس الدوله از قدر معاندینش بکاست و ثانیا منصب وزارت خود را بدو باز گذاشت.

و در آن روز گار، شاگردش ابو عیید الله از او درخواست کرد که کتب ارسسطو را شرح

کند.

و چون با حال وزارت فراغتی برای چنان کاری برایش فراهم نبود، از آن عذر خواست؛ و مدت وزارت او برای شمس الدوله از سنه ۴۰۵ تا سنه ۴۱۲ بود.

و چون ابو عبید اللّه الحاج از حد گذرانید، آن جناب فرمود: اکنون که ترا بکشف حقائق حکمیه رغبت است، همانا من مخزونات خاطر و معتقدات علمی خود را مدون کرده و بی آنکه اقوال دیگران را در میان آرم، کتابی تأليف خواهم کرد. ابو عبید اللّه او را ثنا گفت و آن جناب بخواهش او، طبیعتیات کتاب شفا را تأليف کرد؛ و هم یکی از پنج کتاب قانون را در آن ایام برشته تأليف آورد.

و از فرط میل و کثرت حرصی که او را در مقالات علمیه بود، هر شب جمع کثیری از فضلاء در حضرتش مجتمع می شدند و از بیانات وافیه آن استاد اعظم، استفاده می نمودند. ابو عبید اللّه فرماید: هریک از متعلممان را نوبتی بود که در آن تقدیم و تأخیری نمی افتد، و من در موعد مقرر از کتاب شفا مستفید گردیده و سپس دیگران استفاضه می کردند.

و زمانی بر این منوال گذشت تا شمس الدوله بحرب حاکم طارم تصمیم عزم داد و بفرمود تا جناب شیخ نیز همراهی نماید، آن جناب از ملازمت استعفاء جسته و قبول شد. و شمس الدوله بیرون رفت و اتفاقا باز در عرض راه، مرض قولنجش عود کرد و بواسطه فقدان اسباب علاج از هر باره رنجش برافرون گردید. پس باستصواب امراء بجانب همدان برگشتند و امیر را در محققه ئی نشانیده حرکت می دادند. و از سوء قضاء، هنوز ببلدۀ همدان نرسیده وفات کرد و امراء و اعيان بفرمان روائی فرزندش تاج الدوله رضاء داده با او بیعت کردند؛ و کس بطلب جناب شیخ فرستادند تا وزارت را متقلّد شود. و چون او در وزارت شمس الدوله ناملايمات چندی دیده بود، بدان تن نداده قبول نکرد، و از بیم اجبار به خانه ابو غالب عطار- که از شاگردان و خواص او

محسوب

ص: ۳۱۷

می شود، پنهان گردید؛ و مکتوبی بعلاه الدوله کاکویه باصفهان نوشت که: مرا شوق آستان بوسی زیاده از اندازه است، و هر گاه با حضار فرمان رود البته بزیارت عتبه علیه سرافراز خواهم شد، و آنرا پنهانی بجانب او فرستاد.

و در آن اوان، ابو عبید الله از او خواهش کرد که: اکنون چون زمان فراغت است خوب است که تأثیف کتاب شفا و قانون را تمام فرمائید. و آن جناب قبول نموده؛ ابو غالب را فرمود تا کاغذ و محبره بیاورد و رؤس مسائل حکمت را که بایستی در شفا آورده شود، در ده روز فهرست کرد، و پس از آن در مطالب عالیه آن تجدیدنظر نموده یک یک را شرح می کرد و دقایق و نکاتی را که بنظر می آمد، هریک را در مقام خود درج می فرمود.

و هر روز بر این نسق چندین ورق- که گفته اند شمار آنها تا پنجاه میرسید- بدون مراجعته بكتابي، تحریر می کرد تا از طبيعيات و إلهيات آن خاطر پرداخت و شروع بهتأليف اجزاء منطقه آن کرد و جزوی هم از آن برنگاشت.

آورده اند که: تاج الملک یکی از امرای شمس الدوله بود که پس از او در سلطنت پسرش تاج الدوله، وزیر او شد؛ و نظر بکينه ئی که از جناب شیخ در دل داشت در حضرت تاج الدوله از او سعایت آغازید که: او را پنهانی با علاه الدوله کاکویه مراسلاتی باشد. و این سخن در تاج الدوله اثر کرده بفرمود تا او را گرفته بزندان برنده. پس جمعی در صدد گرفتن او برآمدند و برهمائي معاندين، بخانه ابو غالب در شدند و او را بند کرده و بقلعه بردان- هفت فرسنگي همدان- بحبش نهادند. و او چهار ماه در آنجا محبوس بماند، و در آن حال فرست را غنيمت دانسته بعضی از اجزاء کتاب شفاء که ناتمام مانده بود، بپای برده؛ و هم کتاب هدایه و رساله حی بن یقطان را در آنجا تأليف کرده؛ و قصیده ئی در شرح حال خود در آن جا گفته، که اين بيت از آنجمله است:

دخولی فی اليقین كما تراه و کل الشک فی أمر الخروج (۱)

و در خلال آن احوال-که سنه ۴۱۴ بود-، علاه الدوله بتخیر همدان کمر بست و تاج الدوله چون تاب مقاومت نیاورد، بقلعه بردان-که محبس شیخ بود-پناه برده متحصّن شد. و چون علاه الدوله بی منازعی بهمدان در آمد به موجب فتوّت و مرؤّت خویش، آنرا بتاج الدوله واگذاشت و خود باصفهان برگشت. و پس از مراجعت او تاج الملک با جناب شیخ در مقام اعتذار برآمد و خواهش کرد که به مصاحبته او تاج الدوله به همدان آید. و شیخ قبول نموده با ایشان به همدان آمد و در خانه یکی از سادات علوی که از دوستان وی بود، منزل گزید؛ و راه آمد و شد را با همه کس مسدود کرد و اجزاء منطقیه و سایر مباحث شفاه را که ناتمام مانده بود، تمام کرد؛ و هم رساله اودیه قلبیه را در آن زمان تأليف نمود. و مدت مکث او در همدان، تا دو سال بعد از وفات شمس الدوله کشید.

در قصص العلماء نقل کرده که: «بهمنیار که یکی از حکماء دهر و فضلاء آن عصر بود، همواره بمجلس درس جناب شیخ حاضر می شد و از خواص مریدان گردید. روزی با عرض کرد که: تو با این فضل و کمال چرا دعوی نبوت نکنی؟ چه این دعوی را فقط همان طبقه علماء در مقام انکار باشند و اکنون که (۲) علماء این زمان را با تو یارای مناظره نباشد. جناب شیخ فرمود: جواب ترا پس از این خواهم داد.

و چندی گذشت تا اینکه شبی در فصل زمستان، او با بهمنیار در همدان در اطاقي خوابیده بودند و هوا بسیار سرد بود و یخ بندی همدان و زمستان او معروف است؛ که ناگاه مؤذن در سحر ببالای گلدهسته رفته بمناجات و نعت حضرت ختمی مرتبت صلی اللہ علیہ و آله

ص: ۳۱۹

-۱ (۱)) نگر: محبوب القلوب ج ۲ ص ۱۶۹. یفزايم که ضبط اشکوري: «...کما تروه» است.

-۲ (۲)) چنین است در دستنوشت.

صدا بلند کرده، جناب شیخ بهمنیار فرمود: برخیز از بیرون خانه برای من آب بیاور.

بهمنیار گفت که: اینک این وقت سحر و تو تازه از خواب برخواسته ئی و آب سرد مضر باعصاب و عروق باشد. شیخ فرمود: طبیب عصر منم و ضرورت اقتضاء آب می کند، تو مرا از آن منع می نمائی؟ بهمنیار گفت: اکنون من در میان عرق می باشم و اگر بیرون روم هوا در مسامات بدن نفوذ می کند و مريض می شوم. شیخ فرمود: همانا جواب سؤال ترا در دعوای نبوت اينک خواهم داد. بدانکه پیغمبر کسی است که چهار صد سال از زمان او می گذرد و نفس او چنان تأثیری دارد که در اين سردی هوا، مؤذن ببالای گلستانه، نعت او را می کند و من هنوز در نزد توأم و تو از خواص اصحاب منی، به تو امر می کنم که شربت آبی بمن دهی و نفس من آنقدر اثر ندارد که تو اطاعت کنی! پس من چگونه دعوی پیغمبری نمایم؟!^(۱)

و خلاصه، جناب شیخ از ماندن همدان دل تنگ شده خیال مسافرت باصفهان را نمود و در پی فرصت می گشت، تا وقتی را بدست کرده لباس تصوف در پوشید و بطور ناشناخت با برادر خود محمود و ابو عیید الله جرجانی و دو غلام، راه اصفهان پیش گرفتند و بعد از رنج بسیار بقریه طiran- که نزدیک شهر بود- رسیدند، و چون یک دو روز آنجا از رنج راه بیاسودند علاء الدوله را خبر شد که آن گنج شایگان که مدتها در آرزویش بسر می برد، اينک برایگان بقلمرو او رسیده؛ جمعی از مشاهیر امراء و معاريف فضلاء را بپیشباز او فرستاد و خبيته مخصوص و خلعتی گران بها برایش روانه کرد و در کمال اعزاز و احترام، به شهر اصفهانش وارد نمودند و در یکی از محلات در خانه عبد الله بن أبي- که از اعظم رجال بود- فروش آوردن و هرگونه مایحتاج که لازمش بود برایش فراهم کردند. و روز دیگر علاء الدوله او را به حضور خویش خواند

ص: ۳۲۰

-۱) نگر: قصص العلماء- طبع انتشارات حضور- ص ۳۰۱.

و مقرر داشت که هر شب جمعه، جمیع از فقهاء و حکماء که در آن شهر بودند به مجلس سلطانی حاضر شوند و با جناب شیخ بمذاکرات علمیه و مباحثات حکمیه مشغول گردند.

و همانا علاء الدوله مزبور، ابو جعفر محمد بن شهریار است که بابن کاکویه شهرت گرفته، چه او پسر دائمی سیده زوجه فخر الدوله است، و چون دائمی را بزبان پارسی کاکو هم می گفته اند و دائمی در آن عصر در آل بویه عنوانی داشته- که گفتیم او از زنهای خیلی با سیادت دنیا است- و هم از جانب پدر از آل باوند- که سلسله ئی از شاهان طبرستان می باشد- بوده، و انتساب باو بسی اهمیت داشته؛ لهذا علاء الدوله را بابن کاکویه که خالوزاده او باشد، می خوانده اند. و بنابراین، باید کاکو هم بهمان وزن خالو یعنی- و او آن ساکن و یاء پس از آن مفتوح- باشد. و این علاء الدوله در سنّة ٣٩٨ از جانب سیده بحکومت اصفهان رسید و کم کم ترقی کرده تا آخر خود تقریباً پادشاه آن سامان شد و جنگها و فتوحاتی نمود، چنانچه بعضی اشاره خواهیم کرد؛ و در محرم سنّة ٤٢٣ وفات کرد.

و علی ائمّ حال، نوشه اند که: در هر شب آدینه که علماء حاضر می شدند، جناب شیخ مسئله ئی را مطرح می کرد و چون بسخن در می آمد دیگران سراپا گوش می شدند و از بیاناتش استفاده می نمودند؛ و هریک شبهتی داشتند از او پرسیده با بیانی موجز حل می نمود.

و در آن ایام وقتی أبو منصور حیان- که یکی از فضلاء و أدباء اصفهان بود- نزد امیر علاء الدوله نشسته و شیخ نیز حاضر بود، که سخن از لغات عربیه در میان آمد، و جناب شیخ در آن باب لوای مفاخرت برافراشت. ابو منصور گفت که: ترا در علوم فلسفه و حکمت مقامی باشد که هیچ جای انکار نیست، لکن فنّ لغت موکول بسماع اهل لسان است و قول تو در آن حجّت نخواهد بود. این سخن بر جناب شیخ گران آمد و در علم

لغت غور نموده، فرمود تا کتاب تهذیب اللげ ابو منصور از هری را از خراسان آورند و کتب دیگر نیز فراهم کرد و بمطالعه آن مشغول شد؛ و در اندک وقتی بجایی رسید که مافوق آنرا نتوان تصوّر نمود. پس قصیده ئی إنشاء کرد مشتمل بر لغات بعیده و الفاظ بدیعه. و سه رساله تأليف کرد که هریک مشتمل بر چند فصل بود، یکی بر طریقه استاد ابن العمید، و یکی بر سبک صاحب ابن عباد، و دیگری بر شیوه أبو اسحق صابی. و آنها را بر کاغذهای کهنه نوشته و جلدهای عتیق بر آنها نهاد و مانند کتب قدیمه مرتب داشت، و آن داستان با امیر در میان نهاد و درخواست نمود که آن راز را پوشیده دارد. پس بناء بر رسم معهود روزی أبو منصور بمجلس علاء الدوله آمد. امیر بعد از طی مقالات بدو گفت که: این رسائل را این روزها یافته ایم و می خواهیم مضامین آنرا معلوم داریم. أبو منصور آنها را گرفت و با دقّت نظر مطالعه نمود و بسیاری از جاهای آن بر او مشکل افتاد، در این اثنا شیخ وارد شد و هر لغتی که بر أبو منصور مشکل بود بیان کرد و در استشهاد و استدلال چندان احاطت و استیلاه ظاهر ساخت که حاضران در حیرت افتادند، و أبو منصور هم بفراست دریافت که آن نظم و نثر از نتایج طبع او است؛ لاجرم خجل و من فعل بنشست و بمعذرت برخواست و تصدیق نمود که: تو در هر فن افضل و أعلم دهر باشی. و آن جناب در آن اوان کتاب لسان العرب را در لغت تأليف فرمود، لکن فرصتی نیافت که مسّودات آن را ترتیب دهد، که آن با سایر مؤلفاتش بغارت رفت، چنانچه در طی تأليفات بدان اشاره خواهد شد.

و مقارن آن آیام، علاء الدوله وزارت خود را بدو واگذار نمود. و نوشه اند (۱) که: آن بزرگوار در ائیام وزارت همواره پیش از طلوع صبح برخواسته بتأليف و مطالعه کتب مشغول می شد؛ و بعد از أداء فریضه، شاگردانش مانند: بهمنیار و أبو منصور زیله

ص: ۳۲۲

۱- (۱)) نگر: محبوب القلوب ج ۲ ص ۱۶۹.

و أبو عبید اللہ جرجانی و أبو عبد اللہ معصومی و سلیمان دمشقی و جمعی دیگر در حضرتش حاضر شده، و در علم حکمت و طب و غیره استفادت می نمودند. از بهمنیار نقل شده که در آن ایام ما شاگردان مطالعه نکرده و بعيش و عشرت مشغول بودیم و با مدد ب مجلس درس رفتیم، و آن روز را چندان که آن جانب در توضیح مطالب درس اهتمام فرمود آثار فهم و ادراک در ما پدیدار نیامد، پس از آن میانه بجانب من توجه نموده فرمود: چنین پندارم که شما دوش اوقات خود را بتعطیل و اهمال ضایع گذارده اید؟ عرض کردم: چنان است که دریافته اید! پس آن جانب آهی سرد از دل برکشید و آب در دیدگان بگردانید و فرمود: من بسی افسوس دارم که شما عمر خود را بیهوده در باخته اید و قدر این معارف و علوم را نشناخته اید! همانا رسیمان بازان در پیشۀ خود به مقامی میرسند که مایه حیرت هزاران هزار عاقل می شود و شما در اقتداء معارف و علوم چندان قادر نشده اید که چند تن جا هل بحیرت بیفتند!

الغرض؛ آن شاگردان عظام که هریک از اساتید روزگاراند، همه روزه از محضروی استفادتی می نمودند و در أداء فرایض پنجگانه بوی اقتداء می کردند. و آن جانب پس از آن بامور وزارت مشغول می شد و از نتیجه رأی رزین و فکر دوربین در نظم و ترتیب أمور مملکت، تدبیراتی می نمود که أصحاب کیاست را عقول بحیرت درمیشده و می توان گفت که پس از اسکندر-که ارسطاطالیس وزیرش بود-، هیچ پادشاهی را وزیری که بدان پایه در حکمت مکانت داشته باشد، روزی نشده؛ چنانچه نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله گفته (۱).

و در آن ایام یکی از اعیان دولت علاء الدوله را مالیخولیائی سخت عارض شد، و چنین می پنداشت که گاوی شده. همواره بانگ گواون بر می داشت و هر که نزد او

ص: ۳۲۳

۱- (۱) نگر: چهار مقاله-طبع کتابفروشی تأیید اصفهان-ص ۷۵.

می رفت او را می آزرد و می گفت:مرا بکشید که از گوشت من هریسه ئی نیکو آید!.تا کار بدرجه ئی رسید که هیچ نخورد و اطیاء از معالجه آن عاجز آمدند،و جناب شیخ را در آن آرایام بواسطه وزارت چندان فراغتی نبود،چه-چنانچه نوشتم-او بامدادان در خانه مشغول درس بود و تا می خواست از خانه بیرون شود برای ترتیب أمور وزارت، چندین نفر سواره از مشاهیر رجال و أرباب حاجت که در چهار مقاله شمار ایشان را بهزار نوشته (۱)؛بر در خانه جمع می شدند،پس چون بیرون می آمد ایشان همراه او می رفته،و تا بدیوان خانه می رسید عده آن جماعت دو برابر شده بود،پس تا نماز پیشین در دیوان خانه می ماند و چون بازمی گشت آن جماعت با او طعام می خوردند (۲).

و او قیلوه نموده چون بر می خواست نماز می کرد و بتزد علاوه الدوله میرفت و تا نماز دیگر نزد او می ماند،بدون ثالثی در مهمات مملکت با یکدیگر مشورت می کردند.

و مختصر؛چون اطباء از معالجه آن جوان عاجز آمدند،علاوه الدوله را بشفاعت برانگیختند تا او از آن جناب خواهش معالجه کند.پس علاوه الدوله او را بخواست و فرمود تا او را معالجه نماید.جناب شیخ پرستاران بیمار را خواسته و از حالت او چنانچه باید اطلاع یافت،و فرمود:بروید و او را بشارت دهید که اینک قصاب را خبر کرده ایم و همی آید تا ترا بکشد.بیمار چون این خبر شنید شادی بسیار کرد و از جای برخواست و بنشست.و جناب شیخ با کوکبه دستگاه وزارت بر در سرای بیمار آمده و کاردی بدست گرفت و با یک دو تن از ملازمان بدرون رفت و گفت:این گاوی که او را باید کشت کجاست؟بیاورید تا بکشیم.بیمار از متزلی که داشت صدائی مانند گاویان کرد-یعنی اینجا است!-شیخ بفرمود:او را در میان سرای بکشید و ریسمان

ص:۳۲۴

۱- (۱)) نگر:همان ص ۷۶

۲- (۲)) این لفظ،با آنچه در مصدر پیشین مذکور افتاده متفاوت است؛نگر:همان.

بیاورید تا دست و پایش را محکم بربندیم. بیمار چون این صدا بشنید برخواست و خود بمیان خانه آمد و پهلو بخفت. پس دست و پای او را سخت بستند و شیخ خود آمد و پهلوی او نشست و کارد بر کارد مالید، و چنانکه عادت قصابان است دستی چند بر پهلوی او زد و فرمود: این بسیار لاغر است و امروز نمی شود کشتش، چند روزی او را علوفه دهید تا فربه شود، آنگاه او را بکشیم! این بگفت و از پهلوی او برخواست و دستور العمل داد که غذا در پیش او برنده و گویند: بخور تا فربه شوی و زودتر ترا بکشند. بیمار از شوق آنکه زودتر کشته شود بخوردن درآمد، و بدان سبب از هرگونه أشربه و أغذیه بدو دادند و داروهای مناسب خورانیدند. و **أطباء** بفرموده شیخ، دست بمعالجه برآوردند و در اندک زمانی، آن بیمار از آنمرض صعب العلاج خلاصی یافت.

علاء الدوله را از آن تدبیر صائب، زیاده شگفتی روی داد و بر تحسین و آفرینش بیفروود.

در تاریخ الحکماء نوشتہ که: «در آن **أیام**، با تمام بقیه کتاب شفاء پرداخت و از کتاب منطق و مجسطی فراغت یافت، چه قبل از آن بر کتاب اقلیدس و ارشماتیقی (۱) و موسیقی اختصار نموده بود، و در هر کتاب از ریاضیات زیادتی هائی که محتاج إلیه می دانست بیفرود، اما در مجسطی ده شکل از اختلاف منظر ایراد کرد؛ و هم چنین در آخر مجسطی در علم هیئت مطالبی آورد که پیش از وی نیاورده بودند. و در کتاب اقلیدس شبها تی چند ایراد کرده و در ارشماتیقی خواص حسن استنباط نموده، و در موسیقی مسئله هائی افزود که متقدّمین حکماء از آنها غافل بودند، و همی بر آن کتاب می افزود تا آنکه بجمعی فنون حکمیه مشحون آمد و بتصحیح و تنقیح آنها پرداخت.

و جمله آنها در آنجا اتمام پذیرفت الا کتاب نبات و حیوان، که گویند آن را در سالی که با علاء الدوله بشهر شاپور فارس می رفت در عرض راه تألیف نمود. و هم در آن روزگار

ص: ۳۲۵

۱- (۱)) چنین است در دستنوشت.

کتاب نجات را که از **أجل** تصنیف او است، جمع و تألیف نمود.

و همه روزه او را بیش از پیش در پیشگاه علامه الدوله قرب و منزلتی فراهم می گردید؛ و در زمانی که علامه الدوله بجهت اصلاح پاره ائی از مفاسد بهمدان می رفت نیز آن جناب همراه بود»^(۱).

ابو عبید الله جرجانی گوید که: «در آن **أیام**، شبی را در مجلس علامه الدوله بودیم و سخن از نجوم در میان آمد و اینکه در تقاویم معموله اختلالاتی چون بحسب ارصاد قدیمه است، پیدا شده. علامه الدوله بفرمود که: خوبست جناب شیخ دست از آستین فضائل برآورده و بپای مردی دانش، رصدی بناء کند. پس گنجور خود را بخواند و مقرر داشت که هر نوع که آن دستور بزرگوار دستور دهد، بی درنگ مخارج مقرر آن را پردازد. پس جناب شیخ مرا خوانده اصلاح و انجام چنین کار مهم را در عهده من نهاد، و بجهت تسهیل عمل و توضیح حقایق آن، رساله در این باب تأییف کرد. و من بحسن اهتمام و کمال مراقبت در چند سال آن قدر از آلات و اسباب لازمه فراهم کردم که مزیدی بر آن متصور نبود، ولی کثرت **أسفار** علامه الدوله و وفور مشاغل جناب شیخ در هر سال، از بناء رصدخانه عائق و مانع می شد و از آن روی آن أمر انجام نیافت؛ ولی از نتیجه آن اهتمامات، بسیاری از غواص نجومیه حل گردید و اغلب أعمال رصدیه معلوم شد. و کتاب حکمت علاییه را که-پارسیش دانش نامه علائی خوانند- در آن **أیام** بنام علامه الدوله انجام داد»^(۲).

و باز أبو عبید الله گوید که: مدت‌ها گذشت که در خدمت آن جناب بودم، هیچ ندیدم که در سیر کتب بترتیب مطالعه کند، بلکه مواضع مشکله هر کتاب را تفحص می کرد تا شأن

ص: ۳۲۶

-۱) نگر: **تاریخ الحکماء قسطی**- ترجمه فارسی- ص ۵۶۵.

-۲) نگر: همان ص ۵۶۶، **محبوب القلوب** ج ۲ ص ۱۷۰.

نقل است که چون کتاب مختصر أصغر-یعنی موجز صغیر-را در منطق تأليف کرد، آنرا بشیراز بردن و حکماء و فضلاء آن سرزمین در چند جای از آن ایرادات و شبها تی یافتد؛ و آنها را بر جزوی چند نوشته با نامه ئی نزد أبو القاسم کرمانی-که رفیق ابراهیم بن بایار دیلمی بود-، فرستادند. و أبو القاسم آنها را بنظر جناب شیخ رسانید، شیخ آن أجزاء را گرفت و همی در آنها نظر می کرد و با أبو القاسم صحبت می داشت و با سایر مردم سخن می گفت؛ و تا نماز عشاء بهمین منوال گذرانید. پس آغاز نوشتن ایرادات و جواب یک یک از آن شبها را نمود، و آن آیام فصل تابستان و شبها در نهایت کوتاهی بود، و هنوز شب از نیمه نگذشته بود که تمام آن ایرادات را جواب نوشت. أبو القاسم گوید: من درآمدم درحالی که بر مصلی نشسته بود و أجزائی را که در جواب علماء شیراز بود نزد من نهاد و فرمود: این أجزاء را بگیر و در نامه خود از تحریر جواب ایرادت و صورت حال نویس. أبو القاسم صورت حال را نوشت و چون علماء شیراز آن تحریر دلپذیر را دیدند، بر فضائل او و قصور ادراک خویش اقرار آوردند.

گویند: در هنگامی که آن حکیم دانشمند بوزارت علاء الدوله بسر می برد، امیر را کمربندی از سیم که بجواهر ترصیع کرده بودند با کاردي که از گوهرهای قیمتی آویزه ها داشت، بود؛ و آنرا برسم موہبہت بدان جناب مرحمت نمود. و چون کمر مرصیع و کارد مکلّل با زی او مناسبت نداشت، جناب شیخ آنها را یکی از غلامان که مقرب حضور بود، بخشدید. و پس از چند روز علاء الدوله آن غلام را دید که کمر را بسته و کارد را بر میان زده، از حقیقت امر پرسید، غلام عرض کرد که اینها را شیخ بمن بخشدید.

سخت برآشافت، چه آن کارد و کمر مختص خود او بود. پس غلام را سیاست بلیغ نموده و بقتل شیخ نیز کمر بست. یکی از محramان حضور که با او دوستی داشت، شیخ را از این معنی آگاه کرد. آن حکیم فرزانه چون از ماجری مطلع شد، از کسوت معتمد بلباس

دیگر تن بیاراست و از اصفهان روی بری آورد.و چون بدان سرزمین رسید از پس تحصیل قوت بیازار شد،و بهرسوی می نگریست تا نظرش بایوانی افتاد که جوانی نیکو روی در آن نشسته و جمعی از بیماران بر روی گرد آمده،شیخ نزدیک دکه آن جوان طبیب نشست و در أعمال و آقوال او چشم دوخته همی نظر می کرد.تا اینکه دید زنی قاروره ئی در دست گرفته باستلاح بنزد وی آمد.طبیب چون قاروره را بدید بی تائیل گفت:مریضی که این قاروره او است یهودی باشد،سپس گفت:چنین میدانم که این بیمار امروز ماست خورده.زن گفت:خانه این بیمار و خوابگاه او در مقامی پست است.زن گفت:آری.شیخ از حدس آن طبیب زیاده در تعجب شد.

ناگاه جوان را بر او نظر افتاد،او را بتزد خود خواند و صدرش نشانید،و چون از عمل معالجه فراغت جست عرض کرد که:چنان می بینم که تو خود شیخ الرئیس هستی که از بیم علاء الدوله فرار کرده ئی.شیخ را حیرت زیاده شد؛و جوان استدعا کرد که شیخ بفروند آمدن در منزل او رهین امتنانش فرماید.آن جناب قبول کرد و با یکدیگر رو به منزل آوردند و پس از طئ لوازم میزانی،شیخ از جوان پرسید که:امروز از کدام راه دانستی که آن قاروره از یهودی است؟و او ماست خورده؟و مکانش در جائی پست است؟

عرض کرد که:چون آن زن دست بیرون آورد پیراهنی که بس قیمتی و چرکین بود دربرداشت،دانستم که یهودی می باشد؛و هم آلوده بمامست بود،حکم کردم که ماست خورده؛و چون محله یهودان این شهر در پستی است بدان هم تلفظ نمودم.

شیخ دیگر باره پرسید که:از کجا دانستی من کیستم و از بیم علاء الدوله فرار کرده ام؟ جوان گفت:چون آوازه فضائل و جلالت ترا شنیده بودم بخاطرم گذشت که شاید ابو علی باشی،و میدانستم که علاء الدوله برغبت و اختیار از همچو تو حکیم و وزیری دست بردار نخواهد بود،لاجرم حادثه ئی روی داده که گریزان گردیده ئی.

شیخ فرمود: اکنون بگوی مسئول تو از من چیست تا در انجام آن همت گمارم؟ گفت:

علاء الدوله از چون تو بزرگی چشم نخواهد پوشید و عما قریب در استرضاء خاطرت برآید و بر وزارت برقرار دارد، ملتمنس آنستکه چون نزد وی روی آنچه از من دیده ئی بعرض رسانی و مرا در سلک نديمانش منظم سازی. شیخ این معنی را قبول کرد؛ و طولی نکشید که علاء الدوله جمعی از خواص خود را با تشریف وزارت، بمعدرت نزد شیخ فرستاد و وی را باصفهان خواند. شیخ، آن جوان طیب را همراه برد و پس از رسیدن بحضور علاء الدوله، ماجراجای آن جوان را بعرض رسانید و رفته رفته او را جزو ندماء علاء الدوله گردانید.

و در آن چند سال که او در اصفهان وزارت و ریاست داشت، چندان نوادر و لطائف در مکالمات خود درج می کرد که ادباء نکته یاب، همگی در حیرت می افتادند و از هر مقوله که سخن می رفت، از پاسخ عاجز می ماندند.

در تاریخ نگارستان قاضی احمد قمی (۱) و بعضی از مواضع دیگر، نگارش رفته که:

آن جناب هر چند که بر أصحاب علوم و أرباب فنون در أستادی مسلم بود و در هر باب و هر کتاب همه کس را ملزم می نمود، ولی وقتی، از مردی کنیاس چندان الزام دید که در نزد همراهان از فرط خجلت خوموش (۲) گردید، و آن چنان بود که روزی با کوبه وزارت از راهی می گذشت، کناسی را دید که خود بدان شغل کثیف مشغول و ضمناً با زبانش بدین بیان مترنم است:

گرامی داشتم ای نفس از آنت که آسان بگزند بدل جهانت

آن جناب را از شنیدن آن شعر تبسم آمد و با شکر خنده ئی از روی تعریض آواز داد

ص: ۳۲۹

-۱ (۱)) در جریان تصحیح حاضر، به این کتاب دست نیافتم.

-۲ (۲)) حضرت استاد، با اشاره به املای این کلمه، بر فراز آن نگاشته اند: «کذا».

که:الحق حَدَّ تعظيم و تكرييم همان است که تو درباره نفس شريف مرعى داشته ئى و قدر جاهاش همین است که در قعر چاهش بگناسي گذاشته ئى!و باز اين کار زشت را افتخار آن ميشماری!

مرد کناس دست باز داشته و گفت:در عالم همت،نان از شغل خسيس خوردن به که بار مُت رئيس بردن؟و ديگر:در وقت رحيل کناس را از محنت کناسي مردن نيك آسان بود،اما دنيادار را از محنت خودشناسي و طنطنه حق ناشناسی مردن سخت دشوار باشد.

شيخ از اين معنى غرق عرق شده شرمندانه از آنجا بگذشت.

و نظير اين حكایت،آنستکه مرحوم سید علی خان شيرازی نقل کرده که:أصمعي روزی کناسی را ديد که چاهی پاک می کرد و همی می گفت:

و أَكْرَمَ نَفْسِي إِنَّنِي إِنْ أَهْتَهَا وَ حَقَّكَ لَمْ تَكْرِمْ عَلَى أَحَدٍ بَعْدِي

أصمعي گفت:سوگند بخدا تو چيزی از خواری فروگذاري نکردي جز اينکه از اين حرفت بر نفس خود بار نمودی!

کناس گفت:راستست،ولي او را از بزرگتر از اين نگاه داشتم،گفت:آن چيست؟ گفت:سؤال از مثل تو!

أصمعي گويد:من از او گذشم در حاليکه رسواترين مردم بودم![\(۱\)](#)

و مختصر؛جناب شيخ الرئيس در خدمت علاء الدله همی بسر می برد،تا اينکه سلطان محمود غزنوي-چنانچه از اين پيش اشاره بدان نموديم-،در سنه ۴۲۰ عراق عجم را مسخر کرد،مجد الدله را گرفته بغزنيين فرستاد،علاء الدله که در حقيقه از جانب مجد الدله و پيشتواني او در اصفهان حکومت يا تقریبا سلطنت می نمود از صولت سلطان ترسیده پنهانی با جناب شيخ بشاپور فارس رفت و سلطان محمود ايالت عراق

ص:
۳۳۰

۱- (۱)) نگر:رياض السالكين ج ۳ ص ۴۲۱.

و مضافات آنرا بفرزند خود، مسعود داد و خود بگشت. و علاء الدوله پس از مراجعت سلطان، فرزند خود را با هدایای چندی نزد مسعود فرستاد و او آنها را قبول کرد و حکومت اصفهان و مضافات آن را کما فی السابق بدو واگذار نمود و بر آنسامانش مسلط کرد. و پس از چندی چون ملک خود را بتدبیرات صائب شیخ از هر خلل مصون دید، داعیه استقلال پیدا کرد. سلطان مسعود از ما فی الضمیر وی مطلع شده دیگر باره بالشکری جزار باصفهان رو کرد، علاء الدوله تاب مقاومت نیاورد و به شاپور و اهواز رفت. سلطان مسعود باصفهان آمد و خواهر علاء الدوله را بچنگ آورد. جناب شیخ که از نمک خوار گان آن خاندان و هم از تدابیر علمی و حکمتی بسی از غرائب امور در آن دولت جاری کرده بود، برای حفظ ناموس علاء الدوله پنهانی به سلطان مسعود نوشت که: خواهر علاء الدوله را شائی است که جز با تو کفو دیگری نتواند شد، خوب است که او را از پرده گیان حرم خودنمایی و چون چنین کنی علاء الدوله بی منازعی، خطه اصفهان بر تو مسلم دارد. پس سلطان آن مخدره را بعقد ازدواج خویش درآورد و اصفهان را هم بعلاء الدوله واگذاشت و خود، بری رفت. و چون چندی گذشت باز مفسدین بعرض سلطان رسانیدند که علاء الدوله در تهیه جنگ است، سلطان مسعود زیاده در خشم شد و بدو پیغام داد که: از خیال کج در گذر و زحمت ما روا مدار که اگر سر خلاف گیری خواهرت را طلاق داده و او را بآبیاش لشگری بخشیم! علاء الدوله از این سخن مو بر [\(۱\)](#) تنش راست شده و چون شعله آتش برافروخت، و بشیخ عرض کرد که: جواب او را بنویس.

جناب شیخ بعد از طی کلمات مقرر نوشت که: هرگاه ارباب نفاق در خلاف

ص: ۳۳۱

-۱) دستنوشت: «مؤثر». ضبط متن موافق است با آنچه در نامه دانشوران ج ۱ ص ۱۱۴ سطر آخر، آمده است.

علاء الدوله چيزی عرض نموده اند محض دروغ و افتراء است.و در خصوص بانوی حرم،اگرچه او خواهر علاء الدوله است لکن اکنون منکوحة سلطان میباشد،و اگر طلاقش هم دهی باز مطلقاً تو است،و غیرت زنان بر شوهران است نه بر برادران!.

سلطان چون نامهٔ شیخ را مطالعه نمود از صدق آن عبارات و دیگر علائم و امارات بر وی معلوم شد که آن خبر اصلی ندارد.پس از شأن و شوکت نمامان بسی کاست و بر حرمت خواهر علاء الدوله افزواد و او را با تجهیزی شایان نزد برادر گسیل ساخت.

و مقارن آن أيام،سلطان محمود در شب ۵ شنبه ۳۲ ع ۴۲۱ سنه وفات کرد؛و چون این خبر بمسعود رسید دو اسبه بجانب غزینین تاخت و پس از استقرار و استقلال،ابو سهل بن حمدون را بایالت عراق برقرار کرد،و او با علاء الدوله راه لاف و گزاف گرفت.علاء الدوله تاب تکلفات او را نیاورده با أبو سهل راه خلاف پیش گرفت و آخر در همدان با او جنگیده و منهزم شد،و ظاهرا این در سنه ۴۲۵ بود،پس أبو سهل باصفهان آمد و علاء الدوله بجبال فریدن و خوانسار پناه برد،و بسیاری از خزانی و کتب علاء الدوله را غزنویان برندند که در فتنه غوریان وقتی که غزینین را بگرفتند و غارت کردند،همه بسوخت و همچینن امتعه نفیسه و کتب جناب شیخ را که از مسوده بیرون نشده بود غارت کردند.و چندی نگذشت که باز علاء الدوله ساز لشگر کرد و بر أبو سهل بتافت و او را منهزم کرد،و بر ایالت اصفهان مستقل گردید؛و جناب شیخ ثانیا به تأییف مطالب مسوداتی که غارت شده بود همت گماشت و تمام آنها را از حفظ بسبک آنچه از نخست نگاشته بود،نگاشت.

آورده اند که:ابو ریحان بیرونی هیجده مسئله طبیعتیه را که مشتمل بر اعتراضات بر ارسسطو و استفسار از بعضی اشکالات خود بود؛در رساله ئی مدوّن کرده و نزد آن جناب فرستاد،و از او جواب خواست؛بدین شرح:

۱-اعتراض بر ارسسطو در سبکی و سنگینی اجسام فلکیه؛

۲-اعتراض بر آن فیلسوف در قدم عالم؛

۳-اعتراض بر او و سایر حکماء که چرا جهات را منحصر در شش دانسته اند؟

۴-اعتراض بر او در اینکه چرا وجود عالمی را که برون از این عالم باشد، محال شمرده؟

۵-اعتراض بر او در این که چرا شکل فلک را کروی دانسته و در نفی شکل بیضی و عدسی بلزوم خلاً تمسک جسته، با اینکه ممکن است که بشکل عدسی و بیضی هم خلاً لازم نیاید؟

۶-اعتراض بر او در تعیین جهت یمین و مشرق که خود مستلزم دور خواهد بود؟

۷-اعتراض بر او در کرویت شکل آتش، با اینکه بمذهب ارسسطو لازم است که شکل آن کروی نباشد؟

۸-سؤال از حقیقت حرارت و شعاعات که اجسام اند یا اعراض؟؟

۹-سؤال از حقیقت استحاله و انقلاب بعضی از عناصر بیکدیگر که آن از چه قبیل است؟؟

۱۰-سؤال از سبب سوزانیدن شیشه ئی که پر از آب صاف باشد اجسام برابر خود را؟

۱۱-سؤال از مکان طبیعی عناصر؟

۱۲-سؤال از کیفیت ادراک باصره؟

۱۳-سؤال از سبب اختصاص ربع مسکون شمالی زمین بعمارت، با آنکه ربع شمالی دیگر با دو ربع جنوبی آن در این حکم مشترکند و سبب امتیازی نیست. (ولی هرگز بخواطر این دو حکیم بزرگوار نمیگذشت که پس از چهار صد و پنجاه سال تقریباً بعد از ایشان، حکیمی مانند کریستف کلمب ایطالیائی پیدا می شود و بدیده علم، مسکونیت ربع دیگر شمالی را می بیند و پای مردی عمل، بدانجا رفته این راز سر بمهر را بر همه

عالیم، سحر (۱) خواهد کرد.

۱۴- سؤال و انکار در تلاقی سطوح با برهان هندسی؛

۱۵- سؤال از امتناع خلاً با اینکه امکان خلاً در زجاجه ممسوسه محسوس است؛

۱۶- سؤال از شکستن ظرفها از سختی سرما؛

۱۷- اعتراض بر او در اینکه چرا بر قائلین جزء لا یتجزئ تشنج آورده، با اینکه حکماء را نیز از ایرادی که بر متکلمین وارد است گریزی نباشد؟

۱۸- سؤال از سبب ایستادن یخ بر بالای آب، با اینکه بمراتب از آب سنگین تر باشد.

در نامه دانشوران چنین است (۲)، لکن یخ خود بسی از آب سبک تر است، چنانکه جناب آقا میرزا محمد علی خان ذکاء الملک-دام فضله-در رساله فیزیک خود نوشته (۳).

و بالجمله؛ ابو ریحان بیرونی را با ابو عبد الله معصومی که از افاضل شاگردان شیخ است؛ مراسلات و معارضات در میان بود. جناب شیخ جواب آن سؤالات را بدو حواله نمود و خود از ایراد آنها دم درکشید. پس مددتی در جواب تأخیر رفت و ابو عبد الله (۴) وسیله ها برانگیخت و رسیله ها بفرستاد و جواب طلب کرد. شیخ خامه برگرفت و رساله ئی در جواب آنها نگاشت و نخست از در اعتذار درآمد بدین مضمون که:

«خدایت یاری کناد و از هر شری نگاهت بداراد! همانا اگر در جواب مسائل تأخیری رفته باشد، از راه تقصیر نیست، چه می پنداشتم که ابو عبد الله معصومی تاکنون آنها را جواب داده و جواب هریک از آنها را در ذیل هر سؤال مرتب داشته»؛ و در آخر آن

ص: ۳۳۴

۱- (۱)) چنین است در دستنوشت.

۲- (۲)) نگر: نامه دانشوران ج ۱ ص ۱۱۷.

۳- (۳)) در جریان تصحیح حاضر، متأسفانه به این رساله دست نیافتم.

۴- (۴)) چنین است در دستنوشت؛ هر چند صحیح آن «ابو ریحان» می نماید.

رساله نوشت که: «هرگاه از جواب این مسائل چیزی بر تو مشکل شود، از من بازپرس تا بدان آگاهت نمایم».

چون این رساله بحکیمی دانشمند مانند ابو ریحان رسید که در روی ارض نظیری برای خود نمی دید و جای آن هم داشت، چه هنوز بعد از نهصد سال تحقیقات و اختراعات افکار صائبه او در مراتب کنجکاوی از تاریخ گذشتگان و وضع نقشه و رسم صفحات جغرافی و سایر فنون ریاضی و طبیعی با آن کیفیت و صور آلات آن ازمنه، محل رجوع و دقّت نظر حکماء اروپائی می باشد- از مطاوی کلمات آخر آن سخت برآشت و آن جوابها را ناصواب شمرد، دست تعرّض بگشود و بنقض و اعتراض کمر بست و ایراداتی بر آن جوابها نوشت و در هریک الفاظی ناشایست بکار زد، چنانچه شیخ را در آنها: آیها الشاب و آیها الفتی الفاضل و غیره یاد کردا و بطوری رکیک آن ایرادات را مرتب داشته به سوی او فرستاد و گفته اند که بعد از وفات شیخ، آن رساله رسید و ابو عبد الله معصومی بپاس نعمت تعلیم، یک یک جوابات ابو ریحان را رد کرد، و رساله ئی در این خصوص مرتب نمود و نوشه اند که: تمام آن سؤالات و جوابات و ایرادات مجلدی شده و در اصفهان موجود باشد.

آورده اند که: جناب شیخ روزگاری دراز بر تجرّد نفس ناطقه سخن کرد، تا اینکه کلام را منجر نمود بر اینکه اجسام عنصریه پیوسته در تبدّل و زوال است و اصل محفوظ و سنخ باقی نفس ناطقه باشد که اصلاً تغییر در آن راه نیابد، بهمنیار این سخن را انکار کرد و گفت: هم چنان که اجسام دائماً در تبدّل است و با وجود این در تظاهر متصل واحد دیده می شود، چه مانع دارد که نفس ناطقه نیز همان طور همواره در تبدّل باشد و چون خود نفس غیر محسوس است تبدّل او نیز بحسن درنیاید؟ و در این انکار بسی مبالغت و جواب آن را از آن جناب همی مطالبت مینمود. شیخ سایر شاگردان را مخاطب ساخته فرمود که: این سائل حق مطالبه جواب ندارد، زیرا که این سائل شک دارد که از من

سؤال کرده یا از غیر من! چه بناء بمنتهب او ممکن است که شیخ ابو علی نخستین زوال یافته و ابو علی دیگری بجای او موجود شده باشد!.

و این معارضه با این طور در روضات [\(۱\)](#) و نامه [\(۲\)](#) است؛ لکن در قصص فرماید که:

«بهمنیار زمان را از جمله مشخصات می‌دانست و در این باب با شیخ بسی مجادله نموده، آخر شیخ گفت: تو استحقاق جواب بر من نداری، زیرا که آن زمان که تو سؤال کردی غیر این زمان است، پس تو الان غیر آن شخصی که از من سؤال نموده است؛ و ملزم شد» [\(۳\)](#).

در بسیاری از کتب نوشته اند که: شیخ ابو سعید بن ابو الخیر - که از عرفاء کاملین و سلاک واصلین آن عصر بود -، با این بزرگوار طرف مکاتبت و مراسلت بلکه چندی هم با یکدیگر معاشرت نموده اند، آن عارف یگانه و زاهد فرزانه بسی بفضل و بزرگواری این حکیم دانشمند اذعان کرده. و در بدایت حال که شیخ را چندان بر مدارج کمال، ترقی دست نداده بود، روزی بمجلس جانب شیخ ابو سعید رفت و سخن از طاعت و معصیت و محرومی ارباب ذنوب در میان آمد، پس شیخ الرئیس این رباعی را می گفت:

مائیم بعفو تو تولّ کرده وز طاعت و معصیت تبرّا کرده

آنجا که عنایت تو باشد، باشد ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده

پس شیخ ابو سعید ابن رباعی را بداهه در جواب سرود:

ای نیک نکرده و بدی ها کرده وانگه بخلاص خود تمّا کرده

بر عفو مکن تکیه که هر گز نبود ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده [\(۴\)](#)

ص: ۳۳۶

-۱) (۱)) به این مطلب، در روضات الجنات دست نیافتم.

-۲) (۲)) نگر: نامه دانشوران ج ۱ ص ۱۱۸.

-۳) (۳)) نگر: قصص العلماء ص ۴۱۶.

-۴) (۴)) نگر: محبوب القلوب ج ۲ ص ۱۸.

وقتی دیگر این دو بزرگ را باهم ملاقاتی دست داد.شیخ ابو سعید نظر بآنکه از آهل تصوّف و عرفان بود بر شیخ الرئیس که از آهل حکمت و برهان بود، خواست انکاری آورد، گفت: مدار شما ارباب حکمت در ترتیب براهین بر شکل اول خواهد بود، و سایر اشکال هم تا بشکل اول نرود تمام نشود؛ و آن خود مستلزم دور باشد، زیرا که: علم بنتیجه موقوف است بکلیت کبری، و آن بدون علم بنتیجه تمام نشود. یعنی مثلا در این قیاس: «هر انسان حیوان است، و هر حیوان جسم است» تا نتیجه دهد که: «هر انسان جسم است»، علم بنتیجه بالضروره موقوف است به کلیت کبری، و کلیت کبری- یعنی اینکه هر انسانی حیوان باشد، و هیچ فردی از آن از این حکم بیرون نباشد- موقوف است بمجسم بودن انسان؛ و آن خود عین نتیجه است.

شیخ در جواب گفت: بلی چنین است، لکن علمی که در نتیجه مطلوب است علم تفصیلی است و علمی که در کلیت کبری لازم است و دخول اصغر در تحت اکبر بدان موقوف، علم اجمالی است؛ و این دو غیر یکدیگر باشند. پس در برهانی که تو خود تألیف نموده ئی حد وسط مکرر نشده.

شیخ ابو سعید کاسه ئی آنجا بود، برداشت و بهوا انداخت و مابین هوا معلق بایستاد.

پس رو بشیخ آورد و گفت: شما در علم طبیعی گوئید: اجسام بالطبع مایل اند به مرکز خود، و چگونه این کاسه که خود از اثقال است فرود نیاید و به مرکز میل ندارد؟! شیخ گفت که: ما این سخن در آنگاه گوئیم که مانعی نباشد، و اینک تووجه تو مانع از فرود آمدن است. نوشته اند که: شیخ ابو سعید پس از این جواب بشیخ الرئیس گفت که: تو نیز نفس خود را کامل کن تا این مرتبه برایت به مرسد. شیخ الرئیس گفت که: تو بمترله عامل و اجیری هستی که کاری کردن و مزدی بتو دادند؛ و من بقوه فهم ادراک معقولات نمودم.

و پس از رفتن شیخ الرئیس، مریدان از شیخ ابو سعید پرسیدند که: او را چگونه

یافته؟ فرمود: من هرجا بدیده نگران و چراغ فروزان رفتم آن کور با عصا خوش بنشان همی بر اثر ما آمد!

و زمانی دیگر آن هر دو بزرگوار یکدیگر را ملاقات نمودند و پس از افتراق، از هر یک، حقیقت حال دیگری را پرسیدند. شیخ ابو سعید گفت: آنچه من می بینم او میداند! و ابو علی گفت: آنچه من میدانم او می بیند! و در روضات پس از این سخن فرماید:

«کلمات این دو بزرگوار اشاره به علم اليقین و حق اليقین است که در مراتب توحید و معرفت، مشرب هریک از حکماء و عرفاء کاملین باشد» [\(۱\)](#).

و یک دو سال پیش از وفات شیخ الرئیس، ابو سعید نامه ئی بدو نوشت که تقریباً مختصر مضمون آن این بود که: «من در مقام توحید بر یقین هستم، لکن چون راههای ظنون هم بسیار است ناچار از هر کسی طریقه او را جویا می باشم. و همانا تو خود موسوم به علم و مذاکرات اهل راه باشی؛ از آنچه تو را داده اند توضیحی نما».

و چون آن نامه بجناب شیخ الرئیس رسید، خامه برگرفت و جوابی مفصل تراز آن بدو فرستاد مشتمل بر اظهار و اذعان عظمت و بزرگواری شیخ ابو سعید، و بسیاری از مقامات سلوک و توحید و بسی از اخلاق مرضیه و صفات پسندیده که شیمه اولیاء خدا و شیوه عرفاء باصفا بدانها باید باشد؛ و بعضی از عبارات آن این است: «و ليعلم أنَّ أَفْضَلُ الْحَرْكَاتِ الصَّلُوْهُ، وَ أَمْيَلُ السَّكَنَاتِ الْقِيَامُ، وَ أَنْفَعُ الْبَرِّ الصَّدَقَةُ، وَ أَزْكَى السَّيِّرُ الْإِحْتِمَالُ، وَ أَبْطَلُ السَّعْيِ الرِّيَاءُ، وَ لَنْ تَخْلُصِ النَّفْسُ عَنِ الدَّرْنِ مَا التَّفْتَتَ إِلَى قَيْلٍ وَ قَالٍ وَ مَنَاقِشَهُ وَ جَدَالٍ وَ انْقَلَعَتْ بِحَالَهُ مِنَ الْأَحْوَالِ. وَ خَيْرُ الْعَمَلِ مَا صَدَرَ عَنْ خَالِصِ نَيْهِ، وَ خَيْرُ الَّتِيَهِ مَا يَتَفَرَّجُ عَنْ جَنَابِ عِلْمٍ، وَ الْحَكْمَهُ أَمَّ الفَضَائِلِ وَ مَعْرِفَهُ اللَّهُ أَوْلُ الْأَوَّلَيْهِ يَصْعُدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ [\(۲\)](#)».

ص: ۳۳۸

-۱) نگر: روضات الجنات ج ۳ ص ۱۸۴

-۲) کریمه ۱۰ فاطر.

و پوشیده نباشد که: آنچه در این چند ورق از گزارشات حالت جناب شیخ الرئیس نوشتیم، تقریباً به یک اندازه مراتب و مقامات او معلوم شد؛ و ضمناً مکشوف افتاد که آن حکیم بزرگوار تا چه درجه مصائب و آلام این دنیای فانی را تحمل کرده، و اجمالاً بسیاری از عمر عزیز را در ترس از بزرگان و سلاطین عصر خود و پنهان بودن از آنها بسر برده؛ چنانچه این رسم از آغاز دنیا تاکنون همین طور بوده که ارباب فضل و کمال باید همیشه گرفتار شدائد و مکروهات باشند تا دل بدین خانه عاریتی نبندند. و البته لازمه و مقتضی آن همه فضایلی که در این یک مرد گرد آمده بود، همین بود که سلاطین از معاشرتش بر یکدیگر حسد برند و در پی قتل و ایذاء او باشند. و این قانون کلی است، چنانچه مرحوم شیخ بهائی-أعلى الله مقامه-در این رباعی اشاره بگرفتاری ارباب فضیلت و بزرگواری نموده و فرماید:

ای چرخ که با مردم نادان یاری! پیوسته بر اهل فضل غم می باری!

هر لحظه ز تو بر دل من بار غمی است! گویا که ز اهل دانشم پنداری! [\(۱\)](#)

و لکن در بعضی از کسان ملاحظه میکنیم که خود دریای فضل بی پایان اند و بر حسب ظاهر هم گرفتاری دنیائی برای ایشان نیست؛ و اینها همه منوط بتقدیر عزیز علیم و یزدان قادر حکیم است که برای هر کسی هر طور بخواهد فراهم می آورد!

و غرض اینکه اجمالاً ارباب فضل و کمال و اصحاب وجود و حال از مطالعه حالت او، اگر قدری در دنیا سختی می بینند خود را تسلی دهنند و مرتبه بزرگواری دانش خود را بجزع و بیتابی از بین نبرند.

و در روضات فرماید: «هر آینه او اگر از اهل ورع و هدایت بود بخدمت ارباب جور

ص: ۳۳۹

۱- (۱) نگر: دیوان شیخ بهائی ص ۱۷۴. بیفرایم که ضبط دیوان: «پیوسته ز تو بر دل من...» می باشد.

و ملازمت سلاطین عصر دچار نمیگردید»^(۱).

و این هم کلّیت ندارد، چه قبل از او و بعد از او بسیاری از بزرگان دین را نشان داریم که ملازمت سلاطین را می نموده اند و در مجالس المؤمنین تقریباً حدیثی در این باره نقل کرده و شرح حال جمعی از رجال را نوشته که وزیر یا امیر فلان پادشاه بوده اند^(۲).

و از آن طرف چون فی الجمله اسلاف او مستخدم دیوان بوده اند، آن علوّ نفس و شرافت گوهر که توأم با توفیقات ربانی در سلوک راه حق و یقین می باشد، برای او حاصل نشده و آن اخلاقی که باید در مردان راه حق باشد، ملکه او نشده و همیشه می خواسته که دریای فضائلش موّاج و بهمه کس بزرگی علم و فضل خود را ظاهر سازد؛ چنانچه نوشته اند: وقتی در مجلس درس حکیم کامل و دانشمند فاضل مرحوم ابن مسکویه رضی الله عنه وارد شد و شاگردان او همه، جابر جا نشسته بودند. پس بمالحظه اینکه می خواست اظهار فضائل و کمالات خود را نماید، جوزی بابن مسکویه داد و گفت: مقدار مساحت این جوز را بشعرات بیان کن؛ ابن مسکویه در ازاء آن جوز، جزوی که در علم اخلاق بود باو داد و فرمود: تو اول خود را اصلاح کن تا من سپس مساحت این را بگویم!.

در کتاب الاصفهان که جناب سید جناب- سلمه الله تعالى- در تاریخ اصفهان می نگارد و قسمت رجالی آن تاکنون آنچه نوشته شده بمراقبت و اهتمام و حضور و نظریّات این حقیر بوده، وقتی شرح حال ابن مسکویه را می نوشتیم و باین حکایت رسیدیم؛ جناب سید مرقوم فرمودند که: «این حرکات کودکانه ابن سینا در برابر همچنین استادی مانند ابن مسکویه بزرگوار، بسی پستی مراتب و مقامات او را آشکار

ص: ۳۴۰

۱- (۱)) نگر: روضات الجنّات ج ۳ ص ۱۸۰.

۲- (۲)) نگر: مجالس المؤمنین ص ۳۳۵.

و همچنین باز شیخ الرئیس را در پاره ئی از تأییفات خویش اشاره ئی است بر این که:

فلاین مطلب را من به ابن مسکویه گفتم و او نفهمید و مکرر کردم و آخر درست فهم نکرد! که اجمالاً- معلوم می شود میان ایشان صفائی نبود.

ولی بر حسب ظاهر و در بادئ النظر و به اقتضاء شهرتی که شیخ الرئیس را است، چنان برمی آید که او در عصر خود بر همه حکماء سلف و معاصرین تفوّق داشته؛ هر چند که بعد از دقّت نظر و تعمّق، بعضی از حکماء را از معاصرین او و غیره می توان در بعضی از مراتب بر او ترجیح داد. و بهمین راه او را شرف الملک و شیخ الرئیس لقب داده اند- چنانچه در پژوهشی نامه تصریح کرده (۲)- هر چند که ما در صدر ترجمه وجه تلقّب او را بشیخ الرئیس نقل از روضات چیز دیگری نمودیم، و ظاهرا قول پژوهشکی درست باشد؛ چنانچه تأیید آنرا هم از سلم السموات- که خود روضات (۳) ناقل آن است- پس از این خواهیم نوشت.

و در قصص العلماء گوید: او ادعای تعلیم کرد که همچنانی که افلاطون یا ارسطو یا غیره را معلم اول گویند و ابو نصر فارابی را معلم ثانی، او را هم معلم ثالث خوانند. و چون معلم باید در هر علمی اگر با خداوند آن مباحثه کند بر او غالب آید؛ لهذا او با صاحبان همه علوم مباحثه کرد و غالب آمد جز علم کیمیا و موسیقی، که شیخ می گفت: انقلاب

ص: ۳۴۱

-۱) در کتاب الإصفهان جناب، «قسمت رجالی» وجود ندارد، و از اینرو هرچند در آن ذکر ابن مسکویه و ابن سینا هردو رفته است- نگر: الإصفهان ص ۲۱۹، ۲۱۸- امّا این عبارت را در آن کتاب نیافتم. جناب را کتابی دیگر است به نام کتاب مشاهیر اصفهان، که هنوز به طبع نرسیده؛ شاید عبارت حاضر را بتوان در آن رساله سراغ گرفت.

-۲) در جریان تصحیح حاضر، متأسّفانه به این کتاب دست نیافتم.

-۳) نگر: روضات الجنّات ج ۳ ص ۱۸۱.

مهیّت در آن لازم می‌آید و آن بقواعد علم حکمت باطل است. و کسی که طرف او بود گفت: من از آوردن برهان عاجزم ولی در برابر تو عمل می‌کنم. شیخ فرمود: شاید شعبدہ کنی و بر حسن من مشتبه نمائی؛ او گفت: من اجزائی بتو می‌دهم و خود در چهار فرسنگی می‌نشینم و بدستوری که می‌گوییم رفتار کن. و شیخ بدان نحو قبول و عمل کرد و کیمیا شد؛ و از آن پس اقرار بعجز خود نمود و گفت: من علم کیمیا و موسیقی را نیز تحصیل می‌کنم و معلم می‌شوم. پس کتابخانه اش آتش گرفت و دماغش افسرده شد و از آن ادعاء گذشت؛ و از این جهت او را شیخ الرئیس لقب دادند» [\(۱\)](#).

ولی البته در نظر مطالعه کنندگان هست که ما از این پیش نوشتم که او در کتاب شفاء، گذشته از این که موسیقی را آورده مسائلی چند بر آن افروزد که متقدمین حکماء از آن غافل بوده اند؛ و در خصوص کیمیا نیز هرچند که در کتاب شفاء در ابطال آن کوشش کرده ولی پس از آن- از قراری که در کشکول شیخ بهائی است- کتاب حقائق الاشهاد را در صحت آن نوشته [\(۲\)](#)؛ و همچنین کتابی دیگر در کیمیا و هیئت صور فلکیه دارد که در تأییفات او یاد می‌نماییم. و کتابخانه آتش گرفتن نوشتم که در اوائل امر و بودن بخارا بوده، و دیگر در قصص حقائق این کلمات خود را واضح نکرده.

[تکفیر شیخ الرئیس]

جماعتی از فقهاء اهل سنت و غیره از معاصرین او یا دیگران، قول او را در انکار حدوث عالم و معاد جسمانی سند کرده صریحاً گفته اند: او کافر است، از آن جمله امام غزالی در کتاب المنقد من الصلال [\(۳\)](#).

ص: ۳۴۲

۱- (۱) نگر: قصص العلماء- طبع انتشارات حضور- ص ۲۹۹.

۲- (۲) نگر: کشکول، مجلد ۲ جلد ۴ ص ۱۶۸.

۳- (۳) نگر: المنقد من الصلال- در مجموعه رسائل الإمام الغزالى، رسالة ۲۴- ص ۵۴۳.

و بسیاری دیگر اعتذار از آن جسته گفته اند: مقصود از این کلمات که در کتاب شفاء آورده تحریر مطالب حکماء یونان است، و آنچه اجتهاد او و عقیده او باشد آنها است که در اشارات یا دیگر کتب آورده‌و او خود این رباعی را در رد مکفرین خود گفته:

کفر چو منی گزار و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود [\(۱\)](#)

و الحق و الانصاف این رباعی جوابی با صواب و عین صدق و مطابق واقع است، که اگر بنا شد این گونه حکیمان دانشمند که زمین از نور علم و دانششان در حرکت و اضطراب است کافر باشند؛ پس چه کسان مسلمان خواهند بود!

در قصص العلماء گوید: «شخصی از منکرین شیخ همواره از قبرستان همدان می‌گذشت و آن جناب را بفاتحه یاد نمیکرد، بگمان اینکه او زیدی است. تا شبی در خواب دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با شیخ پهلوی هم دیگر نشسته اند؛ آن شخص از حضرت پرسید که: ابو علی زیدی است، چرا اینقدر تقرّب یافته؟ حضرت فرمود: تو با این عنق منکسره فهمیدی که زیدی مذهب بد است و ابو علی با این فهم و فطانت نفهمید؟!» [\(۲\)](#)؛ انتهی.

و از مرحله کفر و اسلام هم که گذشتم، جماعتی او را بر حسب ظاهر کلمات و حالات او- که شیوه و مقتضی حال عموم علماء آن اعصار است-، سئی دانسته اند؛ چون مرحوم علامه مجلسی در بحار [\(۳\)](#) و شیخ علی شهیدی در در المنشور [\(۴\)](#)، و آقا میرزا

ص: ۳۴۳

-
- ۱) این دو بیت را، در مصادر بسیاری به نقل از خود شیخ آورده اند؛ از جمله بنگرید: روضات الجنات ج ۳ ص ۱۷۹.
 - ۲) نگر: قصص العلماء- طبع انتشارات حضور- ص ۳۰۱.
 - ۳) به سخن علامه مجلسی در باب تسنن شیخ الرئیس در بحار دست نیافتیم، بیفزاییم که در بعضی از موضع بحار اشاراتی به تکفیر شیخ از سوی علامه به چشم می‌آید؛ نگر:-

محمد باقر چهارسونی در روضات [\(۱\)](#)؛ بلکه نوعا علماء شیعه او را سنی می دانند، و مخصوصا شیخ بهائی-أعلى الله مقامه-بسی در طعن و انکار او کوشش کرده و از کلمات خود تعریضاتی چند بر او آورده؛ چنانچه در مثنوی نان و حلوا و شیر و شکر بسیار مذمّت از او و مؤلفاتش کرده [\(۲\)](#) و در سایر کلمات و حکایاتش-مانند شکار رفتن شاه عباس-درست با او طرفیت نموده. و در کشکول، از مرحوم شیخ مجد الدین بغدادی رحمه الله نقل کرده که او فرموده: «من حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و پرسیدم که: درباره پسر سینا چه فرماید؟ فرمودند: او خواست بدون تو سط من بخدا برسد و من با دست خود او را منع کردم و در آتش افتاد» [\(۳\)](#)؛ انتهی.

و جماعتی دیگر از بزرگان، بعضی از کلمات دیگر او را گرفته اند و حالات توبت و انبات آخر عمرش را-که می نویسیم- سند کرده او را اهل نجات گفته اند.

از آن جمله عین القضا همدانی در بعضی از کلمات خود [\(۴\)](#)، و امام یافعی در

ص: ۳۴۴

-۱) نگر: روضات الجنات ج ۳ ص ۱۸۰.

-۲) گویا اشاره است به این منظومه: دل منور کن به انوار جلی چند باشی کاسه لیس بو علی سرور عالم شه دنیا و دین سؤر مؤمن را شفا گفت ای حزین سؤر رسطالیس و سؤر بوعلی کی شفا گفته نبی منجلی سینه خود را برو صد چاک کن دل از این آسودگیها پاک کن نگر: دیوان شیخ بهائی، منظومة نان و حلوا ص ۱۲۱.

-۳) نگر: کشکول، مجلد ۱ جلد ۱ ص ۸۷

-۴) گویا اشاره به سخنی ارجمند است که عین القضا، درباره شیخ آورده؛ نگر: تمهیدات-

مرآت الجنان (۱)، و خواجه پارسا در فصل الخطاب (۲)، و مؤلف روضه الصفا (۳) وغیره.

و مرحوم میرداماد قدس سرّه نظر باینکه خود از اهل حکمت و فلسفه بوده، مانند مرحوم غیاث الحکماء رحمه الله -که عبارت او در حق آن جناب گذشت- عباراتی بلند در حق او دارد و بكمال تعظیم و احترام نام او را برد، و بلکه افتخار بشرکت با او در علوم حکمیه کرده (۴). و مرحوم قاضی نور الله -نور الله روحه الشریف- در مجالس المؤمنین اصراری بلیغ در تشیع او نموده و بهره طور که بوده بتکلیف تمام او را شیعه دانسته، و عبارات او را در مبحث امامت إلهیات شفا که دلالت بر تشیع او دارد (۵)، نقل کرده؛ مانند اینکه خلافت را بنصّ، أصوب از إجماع دانسته و گفته: کسی که دارای حکمت نظری و خواص نبوی باشد چیزی ندارد تا اینکه رب انسانی گردد و عبادت او پس از عبادت حق، روا باشد؛ و او سلطان عالم زمینی و خلیفه خدا است. و البته چنین صفات صادق نیست الا بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ایرادات و شباهاتی را که بر سایر عبارات او در این مبحث وارد می آید- که موهم خلاف این عقیده است- آورده و بهره طور که بوده جواب داده.

و نیز استدلال کرده باین که: او در فطرت تشیع متولد شده و از میان همه سلاطین عصر انقطاع بسلاطین شیعه هریک بعد از دیگری داشته.

و انصاف اینکه این سخن بسی بجا باشد، چه او اگر مطابق میل سلطان محمود از تسنن و سایر تملقات رفتار می کرد، مانند حکیم فردوسی رحمه الله این همه ناملایمات را تحمل نمی نمود و باین سختیها نمی افتاد.

و در جمله کلمات مهمه او درباره حضرت امیر علیه السلام اینکه مرحوم شیخ حسین بن

ص: ۳۴۵

-
- ۱)) نگر: مرآه الجنان ج ۳ ص ۴۷.
 - ۲)) نگر: فصل الخطاب ص ۲۶۲.
 - ۳)) نگر: روضه الصفا ج ۷ ص ۴۷۲.
 - ۴)) این گونه عبارات در آثار میر رحمه الله بسیار است؛ از آن جمله بنگرید: تقویم الإیمان- چاپ شده بهمراه کشف الحقائق- ص ۲۹۶.
 - ۵)) نگر: مجالس المؤمنین ص ۳۳۰.

عبد الصمد رحمة الله در شوارق فرموده که: «او در بعضی از کلمات خود تصریح نموده بر اینکه اگر نصی هم در شأن حضرت امیر علیه السلام نمیبود، معهذا تقدیم او بواسطه مزايا و فضائل او واجب می بود» [\(۱\)](#).

و از جمله کلمات جامعهٔ جلیله او درباره آن حضرت اینکه فرموده: «علی بن ایطالب علیه السلام، در میان مردم چون معقول است در میان محسوس» [\(۲\)](#). و در مجالس المؤمنین پس از ایراد این سخن فرماید که: یعنی چنانکه معقول بناء بر تجزد از ماده اشرف از محسوس است که مقارن به کثافت ماده است، آن حضرت افضل و اشرف است از دیگر مردم. و می تواند بود که مراد آن باشد که: حکماء و عقلاه بحث نمی کنند الا از حال او، و دیگران مانند محسوسات جزئیه اند که از مبحث خارج اند. و چون حکماء در وجه اعتنای خود بیحث از معقولات آن [\(۳\)](#) گفته اند که غرض از علوم حکمیه این است که نفس انسانی را کمالی حاصل شود که بیقای نفس باقی ماند و جزئیات محسوس بناء بر تغییر و تبدیل از این قبیل نیستند، پس آن کلمهٔ جامعهٔ شیخ اشارت می شود بآنکه مجرّد معرفت حضرت امیر علیه السلام، تحصیل کمال و سرمایهٔ حصول امانی و آمال است» [\(۴\)](#)؛ انتهی. و هم در مجالس [\(۵\)](#) و بسیاری از کتب دیگر [\(۶\)](#) از این دو رباعی او استظهار تشیع او را کرده اند:

ص: ۳۴۶

-۱) در جریان تحقیق حاضر به این کتاب دست نیافتم. گویا این رساله هنوز به چاپ نرسیده است.

-۲) این سخن شیخ را، معمولاً به رسالهٔ معراجیه او منسوب می نمایند؛ اما راقم آن را در این رساله نیافت.

-۳) چنین است در دستنوشت.

-۴) نگر: مجالس المؤمنین ص ۳۳۴.

-۵) نگر: همان.

-۶) نمونه را نگر: روضات الجنات ج ۳ ص ۱۸۱، قصص العلماء-طبع انتشارات حضور- ص ۳۰۶.

یک لام و دو عین با دو یای معکوس از حاجب و عین و انف با خط جلی

*** تا باده عشق در قدر ریخته اند و اندر پی عشق عاشق انگیخته اند

در جان و روان بوعلی مهر علی چون شیر و شکر بهم درآمیخته اند

و مرحوم حاجی نایب الصدر شیرازی در جلد دویم طرائق نوشته که: «او را مشرب عذب صافیه صوفیه بوده و با مشایخ ایشان صحبت نموده و عقاید حقه آنان را داشته»^(۱). و پاره از کلمات او را در این خصوص از نمط نهم اشارات نقل کرده. و مانند اینکه در مجالس می خواسته شیعه زیاد کند بعضی دست و پاها زده، او هم می خواسته صوفی زیاد کند آن قسمت عبارات او را آورده!

و آنچه ما را بعد از تأمل و تعمق در حالات او و کلمات حضراتی که نوشتم بنظر میرسد اینکه: آن حکیم دانشمند و فیلسوف بی مانند-نظر باینکه تمام عقاید و احکام و اصول و فروع اسلام مطابق با حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و سیاسی و غیره همه می باشد، و تا دامنه قیامت اگر تمام حکماء عالم خواهند قوانینی بهتر از احکام این پیغمبر حکیم مسلمانان وضع کنند ممکن نمی شود، و هر که دانش و حکمتیش باقسامها بیشتر است بیشتر پی بمحاسن این دین بین برده-معتقد بدین بوده که این پیغمبر از جانب حکیم علی الإطلاق مبعوث و تمام دستوراتش بوحی و الهام از کلام ملک علام است، و از وفور دانش و حکمت بعضی از کلمات و دستورات او را غیر از آنچه بعضی دیگر از مسلمانان فهمیده اند دانسته و این مایه آن شده که بعضی خیال کرده اند تکذیب دستورات پیغمبر را کرده. و البته محسن و اهمیت اخلاقی را که در حضرت امیر علیه السلام

ص: ۳۴۷

۱- (۱)) نگر: طرائق الحقائق ج ۲ ص ۵۵۸.

بود و همه بربطی مقتضیات تکمیل نفس و حکمت می باشد، بیش از سایر کسانی که ادعاء شیعگی او را می کنند فهم کرده و او را خلیفه هم چنین پیغمبری دانستن سزاوارتر می دیده و همان چیزی که باعث شد که خود آن حضرت در بیست و پنج سال خلافت آنان با ایشان مماشه می کرد، او را باعث بود بر اینکه مانند تمام اهل آن اعصار در کتب و کلمات و اقوال و احوال خود از ایشان بنیکوئی نام برد و اظهار براءت و قدحی از ایشان نکند؛ و کجا مانند بسیاری از علماء سنت حدیثی برای ایشان وضع کرده یا از جانب ایشان در موضوعی طرفیت کرده است؟!.

و چون تکمیل نفس و تصفیه باطن و رساندن انسان خود را بمقامی که تا آنجا قابلیت رسیدن دارد- که غرض اصلی از جادادن نفس را در این خاکدان همین و در حقیقت عین حکمت است- اگر بر وفق دستورات این پیغمبر باشد با ریاضت، آن را تصوّف گویند؛ و این حکیم هم بقوّت علم و عمل البته آنجا رسیده است صحیح است که نام صوفی هم بر او نهاده شود، که حکیم و صوفی را ما در حقیقت و وصول به مقصد بیک معنی خواهیم گرفت.

و بالاخره پس از اینهمه کلمات ما او را مسلمان و شیعه و صوفی بمفاهیمی که برای آنها نوشتم می دانیم، و انشاء الله مشمول رحمت واسعة حضرت یزدان و نائل بمقام رضا و رضوان خواهد بود.

و آن بزرگوار بسیاری از مطالب حکمت طبیعی و ریاضی را کشف نمود که حکماء پیش، از آنها غافل بودند و اکنون بعد از چند قرن حکماء اروپا باسباب و آلات و مقدماتی که در آن روزگار نبوده، و [\(۱\)](#) بدانها پی برده اند؛ مثل اینکه معروف است که او یرقان قبل السبع را علاج کرد، با اینکه آن را عسر العلاج می دانستند و در آن زمان از

ص: ۳۴۸

-۱) چنین است در دستنوشت.

و در سلم السموات نوشه که: «اهل حکمت نظریه و اطباء پس از افلاطون و ارسسطو از هیچ کس آن سود نبردند که از آثار و تعلیقات او بردن، و از این جهت او را بشیخ الرئیس لقب دادند. و او در پاره ئی از مطالب حکمت با فاریابی [\(۱\) مخالفت کرده](#)، مانند مفهوم قضیه ذهته؛ و در بعضی از مسائل طب با جالینوس براه خلاف رفته، مثل اینکه جراحت سل سینه قبول علاج نخواهد کرد چه آن در عضو متحرک است که شش باشد، و التیام متحرک الّا بسکون صورت نبندد؛ و آن را بسل گوشپند که التیامش محسوس است نقض کرده» [\(۲\)](#). و در تاریخ بیهقی نوشه که: «او در هواهای مختلف و امکنّه متباعدة بسیاری از جراحات سل را بگل قند و شیر علاج کرده» [\(۳\)](#)؛ انتهی.

و او خود در قانون نوشه که: آنچه من تجربه کرده ام و در هر بدنش سودمند تواند بود؛ اینکه صاحبان سل یکسال تمام گل قند شکری بخورند و هر روز آنچه توانند اگرچه بنان خورش هم باشد مصرف نمایند، و هرگاه ضيق النفس طاری شود باندازه حاجت شربت زوفا بنوشنند، و اگر حمّاء دقیه دست دهد قرص کافور بکار برند؛ و البته از این راه تخلف نکنند. و من اگر از تکذیب مردمان نمی‌اندیشیدم فوائد عجیبه در این باب حکایت می‌کردم. از آنجلمه زنی را این درد روی داد و چندان شدت کرد که تن به مرگ داد و همی خواستند جهاز مرگ برایش آماده کنند، پس برادرش به معالجه کمر بست و دستوری را که گفتم مداومت کرد تا از فضل حضرت یزدان بهتر شد. و من خجلت

ص: ۳۴۹

-
- ۱) [\(۱\)](#)) چنین است در دستنوشت.
 - ۲) راقم در جریان این تصحیح، به متن سلم السماوات دست نیافت. مرحوم مؤلف نیز -آنگونه که پیش از این خود اشاره کرد- این بخش را از روضات اقتباس کرده است؛ نگر: روضات الجنات ج ۳ ص ۱۸۱.
 - ۳) نگر: تاریخ الحکماء- ترجمه فارسی- ص ۵۶۷.

می بردم که بگوییم چه قدر گل قندبوی خورانیدم و نمی توانم بدرستی مقدار آن را تعیین نمایم»؛انتهی.

در تحفه العالم فرماید که: بخاطر است که در جائی نوشته دیدم منقول از حکیم دانا شیخ الرئیس که با حکیمی دیگر می فرموده است: اگر جائی دیگر غیر از این عالم بجهت ایستادن بود، این زمین را بجرّ ثقلی بر می داشتم»؛ و پس از چند سطر فرماید که: «شیخ اجلّ که این ادعا را نمود بتعلیم مردم نپرداخت که عوام و مردم بازار با آن رهبر شوند و بکار معیشت آنها آید، بخلاف حکمای فرنگ که بصنعت کاران و ارباب حرفه بیامو ختنند تا کارها بر ایشان آسان گردد»[\(۱\)](#)؛انتهی.

و از جمله مطالب مهم‌هه منسوبه بدان جناب اینکه او گفت: من زهره را بر روی قرص آفتاب مشاهده نمودم. در قصص العلماء فرماید که: «ابو علی می گوید که در روز ستاره عطارد را دیدم که در وقت مقارنه با آفتاب بر روی آفتاب بود، مانند حالی که بر روی کسی باشد، اگرچه عطارد در فلک دوم است و شمس در فلک چهارم، لیکن چون مقارنه بود - یعنی در یک برج و در یک درجه و در یک دقیقه جمع گشته بودند - چنان بنظر می آمد که خالی بر روی آفتاب است»[\(۲\)](#)؛انتهی.

و این نقل قصص در مورد عطارد اشتباه است، آنچه خود او در شفاء نوشته این است که فرماید: «من ستاره زهره را مانند حالی بر روی جرم شمس دیدم»[\(۳\)](#)؛انتهی.

و انکشاف آن حکیم فرزانه که بطور قطع و یقین نقل کرده، بسی محل توجه و دقت

ص: ۳۵۰

-۱) برای دست یابی به منبع این سخن، دو رساله تحفه العالم مطبوع مشهور - اولی از آن شوستری، در شرح سفرنامه هند او؛ و دومی در شرح خطبه کتاب شریف معالم الدین - را بررسیدم، اما آن را در هیچیک از این دو نیافتم.

-۲) نگر: قصص العلماء ص ۴۲۱.

-۳) به موضع این مطلب در کتاب شفاء دست نیافتم.

نظر ارباب هیئت و موجب بزرگی مقام دانش و درایت او گردید، و تا قریب باین اعصار همگی حکماء آن را از او قبول کرده و مورد تعظیمش می داشتند؛ چنانکه یکی از ادلّه محااطیت فلک زهره را نسبت بفلک شمس پس از اختلاف منظر و غیره، همین را می نوشتند که شیخ الرئیس زهره را مانند خالی بر روی آفتاب دیده؛ چنانکه قاضی زاده رومی در شرح کتاب ملخّص چغمیںی و ملا مظفر گنابدی در شرح بیست باب ملا عبد العلی بیرجندی آورده است.

و در سلّم السموات فرماید که: بعضی از مسائل هیئت و نجوم که بطلمیوس حکیم و غیره بظنوی چند در آنها استناد نموده بودند، نزد این حکیم بدراجه حس و یقین رسید، مانند اینکه آفتاب در فلک چهارم و زهره در سیّم است؛ چنانچه گوید: من زهره را مانند خالی بر روی آفتاب دیدم»^(۱)؛ انتهی.

و به هر حال عقیده قدماء بر این سخن راسخ بود و این دعوی را از او قبول کرده بودند، بلکه از ابن ماجد اندلسی بالاتر از آن را هم پذیرفتند که او گفته: من زهره و عطارد را هر دو یک بار بر روی قرص آفتاب دیدم در زمانی که هردو محترق بودند.

تا اینکه شعشهه دانش و درایت مردمان اروپا بر صفحات ایران تابش افکنده فهمیدند که آن همه، محض خیال و توهم بود؛ چه این گونه حکماء هیچ کاری را بقياس و گمان درست ندانند و این گونه مطالب طبیعی را تا بحس درنیاید هیچ نشمرند. و بواسطه آلات و اسبابی که اختراع نموده اند فهمیده اند که: اینها کلافهای باشد بر روی خورشید. و اول کسی که آنها را بکلف مشاهده نمود فائز لیون در سنه ۱۰۲۱ و بعد از آن گالیله در سنه ۱۰۲۱ و غیره، که تاکنون بسیار دیده اند و بسر حدّ یقین رسیده؛ هر چند

ص: ۳۵۱

-۱) پیش از این اشاره کردیم که، این رساله در جریان تصحیح حاضر دست یاب این را قم نشد.

که پاره ئی از حکماء ایران نیز با فقدان این آلات امروزه آنها را بر روی قرص خورشید دیده اند؛ چنانچه در شرح چغمینی گویید که: «پاره ئی از مردم گمان کرده اند که بر روی قرص آفتاب، نقطه ئی است سیاه که اندکی از مرکز آن بالاتر است، مانند کلف که بر صفحه ماه نمودار است». و البته ما را بایستی بسی افتخار بوجود این کسانی باشد که بدون آلات و اسباب امروزه، این کلفها را مشاهده کرده اند و خیلی باید مقام فضیلت و بزرگواری ایشانرا تمجید نمائیم.

و هم چنین ابن رشد طبیب فیلسوف منجم عربی که در قرن پنجم هجری می زیسته، و گمان کرده که عطارد را بر روی قرص آفتاب دیده؛ محض خیال و توهم بوده. و مسیو اراکو رئیس رصدخانه دولتی فرانسه او را تکذیب کرده و گفته که: قطر عطارد در اوقات عبور از روی قرص آفتاب دوازده ثانیه بیش نباشد، و کلف مستدير مظلومی که بقطر دوازده ثانیه باشد در روی قرص آفتاب با چشم دیده نشود. و احتمال قوی داده که آن را صد عرب، کلفی از آفتاب را دیده و عطارد پنداشته. و هم چنین سکالیژه و کپلر که از منجمین معروف اروپا می باشند و گمان کرده اند که در اوائل ماه صفر سنّة ١٠١٦ - یعنی ۲۸ مه سنّة ۱۶۰۷ - عطارد را بر روی قرص آفتاب دیده اند، اشتباہ نموده اند و متأخرین ایشان را تکذیب کرده اند. و نه اینکه حکماء اروپا منکر دیدن زهره یا عطارد بر روی قرص آفتاب باشند، بلکه دیدن یکی از آنها را بر روی آن در حالت احتراق هریک از آنها ممکن می دانند و گویند تا بحال هم مکرر واقع شده؛ و لکن هردو را باهم در یک وقت محترق شدن انکار نموده اند. و آنرا هم ممکن می دانند، لکن گویند بحسب استخراجات صحیحه و ارصاد و زیجات معتبره تاکنون واقع نشده؛ و درباره یکی از آنها - چنانچه نوشتیم - گویند: با چشم و بدون آلات و اسبابی که در این اوخر برای این کار تهیه نموده اند، ممکن نیست. و گفته اند که: محققًا نخستین کسی که عطارد را بر روی قرص خورشید دیده، کاماندی معلم مدرسه پاریس بوده که در روز ۷ نوامبر

سنه ۱۶۳۱ مطابق اوائل ع ۲ سنه ۱۰۴۱ در شهر پاریس آنرا بر روی عکس قرص آفتاب که بورقی کاغذ سفید افتاده بود در اطاق تاریکی دید، و این تدبیر در آن اوقات معمول بود برای رؤیت کلفها؛ و پس از دیدن آن بی اختیار از غایت شعف فریاد برکشید که: یافتم آن چیزی را که سالها است حکماء طبیعیین در جستن آن اصرار دارند! و از آن وقت باز تاکنون اوقات عبور هریک از زهره یا عطارد را بر روی قرص آفتاب - یعنی بعبارت اخیری کسوف آفتاب را بواسطه یکی از این دو ستاره - از زیج استخراج و در بعضی از تقاویم می نویستند، و در افقی که دیدن آن ممکن باشد قبل الوقت حرکت و آلات و اسباب معموله را نصب می نمایند و مکرر بدیدن آن نائل شده اند. که یک وقت آن راجع بزهره در روز ۴ شنبه ۲۸ شوال سنه ۱۲۹۱ بوده و در تهران دیده اند؛ و در نامه دانشوران از آن شرحی می نویسد (۱). مرحوم حاجی نجم الدوله رحمه الله در مقدمه تقویم سنه ۱۳۲۵ وقت های عبور عطارد را از روی شمس تا صد سال استخراج کرده و نوشت: و همچنین جناب سید جلال الدین تهرانی در مقدمه تقویم سنه ۱۳۴۲ عبور آن را که در روز ۵ شنبه ۳ شوال آن سال واقع شد، خبر داد و نوشت. و جناب آقا میرزا ابو القاسم خان نجم الملک در مقدمه تقویم سنه ۱۳۴۵ وقوع آن را در روز ۵ شنبه ۱۵ ج ۱ سنه ۱۳۴۶ نوشت.

و به هر حال این مطلب در این ازمنه غرابت و اهمیتی ندارد. مقصود آن ادعای مرحوم شیخ الرئیس بود که تا این اواخر همه کس آن را از او قبول، و در این اوقات سهو او را واضح نموده اند.

و دیگر از جمله اشتباهات او - چنانچه صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بوفیات گفته - اینکه: «او از غایت استبداد بنفس و اتکال بذهن خود، در ادویه مفرده بنطاقلن را

ص: ۳۵۳

-۱-(۱)) نگر: نامه دانشوران ج ۱ ص ۱۴۰.

که بمعنی ۵ برگ باشد و بتقدیم باء بر نون است، در حرف نون یعنی بتقدیم نون بر باء آورده!»^(۱).

و آن جناب را از اثر افکار صائبه و نتیجه خامه خجسته، تألیفاتی بسیار بتازی و پارسی همه در غایت ممتاز و دلپذیری و فائده باشد؛ بدین شرح:

آنچه در بخارا تألیف کرده:

۱- کتاب حکمت عروضیه، که آن را مجموع گویند و بخواهش شیخ ابوالحسن عروضی تألیف شده و آن نخستین نسخه ای است که او در حکمت تألیف نموده؛ و گفته اند عمر او در وقت تألیف آن ۲۱ سال بوده.

۲- کتاب حاصل و محصول، برای شیخ ابو بکر بر قی نوشته؛ بیست جلد.

۳- کتاب البر و الإثم، که هم به نام ابو بکر بر قی در اخلاق پرداخته؛ دو جلد.

۴- کتاب لغات سدیدیه در اصطلاحات طبیعیه، بنام امیر نوح بن منصور سامانی؛ پنج جلد.

آنچه در خوارزم تألیف کرده:

۵- رساله مبسوطی در الحان موسیقی، بنام ابو سهل مسیحی.

۶- رساله در علم درایه، نیز بنام ابو سهل.

۷- مقاله در قوای طبیعیه، بنام ابو سعید یمامی.

۸- قصيدة عربی در منطق، بنام ابوالحسین سهالی.

ص: ۳۵۴

۱- ((۱)) این مطلب را در الوافى بالوفيات صفحى نیافتم؛ نگر: الوافى بالوفيات ج ۱۲ ص ۳۹۱ تا ۴۱۲ ترجمه شماره ۳۶۸.

۹-كتابی در كيميا و هيأت صور فلكيه،بنام ابو الحسن مزبور.

كه مؤرخين گفته اند:جناب شيخ بيانات طريفه و حكایات بدیعه در آن نوشته، چنانچه در باب تکون سنگ مشانه شرحی گفته؛ و در باب دویم آن از تکون جبال فصلی مشبع نوشته، و گفته که:کوهها از اسباب اصليه و اتفاقیه بوجود آيند و از آن جمله زلزله باشد.و مطلبی گفته که گويا از حلیه راستی عاطل باشد، يعني گفته که:پاره ئی از اجسام مرگبه که جزء غالب آنها مس بود در ايران از آسمان به زمين افتاده در حالی که مشتعل بود و باتش خارجي هم اذابه نميشد! و هم نوشته که:قطعه آهنی که بوزن ۸۰۰ انس يعني ۱۵۰ من بود فرود آمد و آنرا نزد پادشاه بردنده، حکم کرد تا از آن قدره ساختند، و عقيدة اعراب آن است که قدره های اهالی کايتی [\(۱\)](#) که زياده از حد تعريف دارد، از اين آهن است.

۱۰-كتاب تدارک در انواع خطاء طيب در معالجات، نيز بنام ابو الحسين مسطور.

۱۱-رساله ئی در نمض به زبان پارسي، که در دیباچه آن نوشته که:بفرمان عضد الدوله تأليف شده. و اينجا اشكالی بهمرسد، چه عضد الدوله در ۸ شوال سنة ۳۷۲ وفات کرده و آن وقت بنابر قول مشهور يکسال پيش از تولد شيخ بوده، يا بتحقيق شيخ در آن زمان ۹ ساله بوده؛ و ممکن است که آن را بفرمان مجد الدوله و يا شمس الدوله تأليف کرده باشد و کاتب اشتباهها عضد الدوله نوشته. يا اينکه-چنانکه در نامه دانشوران ترجيح داده [\(۲\)](#)-، آن كتاب را ابو على ابن مسکویه تأليف کرده باشد، چه آنچه شيخ در مسئله موسيقاریه در قانون گفته با عباراتی که در آن رساله دارد، برخلاف يکديگر است.

ص: ۳۵۵

۱-[\(۱\)](#)) چنین است در دستنوشت؛ در نامه دانشوران ج ۱ ص ۱۳۴: «کايني».

۲-[\(۲\)](#)) نگر: نامه دانشوران ج ۱ ص ۱۳۵.

آنچه در جرجان تألیف کرده:

- ۱۲-کتاب اوسط جرجانی،در منطق؛بنام ابو محمد شیرازی.
- ۱۳-کتاب مبدء و معاد،در نفس،بنام شیخ ابو محمد بن إبراهیم فارسی که احتمال دارد همان شیرازی باشد.
- ۱۴-کتابی در ارصاد کلّیه،بنام شیخ ابو محمد؛و شاید با آن دو سابق متّحد باشد.

آنچه در ری تألیف کرده:

- ۱۵-کتاب معاد،بنام مجده اوله.
- ۱۶-رساله ئی در خواص سکنجین،که آنرا بزبان لاتینی ترجمه کرده اند.
- ۱۷-رساله ئی منتخب از کتاب ارسسطو در خواص حیوانات.

آنچه در همدان تألیف کرده:

- ۱۸-کتاب شفاء در حکمت مشاء،هجدۀ جلد و آن کتاب شریف از اجل مؤلفات آن فیلسوف بزرگوار است که بنا بقول ابن ابو اصیعۀ خزرجی در کتاب عيون الانباء در طبقات اطباء آن را در بیست ماه بیان برده و خلاصه اقوال متقدّمین و نقاوه افکار متّاخرين را همه در آن آورده،و طرائف مشاهدات و غرائب معاينات خود را در آن بفصل مشبعی یاد کرده.و از زمان او تاکنون،آن کتاب مبارک موضوع درس و بحث حکماء اعصار و مطرح توجّه و دقّت بزرگان روزگار است.و جماعتی بنوشتن شرح یا حاشیه بر آن یا تصریفاتی دیگر،کمالیت خود را اظهار نموده اند:

- ۱-ابن صلاح همدانی،و او را شرحی می باشد بر آن؛وفاتش سنّه ۵۴۸.
- ۲-مرحوم علامه حلّی-أعلى الله مقامه-،و او کتابی دارد بنام کشف الخفاء از کتاب شفاء.

۳-ابن مرزوق نحوی، او چنانچه در بغیه الوعاه سیوطی نوشت: «شرحی دارد بر شفاء» (۱)؛ لکن معلوم بnde نیست که شفاء شیخ است یا دیگری. وفاتش سنّه ۷۸۱.

۴-مرحوم غیاث الحکماء رضی اللہ عنہ که او چنانچه در احوالش نوشتیم (۲)- حاشیه ئی بر إلهیات آن دارد.

۵-مرحوم شاه طاهر اسماعیلی-علیه الرحمه-، او نیز حاشیه ئی بر إلهیات آن نوشت، وفاتش سنّه ۹۵۲.

۶-مرحوم میرزا ابراهیم همدانی-رضوان اللہ علیه-، او هم حاشیه بر إلهیات دارد.

۷-مرحوم ملا صدرای شیرازی-قدس اللہ روحه-، او نیز حاشیه بر إلهیات نوشت، وفاتش سنّه ۱۰۵۰.

۸-مرحوم محقق سبزواری رحمه اللہ، او شرحی بر آن نوشت.

۹-مرحوم آقا حسین خوانساری-رحمه اللہ علیه-، او را دو کتاب باشد. چه از نخست حاشیه ای بر آن نوشت و مرحوم محقق سبزواری رحمه اللہ در شرح خود

ص: ۳۵۷

۱- (۱)) نگر: بغیه الوعاه ج ۱ ص ۴۶ ترجمة شماره ۷۵.

۲- (۲)) در سال ۱۲۱۰ از مکارم الآثار کبیر و متروک، در شرح حال حاجی میرزا عبد الرحیم عشرت فسائی ص ۱۶۶ اصل دستخط مؤلف نوشت: هیجدهم: حاشیه بر إلهیات کتاب شفاء شیخ الرئیس رحمه اللہ در حکمت. بیفزایم که این نسخه بوسیله مؤلف، به استادنا العلامه حضرت آیه اللہ روضاتی سپرده شده است؛ و ایشان بزرگوارانه مدتی مدید از وقت بیش بهای خود را برای یافتن این نکته صرف، و سرانجام آن را در ذیل ترجمة عشرت فسائی - که در شمار خاندان غیاث الحکماء قرار دارد، و ازین رو مرحوم معلم ترجمة غیاث الحکماء را در ذیل زندگی نامه او آورده است - صرف، و سرانجام نکته موردنظر را در میان دستنوشت مؤلف، یافتند - جعله اللہ تعالیٰ فی رعیه و متعنا اللہ بطول بقائه -

بر اشارات، ردی بر آن نوشته؛ پس مرحوم آقا حسین ثانیا حاشیه ئی بر شفاء نوشت و ردود سبزواری را رد کرد.

۱۰- مرحوم آقا میر معصوم قروینی- طاب ثراه-، و او را تعلیقاتی متفرقه بر آن باشد؛ وفاتش سنّه ۱۰۹۹.

۱۱- مرحوم آقا جمال خوانساری- زید جماله-، و او هم تعلیقاتی بر آن دارد.

۱۲- مرحوم سید علی امامی رحمه اللہ شاگرد آقا حسین خوانساری، و او آن را پیارسی ترجمه کرده.

۱۳- مرحوم فاضل هندی- عطر اللہ مرقده-، و او کتابی در تلخیص آن نوشه و تمام نکرده.

۱۴- مرحوم شیخ محمد علی حزین- نور اللہ مضجعه-، و او حاشیه ئی بر إلهیات آن دارد.

۱۵- مرحوم آقا میر سید حسن مدرس رحمه اللہ، که در احوال او گذشت که او حاشیه ئی بر آن نوشه و تمام نشده.

و چند کتاب هم بنام شفاء تأليف کسان دیگر میباشد:

۱- کتاب شفا در تعریف حقوق مصطفی صلی اللہ علیه و آلہ، از قاضی عیاض یحصی؛ وفاتش روز آدینه ۷ ج ۲ سنّه ۵۴۴.

۲- کتاب شفاء شیخ محمد بلوی، در طب؛ و او از علماء «۵۵۰» بوده.

۳- شفاء مرحوم شیخ سلیمان علامه رحمه اللہ در حکمت نظری.

۴- شفاء مرحوم ملا محمد رضا تبریزی رحمه اللہ، در جمع میان بخار و وافی.

۱۹- کتاب هدایه در حکمت، که ابن نفیس قرشی دمشقی از علماء قرن هفتم هجری شرحی بر آن نوشه.

۲۰- رساله در ادویه قلبیه.

۲۱-كتاب اشارات و تنبیهات،در حکمت مشاء.و آن هم از جلائل تالیف می باشد، و جماعتی بر آن شرح یا حاشیه و غیره دارند:

۱-شیخ علی بیهقی،و او کتابی دارد بنام امارات در شرح اشارات؛وفاتش سنّة ۵۶۵.

۲-شیخ نجم الدین احمد بن ابو بکر بن محمد نقچوانی آذربایگانی؛و او هم شرحی بر آن نوشته نامش زبدہ النقض و لباب الكشف.

۳-مرحوم شیخ شهاب الدین مقتول-قدس اللہ قبره-،و او نیز شرحی بر آن دارد؛شهادتش سنّة ۵۸۷.

۴-امام فخر رازی،و او راهم بر آن شرحی باشد که آن را شرح قدیم گویند.و نیز همین امام فخر آنرا مختصر کرده بنام لباب الإشارات؛انجام تأليف آن ج ۱ سنّة ۵۹۷ -چنان که در فهرست کتابخانه رضویه(ج ۴ ص ۳۴۵)نوشته-وفاتش روز ۲ شنبه عید فطر سنّة ۶۰۶.

۵-ابن نفیس دمشقی،که نیز شرحی بر آن نوشته.

۶-نجم الدین لبودی دمشقی،که آنرا مختصر کرده؛وفاتش سنّة ۶۶۱.

۷-مرحوم خواجه نصیر طوسی-قدس سرّه القدّوسی-،و او بر آن شرحی نوشته در ردّ مطالب شرح امام فخر،نامش حلّ مشکلات الإشارات؛انجام تأليف آن سنّة ۶۴۴؛وفاتش آخر روز ۲ شنبه ۱۸ ذی الحجّة سنّة ۶۷۲.

۸-مرحوم علامه حلّی-أعلى الله مقامه-،و او کتابی در محاکمات میان شرّاح آن نوشته؛و هم خود شرحی بر آن دارد.

۹-مرحوم قطب المحققین-طھر اللہ رمسه-،و او نیز چون علامه هم محاکمات میان شرّاح و هم خود شرحی بر آن نوشته.

۱۰-شیخ فتح قصری،و او آن را بنظم آورده.

۱۱-مرحوم محقق سبزواری رحمه اللہ، و او را شرحی بر آن باشد.

۱۲-مرحوم آقا میر معصوم قروینی طاب قبره، و او حاشیه ئی بر إلهیات آن دارد.

۱۳-مرحوم سید علی امامی عطّر اللہ ثراه، و او آنرا پارسی ترجمه کرده.

۱۴-جناب ادیب پیشاوری، و او ترجمه و شرحی بر آن نوشته که ناتمام است.

۲۲-کتابی در علاج قولنج.

۲۳-رساله ئی در ارشاد بنام شیخ محمود برادر خود.

۲۴-رساله قصیهٔ حی بن یقطان-یعنی: زندهٔ پور بیدار-گویند: حی بن یقطان حاکم شهری بوده که شیخ در آنجا محبوس بوده است. و ابن نفیس دمشقی کتاب کوچکی موصوف بفاضل بن ناطق در معارضه و نقض آن نوشته و در آن انتصار مذهب اسلام و آراء ایشان را در نبوت و شرایع و بعث جسمانی و خراب عالم نموده؛ و هر آینه بابداع آن، کمال قدرت و ذهن و تمکن خود را در علوم عقلیه آشکار ساخته.

و مرحوم بابا افضل کاشی طاب مضجعه-آن را ترجمه و تفسیر نموده؛ وفاتش سنّه ۶۶۷. و پوکوک انگلیسی آنرا بلاتینی ترجمه نموده؛ وفاتش سنّه ۱۱۰۲.

۲۵-کتاب قانون در طب، و آن هم از تأییفات مفیدهٔ آن جناب است که پاره ئی از آن را در جرجان و پاره ئی را در ری و پاره ئی را در همدان تألیف کرده؛ و هم در آنجا بجمع و ترتیب آن پرداخته. و آن کتاب مستطاب منقسم پنج کتاب است:

الف: در امور کلیه، مشتمل بر چهار فن؛

ب: در ادویه مفرد، مشتمل بر دو جمله؛

ج: در امراض جزئیه واقعه در اعضاء انسان از سر تا قدم، مشتمل بر بیست و دو فن؛

د: در امراض جزئیه که در اعضاء مخصوصه بهم میرسد، مشتمل بر پنج فن؛

ه: در ادویه مرکب، مشتمل بر چند مقاله و دو جمله.

و این کتاب نفیس از زمان او تاکنون مرجع اطباء آسیا و اروپا و غیره و مطرح نظر

ارباب بصیرت و خبره می باشد، و تعریفات بلیغه در مصنّفات قوم برای آن بنظر رسیده.

در چهار مقاله-که مؤلف آن خود از اطّباء فاضل و فضلاء کامل و حکماء بزرگ و علماء سترگ می باشد- پس از تعیین بعضی از کتب برای طبیب فرماید که: «و اگر خواهد که از این همه مستغنی باشد، کفايت به قانون کند. سید کونین و پیشوای ثقلین می فرماید که: کل الصید فی جوف الفرا، یعنی: همه شکارها در شکم گورخر است. این همه قانون گفته است تا بسیاری از او زاید [\(۱\)](#) و هر که را جلد اول از قانون معلوم گشت از اصول علم طب و کلیات هیچ پوشیده نخواهد ماند، زیرا که اگر بقراط و جالینوس زنده شوند روا بود که در پیش این کتاب سجده کنند! و عجبی شنیدم که در این کتاب یکی بر بو علی اعتراض کرده است و از آن معتبرضات کتابی کرده و آن را اصلاح قانون نام نهاده؛ و گوئی که من هر دو را مینگرم و مصنّف اول چه معتبر مردی بوده و مصنّف دوم کتاب تصنیف نکرده. چهار هزار سال بود که حکمای اوایل جانها کندند و روانها گذاختند تا علم حکمت را بجائی فرود آورند و نتوانستند، تا بعد از این مدت حکیم مطلق و فیلسوف اعظم ارسطاطالیس نیز بقدر القسطاس منطق و حکمت، صرّه و نقد کرد و بمکیال قیاس پیمود تا ریب و شک از آن برخواست منسّح و محقق بازگشت. و پس از در این هزار و پانصد سال هیچ فیلسوف بکنه سخن او نرسیده و بر جاده سیاقت او نگذشته الا افضل المتأخرین حکیم الشرق و الغرب حجّه الإسلام ابو علی بن عبد الله سینا. هر که بدین دو بزرگ اعتراض کند خود را از زمرة اهل خرد بیرون آورده باشد و در سلک مجانین ترتیب یافته باشد و در جمع اهل عته جلوه کرده. ایزد-تبارک و تعالی-ما را از این هفوّات و شهوّات نگاه دارد» [\(۲\)](#)؛ انتهی.

ص: ۳۶۱

۱- (۱)) مصدر: این همه که گفتم در قانون یافته شود با بسیاری از زوائد.

۲- (۲)) نگر: چهار مقاله-طبع کتابفروشی تایید اصفهان-ص ۶۷.

و این که فرموده اند: «یکی اعتراضاتی بر این کتاب نوشته بنام اصلاح قانون»، تا کنون بنظر نرسیده که کیست، لکن ابن جمیع اسرائیلی کتابی دارد بنام تصریح بالمکنون در تقيیح قانون، و در تأليف آن کتاب عمری در رد و اعتراض بر این کتاب صرف کرده؛ و هم چنین این ابن جمیع را کتابی باشد بنام تنقیح القانون در رد این کتاب که گفته اند:

چون نسخه آن ببغداد بنظر عبد اللطیف بن یوسف بن محمد بد بغدادی رسید، آن حکیم دانشمند فرمود: «اگر ابن جمیع عمر شریف را در فهم آن عبارات صرف کردی از آن بهتر بود که در پی تحصیل شکوک، روزگار خود را بپایان آورده. پس با دلائل قاطعه بوضوح رسانید که آن ایرادات وارد نبوده.

و نشاید که این ابن جمیع همان باشد که در چهار مقاله گفته، او در سنه ۵۹۴ وفات کرده و تقریباً اوائل عمر او با اواسط زمان نظامی عروضی مصادف تواند شد، چنانچه از سیاق سخن او هم چنین برآید که مؤلف اصلاح قانون غیر از ابن جمیع می باشد.

و در منظمه ناصری فرماید که: «در سالهای دراز در فرنگستان معالجات را از روی قانون او میکردن»^(۱).

و در پژوهشکی نامه پس از پاره ئی کلمات فرماید که: «هم چنین در همه فرنگستان بعد از جنگ صلیب و بیداری ممل فرنگ از خواب جهل و نادانی، طب منحصر بطب ابن سینا بود و کتاب قانون وی را در تمام مدارس تدریس می کردند، و بزبان لاتینی شرح ها بر آن نوشته شدند». تا اینکه فرماید: «نسخه های متعدد از آن چاپ کردند». و بالآخره می گوید که: «پس از اینکه در ۸۴۰ صنعت چاپ پیدا شد و کتب علمی رو با انتشار نهاد بتدریج طب ابن سینا را که مخلوط با بعضی اوهام و تخیلات بود و مرکب با برخی مطالب

ص: ۳۶۲

۱-((۱)) نگر: منظمه ناصری- چاپ سنگی رحلی- ج ۱ ص ۱۵۸.

تشخیصی، تنقیح کرده و تلخیص نمودند» (۱)؛ انتهی.

و جماعتی هم بر این کتاب شرح یا حاشیه و غیره دارند:

۱- عز الدین رازی؛

۲- قطب الدین مصری؛

۳- افضل الدین محمد جوینی؛

۴- ربع الدین عبد العزیز بن عبد الجبار جبلی؛

۵- شیخ محمد خنجری فارسی، از علماء قرن ششم؛ او را بر آن شرح باشد؛

۶- ابن نفیس دمشقی قرشی، او را شرحی بر آن باشد در بیست جلد که آن را شرح قرشی گویند. و در آن، مواضع حکمیه را حل و قیاسات منطقیه را مرتب و اشکالات طبیه را بیان کرده. و هیچ یک از شروح پیش از او همانند او نگشته، و خود این شارح همیشه این کتاب را مطرح نظر و کلیات آنرا حفظ داشته و هیچ شاگردی را دستور خواندن کتابی جز آن نمیداده، که در حقیقت او مردمان را جریء بر این کتاب کرد و الا... پیش از او همه کس جسارت بر خواندن این کتاب از غایت اشکال و اعضال نمی نموده.

و همچنین او را کتابی است بنام موجز در مختصر قانون، زیاده بر هشت هزار بیت که در این اعصار میان اهل فن متداول بوده.

۷- یعقوب الدین اسحاق سامری؛

۸- یعقوب بن اسحق میلچی، معروف با بن التّف؛

۹- هبہ اللہ بن جمیع یهودی مصری؛

۱۰- نجم الدین لبودی دمشقی، که آنرا مختصر کرده؛

۱۱- علامه شیرازی، او را شرحی است بر کلیات آن بدون شرح اعضاء مفرده. چه

ص: ۳۶۳

۱- (۱)) در جریان تصحیح حاضر، متأسفانه به این کتاب دست نیافتم.

او شنیده بود که ابن نفیس مخصوصاً شرحی بر تشریح اعضاء مفرد و مرکب آن نوشته و آنرا از مصر بخواست؛ و پیش از رسیدن آن، علامه خود وفات کرد. و در اوّل این شرحی که آن علامه آفاق نوشته، تفصیلی از گزارش عمر خود آورده که در ضمن، اهمیت و عظمت خود قانون در انظار بزرگان روزگار و غایت اشکال و اغلاق عبارات آن خوب واضح میشود؛ و معلوم می‌گردد که آن فاضل فرزانه چه قدر بیانها و شهرها را پای کوییده بجهت یافتن اساتیدی که حل مشکلات آنرا بنماید. وفاتش ۲۴ رمضان سنه ۷۱۰؟

۱۲-شيخ نجم الدین نقچوانی، و او هم شرحی بر کلیات آن دارد؟

۱۳-مرحوم ملا محمد آملی رحمه الله، از علماء قرن هشتم، و او نیز بر کلیات شرح نوشته؟

۱۴-مرحوم شیخ علی گیلانی رضی الله عنه- که در ۱۲۲۲ بیاید-، و او را شرحی باشد بر آن بپارسی که به خواهش خان احمد خان والی گیلان نگاشته.

۱۵-شيخ صدر الدین علی گیلانی هندی، و او شرح بزرگی بر آن دارد و خود با مرحوم میر فندرسکی رحمه الله معاصر بوده. در روضات نسبت به شهرت داده که: «مرحوم میر در بلاد هند زمان تأليف این شرح با این حکیم ملاقات کرد، و پس از آن می فرمود که: مرا درباره ابو علی ابن سینا عقیدتی سخت بود و چون این حکیم را دیدم اعتقادم تغییر کرد؛ چه من کتب شیخ خصوصاً شفاء و قانون را دیدم فضلی وافر برای مؤلفشان ظاهر می کردند، و چون این حکیم و کیفیت تأليف شرحش را دیدم که همه جمع از کتب دیگران بود بدون قوت تصرف و فکر، دانستم که خود شیخ نیز چنین بوده!» [\(۱\)](#).

۱۶-مرحوم میرزا نصیر طیب- عليه الرحمه، که در ۱۲۲۱ بیاید-، و او رساله ئی در مشکلات آن نوشته؟

ص: ۳۶۴

۱- (۱) نگر: روضات الجنات ج ۳ ص ۱۸۴.

۱۷- حاجی میرزا عبد الباقی، که حواشی مختصری از او بر اطراف نسخه ئی از این کتاب دیده شد.

و در شمس التواریخ شرحی هم از مسیحی نسبت داده که بر این کتاب نوشته، ولی ما را تاکنون معلوم نیست که مقصود از این مسیحی چه کسی میباشد؟^(۱).

۲۶- مقاله ئی در قضا و قدر، که آن را در هنگامی که از همدان باصفهان می رفته در عرض راه تألیف کرده.

آنچه در اصفهان تألیف کرده:

۲۷- کتاب انصاف، در شرح کتب ارسسطو، بیست جلد. و وجه تسمیه آن بانصاف اینکه: در آن کتاب میان فلاسفه مغرب و مشرق حکم نموده و انصاف داده. و آن کتاب زمانی که سلطان مسعود غزنوی اصفهان را تصرف کرد بیغما رفت، و دیگر بقسمی که باید مرتب نشد.

۲۸- کتاب دانش نامه علائی، بپارسی که آنرا حکمت علائیه نیز گویند، و گفتیم که بنام علاء الدوله نوشته. و آن دو قسمت است: قسمت اول در منطق، و قسمت دوم در حکمت. و آن خلاصه بسیار مهمی است از تحقیقات معروف این بزرگترین دانشمند ایرانی و اسلامی در منطق و حکمت که در این دو علم همواره قول او حجّت است.

۲۹- کتاب نجات، دو جلد.

۳۰- کتابی در علم قرائت و مخارج حروف.

۳۱- کتاب طیر، که مرحوم شیخ علی بن سلیمان بحرینی رحمه اللہ از علماء قرن هفتم شرحی بر آن نوشته.

ص: ۳۶۵

۱- (۱)) نگر: شمس التواریخ- چاپ سنگی سال ۱۳۳۱ اصفهان- ص ۲۴.

۳۲-کتاب حدود الطبّ.

۳۳-مقاله ئى در قوای طبیعیه.

۳۴-کتاب عيون الحكمه،در طبیعی و إلهی و ریاضی؛دو جلد.

۳۵-مقاله ئى در عکوس ذوات الخطب التوحیدیه.

۳۶-مقاله ئى در إلهیات.

۳۷-کتاب موجز کبیر،در منطق.

۳۸-کتاب مجر صغير،نيز در منطق،که جزء نجات می باشد.

۳۹-مقاله ئى در تحصیل سعادت،که آنرا حجج عربیه گویند.

۴۰-مقاله ئى در خواص کاسنی.

۴۱-مقاله ئى در اشاره بعلم منطق.

۴۲-مقاله ئى در تقسیم و تعریف حکمت و علوم.

۴۳-مقاله ئى در بیان نهرها و آبها.

۴۴-تعالیق طبییه،بجهت ابو منصور.

۴۵-مقاله ئى در خواص خط استواء،در جواب بهمنیار.

۴۶-رساله جواب هیجده مستله ابو ریحان.

۴۷-مقاله ئى در هیئت زمین و اینکه آن ثقل مطلق است.

۴۸-کتاب حکمه المشرقیه.

۴۹-مقاله ئى در مدخل در صناعات موسیقی،و این مقاله غیر از فصل موسیقی است که در کتاب نجات بیان کرده.

۵۰-مقاله ئى در اجرام سماویه.

۵۱-کتابی در آلات رصد،که در هنگامی که علاء الدوله فرمان کرد تا او رصدی در اصفهان پا کند،تألیف نموده.

۵۲-کتابی نیز در رصد و کیسه، و در آن تعلیقاتی در علم طبیعی کرده.

۵۳-مقاله ئی در عرض قاطیقوریاس.

۵۴-رساله اضحویه در معاد.

۵۵-مقاله ئی در جسم طبیعی و تعلیمی.

۵۶-کتاب حکمت عرشیه در إلهیات.

۵۷-مقاله ئی در اینکه علم زید، غیر از علم عمر و است.

۵۸-کتابی در تدبیر لشگری و اخذ خراج از مملکت.

۵۹-مناظراتی که میان او و ابو علی نیشابوری در ماهیت نفس واقع شده.

۶۰-کتابی در خطب و تهجدات، با سجع و قوافی.

۶۱-جواباتی که اعتذار نموده در آن خطبی را که باو نسبت داده اند.

۶۲-مختصر کتاب اقلیدس، که می خواسته آن را جزو نجات نماید.

۶۳-مقاله ئی در ارثماطیقی.

۶۴-رسائل فارسی و عربی در مکاتبات و مخاطبات.

۶۵-تعالیقی بر کتب حنین بن اسحاق در طب.

۶۶-کتاب قوانین در معالجات.

۶۷-کتاب لغه العرب یا لسان العرب، در پنج جلد که از سواد بیاض نرفت و در محاربه ابو سهل -که اشاره بدان نمودیم- بغارت شد.

۶۸-رساله ئی در چند مسئله طبیعیه.

۶۹-جواب بیست مسئله که فضلاء عصر از او سوال کردند.

۷۰-مسائلی در شرح الله اکبر.

۷۱- جوابات مسائل أبو حامد.

۷۲- جواب مسائل علماء بغداد، که سؤال کرده بودند از شخصی که در همدان مدعی

ص: ۳۶۷

حکمت بوده.

۷۳-رساله ئى در علم کلام،در دو باب.

۷۴-شرح کتاب نفس ارسسطو.

۷۵-مقاله ئى در نفس.

۷۶-مقاله ئى در ابطال احکام نجوم.

۷۷-کتاب الملح،در نحو.

۷۸-فصلول إلهيہ،در اثبات اول.

۷۹-فصلولی در نفس و طبیعتاًت.

۸۰-رساله ئى در زهد،بحجهٔ شیخ ابو سعید بن ابو الخیر.

۸۱-مقاله ئى در آن که جایز نیست شیء واحد هم جوهر باشد و هم عرض.

۸۲-رساله ئى در مسائلی که گذشته است میان او و فضلاء عصر در فنون علوم.

۸۳-تعليقاتی که استفاده نموده است ابو الفرج بن ابو سعید یمامی در مجلس تدریس وی،و جوابات آن مسائل.

۸۴-رساله ئى در اجوبة مسائل ابو الحسن عامری نیشابوری.چهارده مسئله چنانکه در نامهٔ دانشوران دارد (۱)،ولی از مجالس المؤمنین چنان برآید که این رساله را در نیشابور تأليف کرده (۲)؛و شاید که بناء آن در نیشابور و اتمام آن در اصفهان شده باشد.

۸۵-کتاب مفاتح الخزائن،در منطق.

۸۶-رساله ئى در جوهر و عرض.

۸۷-کتاب بزرگی در تعبیر خواب،که در آن جمع میان طریقة یونانیان و عرب نموده و آن را هدیّه بعضی از اعیان زمان-که گویا علاء الدوله باشد-کرده.و مخصوصاً او را

ص: ۳۶۸

۱-(۱)) نگر:نامهٔ دانشوران ج ۱ ص ۱۴۵.

٢- (٢) نگر: مجالس المؤمنين ص ٣٣٦.

در این فنّ تعبیر، معرفتی تمام بوده و ابو سعد نصر بن یعقوب دینوری-در کتاب تعبیر قادری که بنام قادر عباسی تألیف شده، بسیاری از کلمات او را در این موضوع نقل نموده.

۸۸-مقاله ئی در رد کلمات ابو الفرج ابن طیب.

۸۹-رساله ئی در عشق، بنام أبو عبد الله معصومی.

۹۰-رساله ئی در قوا و ادراکات انسان.

۹۱-مقاله ئی در اندوه و اسباب آن.

۹۲-رساله ئی در نهایت و لا نهایت.

۹۳-کتابی در حکمت، بنام حسین سهیلی.

و از جمله تأیفات او ترجمه رساله خود او است از تازی پیارسی در ماهیت نفس، که چون بفرمان علامه الدوله ترجمه کرده، شاید در اصفهان پرداخته باشد؛ و شاید یکی از کتب مؤلفه در اصفهان در نفس که نوشته شده همان باشد.

آنچه تصریح نشده که در کجا تألیف کرده:

۹۴-رساله سلامان و ابسال.

۹۵-رساله حقائق الاشهاد، در کیمیا؛ که بدان اشاره نمودیم.

۹۶-رساله ئی در نماز، که در آن بدلاطیل نقلیه تمسک و بنبوّت اعتراف نموده.

۹۷-کتاب کنوز المعرفین (۱)، در بعضی از علوم غریبه.

۹۸-رساله ئی در عمل تحریب و تبغیض.

ص: ۳۶۹

۱- (۱) چنین است در دستنوشت رساله کنوز المعزّمین شیخ، بمناسبت هزاره او با تحقیق استاد علامه مرحوم جلال الدین همایی به طبع رسیده است.

۹۹- تعلیفات متفرقه در خواص اعداد، که در سلّم السموات فرماید: «بعضی از آنها را من بتجربت خود درست یافتم».

-۱۰۰- رساله ئی در تحقیق اسم باری- تعالی-

و همانا او را در حقیقت واجب که وجودی است خاص، متعین بذات مقدس و صفات کمالیه خود که همه عین ذات او است، مذهب ارسطو و بیشتر دیگر از حکماء مشائین بوده؛ چنانچه نیز مانند ایشان قائل بحرکات ارادی افلاک می باشد، و اینکه کواکب همه صاحبان شعور هستند؛ و نسبت داده اند که در این خصوص این شعر را فرموده:

جعل و خنفساء و مور زبون همه جاندار و این فلك بیجان؟!

و این گروه معتقدند که در هر فلکی روحانیات بسیار و نفوس قدسیه غیر محصوره ئی می باشند. و روان ایشان شاد باد که در چندین قرون پیش از این، بقوّت علم و دانش فهمیده اند چیزی را که در این قرون اوآخر بالات و اسباب تازه، حکماء اروپا محسوس نموده اند که: هریک از این ستاره ها کراتی باشند که در آن مانند کره زمین از هر قبیل موجودات و بخصوص آدمی زاد مانندهای وجود دارند؛ و این گونه حکماء بزرگ سبقاً بمفاهیم دیگر از آنها تعبیر می کرده اند.

و هم از کلمات عالیه آن جناب که در رساله عشق نوشته این که: «عشق در تمام مجرّدات و فلکیات و عنصریات و معدنیات و نباتات و حیوانات، همه جاریست» (۱)؛ حتی اینکه ارباب [اعداد] (۲) گفته اند: اعدادی متحابه نیز باشد و آنرا استدرآک بر اقلیدس

ص: ۳۷۰

۱- (۱)) نگر: رسائل ابن سينا ج ۱ رساله العشق ص ۳۷۵.

۲- (۲)) این کلمه به اقتضای معنی و با توجه به عین عبارت مؤلف در چند سطر بعد افزوده شد. در دستنوشت، اگرچه کسره ظاهري در نهايit لفظ «ارباب» دیده می شود، اما پس از آن کلمه «گفته اند» آمده است.

نموده اند که او این را ذکر نکرده، و آن: دویست و بیست، و هشتاد و چهار است که اجزاء هریک از این دو عدد، عاشق دیگری هستند. یعنی از اجزاء این، آن و از اجزاء آن، این پیدا می شود.

و توضیح این سخن اینکه: مقسوم علیه های صحیحه دویست و بیست، این اعداد است:

(۱۱۰) (۵۵) (۴۴) (۲۲) (۲۰) (۱۱) (۱۰) (۵) (۴) (۲) (۱)

بدین نحو:

و جمع آنها ۲۸۴ است، بدین نحو:

و مقسوم علیه های صحیحه ۲۸۴ این اعداد است: (۱) (۲) (۴) (۷۱) (۱۴۲)

بدین نحو:

ص: ۳۷۱

و جمع آنها ۲۲۰ است بدین نحو:

و در این مثال، تحابب عددین نمایان می شود. و اصحاب اعداد گمان نموده اند که این را خواصی عجیب در محبت می باشد که بتجربه رسیده «انتهی بتغیر فی تعبیر».

و در مؤلفات علماء علم وفق اعداد، بسیار دیده شده که این دو عدد را بتعبیر «رک» و «رفد» بجهت تحبیب، بدستوراتی معین و معلوم تعیین نموده که در مریع بگذارند.

و مرحوم حاجی معتمد الدوله رضی الله عنه در کتاب کتر الحساب بجهت تعیین اعداد متحابه دستوری نوشته که مفادش این میشود که: «از قوت دویم عدد دو با سایر قوای متوالیه آن بترتیب عددی را بگیرند که هرگاه آن را در $\frac{1}{1/2}$ و $\frac{3}{3}$ ضرب کنند و از حاصل هریک، یکی کم کنند بجز واحد عددی دیگر عاد آنها نشود؛ و چون چنین عددی این طور عمل شد حاصل نخستین فرد، یکم و حاصل دویمین فرد، دویم باشد. و معلوم است که فرد دویم بیکی زیادتر از ضعف فرد اول است، پس فرد اول را در فرد دویم ضرب نموده حاصل فرد سیم خواهد بود، پس باید آن قوتی که از دو گرفته شده یک بار در مجموع فرد یکم و دویم ضرب شود و یک بار در فرد سیم تا حاصل دویم یکی از دو عدد

متحابه و جمع هر دو حاصل عدد دیگری بشود» (۱)؛ انتهی.

و در این مورد که مرحوم شیخ مثال آورده قوهء دویم دو که چهار باشد گرفته شده که کمتر از آن فاقد شروط مذکور است و آن در $\frac{1}{2}$ ضرب شده و شش، و پس از نقصان یک از آن پنج شده و نیز در ۳ ضرب و ۱۲ و پس از نقصان یک از آن ۱۱ شده و حاصل ضرب ۵ در ۱۱-که فرد اول در دویم باشد-۵۵ است که فرد سیم باشد، پس چهار را که قوتی است که از دو گرفته ایم ضرب در ۵۵ نموده دویست و بیست میشود که یکی از آن دو عدد باشد، و نیز ضرب در مجموع فرد یکم و دویم که ۱۶ باشد میشود تا ۶۴ به مرسد و جمع آن با ۲۲۰ عدد دیگری است که ۲۸۴ باشد.

۱۰۱-ترجمه کتاب ظفرنامه بزرگمهر حکیم از پهلوی پارسی، که آن کتاب کوچکی و از آثار جوانی او است؛ و با مر امیر نوح ترجمه شده.

۱۰۲-مقاله ئی در ذکر مؤلفات خود، که هریک را در چه وقت و در چه جا تألیف کرد.

۱۰۳-قصائد عشره، و اشعار دیگر در زهد و حکمت و طب و غیره.

و از آنجمله قصیده ئی دارد بغايت نفيس در نفس که ما اينك با آوردن آن در اينجا، اين نامه گرامی را گرامی زينتی می دهيم؛ و آن اينست:

هبطت إليك من المحل الأرفع و رقاء ذات تعزّز و تمّنّع

محجوبه عن كلّ مقله عارف و هي الّى سفرت ولم تبرق

وصلت على كره إليك و ربما كرهت فراقك فھي ذات تفجع

أنفت و ما أنسـت فلـما واصـلت الـفت مجاـورـه الـخـراب الـبلـقـع

ص: ۳۷۳

۱-(۱)) این مبحث را در کنز الحساب-چاپ جیبی سنگی سال ۱۲۸۷ هجری قمری، تهران- نیافتم.

و أطئها نسيت عهودا بالحمى و منازلا بفراقها لم تقنع

حتى إذا اتصلت [\(١\)](#) بهاء هبوطها عن ميم مرکزها بذات [\(٢\)](#) الأجرع [\(٣\)](#)

علقت بها [\(٤\)](#) ثاء الثقل فاصبحت بين المعالم و الطول الخصّ

تبكي و قد ذكرت عهودا بالحمى بمداعع تهمي [\(٥\)](#) و لم تقطع [\(٦\)](#)

و تظل ساجده [\(٧\)](#) على الدّمن [\(٨\)](#) التي درست بتكرار الرّياح الأربع [\(٩\)](#)

اذ عاقها [\(١٠\)](#) الشرك الكثيف فصدّها [\(١١\)](#) نقص [\(١٢\)](#) عن الأوج الفسيح المربع [\(١٣\)](#)

حتى إذا قرب المسير إلى الحمى و دنا الرّحيل إلى الفضاء الأوسع

و غدت مفارقه [\(١٤\)](#) لكل مختلف عنها حليف التّرب غير مشيع

سجعت [\(١٥\)](#) و قد كشف الغطاء فأبصرت ما ليس يدرك بالعيون الهجّج

و غدت تغّرد [\(١٦\)](#) فوق ذروه شاهق و العلم يرفع كلّ من لم يرفع

فلائيّ شيء أهبطت من شامخ [\(١٧\)](#) عال [\(١٨\)](#) إلى قعر الحضيض الأوضاع

ص: ٣٧٤

١- [\(١\)](#)) بر کناره دستنوشت: فاعلها النفس؛ ١٢.

٢- [\(٢\)](#)) بر کناره دستنوشت: حال است از مرکز.

٣- [\(٣\)](#)) بر کناره دستنوشت: مکان فراخ؛ ١٢.

٤- [\(٤\)](#)) بر کناره دستنوشت: يعني حرف هـ.

٥- [\(٥\)](#)) بر کناره دستنوشت: تسیل؛ ١٢.

٦- [\(٦\)](#)) بر کناره دستنوشت: لـما تقلع؛ خـ لـ.

٧- [\(٧\)](#)) بر کناره دستنوشت: صدا کننده.

٨- [\(٨\)](#)) بر کناره دستنوشت: آنچه از آثار خانه خرابه باقی مانده؛ ١٢.

٩- [\(٩\)](#)) بر کناره دستنوشت: جنوب و شمال و صبا و دبور؛ ١٢.

١٠- [\(١٠\)](#)) بر کناره دستنوشت: تعلیل صدا که مقصود از آن گریه است.

١١- [\(١١\)](#)) بر کناره دستنوشت: و صدّها؛ خـ لـ.

١٢- [\(١٢\)](#)) بر کناره دستنوشت: قفص؛ خـ لـ.

- ۱۳- (۱۳)) بر کناره دستنوشت: اقامتگاه در بهار؛ ۱۲.
- ۱۴- (۱۴)) بر کناره دستنوشت: مخالفه؛ خ ل.
- ۱۵- (۱۵)) بر کناره دستنوشت: صدای باشوق؛ ۱۲.
- ۱۶- (۱۶)) بر کناره دستنوشت: صدای شادی؛ ۱۲.
- ۱۷- (۱۷)) بر کناره دستنوشت: شاهق؛ خ ل.
- ۱۸- (۱۸)) بر کناره دستنوشت: سام؛ خ ل.

إن كان [\(١\)](#)أهبطها الإله لحكمه طوبت [\(٢\)](#)على الفطن [\(٣\)](#)اللبيب الأوزعى [\(٤\)](#)

فهبوطها [\(٥\)](#)إن كان [\(٦\)](#)ضربه لازب [\(٧\)](#)لتكون سامعه بما لم تسمع

و تعود عالمه بكل خفيه في العالمين فخرقها [\(٨\)](#)لم يرفع

و هي التي قطع الزمان طريقها حتى لقد غربت بغير المطلع [\(٩\)](#)

فكأنها [\(١٠\)](#)برق تألق [\(١١\)](#)بالحمى ثم انطوى [\(١٢\)](#)فكأنه لم يلمع

نعم برد جواب ما أنا فاحص عنه فنار العلم ذات تشعشع

و جماعتي از حکماء عظام بر این قصیده شروحی نوشته اند:

اول:مرحوم شیخ علی بن سلیمان بحرینی رحمه الله.

دوم:شیخ داود انطاکی صاحب تزئین الأسواق، او شرحی بر آن نوشته و هم قصیده ؎ی در رد آن گفته که اوّلش این است:

من بحر أنوار اليقين بحسنه فلوصل أو فصل ثبوت كما ادعى

سیم:شیخ علاء الدين محمد بسطامی مصنّف شاهروdi، او شرحی بر آن دارد، و هم شرحی بر قصيدة برد دارد؛ وفاتش سنّة

٨٧٥

چهارم:مرحوم حاج ملا هادی سبزواری رحمه الله که در کتاب حکم الأسرار [\(١٣\)](#)شرح

ص: ٣٧٥

-١) بر کناره دستنوشت:شرط.

-٢) بر کناره دستنوشت:جزاء.

-٣) بر کناره دستنوشت:الفذ؛ خ ل.

-٤) بر کناره دستنوشت:الأردع؛ خ ل. دارای کمال؛ ۱۲.

-٥) بر کناره دستنوشت:و هبوطها؛ خ ل.

-٦) بر کناره دستنوشت:شرط.

-٧) بر کناره دستنوشت:ای: لازم.

-٨) بر کناره دستنوشت:جزاء.

-٩) بر کناره دستنوشت:يعنى از آنجا که آمد بدانجا برفت؛ ۱۲.

۱۰- (۱۰)) بر کناره دستنوشت: فکا نما؛ خ. ل.

۱۱- (۱۱)) بر کناره دستنوشت: درخشید؛ ۱۲.

۱۲- (۱۲)) بر کناره دستنوشت: خاموش شد؛ ۱۲. در پیچید؛ ۱۲.

۱۳- (۱۳)) چنین است در دستنوشت. نگر: اسرار الحكم ج ۱ ص ۲۷۸ تا ۲۸۸.

پارسی مختصری بر آن دارد.

و جناب شیخ محمد علی خیر الدین بن سید حسین هندی از فضلاء عصر حاضر کربلای معلی، آنرا تضمین تحمیس کرده.

و دیگر این چند شعر که نوشته می شود از افکار ابکار آن جناب است:

هذب النفس بالعلوم لترقى و ذر الكلّ فهى للكلّ بيت

إنما النفس كالزجاجه و العلم سراج و حكمه المرء زيت

إذا أشرقت فانك حي فإذا أظلمت فانك ميت

*** عجبا لقوم يجحدون فضائلی ما بين عیابی إلى عذالی

عابوا على فضلي و ذموا حكمتي و استوحشوا من نقصهم و كمالی

إنى و كيدهم و ما عابوا به كالطود تحضر نطقه [\(١\)الأوغال](#) [\(٢\)](#)

و إذا الفتى عرف الرشاد كنفسه هانت عليه ملامه الجھاں

این سه شعر منسوب باو است، لکن متحقّق نیست:

إسمع جميع وصيتي و اعمل بها فالطلب مجموع بنظم كلامي

اجعل غذاءك كل يوم مرّه و احضر طعاما قبل هضم طعام

و احفظ متيك ما استطعت فأنه ماء الحيوه يراق في الأرحام

و هم این دو شعر را که شیخ محمد شهرستانی در آغاز کتاب نهایه الاقدام نوشته [\(٣\)](#)، باو نسبت داده اند:

ص: ٣٧٦

١- (١)) بر کناره دستنوشت: ضرب شاخ؛ ١٢.

٢- (٢)) بر کناره دستنوشت: بزهای کوهی؛ ١٢.

٣- (٣)) نگر: نهایه الاقدام ص ٣، نیز: الوفی بالوفیات ج ١٢ ص ٤٠٨، وفیات الأعيان ج ٢ ص ١٦١.

لقد طفت في تلك المعاهد كلّها و سيرت طرفى بين تلك المعالم

فلم أر إلّا واضعا كفّ حائر على دفن أو قارعا سنّ نادم

و نيز اين شعر منسوب باو است:

أقل نكاحك إن أكلت و ان شربت و إن عشيت

و أنا الصّمرين بآن تدوم لك السلامه مابقيت

و در معنی این حدیث که از حضرت امیر علیه السّلام رسیده که فرمود: «دو خصلت است که چیزی بهتر از آنها نباشد: ایمان بخدا، و سود رساندن بمسلمانان؛ و دو خصلت است که چیزی از آنها زشت تر نباشد: شکّ بخدا، و زیان رساندن بمسلمانان» [\(۱\)](#)؛ آن جناب فرموده:

كن كيف شئت فإن الله ذو كرم بما عليه بما تأطيه من بأس

سوی اثنین فلا تقربهما أبدا الشرک بالله و الإضرار بالناس

و نيز فرموده است:

اعتصام الورى بمعرفتك عجز الواصفون عن صفتک

تب علينا فإننا بشر ما عرفناك حق معرفتك

و مرحوم كفعمى رحمه الله در باب گریدن مار و گزدم و سایر موذیات فرموده که: ابن سينا در نشادر گفته است:

فريحة تقتل الأفاعى و للهؤام و الدّيّب السّاعى

و وزن مثقال إذا ما شربا مع وزنه من الرّجيع اتجها

و خلص السميم من مماته من بعد يأس الانس من حيوته [\(۲\)](#)

ص: ۳۷۷

۱- (۱)) این بخش منقول است از روضات الجنّات ج ۳ ص ۱۷۵. بیفزایم که به این حدیث در منابع حدیثی شیعه دست نیافتم.

۲- (۲)) نگر: المصباح ص ۲۲۴.

و مرحوم سید ابن قاسم عاملی رحمه اللہ در اثنی عشریه، این رباعی را از او بجهت زکام نقل کرده:

فی أَوْلِ التَّرْلَه فَصَدٌ وَ فِي أَوَاخِرِ التَّرْلَه حَمَّامٌ

بینهما ماء شعیر به صحت من التزله أجسام [\(۱\)](#)

و در روضات، این اشعار را از او نقل کرده؛ در تعریف حواس ظاهره و باطنیه و توحید فرماید:

مجموع حواس ظاهر ای مفسخر ناس سمع و بصر است و شم و ذوق است و مسas

پس مشترکه مخیله فکرت و وهم با حافظه دان تو پنج باطن ز حواس

*** کس را بكمال و کنه ذات ره نیست بر فعل تو میکنند ذات تو قیاس

*** در معرفت چونیک فکری کردم معلوم شد که هیچ معلوم نشد

*** معشوق جمال می نماید شب و روز کو دیده که تا برخورد از دیدارش [\(۲\)](#)

و در نامه دانشوران، این چند شعر را نقل کرده:

غذای روح دهد باده رحیق الحق که رنگ و بوش زند رنگ و بوی گل را دقّ

بطعم تلخ چو پند پدر و لیک مفید بپیش جا هل باطل بتزد دانا حق

ص: ۳۷۸

۱- (۱)) این رباعی را در اثنی عشریه نیافتم. هر چند ابن قاسم در ص ۱۲۹ آن کتاب به نقل عبارتی از شیخ پرداخته، اما این

رباعی را در آن موضع و نیز در دیگر موضع کتاب خود نیاورده است.

۲- (۲)) نگر: روضات الجنات ج ۳ ص ۱۷۵.

حال گشته بفتوای عقل بر دانا حرام گشته با حکام شرع بر احمق

*** ز متزلات هوس گر برون نهی قدمی نزول در حرم کبریا توانی کرد

و لیک این عمل رهروان چالاک است تو نازنین جهانی کجا توانی کرد؟! (۱)

و در ریاض العارفین این رباعیات را نوشتند:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت و اخر بکمال ذره ئی راه نیافت

*** از قعر گل سیاه تا اوچ زحل کردم همه مشکلات گیتی را حل

بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل هر بند گشوده شد مگر بند اجل

*** ای کاش بدانمی که من کیستمی؟ سرگشته بعالم ز پی چیستمی؟

گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی و رنه بهزار دیده بگریستمی! (۲)

و جناب و ثوق العلماء خوراسکانی در کتاب قطرات (۳)، این شعر را باو نسبت داده:

لا ولا لب ولا شش مه است لل کط و کط لل شهرور کوته است

و همانا از تفصیلی که در شرح حالات او نوشتیم و هم از بعضی مواضع دیگر، چنین برآید که: اساتید درس آن جناب چند نفر باشند:

اول: محمود مساح بخارائی؛

ص: ۳۷۹

۱- (۱)) نگر: نامه دانشوران ج ۱ ص ۱۳۳.

۲- (۲)) نگر: ریاض العارفین، ابتدای روضه دوّم ص ۲۷۲.

۳- (۳)) علیرغم فحص بسیار، متأسفانه به این کتاب دست نیافتم.

دویم: اسمعیل زاهد فقیه؛

سیم: ابو سهل مسیحی طبیب، که از پیش گفته ایم: در سنّة ٤٠١ وفات کرده و در بیابان مدفون شد؛

چهارم: ابو عبد الله ناتله ؓی کجوری؛

پنجم: ابو منصور حسن بن نوح قمری؛

و هم جماعتی بسیار از رجال آن اعصار از مجلس تدریس آن بزرگوار برخواسته بشاگردی او علم و باستادی در فنون حکمت مسلم گردیده اند، و از آنجلمه این چند تن باشند:

اول: ابو منصور زیله؛

دویم: ابو عبید الله عبد الواحد جرجانی؛

سیم: ابو غالب عطار همدانی؛

چهارم: ابو الحسن بهمنیار بن مرزبان اعجمی آذربایکانی، وفاتش سنّة ٤٥٨. او استاد ابو العباس لوکری، استاد افضل الدین غیلانی، استاد سید صدر الدین سرخسی، استاد شیخ فرید الدین داماد نیشابوری، استاد مرحوم خواجه نصیر طوسی رحمه الله؛

پنجم: ابو عبد الله معصومی؛

ششم: سلیمان دمشقی؛

هفتم: ابو القاسم عبد الرحمن بن علی بن احمد بن ابو صادق نیشابوری، که تا عشر هفتم قرن پنجم در حیوه بوده و بعد وفات نموده؛

هشتم: ابو عبد الله محمد بن یوسف ایلاقی؛

نهم: عبد الرحیم عیاض شاعر سرخسی (بناء بقولی).

و بالجمله؛ کلام در شرح گزارش حالات شیخ بزرگوار می باشد و اتمامش بر این

است که: آن جناب در اصفهان می بود و چون وی را باقتضای طبیعت خود یا بواسطه گاهی شرب شراب، رغبتی تمام در مباشرت بود و با حضرات نسوان زیاده مؤانست می نمود؛ همواره مزاج خود را بجهت این مطلب تقویت می کرد، تا اینکه قوای طبیعی از کار افتاد و اندک اندک بنیه را هزاری بغايت رويداد. تا در زمانی که علاء الدوله بمحاربه ابن فراس بباب الکرخ- که گفته اند: موضعی است از ماوراء النهر- حرکت کرد؛ شیخ را قولنج سخت عارض شد و بجهت حرص بر صحت و توهم احتیاج بهزیمت و عدم امکان حرکت، تعجیل نموده چون علاج آن بحقنه های حاده قویه اختصاص داشت از شدت درد بفرمود تا وی را در یک روز هشت بار حقنه کردند، و بدان سبب ریش و خراشی در پاره ئی از روده هایش بهمرسید. و در خلال آن احوال، علاء الدوله با کمال سرعت بسمت ایدج- که بذال معجمة مفتوحه و جیم، شهری بوده میان اصفهان و خوزستان- نهضت فرمود؛ و چون شیخ را از متابعت چاره نبود، لاجرم همراه شد و در عرض راه، صرعی که احیاناً تابع قولنج است، عارض گردید. و چون آن صرع زائل شد محض اصلاح قرحة بفرمود تا حقنه معزی و مزلقی ترتیب دهنده و مقدار دو دانگ کرفس داخل کرد، پس آن ریش و خراش زیادتر شد. و چون بجهت درمان صرع، معجون مثروديطوس استعمال می نمود، برخی از غلامان که در اموال آن حکیم بزرگ خیانتها کرده بودند و بر خود می ترسیدند، فرستی بچنگ آورده مقدار زیادی افون داخل آن معجون نمودند؛ و شیخ در وقت معتاد تناول نمود و مرض او سخت تر شد. پس ناچار او را با محفه باصفهان برداشت و چون بدانجا رسید ضعف بنیه چنان قوت گرفت که او را قدرت بر حرکت نماند. پس یکچند بمداوای خود کوشید و اندکی از ضعفس زایل شد، بطوری که با عدم قدرت بر قیام، قدرت بر حرکت بهم رسانید و گاهی ب مجلس علاء الدوله میرفت. و آنمرض بواسطه بقاء نقاہت گاهی بهتر می شد و گاهی عود می کرد.

تا اینکه اتفاقاً از سوء قضاء علاء الدوله بسمت همدان توجّه نمود و آن جناب را با خود

همراه برد، او بدان بسی شادمان شد که توانست با او همراهی کند؛ غافل از اینکه هلاک او در این حرکت است. پس چون حرکت کرد بدان سبب آن علت در عرض راه باشد تمام برگشت.

و چون بهمدان رسید بیقین دانست که قوت ساقط گشته و طبیعت از مقاومت مرض بکلی عاجز شده، پس ترک مداوای خود نمود و فرمود: قوه مدبره در بدن من از تدبیر بازمانده است و اکنون دیگر معالجه فائد ندارد.

پس غسل کرد و آنچه داشت بر فقراء تصدق نمود و غلامان خود را خط آزادی بخشید و باستغفار مشغول شد و همواره تلاوت قرآن مجید می فرمود، چنانچه در هر سه روز یک ختم پیايان می برد.

و بدین منوال همی بود، تا آنکه پیک نیک پی حضرت آفریدگار حکیم، رسید و خواست قطره وجودش را بدریای حکمت پیوند نماید. پس اجل موعدش از پای در آورد؛ یعنی در روز آدینه اوّل ماه رمضان المبارک سنّه ۴۲۸- چهارصد و بیست و هشت- هجری قمری، مطابق ۱۳ تیرماه قدیم سنّه ۴۰۶ یزدگردی در زمان القائم بامر الله عباسی وفات کرد؛ در حالتی که مکرر در حین احتضار این شعر را می خواند و همی بر زبانش بود که روان سپرد:

نموت و لیس لنا حاصل سوی علمنا انه ما علم

و مدت عمرش بناء بر تحقیقی که ما در تولّد نمودیم و وفات را بدین طور نوشتیم، شصت و پنج سال و شش ماه و بیست و هشت روز قمری باشد، یعنی شصت و سه سال و هشت ماه و سه روز یزدگردی، که هر سی و سه سال آن هشت روز از شمسی اصطلاحی کمتر است.

و پس از وفات در همدان در پائین سور جنوبی مدفون گردید که هم اکنون بر قبر او بقعه مختصری میباشد بر کنار رودخانه ئی که از میان شهر همدان می گذرد؛ امید که

و برابر مزار آن بزرگوار، مزاری دیگر است با بقعه مختصری که گویند: از شیخ ابو سعید ابن ابوالخیر است. و آن غلط باشد، چه قبر آن بزرگوار را در نیشابور یا مهنه نوشته اند. و ابو سعید صاحب این مزار را در طرائق دو احتمال داده: (یکی: به آن ابو سعید که گفتم: جناب شیخ در بودن همدان چهل روز در خانه اش پنهان بوده؛ و دیگر: قاضی ابو سعید هراتی که در حبیب السیر او را قاضی شرق و غرب نوشته و گفته:

در ماه شعبان سنّة ٥٢٦ بحسب محمد رازی و عمر دامغانی کشته شد» [\(۱\)](#).

و در وفيات از شیخ کمال الدین یونس نقل کرده که: «او گفته: علّه الدوله بر آن جناب غضب نموده او را مغلول کرده و بزندان فرستاد، او در آنجا بود تا جان بداد؛ و این شعر را در این باب آورده:

رأيت ابن سينا يعادى الرجال و فى الحبس مات أحسن الممات

فلم يشف ما ناله بالشفاء ولم ينج من موته بالنجات» [\(۲\)](#)

ولكن در کتب دیگر همه- که از آنجمله عيون الأنباء [\(۳\)](#) و محبوب القلوب [\(۴\)](#) و غیره [\(۵\)](#) باشد-، این معنی را باور ندارند و کلمه «حبس» را باحتباس طبیعت تأویل کرده و روایت کمال الدین را بعرض و عناد مستند داشته اند.

و هم چنین در غالب کتب، وفات او را چنانچه نوشته اند، چون وفيات الأعيان [\(۶\)](#)، و مختصر ابو الفداء [\(۷\)](#)، و فصل الخطاب ۸ خواجه پارسا، و روضه الصفا [\(۹\)](#)،

ص: ۳۸۳

-
- ۱- (۱) نگر: طرائق الحقائق ج ۲ ص ۵۵۷.
 - ۲- (۲) نگر: وفيات الأعيان ج ۲ ص ۱۶۲.
 - ۳- (۳) نگر: عيون الأنباء ج ۳ ص ۱۷.
 - ۴- (۴) نگر: محبوب القلوب ج ۲ ص ۱۷۵.
 - ۵- (۵) نمونه را نگر: الواقی بالوفیات ج ۱۲ ص ۴۰۷.
 - ۶- (۶) نگر: وفيات الأعيان ج ۲ ص ۱۶۱.
 - ۷- (۷) نگر: المختصر في أخبار البشر ج ۲ ص ۱۶۲.

و مجالس المؤمنين (۱)، و آتشکده (۲)، و ریاض العارفین (۳)، و قصص العلماء (۴)، و نامه دانشوران (۵)، و منظوم ناصری (۶) و آثار عجم (۷)، و پزشگی نامه، و طرائق الحقائق (۸) و غیره؛ هرچند که مسلماً بعضی منقول از بعضی دیگر است.

لکن علی بن اثیر در کامل التواریخ (۹) و دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعرا (۱۰) باصفهان نوشته اند، و آن اشتباه است. چنان‌چه در بعضی از کتب متقدمه نیز تصریح نموده اند.

و هم چنین در سال وفات او مانند تولّدش اختلافاتی باشد، و در نزد ما صحیح همان است که نوشتم؛ چنان‌چه باز در بعضی از کتب متقدمه و غیره هم چون کامل التواریخ (۱۱)، و وفيات الأعيان (۱۲)، و مختصر ابو الفداء (۱۳)، و فصل الخطاب (۱۴) پارسا، و جواهر اللغة محمد بن یوسف طیب هراتی، و قصص العلماء (۱۵)، و منظوم ناصری، و آثار عجم (۱۶)،

ص: ۳۸۴

-
- ۱)) نگر: مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۸۴.
 - ۲) نگر: آتشکده آذر، نیمة اول ص ۱۳۱۹.
 - ۳) نگر: ریاض العارفین، ابتدای روضه دوّم ص ۲۷۲.
 - ۴) نگر: قصص العلماء-طبع انتشارات حضور-ص ۳۰۶.
 - ۵) نگر: نامه دانشوران ج ۱ ص ۱۲۷.
 - ۶) نگر: منظوم ناصری-چاپ سنگی رحلی-ج ۱ ص ۱۵۸.
 - ۷) نگر: آثار عجم ص ۴۵.
 - ۸) نگر: طرائق الحقائق ج ۲ ص ۵۵۷.
 - ۹) نگر: الكامل فی التاریخ ج ۹ ص ۴۵۶.
 - ۱۰) نگر: تذکره الشعرا ص ۵۷.
 - ۱۱) نگر: الكامل فی التاریخ ج ۹ ص ۴۵۶.
 - ۱۲) نگر: وفيات الأعيان ج ۲ ص ۱۶۱.
 - ۱۳) نگر: المختصر فی أخبار البشر ج ۲ ص ۱۶۲.
 - ۱۴) نگر: فصل الخطاب ص ۲۶۲.
 - ۱۵) نگر: قصص العلماء-طبع انتشارات حضور-ص ۳۰۶.
 - ۱۶) نگر: آثار عجم ص ۴۵.

و پژوهشگی نامه، و شمس التواریخ (۱)، و تاریخ اصفهان (۲) حاجی میرزا حسنخان وغیره است؛ هرچند که نقل بعضی از بعضی مسلم است. لکن مشهور و در بسیاری از کتب دیگر سنه ۴۲۷ نوشته اند؛ چون: تاریخ گریه (۳) خواجه حمد الله مستوفی قزوینی، و تذکرة دولتشاه (۴)، و روضه الصفا (۵)، و ریاض العارفین (۶) وغیره.

و در مجمع الفصحاء سنه ۴۴۸ (۷)، و آتشکده (۸) ۴۴۷ دارد، لکن ظاهر است که اشتباه کاتب باشد.

و رباعی مشهور نیز دلالت بر ۲۷ دارد؛ و مکرر که بدان «رباعی» اشاره شده، این است. و آن بسیار مشهور و در بسیاری از کتب مسطور مسطور، و در حقیقت فذلکه احوالات او است، و قائل آن معلوم نیست:

حَبْجَهُ الْحَقِّ أَبُو عَلَى سَيِّنَا دَرْ شَجَعَ آمَدَ اَزْ عَدْمَ بُوْجَوْدَ

در شصا کسب کرد کل علوم در تکر کرد این جهان بدرواد

و حساب این سه کلمه (شجع) و (شصا) و (تکر) این است:

ص: ۳۸۵

-
- ۱)) نگر: شمس التواریخ- چاپ سنگی سال ۱۳۳۱ هـ ق. اصفهان- ص ۲۴.
 - ۲)) بر این مطلب در کتاب تاریخ اصفهان دست نیافتم. چه، اگرچه مجلد سوم این کتاب ویژه ناموران اصفهان است، اما ترجمه شیخ در این مجلد نیامده. در مواضعی دیگر از کتاب هم که یادی از او شده- نگر: تاریخ اصفهان صص ، ۱۸، ۱۱۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۳۵- نیز به تاریخ رحلت او اشاره نشده است.
 - ۳)) نگر: تاریخ گریه- طبع عکسی انتشارات دنیای کتاب- ص ۸۰۲.
 - ۴)) نگر: تذکره الشعرا ص ۵۷.
 - ۵)) نگر: روضه الصفا ج ۷ ص ۴۷۱.
 - ۶)) نگر: ریاض العارفین، ابتدای روضه دوّم ص ۲۷۲.
 - ۷)) نگر: مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۴۶.
 - ۸)) نگر: آتشکده آذر، نیمة اول ص ۱۳۱۹.

و در حبیب السیر (۱) که عمر او را شصت و سه سال و هفت ماه شمسی نوشته، میرساند که تولد-چنانچه بدان استدلال نموده و نوشتیم-در سنه ۳۶۳ و وفات هم در سنه ۴۲۸ باشد، چه مطابق آنچه از تطبیقیه مرحوم حاجی نجم الدوله رضی الله عنہ حساب شود ۳ صفر سنه ۳۶۳ مطابق ۷ نومبر سنه ۹۷۳ گرگواری و اوّل رمضان سنه ۴۲۸ مطابق ۲۳ ژوئن سنه ۱۰۳۷ بوده، و تفاوت میان آنها ۶۳ سال و ۷ ماه و ۱۶ روز میباشد؛ که گوئیم:

حبیب السیر کسر روز آنرا منظور نداشته و نیز مطابق آنچه ما خود بهقمری حساب نموده آنرا با هجری شمسی که ماه های آن بروج دوازده گانه و موضوع مرحوم حاجی نجم الدوله رحمه الله است، تطبیق نمودیم، روز تولد مطابق آنچه نوشتیم ۱۶ عقرب سنه ۳۵۲ هجری شمسی، و روز وفات ۳ سلطان سنه ۴۱۶ بوده، و تفاوت میان آنها ۶۳ سال و ۷ ماه و ۱۷ روز باشد. و این یک روز میان این دو تاریخ شمسی مطلبی نیست، چه در پیش از نیمروز و پس از آن که می گفته اند: آفتاب اگر بهر بر جی رفت باید آنروز را جزء برج حال یا گذشته گرفت، این تفاوت بهم میرسد. چنانچه هم بسبب مذکور مخصوصا در اینسال ۱۳۰۷ هجری شمسی یا ۱۲۹۸ گرگواری؛ ۷ نومبر مطابق ۱۵ عقرب و ۲۳ ژوئن مطابق ۲ سلطان شده؛ مخصوصا اینکه ما ماههای فرنگی را اگرچه از سی روز هم زیادتر یا کمتر باشد، یک ماه بحساب می آوریم؛ و هم چنین بروج را اگر کم یا بیش از سی روز باشد.

و در هیچ یک از این دو تطبیق مخصوصا در اینکه هر دو با هم نیز مطابق شده شبته متطرق نباشد، یا اگر با واقع هم مطابق نباشد تفاوت یک دو روز بیشتر نیست، که ممکن است با رویت بواسطه تفاوت هلالی و حسابی فرق پیدا کند، چنانچه در تطبیقیه فرموده؛ مخصوصا اینکه از یزدگردی نیز چون پانزده روز کم شود بجهتی که در همانجا گفتیم

ص: ۳۸۶

۱- (۱)) نگر: حبیب السیر ج ۲ ص ۴۴۴.

سال و ۷ ماه و ۱۸ روز خواهد شد؛ و اینها همه درست است. اشکالی که در این حساب وارد می‌آید اینکه: چنانچه نوشتیم آفتاب در وقت تولید در عقرب بوده، با اینکه از رسالت ابو عبید الله جرجانی نقل شده که او از خود شیخ نقل کرده که: در هنگام تولید، آفتاب در اسد بوده؛ و این با ۳۷۳ و ۳۷۰ می‌سازد، چه ۳ صفر ۳۷۰ مطابق با روز ۳۱ اسد و ۳ صفر ۳۷۳ مطابق با روز ۳۰ سرطان بوده، که بگوئیم بجهت تفاوت حساب آنهم ممکن است در اول اسد بوده باشد، و از این جهت ما هم در زایجه، موضع آفتاب را در اسد نوشتیم.

پس اینکه در نامه دانشوران در زایجه، آفتاب را در ۱۹ حمل یعنی درجه شرف نوشته^(۱)، غلط است و با هیچ یک از اقوال نمی‌سازد. چنانچه در مواضع سایر سیارات و سهمنین که پاره ئی از نامه و پاره ئی از ابو عبید الله و پاره ئی از وفیات نقل شده، بطوری که نوشتیم بعضی از آنها محل اشکال و موقوف بر مراجعه زیج و تقاویم است؛ و اجمالاً دست ما اکنون بدان نمیرسد، تا پس از این خدا چه خواهد.

*** بعد از این مقاله ئی خود این فقیر در تحقیق تولید او قریب بمضامین متن نوشتیم، که در روزنامه عرفان «سال ۳۰ شماره ۳۴۱۹-۲۶/۱/۳۳» به چاپ رسید.

۳۸۷: ص

۱- (۱)) به این مطلب در نامه دانشوران دست نیافتم.

تحقیق در تاریخ تولد شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا

گرچه این فقیر در این چند روزه، مقاله‌ئی در این موضوع نوشت و آن در روزنامه عرفان (سال ۳۰ شماره ۳۴۱۹/۲۶/۳۳) مطبوع و منتشر گردید، لیکن از باب اینکه بعد از طبع و انتشار آن بقول دیگری برخوردم و نیز در آن روزنامه اغلاط چندی در آن مقاله رخ داده، لذا مجدداً برای تکمیل و تصحیح آن، بدرج آن در روزنامه چهلستون مبادرت نمودم؛ و الله العاصم.

در کتبی که شرح حال و تاریخ تولد و وفات او نوشته شده، هرچه بنظر رسیده تولد او در سال ۳۷۳ هجری قمری است؛ و در بسیاری از موضع، این رباعی را در تاریخ تولد و وفات وی و فراغت او از تحصیل علوم، ذکر کرده اند:

حجّه الحق ابو علی سینا در شجع آمد از عدم بوجود

در شصا کسب کرد کل علوم در تکر کرد این جهان بدرود

که تولد را ۳۷۳، و فراغت از تحصیل را ۴۲۷، و وفات را ۴۲۷ معلوم کرده و این رباعی هرجا دیده شده بهمین نحو است، الا اینکه در بسیاری از موضع، وفات او را در ۴۲۸ نوشته اند؛ که با تکر نمی‌سازد. اگرچه در بسیاری ۴۲۷ هم نوشته اند. و نیز شجع بر حسب قاعدة ترکیب ابجده در تعیین اعداد، غلط است و باید مرتبه عشرات مقدم بر آحاد- یعنی شعج- باشد، چنانکه در شصا و تکر ذکر شده، لیکن هرجا دیده شده همین

ص: ۳۸۸

۱- (۱)) چنین است در دستنوشت مؤلف.

طور شجع بنظر رسیده. و بهر حال تا آنجا که در نظر است در تاریخ تولد او بطبق این رباعی- که بغايت مشهور است- خلافی ذکر نشده. الا اينکه در نامه دانشوران (ج ۱ ص ۵۳) بعد از ذکر ۳۷۳ نوشه که: بروایت صحیح در ۳۶۳ تولد یافته، و در (ص ۷۷ و ۷۸) این قول را تأیید کرده بچند چیز: یکی اینکه اگر تولد به قول مشهور باشد لازم می کند که استعلام امیر نوح سامانی از او در سیزده سالگی باشد؛ و دانشمندان دانند که در لیاقت علاج و اعتماد بیمار بر طبیب، کبر سن را تا چه اندازه مدخلیت باشد؟

و دیگر: تألیفاتی را که در آن روزگار نوشته اگر محال نباشد اقلًا ممتنع عادی خواهد بود. و پس از آن گفته: در رباعی مشهور بعضی از فضلا و مؤرّخین بجای لفظ شجع:

«شجس» نوشته اند [\(۱\)](#)؛ انتهی. که در این بدل نیز تقدّم آحاد بر عشرات رخ داده. و نیز در (ص ۷۷) فرماید که: در حبیب السیر مدت عمر او را شصت و سه سال و هفت ماه شمسی نوشته [\(۲\)](#)؛ انتهی.

و اينک ما گوئيم که: مؤيد ۳۶۳ چند چیز دیگر میتواند شد:

یکی اينکه: در بسیاری از جاهای از جمله در همین نامه دانشوران (ص ۵۳)- روز تولد را ۳ صفر، و روز وفات را غرّه رمضان نوشته اند؛ و در اتخاذ تولد در ۳۶۳ و وفات در ۴۲۸، ۳ صفر ۳۶۳ (چنان که از تطبیقیه مرحوم حاجی نجم الدوله برمی آید) تقریباً اواسط عقرب ۳۵۲ هجری شمسی، و غرّه رمضان ۴۲۸ تقریباً مطابق اوائل سلطان ۴۱۶ هجری شمسی بوده. و تفاوت بین آنها همان ۶۳ سال و ۷ ماه شمسی و چند روزی خواهد بود؟

دیگر اينکه: در کشف الظنون در جلد اول در ضمن دیوان برقی، وی را شاگرد ابو بکر احمد بن محمد برقی خوارزمی، و وفات خوارزمی را در سال ۳۷۶ نوشته؛ و اگر وی در

ص ۳۸۹:

۱- [\(۱\)](#)) نگر: نامه دانشوران ج ۱ ص ۱۲۸.

سال ۳۷۳ متولد شده باشد درست نیاید که در نزد خوارزمی مذکور چیزی خوانده باشد.

و اما مؤید سال ۳۷۳ زایجه طالع تولد او است، زیرا که در بسیاری از کتب مصرحا مواضع سیارات و طالع تولد او را ذکر کرده اند. و در نامه دانشوران (ص ۵۴) زایجه طالع را کشیده (۱)، لکن در آن تولد را در سال ۳۷۰ و آفتاب را در ۱۹ حمل نوشتند و در باقی کتب، همه آفتاب را در اسد نوشتند؛ و بودن آفتاب در ماه صفر در حمل نه با ۳۶۳ و نه با ۳۷۰، نه با ۳۷۳، با هیچ کدام نمی‌سازد؛ و در اسد با ۳۷۰ و ۳۷۳ تقریباً می‌سازد و با ۳۶۳ نمی‌سازد.

و غیر از این زایجه در هیچ جا تولد در ۳۷۰ بنظر نرسیده. الا اینکه در مجله آینده (سال ۱ شماره ۷ صادره در بهمن ۱۳۰۴) ص ۴۱۴ تا ۴۱۶) شرحی نوشتند مبنی بر اینکه محب الدین خطیب مقدمه ئی بر کتاب منطق المشرقین (۲) شیخ در احوال مؤلف نوشتند، و در آنجا سال تولد او را در ۳۷۰ ذکر کرده ما... نوشتند و کسانی که آنرا استنساخ کرده اند... (۳) لیکن بعقیده این فقیر، ۳۶۳ اصح و اوضح خواهد بود. و اللہ العالم و العاصم.

غرة رمضان المبارك ۱۳۷۳

محمد علی معلم حبیب آبادی

ص: ۳۹۰

۱- (۱)) گویا این صورت زایجه، در چاپ نخستین کتاب- که در اختیار مؤلف فقید بوده است-، ترسیم شده؛ چه در چاپ رائج فعلی نامه دانشوران چنین صورتی به چشم نمی آید.

۲- (۲)) چنین است در دستنوشت مؤلف.

۳- (۳)) این دو موضع از متن که بوسیله چند نقطه مشخص شده- و در موضع اول چند کلمه و در موضع دوم گویا یک سطر است-، در تصویر دستنوشت مؤلف معظم ناخوان و محدود است. به هنگام تحقیق این سطور نیز، اصل این مقاله فرادست نیامد؛ از اینرو این دو نقصان را با نقطه چین نشان داده ایم.

اشاره

آیه الله مجید الدین نجفی اصفهانی (۱۴۰۳ ه.ق.)

تحقيق: جویا جهانبخش

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى سيدنا محمد و آله وأئمته الهدى

پیشگفتار مصحح

گل گلشن منتخبی است از منظومه گلشن راز.

درباره منظومه گلشن راز و سراینده اش، شیخ محمود شبستری (ح ۶۸۷ ه.ق. - ح ۷۲۰ ه.ق.)، در دیباچه های چاپهای متعدد گلشن راز و پاره ای تکنگاری ها، بتفاصیل سخن ها گفته اند که ما را از مشغول داشتن مجال کوتاه این یادداشت به معرفی منظومه شیخ شبستری و ترجمة احوال او مستغنی می دارد و خواهند گان، خود، به منابع متعدد موجود و متداول، مراجعه می توانند فرمود.

پردازندۀ این انتخاب، یعنی: گل گلشن، مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد علی ملقب به «مجید الدین» و مشتهر به «مجید العلما» (در ۱۳۶۲ ه.ق. - ۱۴۰۳ ه.ق.)، فرزند علامه آیه الله شیخ محمد رضا نجفی مسجد شاهی (در گذشته به ۱۳۶۲ ه.ق.)، است-رضوان الله

تعالیٰ علیهمــ که مردی فقیه و مدرس علوم مختلف حوزوی و بویژه ماهر در هیأت و ریاضی بوده است.

ترجمهٔ احوال و فهرست آثار مرحوم آیه اللہ مجد العلماء در منابع مختلف مسطور و مذکور و در دسترس طالبان است؛ از جمله در کتاب قبیله عالمان دین (تألیف نواده‌وی، حجّه‌الاسلام و المسلمين استاد حاج شیخ هادی نجفی‌دام مجدهــ).

چندی پیش، پس از آنکه حضرت حجّه‌الاسلام و المسلمين حاج شیخ هادی نجفی تصحیح و تحقیق رساله‌التوافق و الرّوزنامهــ از مؤلفات مرحوم علامه حاج شیخ محمد رضا مسجد شاهیــ را به بنده پیشنهاد فرمودندــ که إن شاء الله تعالى منتشر خواهد شدــ، پیشنهاد کردم خوبست اثری از فرزند صاحب نوافج را که موسوم است به گل گلشن و در فهرست آثار مخطوط ایشان هست نیز چاپ بفرمائید. ایشان از این پیشنهاد استقبال کردند و آماده سازی آن را به خود بنده واگذاشتند.

در همین اوان دوست و استاد ارجمند آقای مجید هادی زاده‌دام علامهــ نیز به طبع آن در میراث حوزه اصفهان إشارت و دعوت فرمودند.

مبنای آماده سازی این متن دستنوشت مؤلف بوده که در یک دستک قدیمی جای دارد و مسّوده است؛ بلکه شاید منحصر بوده و هیچگاه به بیاض در نیامده باشد. در یادداشتها از این دستنوشت، تعبیر به «أصل» کرده ایم.

چند رمز که در حواشی به کار برده ایم و ناظر به یک دو طبعی از گلشن است که مورد مراجعة راقم بوده اند، اینهاست:

م: تصحیح دکتر صمد موحد (چاپ شده در: مجموعه آثار شیخ محمود شبستری).

ک: تصحیح دکتر کاظم دزفولیان.

ح: نسخه بدلهای مذکور در هوامش چاپ موحد.

ن: نسخه بدلهای مذکور در هوامش چاپ دزفولیان.

برای ممتاز شدن حواشی و توضیحات جسته گریخته مؤلف، پس از ثبت آنها لفظ «منه» را درون کمانکان قرار داده ام.

گل گلشن، هم از فائدۀ أدبی خالی نیست و هم سندی است از نوع مطالعات متفرقۀ طلبگی در اوائل سده آخر.

ناگفته پیداست **أَفْكَار** «صوفیانه» و «سینانه» (۱) شبستری، لزوماً نه مقبول انتخاب‌گر بوده است و نه راقم این سطور که آماده سازی متن را برای چاپ بر عهده داشته.

و الحمد لله أولاً و اخرا

بنده خدا: جویا جهانبخش

-عفی عنه - اصفهان / اردیبهشت ماه ۱۳۸۴ ه.ش.

ص: ۳۹۳

۱- (۱)) این که یکی از فضلای معاصر شبستری را «عارفی شیعی» قلمداد کرده و در این باب به رسالت مراتب العارفین استناد نموده (نگر: راز دل، ص ۸)، جدّا محلّ إشكال است. در همان طبع مورد استناد ایشان از مراتب العارفین، در مقدمه مصحّح رسالت مذبور آمده: «رسالت مراتب العارفین... از آثار منسوب به شبستری است» (مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، ص ۳۸۹) و «با توجه به عبارات و تعبیراتی که حاکی از شیعه بودن مؤلف رسالت است، احتمال می‌رود که نویسنده آن شخص دیگری غیر از شبستری باشد» (همان، همان ص). باز همانجا استظهاری آمده مبني بر آنکه رسالت یاد شده از میرزا أبو القاسم باباذه‌بی شیرازی باشد (نگر: همان، همان). گذشته از جبرگرانی و...، آن بی مهری و بدگوئی که در منظومه موسوم به سعادت نامه اش در حق «رافضی» کرده است (نگر: همان، ص ۱۷۸ و ۱۸۶)، شبهتی باز نمی‌نهد که وی به شرف تشیع نائل نشده بوده است. «ذلک فضل الله يؤتیه من يشاء».

هذا كتاب مسمى بـ: «گل گلشن» للشيخ الشّبستري فـي كتابه گلشن راز من اختيار العبد مجـد الدـين التـجـفـي

أول الكتاب

به نام آنکه جان را فکرت آموخت چراغِ دل به نورِ جان برافروخت

ز فضیلش هر دو عالم گشت روشن ز فیضش خاکِ آدم گشت گلشن

توانائی که در یک طرفه العین ز کاف و نون [\(۱\)](#) بدید آورد کوئین

چو قافِ قدرتش دم بر قلم زد هزاران نقش بر لوح عدم زد

از آن دم گشت پیدا هر دو عالم وز آن دم شد هویدا جانِ آدم

در آدم شد پدید این عقل و تمیز که تا دانست ازانِ أصلِ همه چیز

چو خود را دید یک شخص معین تفکر کرد تا خود چیستم من؟!

ز جزوی سویِ کلی یک سفر کرد و زانجا باز بر عالم گذر کرد

جهان را دید امرِ اعتباری چو واحد گشته در أعداد ساری

جهان خلق[و] امر از یک نفس شد که هم آن دم که آمد باز پس شد

ولی این جایگه آمد شدن نیست شدن چون بنگری جُز آمدن نیست

ص: ۳۹۵

۱- [\(۱\)](#)) مراد لفظ «کن» است [که به معنی بوده باش است (منه)].

به أصلِ خویش راجع گشت اشیا [\(۱\)](#) همه یک چیز شد پنهان و پیدا

تعالی اللہ قدیمی کو به یک دم کند آغاز و انجامِ دو عالم

جهانِ خلق و أمر آنja یکی شد یکی بسیار و بسیار اند کی شد

همه از وهم تست این صورتِ غیر که نقطه دایره [\(۲\)](#) است از سرعتِ سیر

یکی خط است ز اوّل تا به آخر بر او خلقِ جهان گشته مسافر

در این ره انبیا چون ساریان اند دلیل و رهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشته سالار [\(۳\)](#) هم از [\(۴\)](#) اوّل هم از [\(۵\)](#) آخر در این کار

احد در میمِ احمد گشت ظاهر در این دور اوّل آمد عین آخر

بر او ختم آمده پایانِ این راه بدو مُنزَل شده:أَذْعُوا إِلَى اللَّهِ [\(۶\)](#)

مقامِ دلگشايش جمعِ جمع است جمالِ جانفزايش شمعِ جمع است

شده او پیش، دلها جمله در پی گرفته دستِ جانها دامن وی

در این ره أولیا باز از پس [و] پیش نشانی می دهند از منزلِ خویش

به حدِ خویش چون گشتند واقف سخن گفتند در معروف و عارف

یکی از بحرِ وحدت گفت:أَنَا الْحَقُّ [\(۷\)](#) یکی از قُرب و بُعد و سیرِ زورق

ص: ۳۹۶

-۱) (۱)) أصل: أشياء.

-۲) (۲)) أصل: دایر.

-۳) از انبیاء محمد بن عبد الله (ص) گشته مقتدى. (منه).

-۴) کذا فی الأصل. ک: او. و همین درست است.

-۵) کذا فی الأصل. ک: او. و همین درست است.

-۶) ناظر به: قرآن کریم، س ۱۲، ی ۱۰۸.

-۷) «أَنَا الْحَقُّ» شطح معروف حسین بن منصور حلاج است. از برای توجیه متشرّعانه آن، نگر: اوصاف

الأشراف، بخشٍ «الاتحاد».

یکی را (۱) علم ظاهر بود حاصل نشانی داد از خشکی ساحل

یکی گوهر برآورد [و] هدف شد یکی بگذاشت آن، نزد صدف شد

یکی در جزء و کُل گفت این سخن باز یکی کرد از قدیم و محدث آغاز

یکی از زلف و خال و خط بیان کرد شراب و شمع و شاهد را عیان کرد

یکی از هستی خود گفت و پندار یکی مستغرق بُت گشت و زنار

سخنها چون به وفق منزل افتاد در افهام خلائق مشکل افتاد

کسی را که در این معنی است حیران ضرورت می شود دانستن آن

گذشته هفده (۲) از هفت صد سال ز هجرت ناگهان در ماه شوال

رسولی با هزاران لطف و إحسان رسید از خدمتِ أهل خراسان

بزرگی کاندر آنجا است مشهور به أقسام هنر چون چشمۀ نور (۳)

همه أهل خراسان از کِه و مِه در این عصر از همه گفتند او بِه

به نظم آورده و پُرسیده یک یک جهانی معنی اندر لفظِ اندک

رسول آن نامه [را] برخواند ناگاه فتاد أحوال او حالی در أفواه

در آن مجلس عزیزان جمله حاضر بدین درویش هریک گشته ناظر

یکی کو بود مرد کاردیده ز ما صدبار این معنی شنیده

مرا گفتا جوابی گوی در دم کز (۴) اینجا نفع گیرند أهل عالم

ص: ۳۹۷

۱- (۱)) أصل ز.

۲- (۲)) کذا فی الأصل: بناً گزیر قاری باید یا فاء را مشدّد کند یا کسره هاء را إشباع، تا سخن موزون آید. م و ک: هفت و ده و همین درست است.

۳- (۳)) مشهور این است که مراد أمیر سید حسینی است. (منه).

٤-) أصل: + اين.

بدو گفتم: چه حاجت؟! کین مسائل نوشتمن بارها اندر رسائل [\(۱\)](#)

یکی [\(۲\)](#) گفتا ولی بر وفقِ مسؤول ز تو منظوم می داریم مأمول

پس از إلحاد ایشان کردم آغاز جوابِ نامه ای در لفظِ ایجاز

به یک لحظه میانِ جمعِ بسیار بگفتم این سخن بی فکر و تکرار

کنون از لطفِ إحسانی که دارند ز ما این خُرده گیری در گذارند

همه دانند کین کس در همه عمر نکرده هیچ قصیده گفتنِ شعر

بر آن طبعم اگرچه بود قادر ولی گفتن نبود إلّا به نادر

ز نثر ارچه کُتب بسیار می ساخت به نظمِ مثنوی هرگز نپرداخت

عرض [و] فافیه معنی نسنجد به هر ظرفی دُر [\(۳\)](#) معنی نگنجد

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحرِ قُلْزم اندر ظرف ناید

چو ما در حرفِ خود در تنگنائیم چرا چیزی دگر بر وی فزاییم

نه فخر [است] این سخن کتر باب شکر است به نزدِ أهلِ دل تمھیدِ عذر است

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

اگرچه زین نَمطِ صد عالمِ أسرار بود یک شتمه از دَکانِ عطار

ولی این بر سیلِ اتفاق است نه چون دیو از فرشته استراق است [\(۴\)](#)

علی الجمله جوابِ نامه در دم بگفتم یک به یک، نه بیش، نه کم

رسول آن نامه را بستد به إعزار وزان راهی که آمد باز شد باز

ص: ۳۹۸

-۱) مثل سائر مصنفات او از جمله کتابِ سعادت نامه و حق‌الیقین و مرآه المحققین. (منه).

-۲) در أصل ماتن بالای «یکی» نوشته: «بلی»؛ و کنار «یکی» به خطِ ریز کلمه ای نوشته که مقروء نشد.

-۳) در اصل ماتن بالای «در» نوشته: «در او». م: درون. ک: در او.

-۴) سرقت نیست. (منه).

د گر باره عزیز کارفرمای مرا [\(۱\)](#) گفتا به آن چیزی بیفزای

همان معنی که گفتی در بیان آرزو عین علم با عین عیان آر

نمی دیدم در اوقات آن مجالی که پردازم بدو از ذوق حالی

که وصف آن به گفت [و] گو مُحال است که صاحب حال داند کان چه حال است

ولی بر وفق قول قائل دین نکردم رد سؤال سائل دین [\(۲\)](#)

پی آن تا شود روشن تر اسرار درآمد طوطی نُظم به گفتار

به عونِ فضل و توفیق خداوند بگفتم جمله را در ساعتی چند

دل از حضرت چو نامِ نامه را خواست جواب آمد به دل کان گلشنِ ماست

چو حضرت کرد نامِ نامه گلشن شود زو چشمِ دلها جمله روشن

[سؤال]

نخست از فکرِ خویشم در تحریر چه چیزست آنکه گویندش تفکر؟

[جواب]

مرا گفتی بگو چنود تفکر کز این معنی بوم اندر [\(۳\) تحریر](#)

تفکر رفتن از باطل سوی حق به جزو اندر بدیدن کل مطلق

ص: ۳۹۹

۱- (۱)) أصل: مر.

۲- (۲)) بعض شرّاح این سخن را ناظر به آیه «وَأَمّا السّائِلَ فَلَا تُنْهَى» دانسته اند لیک شاید ناظر به بعض احادیث شریفه باشد و به زعم بنده این اولی است؛ و العلم عند الله.

۳- (۳)) در أصل، ماتن، بالای «بوم اندر»، «بماندم» نوشته است. م و ک: بماندم در.

حکیمان کار این [\(۱\)](#) کردن تصنیف چنین گفتند در هنگام تعریف

که چون در دل شود حاصل تصوّر نخستین نام او باشد تذکر

وزو چون بگذری هنگام فکرت بود نام وی اندر گرفت عترت

تصوّر کان بود بهر تدبیر به نزد اهل عقل آمد تفکر

ز ترتیب تصوّرهای معلوم شود تصدیق نامفهوم مفهوم

مقدم چون پدر تالی چه [\(۲\)](#) مادر نتیجه هست فرزند ای برادر

ولی ترتیب مذکور از چه و چون بود محتاج استعمال قانون

دگرباره درو گر نیست تأیید هر آینه که باشد محض تقليد

ره دور دراز است آن رها کن چو موسی یک زمان ترک عصا کن

در آ [\(۳\)](#) در وادی أیمن که ناگاه درختی گوید: إِنَّى أَنَا اللَّهُ [\(۴\)](#)

بتحقیقی [\(۵\)](#) که وحدت در شهود است نخستین نظره بر نور [\(۶\)](#) وجود است

دلی کز معرفت نور و صفا دید ز هر چیزی که دید اول خدا دید

بود فکر نکو را شرط تجربید پس آنگه لمعه [ای] از برق تأیید

هر آنکس را که ایزد راه نمود ز استعمال منطق هیچ نگشود

صف: ۴۰۰

-۱) کذا فی الأصل. م و ک: کاندرین. و همین درست است.

-۲) کذا فی الأصل. مراد «چو» است. م و ک: چو.

-۳) اصل: درای.

-۴) ناظر است به: قرآن کریم، س ۲۸، بی ۳۰.

-۵) اصل: بتحقیق (بدون هیچ نقطه گذاری). ک و م: محقق را. ضبط نص، تصحیح قیاسی است.

-۶) در اصل، ماتن، بالای «نور» نوشته: «عین».

حکیم فلسفی چون هست حیران نمی بیند ز [أشیا \(۱\)](#) غیر امکان

ز إمكان می کند إثبات واجب از این حیران شد اندر ذات واجب

گهی از دُور دارد سیر معکوس گهی اندر تسلسل گشته محبوس

چو عقلش کرد در هستی تو غل فروپیچید پایش [\(۲\)](#) در تسلسل

ظهور جمله أشیا [\(۳\)](#) به ضد است ولی حق را نه مانند و نه ند است [\(۴\)](#)

چو نیز ذات حق را شبہ و همتا ندانم تا چگونه داند [\(۵\)](#) او را؟!

ندارد ممکن از واجب نمونه چگونه داندش؟ آخر چگونه؟!

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان!

[تمثیل]

اگر خورشید در یک حال بودی شعاع او به یک منوال بودی

ندانستی کسی کین پرتواوست [\(۶\)](#) نبودی هیچ فرق از مغز تا پوست

جهان جمله فروع نور حق دان حق اندر وی ز پیدائیست پنهان

چو نور حق ندارد نقل و تحويل نیاید اندر او تغیر [\(۷\)](#) و تبدیل

تو پنداری جهان خود هست دائم به ذات خویشتن پیوسته قائم

ص: ۴۰۱

-۱) [\(۱\)\)](#) أصل: أشياء.

-۲) [\(۲\)\)](#) أصل: پاش.

-۳) [\(۳\)\)](#) أصل: أشياء.

-۴) کذا في أكثر النسخ الذي رأيناه [کذا] والأظهر عندي أن يكون هكذا - والوجه واضح -: ظهور جملة أشیا [أصل: أشياء] به ند است ولی حق را نه مانند [و] نه ضد است. (منه).

-۵) ک و م: دانی. ن: دانم.

-۶) يعني اگر خورشید حرکت نداشتی معلوم نبود که نور آفتاب از اوست. (منه).

کسی کو عقلِ دوراندیش دارد بسی سرگشتنگی در پیش دارد

ز دوراندیشی عقلِ فضولی یکی شد فلسفی دیگر حلولی

خرد را نیست تابِ نورِ آن روی برو از بهر او چشمِ دگر جوی

دو چشمِ فلسفی چون بود آخوَل^(۱) ز وحدت دیدنِ حق شد مُعطل

ز ناینائی آمد رای تشبیه ز یک چشمی است إدراکاتِ تنزیه

تناسخ زان سببِ کفر است و باطل که آن از تنگِ چشمی گشته حاصل

چو أَكْمَهْ بِي نصِيبِ از هر کمال است کسی را کو^(۲) طریقِ اعتزال است

کلامی^(۳) کو ندارد ذوقِ توحید به تاریکی دَر است از غَیْمِ تقلید

رَمَدْ دارد دو چشمِ أَهْلِ ظاهر که از ظاهر نبیند جُز مظاهر

از او هرچه بگفتند از کم و بیش نشانی داده اند از دیده خویش

منزهٔ ذاتش از چند و چه و چون تعالیٰ شانهَ عَمَّا يَقُولُون!

[سؤال]

کدامین فکر ما را شرطِ راه است؟ چراً گه طاعت و گاهی گناه است؟

[جواب]

در آلا فکر کردن شرطِ راه است ولی در ذاتِ حقِ محضِ گناه است

بود در ذاتِ حقِ اندیشه باطلِ محالِ محضِ دان تحصیلِ حاصل

چو آیات است روشن گشته از ذات نگردد ذاتِ او روشن ز آیات

همه عالم ز نورِ اوست پیدا کجا او گردد از عالمِ هویدا

ص: ۴۰۲

۱-(۱)) آنکه دو بیند یک چیز را.(منه).

۲- (۲)) ک و م: کسی کاو را و همین صواب است.

۳- (۳)) اهل علم کلام.(منه).

نگنجد نور او [\(۱\)](#)اندر مظاہر که سُبحاتِ جلالش هست قاهر

رها کن عقل را، با حق همی باش که تابِ خور [\(۲\)](#)ندارد چشمِ خفّاش

در آن موضع که نورِ حق دلیل است چه جای گفتگویِ جبرئیل است

فرشته گرچه دارد قُرب در گاه نگنجد در مقام «لَيْ مَعَ اللَّهِ» [\(۳\)](#)

چو نور او مَلَك [را] پَر بسوزد خرد را جمله با او سر [\(۴\)](#)بسوزد

بود نورِ خرد در ذاتِ انور بسانِ چشمِ سر در چشمۀ خور

چو مُبَصِّر با بصر نزدیک گردد بصر ز ادراکِ او تاریک گردد

سیاهی گر بدانی نورِ ذات است به تاریکی درون، آبِ حیات است

سیه چُز قابضِ نورِ بصر نیست نظر بگذار کاین جایِ نظر نیست

چه نسبت خاک را با عالمِ پاک که إدراک [است] عجز از درکِ إدراک [\(۵\)](#)

سیه روئی ز ممکن در دو عالمِ جدا هرگز نشد و اللہ أعلم

سود الوجه فی الدّارین درویش سوادِ اعظم آمد بی کم و بیش

چه می گوییم که هست این نکته باریک شِبِ روشن میانِ روزِ تاریک

ص: ۴۰۳

-۱) در أصل «او» مکرر نوشته شده است.

-۲) خورشید.(منه).

-۳) إشاره به حدیث «لَيْ مَعَ اللَّهِ وَقْتٌ لَا يَسْعَنِ فِيهِ مَلَكٌ مَقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مَرْسُلٌ». (منه). می گوییم: از برای این حدیث، نگرفته فرنگ، مؤثرات متون عرفانی، ص ۴۵۲.

-۴) کذا فی الأصل. م و ک: پا و سر. و همین صواب است.

-۵) إشاره بـ: «العجز عن الإدراك إدراك». (منه). می گوییم: این سخن به صورت «العجز عن درکِ الإدراكِ إدراك» در متون صوفیانه بسیار آمده است. (نگرفته فرنگ، مؤثرات متون عرفانی، ص ۳۲۱).

در این مشهد که آثار^(۱) تجلی است سخن دارم ولی ناگفتن اولی است

[تمثیل]

اگر خواهی که بینی چشمۀ خور ترا حاجت فتد با جسم دیگر

چو چشم سر ندارد طاقت و تاب توان خورشید تابان دید در آب

از او چون روشنی^(۲) کمتر نماید در إدراکِ تو حالی می فزاید

عدم آئینه هستی است مطلق کز او پیداست عکسِ تابشِ حق

عدم چون گشت هستی را مقابل در او عکسی شد اندر حال حاصل

شد آن وحدت ازین کثرت پدیدار یکی را چون شمردی گشت بسیار

إلى أن قال:

حقیقت کهربا، ذاتِ تو کاه است اگر گوئی^(۳) توئی نبود چه راه است

تجّلی گر رسد بر کوهِ هستی شود چون خاک ره^(۴) هستی ز پستی

گدائی گردد از یک جذبه شاهی به یک لحظه دهد کوهی به کاهی

برو اندر پی خواجه^(۵) به اسری^(۶) تفرج کُن همه آیاتِ کبری

برون آی از سرایِ أمّ هانی^(۷) بگو مطلق حدیث «من رانی»

ص: ۴۰۴

-۱) (۱)) ک و م: انوار.

-۲) (۲)) أصل: رشنی.

-۳) (۳)) ک و م: کوه.

-۴) (۴)) أصل: را.

-۵) (۵)) حضرت رسالت(ص). (منه).

-۶) (۶)) قاعده‌تا و برغم این إملا- باید «إسرا» خواند.

-۷) (۷)) إشارتی است به معراج حضرت پیامبر[صلی الله علیه و آله] که به روایتی از خانهِ أمّ هانی- خواهر علی(ع)- آغاز شد؛ و

سخن رسول اکرم [صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم] که فرمود: من رآنی فقد رأی الحق.« (مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، ص ۱۲۹).

گذاری کن ز کافِ کنج (۱) کونین نشین بر قافِ قُربِ قابِ قوسین

إلى أن قال:

[سؤال]

که باشم من؟ مرا از من خبر کُن چه معنی دارد اندر خود سفر کُن؟

[جواب]

دگر کردی سؤال از من که من چیست مرا از من خبر کُن تا که من کیست

چو هست مطلق آید در إشارت به لفظ «من» کُنند از وی عبارت

حقیقت کز تعیین شد معین تو او را در عبارت گفته ای «من»

من و تو عارض ذات وجودیم مشبکهای (۲) مشکاه وجودیم

همه یک نور دان أشباح و أرواح گه از آئینه پیدا، گه ز مصباح

تو گوئی لفظ من در هر عبارت به سوی روح می باشد إشارت

چو گردی پیشوای خود خرد را نمی دانی ز جزو خویش خود را

برو ای خواجه! خود را نیک بشناس که نبود فربهی (۳) مانند آماس (۴)

من و تو برتر از جان و تن آمد که این هر دو ز اجزای من آمد

به لفظ من نه إنسان (۵) است مخصوص که تا گوئی بدان جان است مخصوص

یکی ره برتر از گون و مکان شو جهان بگذار و خود در خود جهان (۶) شو

ص: ۴۰۵

-۱)) کذا فی الأصل. م: کنج ک: گنج.

-۲)) أصل: مشبکلهای.

-۳)) چاقی به اصطلاح این زمان. (منه).

-۴)) بادداشت. (منه).

-٥) (٥) أصل: انشان.

-٦) (٦) ک و م: نهان. ح و ن مطابق متن ماست.

ز خط و همی [بی‌های هویت (۱)] دو چشمی می‌شود در وقت رؤیت

نماند در میانه رهرو و راه چو های هو شود ملحق به الله

بود هستی بهشت، إمکان چو دوزخ من و تو در میان مانند بربزخ

چو برخیزد تو را این پرده از پیش نماند نیز حکم مذهب و کیش

همه حکم شریعت از من و تست که آن بربسته جان و تن تست

من و تو چون نماند در میانه چه کعبه، چه کنش (۲)، چه دیرخانه

تعیین نقطه و همی است بر عین چو عینت گشت صافی غین شد عین

دو خطوه بیش نبود راه سالک (۳) اگرچه دارد او چندین مهالک

یک از های هویت در گذشتن دوم صحرای هستی در نوشتن

تو آن جمعی که عین وحدت آمد تو آن واحد که عین کثرت آمد

کسی این سر شناسد کو گذر کرد ز جزوی سوی کلی یک سفر کرد

إلى أن قال:

زمان خواجه (۴) وقت استوا بود که از هر ظل و ظلمت مصطفی بود

به خط استوا بر قامت راست ندارد سایه پیش و پس چپ و راست

چو کرد او بر صراط حق إقامت به أمر فاشتقم (۵) می‌داشت قامت

نبودش سایه کو دارد (۶) سیاهی (۷) زهی نور خدا، ظل الله!

ص: ۴۰۶

-۱) ک: ز خط و همی و های هویت.

-۲) ک و م: کنشت. ن مطابق متن است.

-۳) گوشۀ چشمی دارد به: «خطوتان» (خطوتین) و قد وصل (وصلت) (نگره: فرهنگ مؤثرات متون عرفانی، ص ۲۳۰).

-۴) خاتم الأنبياء (ص). (منه).

-۵) ناظر است به: قرآن کریم، س ۱۱، آی ۱۱۲.

-۶) أصل: رازد.

-۷) إشاره إلى أنَّ الْبَيْ (ص) لم يكن له ظِلٌّ. (منه). -

ورا قبله میانِ غرب و شرق (۱) است ازان رو در میانِ نور غرق است

به دستِ او چو شیطان شد مسلمان به زیر پایِ او شد سایه پنهان (۲)

مراتب جمله زیر پایه اوست وجودِ خاکیان از سایه اوست

ز نورش شد ولايت سایه گستر مشارق با مغارب شد برابر

ز هر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد يكى ديگر مقابل

كنون هر عالمي باشد ز امت رسولی را مقابل در تبوت (۳)

نبی چون در تبوت بود اکمل بود از هر ولی ناچار افضل

ولایت شد به خاتم جمله ظاهر بر اول نقطه هم ختم آمد آخر

از او عالم شود پُر امن و إيمان جماد و جانور يابد از او جان

بود از سرّ وحدت واقفِ حق درو پیدا نماید وجهِ مطلق

[سؤال]

ص: ۴۰۷

۱- (۱)) أصل: شرق و غرب. همچنین است که!

۲- (۲)) مصراج یکم ناظر به سخنی است منقول از نبی اکرم-صلی الله علیه و آله و سلم-از این قرار: «اسلام شیطانی علی یدی» (فرهنگ مؤثرات متون عرفانی، ص ۴۹).

۳- (۳)) شاید إشاره باشد به: «علماء أمّتى كأنبياء بنى إسرائيل». (منه). می گوییم: روایت مورد إشارة ماتن، مورد توجه صوفیان بوده است و در متون صوفیانه پر به کار رفته (نگر: فرهنگ مؤثرات متون عرفانی، ص ۳۲۹).

که[شد] بر سر وحدت واقف آخر؟ شناسایی چه [\(۱\)](#) آمد عارف آخر؟

[جواب]

کسی بر سر وحدت گشت واقف که او واقف نشد اندر موافق

دل عارف شناسای وجود است وجود مطلق او را در شهود است

بجز هست حقیقی، هست نشناخت و یا هستی که هستی پاک در باخت

ز هستی تا بود هستی برو شین نیابد علم عارف صورت عین

وجود تو همه خار است و خاشاک برون انداز از خود [\(۲\)](#) جمله را پاک

برو تو [\(۳\)](#) خانه دل را فروروب مهیا کن مقام و جای محبوب

چو تو بیرون روی [\(۴\)](#) او اندر آید به تو بی تو جمال خود نماید

تا این که می فرماید:

توئی تو [\(۵\)](#) نسخه نقشِ إلهی بجو از خویش هرچیزی که خواهی

[سؤال]

کدامین نقطه را نطق است أنا الحق؟ چه گوئی هرزه‌ای بود آن مزبّق [\(۶\)](#)؟

ص: ۴۰۸

-۱ - (۱)) أصل: چو.

-۲ - (۲)) م و ک: اکتون.

-۳ - (۳)) أصل: تا.

-۴ - (۴)) ماتن، در أصل، بالای «روی» نوشته است: «شوی». م و ک: شدی.

-۵ - (۵)) أصل: تو بی تو.

-۶ - (۶)) از زبیق. کنایه از روشن. (منه). می نویسم: توضیح فوق از ماتن ظاهرا ناظر به این گفتار بعض شرح است که: «مزبّق به معنی زبیق کرده شده. در هم مزبّق یعنی در همی که به زبیق روشن کرده شده و مانند نقره سفید و روشن شده است. در اینجا مراد حسین بن منصور حلّاج است که به زبیق نور-

أَنَا الْحَقُّ كَشْفِ أَسْرَارِ اسْتَ مَطْلُقٌ بِعِزْ حَقٍ كَيْسَتْ تَا گُوِيدَ أَنَا الْحَقُّ؟!

همه ذرّاتِ عالم همچو منصور تو خواهی مست گیر و خواه مخمور

در این تسبیح و تهلیل اند دائم بدین معنی همه باشند قائم

اگر خواهی که گردد بر تو آسان وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ (۱) را يَكْرِه فروخوان

چو کردی خویشتن را پنه کاری تو هم حَلَاج وار این دَم برأری

برآور پنه پندارت از گوش ندای واحد القهار بنیوش

ندا می آید از حق بر دوامت چرا گشتی تو موقوفِ قیامت

در آ در وادیِ آئِمَنَ که ناگاه درختی گویدت: إِنَّمَا اللَّهُ (۲)

روا باشد أَنَّا اللَّهُ (۳) از درختی چرا (۴) بنَوَد روا از نیک بختی؟!

هرآنکس را که اندر دل شکی نیست یقین داند که هستی جُز یکی نیست

أَنَّا لَيَتَ بُودَ حَقَ را سزاوار که هو غیبست و غایب و هم [و] پندار

جنابِ حضرتِ حق را دوئی نیست در آن حضرت من و ما و توئی نیست

من و ما و تو و او هست یک چیز که در وحدت نباشد هیچ تمیز

هرانکو خالی از خود چون خلا (۵) شد أَنَّا الْحَقُّ اندر او صوت و صدا شد

شود با وجه باقی غیر هالک یکی گردد سلوک و سیر و سالک

ص: ۴۰۹

۱- (۱)) إِشَارَهُ بِهِ آيَهُ شَرِيفَهُ «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» [س ۱۷ ي ۴۴] (منه).

۲- (۲)) ناظر است به: قرآن کریم، س ۲۸، ي ۳۰.

۳- (۳)) أصل: أنا الله بالالى لله نيز ماتن «الحق» نوشه.

۴- (۴)) أصل: چر.

-۵) جای «خلا» در اصل بیاض است. از ک و م افزوده شد.

حلول و اتحاد آنجا مُحال است که در وحدت دوئی عین ضلال است

حلول و اتحاد از غیر خیزد ولی وحدت همه از سیر خیزد

تعین بود کز هستی جدا شد نه حق بندۀ، نه بندۀ[۱] او (۱) خدا شد

وجودِ خلق و کثرت در نمود است نه هرج آن می نماید عین بود است

[تمثیل]

بنه آئنه ای اندر برابر در او بنگر بین آن شخص دیگر

یکی ره بازبین تا چیست آن عکس نه این است و نه آن، پس چیست آن عکس

چو من هستم به ذاتِ خود معین ندامن تا چه باشد سایه من

عدم با هستی آخر چون شود ضم نباشد نور و ظلمت هر دو با هم

چو ماضی نیست مستقبل مه و سال چه باشد غیر از آن یک نقطه حال

یکی نقطه است و همی گشته ساری تو آن را نام کرده نهر جاری

عرض فانیست، جوهر زو مرگ بگو کی بود یا خود کو مرگ

ز طول [و] عرض وز عمق است اجسام وجودی چون پدید آمد ز أعدام؟!

از این جنس است أصل جمله عالم چو دانستی بیار إیمان، فالزم

جز از حق (۲) نیست دیگر هستی الحق هو الحق گوی گر خواهی أنا الحق

نمود وهمی از هستی جُدا کُن نه این بیگانه، خود را آشنا کُن

ص: ۴۱۰

۱- (۱)) بالای «او» در أصل، «با» نوشته شده است.

۲- (۲)) در متن به جای «از حق»، ماتن، «الخلق» نوشته است؛ سپس «ز حق» را بالایش افزوده. کنارش نیز کلمه ریزی است که خوانده نمی شود و به نظیر آن پیشتر إشاره شد که آن هم نامقروء بود.

چرا مخلوق را گویند واصل سلوک و سیر او چون گشت حاصل

وصالِ حق ز (۱) خلقیت جدائی است ز خود بیگانه گشتن، آشنایی است

چو ممکن گردد امکان بر夫شاند بجز واجب دگر چیزی نماند

وجودِ هر دو عالم چون خیال است که در وقتِ بقا عین زوال است

نه مخلوقست آنکو گشت واصل نگوید (۲) این سخن را مرد کامل

عدم کنی راه یابد اندرین باب؟! چه نسبت خاک را با رب ارباب (۳)؟!

عدم چبود که با حق واصل آید وزو سیر و سلوکی حاصل آید؟

اگر جانت شود زین معنی آگاه بگوئی (۴) در زمان استغفار اللہ

تو معلوم و عدم پیوسته ساکن به واجب کی رسد معلوم ممکن؟!

إلى، أن قال-ره.-.

وجود اندر کمال خویش ساری است تعین ها امور اعتباری است

أمور اعتباری نیست موجود عدد بسیار و یک چیز است محدود

جهان را نیست هستی جُز مجازی سراسر کار او لَهُو است و بازی

تمش

بخاری مرتفع گردد ز دریا به امر حق فروبارد به صحرا (۵)

شاعر آفتاب از چرخ چارم بر او افتاد شود ترکیب باهم

١١١

۱-۱) در **أصا** ماتن بالای «ز» نه شته است: «که».

۲-۲) در اصل حرف یکم یه نقطه است.

-٣) ناظر به: «ما لِلْتَّرَابِ وَ رَبُّ الْأَرْبَابِ؟!» (فرهنگِ مؤثرات متون عرفانی، ص ٤٦٩).

-٤) أصل: بگو.

-٥) أصل: صحراء.

گند گرمی دگر ره عزم بالا در آویزد بدو آن آب دریا

چو با ایشان شود خاک و هوا ضم برون آید نبات سبز و خرم

غذای جانور گردد ز تبدیل خوراد انسان [و] یابد باز تحلیل

شود یک نقطه و گردد در اطراف وزان انسان شود پیدا دگر بار

چو نور نفس گویا در تن آمد یکی جسم لطف و روشن آمد

شود طفل و جوان و کهل [و] کم پیر (۱) بداند عقل و رای و علم و تدبیر

رسد آنگه اجل از حضرت پاک رود پاکی به پاکی، خاک با خاک

همه اجزای عالم چون نباتند که یک قطره ز دریایی حیاتند

زمان چون بگذرد بر وی شود باز همه انجام ایشان همچو آغاز

رود هریک ز ایشان سوی مرکز که نگذارد طبیعت سوی (۲) مرکز

چو دریائیست وحدت لیک پُرخون کزو خیزد هزاران موج مجنون

تا آنکه می گوید:

وصال ممکن و واجب به هم چیست؟ حدیث قرب و بعد [و] بیش و کم چیست؟

[جواب]

ز من بشنو حدیث بی کم و بیش ز نزدیکی تو دور افتادی از خویش

چو هستی ظهوری در عدم شد از آنجا قرب و بعد و بیش و کم شد

قریب آنست کو را رش نور است بعید آن نیستی کز هست دور است

اگر نوری ز خود بر تو رساند ترا از هستی خود وارهاند

چه حاصل مر تو را این بود نابود کزو گاهیت خوف و گه رجا بود

-۱)) کذا فی الأصل. ک نیز چنین است.

-۲)) کذا فی الأصل. ک و م:خوی.

نترسدنزو کسی کو را شناسد که طفل از سایه خود می هرارد

نماند خوف اگر گردی روانه نخواهد اسب تازی تازیانه

تو را از آتشِ دوزخ چه باکست که از هستی تن و جانِ تو پاکست

ز آتش زر خالص برفروزد چو [\(۱\)غشی](#) نبود اندر وی چه سوزد

ترا غیر از تو چیزی نیست در پیش و لیکن از وجودِ خود بیندیش

اگر در خویشن گردی گرفتار حجابِ تو شود عالم به یک بار

توئی در روز [\(۲\)هستی](#) جرهِ أسفل توئی با نقطه وحدت مقابل

تعین های عالم بر تو طاریست از آن گوئی چو شیطان همچو من کیست؟

از آن گوئی مرا خود اختیار است تنِ من مرگب و جانم سوار است

زمامِ تن به دستِ جان نهادند همه تکلیف بر من زان نهادند

ندانی کین ره آتش پرست است همه این آفت و شومی ز هست است

کدامین اختیار ای مردِ جاهل کسی را کو بود بالذات باطل؟

چو بود تُست یکسر همچو نابود نگوئی کاختیارت از کجا بود؟

کسی کو [را] وجود از خود نباشد به ذاتِ خویش نیک و بد نباشد

که را دیدی تو اندر جمله عالم که یک دم شادمانی یافت بی غم؟

که را شد حاصل آخر جمله عالم که ماند اندر کمالی تا به جاوید؟

مراتب باقی [و] اهلِ مراتب به زیر امر حق و الله [\(۳\)غالب](#)

مؤثر حق شناس اندر همه جای ز حد خویشن بیرون منه پا

ز حالِ خویشن پرس این قدر چیست؟ وزانجا بازدان کاهم قدر کیست؟

-١) أصل: چه.

-٢) کذا فی الأصل. ک و م: دُور.

-٣) أصل: الله.

هرآنکس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود [\(۱\)](#) کو مانند گبر است [\(۲\)](#)

چنان کان گبر یزدان و اهرمن گفت همین نادانِ أحمق ما و من گفت

به ما أفعال را نسبت مجازیست نسب خود در حقیقت لهو و بازیست

نبودی تو که فعلت آفریدند تو را از بهر کاری برگزیدند

به قدرت بی سبب دارای مطلق به علمِ خویش حکمی کرده مطلق

مقدّر گشته پیش از جان [\(۳\)](#) و از تن برای هر یکی کاری معین

یکی هفصد هزاران ساله طاعت به جا آورد، کردش طوق لunt

دگر از معصیت نور و صفا دید چو توبه کرد نام اصطفا دید

عَجَبٌ تر آنکه این از ترکِ مأمور شد از الْطَافِ حق مرحوم و مغفور

مران دیگر ز منهی گشت ملعون زهی فعلِ تو بی چند و چه و چون

جنابِ کبریائی لا أُباليست متزه از قیاساتِ خیالی است

چه بود اندر أزل ای مردِ ناؤهل! که این شد با محمد، آن أبو جهل؟!

کسی کو با خدا چون و چرا گفت چو مُشْرِك حضرتش را ناسزا گفت

ورا زیبد که پُرسد از چه و چون نباشد اعتراض از بنده موزون

خدواندی همه در کبریائی است نه علّت لائقِ فعلِ خدائی است

سزاوارِ خدائی لطف و قهر است و لیکن بندگی در فقر و جبر است

کرامت آدمی را اضطرار است نه آن کو را نصیبی ز اختیار است

نبوده هیچ چیزش هرگز از خود پس آنگه پُرسدش از نیک و از بد

ص: ۴۱۴

۱-(۱)) أصل: گفتا؛ و ماتن بالای آن «فرمود» نوشته.

- ۲) نظر شیخ محمود شبستری به این حدیث است: «القدریه مجوس هذه الأمة» (فرهنگ مؤثرات متون عرفانی، ص ۳۵۹).
- ۳) أصل:جا.

ندارد اختیار و گشته مأمور زهی مسکین که شد مختار و مجبور [\(۱\)](#)

إلى أن قال:

نكاح معنوی افتاد در دین جهان را نفسِ کُلّی داد کایین

از ایشان می پدید آمد [\(۲\)](#) فصاحت علوم [و] نطق و أخلاق و صباحث

ملاحت از جهان بی مثالی درآمد همچو رُنْد لَا بَالِی

به شهرستانِ نیکوئی عَلَم زد همه ترتیب عالم را به هم زَد

گهی بر رخش حسن او سوار [\(۳\)](#) است گهی با تیغ نطق آبدار است

چو در شخص است، گویندش: ملاحت چو در نطق است، گویندش: فصاحت

ولی و شاه و درویش و پیمبر همه در تحت حکم او مُسَخَّر

درون حسن روی نیکوان چیست نه آن حسنت تنها گوی آن چیست

بعز از حق نیاید دلربائی [\(۴\)](#) که شرکت نیست کس را در خُدائی [\(۵\)](#)

تا اینکه گوید:

به عادت حالها با خوی گردد به مدّت میوه ها خوشبوی گردد

از آن آموخت إنسان پیشه ها را وزان تركیب کرد اندیشه ها را

ص: ۴۱۵

-۱) در این بحث از جبر و اختیار، شیخ محمود شبستری پاره ای حق و باطل را به هم آمیخته که نقدِ یکایک آنها و جزء جزء اقوال او مجالی دیگر می طلبد. قولِ مختارِ محققان در این باب همان است که: «لا جبر و لا تفویض، بل أمر بين الأمرين».

-۲) ک و م: آید.

-۳) ک و م: شهسوار.

-۴) ماتن بالای این مصraig نوشه است: «جز از حق می نیاید دلربائی».

-۵) إشاره به حدیث «لا مؤثر في الوجود إلا الله». منه. می گوییم: «لا مؤثر في الوجود إلا الله» را، اسفراینی، صاحب آثار العرفان (ص ۲۱۰)، به عنوان «آنچه حکماً گفته اند» یاد کرده است.

همه أفعال و أقوال مُدَخَّر هويدا گردد اندر روزِ محشر

چو عريان [\(۱\)](#) گردي از پيراهنِ تن شود عيب و هنر يك باره روشن

تنت باشد و ليكن بي گدورت که بنمايد از او چون آب صورت

همه پيدا شود آنجا ضمائر فروخوان آيه «تبلي السّرائِر» [\(۲\)](#)

دگر باره به وفقِ عالم خاص شود [\(۳\)](#) أخلاقِ تو أجسام و أشخاص

چنان کز قوتِ عنصر در اينجا مواليٰ سه گانه گشت پيدا

همه أخلاقِ تو در عالمِ جان گهی أنوار گردد گاه نيران

تعين مرتفع گردد ز هستي نماند در نظر بالا و پستي

نماند مرگ تن در دارِ حيوان [\(۴\)](#) به يکرنگي برآيد قالب و جان

بود پاي و سر و چشمِ تو چون دل شود صافی ز ظلمت صورتِ گل

کند هم نورِ حق بر تو تجلیٰ بياني بي جهت حق را تعاليٰ

دو عالم را همه برهم زني تو ندانم تا چه مستوي ها گُندي تو

«سَقْهُمْ رَبَّهُمْ» [\(۵\)](#) چهود يئنديش طهوري چيست؟ صافی گشتنِ خويش

زهی شربت، زهی لذت، زهی ذوق! زهی دولت، زهی حيرت، زهی شوق!

خوش آن دم که ما بي خويش باшим غنی مطلق و درويش باшим

نه دين، نه عقل، نه تقوى، نه إدراك فتاده مست و حيران بر سرِ خاك

ص: ۴۱۶

۱- (۱)) أصل: عريا.

۲- (۲)) در قرآن کريم (س ۸۶، آی ۹) از روزِ رستاخيز به عنوان «يوم تبلي السرآئر» سخن رفته است.

۳- (۳)) أصل: شو.

۴- (۴)) کذا في الأصل. ک: نماند مرگ اندر دار حيوان. م: نماند مرگت اندر دار حيوان.

۵- (۵) ناظر است به: قرآن کریم، س، ۷۶، ی، ۲۱.

بهشت و حور و خُلد اینجا چه سنجد؟! که بیگانه در آن خلوت نگنجد

چو رویت دیدم و خوردم از آن می ندانم تا چه خواهد شد پس از وی؟

پی هر مستی [ی] باشد خماری در این اندیشه دل خون گشت باری

[سؤال]

قدیم و مُحدَث از هم چون جُدا شد که این عالَم شد [\(۱\)](#) آن دیگر خدا شد

[جواب]

قدیم و مُحدَث از هم خود جدا نیست که او هستی است و [\(۲\)](#) باقی دائمًا نیست

همه آنست و این مانند عنقاست جُز از حق جمله اسم بی مسمّاست

عدم موجود گردد، این محالست وجود از روی هستی لایزال است

نه آن این گردد و نه این شود آن همه اشکال گردد بر تو آسان

جهان خود جمله أمر اعتباریست چون آن یک نقطه کاندر دور ساریست

برو یک نقطه آتش بگردان که بینی دائره از سرعت آن

یکی گرد شما آید بناچار [\(۳\)](#) نگردد واحد از اعداد بسیار

حدیث ما سوی الله را رها کن به عقل خویش این را زو جدا کن

ص: ۴۱۷

۱- (۱)) أصل: +و.

۲- (۲)) کذا فی الأصل. این واو در ک و م نیست، و بودنش مستلزم آن است که تاء پیش از آن دزدیده خوانده شود.

۳- (۳)) کذا فی الأصل: ک: یکی گردد شمار آید بناچار. م: یکی گر در شمار آید بناچار.

چه شک داری در این کین چو خیالست که [با] وحدت دوئی عین مُحالست

عدم مانند هستی بود یکتا همه کثرت ز نسبت گشت پیدا

ظهور اختلاف از کثرت و شان شده پیدا ز [\(۱\) بوقلمون](#) إمكان

وجود هر یکی چون بود واحد به وحدائیت حق گشت شاهد

[سؤال]

چه خواهد مرد معنی زان عبارت که دارد سوی چشم و لب إشارت

چه جوید از رُخ و زُلف و خط و خال کسی کاندر [\(۲\) مقامات](#) است و أحوال

[جواب]

هر آن چیزی که از عالم عیانست چو عکسی زآفتاب آن جهان است

جهان خود زلف و خال و خط و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست [\(۳\)](#)

إلى أن قال:

نگر کز چشم شاهد چیست پیدا رعایت کن لوازم را در آنجا

ز چشمش خواست بیماری و مستی ز لعلش نیستی در تحت هستی

ز چشم اوست دلها مست و مخمور ز لعل اوست جانها جمله مستور

ز چشم او همه دلها جگرخوار لب لعلش شفای جان بیمار

به چشمش گرچه عالم در نیاید لبیش هر ساعتی لطفی نماید

دمی از مردمی دلها نوازد دمی بیچارگان را چاره سازد

به شوخی جان دماد در آب و در خاک به دم دادن زند آتش در أفلاك

ص: ۴۱۸

-٢) أصل: كاند.

-٣) این همان است که گفته اند: «لیس فی الإمكان أبدع ممّا كان».

از او هر غمزه دام[و]دانه ای شد وزو هر گوشه ای میخانه ای شد

ز غمزه می دهد هستی به غارت به بوسه می کند بازش عمارت

ز چشمش خونِ ما در جوش دائم ز لعلش جانِ ما مدهوش دائم

به غمزه چشم او دل می رباید به عشوه [\(۱\)](#) لعلِ او جان می فراید

چو از چشم و لبشن جوئی کناری مر این گوید که نه آن گوید آری

ز غمزه عالمی را کار سازد به بوسه هر زمان جان می نوازد

از او یک غمزه و جان دادن از ما وزو یک بوسه و استادن از ما

چو از چشم و لبشن اندیشه کردند جهانی می پرستی پیشه کردند

به چشمش در نیاید جمله هستی در او چون آید آخر خواب و مستی؟!

وجودِ ما همه مستی است یا خواب چه نسبت خاک [\(۲\)](#) را با ربِ أرباب؟!

خرد دارد از این گونه صد اشگفت [\(۳\)](#) «وَ لِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي [\(۴\)](#) چرا گفت؟!

حدیثِ زلفِ جانان بس دراز است چه شاید گفت ازان کان جای راز است

مپرس از من حدیثِ زلفِ پُرچین مجبانید زنجیرِ مجانین

ز قدش راستی گفتم سخن دوش سرِ زلفش مرا گفتا: فروپوش

کجی بر راستی زو گشت غالب وزو در پیچش آمد راهِ طالب

همه دلها از او گشته مُسلسل همه جانها از او بوده مُقلفل [\(۵\)](#)

صفحه ۴۱۹:

-۱) [\(۱\)](#)) اصل: عشو.

-۲) [\(۲\)](#)) اصل: خواب.

-۳) [\(۳\)](#)) ماتن روی «صد»، «م» نوشته و روی «گونه»، «خ». قاعده تا مراد آن است که -مقدم و مؤخر- چنین بخوانیم: «خرد دارد صد از این گونه اشگفت». ضبط ک مطابق متن است. م: خرد دارد ازین صد گونه اشگفت.

- ۴) ناظر است به قرآن کریم، س، ۲۰، ه، ۳۹.
- ۵) «مقلقل» یعنی بیقرار و مضطرب و متحرّک.

مُعَلَّق صد هزاران دل ز هر سو نشد يك دل برون از حلقة او

اگر زلفین خود را بر فشاند به عالم دار، يكی کافر نماند

و گر بگذاردش (۱) پيوسته ساكن نماند در جهان يك نفسم مؤمن

چو دام فتنه می شد چنبر او به شوخی باز کرد از تن سر او

اگر زلفش بُریده شد چه غم بود؟ که گر شب کم شد اندر روز افزود

چو او بر کاروانِ عقل ره زد به دستِ خویشن بر وی گره زد

نيايد (۲) زلف او يك لحظه آرام گهی با م (۳) آورد، گاهی کند شام

ز روی و زلف خود صد روز و شب کرد بسی بازيچه های بو العجب کرد

تا آنجا که می گويد:

از آن حال دل پُرخون تباہست که عکس نقطه خال سیاهست

ز خالش حال دل جُز خون شدن نیست کزان منزل ره بیرون شدن نیست

به وحدت در نباشد هیچ کثرت دو نقطه بَنَود اندر أصل وحدت

ندام خال او عکس دل ماست و يا دل عکس خال روی زیباست

ز عکس خال او دل گشت پیدا و يا عکس دل آنجا شد هویدا

دل اندر روی او يا اوست در دل به من پوشیده (۴) شد اين کار مشکل

گهی چون چشم مخمورش خراب است گهی چون زلف او در اضطراب است

گهی روشن چو آن روی چو ماہ است گهی تاریک چون خال سیاه است

ص: ۴۲۰

-۱-(۱)) أصل: بگذاش (با حرف يكم بي نقطه).

-۲-(۲)) کذا في الأصل (و فيه قراءه). م و ک: نيايد.

-٣) (٣) يعني صبح.(منه).

-٤) (٤) أصل:پوشید.

گهی مسجد بود، گاهی کنیست است گهی دوزخ بود، گاهی بهشت است

گهی برتر شود از هفتم افلاک گهی افتاد به زیر توده خاک

پس از زهد و ور عگردد دگر بار شراب و شمع و شاهد را طلبکار

[سؤال]

شراب و شمع و شاهد را چه معنی است؟ خراباتی شدن آخر چه دعویست؟

[جواب]

شراب و شمع و شاهد عین معنی است که در هر صورتی او را تجلی است

إلى أن قال:

ز رویش پرتوى چون بر مئ افتاد بسى شکل حبابى بر وئ افتاد

جهان و جان بر او شکل حبابست حبابش أوليائى را قباب است [\(۱\)](#)

شده زو عقل کل حیران و مدهوش فتاده نفس کل را حلقه در گوش

همه عالم چو [\(۲\)](#) يك ميخانه اوست دل هر ذره اي پيمانه اوست

خرد مست و ملایک مست و جان مست هوا مست و زمین مست و زمان مست

فلک سرگشته از وئ در تکاپوی هوا در دل به اميد يكى بوی

إلى قوله:

خرابات از مقام بي مثاليسست مقام عاشقان لا^أباليست

خرابات آشيان مرغ جان است خرابات آستان لامكان است

خراباتی خراب اندر خراب است که در صحرای او عالم سرابست

ص: ۴۲۱

(۱) ناظر است به: «أوليائي تحت قبابي...» (نگر: فرهنگ مؤثرات متون عرفانی، ص ۱۶۶).

۲-۲) ماتن بالای «چو» نوشته است: «چه».

خراباتی است بی حد و نهایت نه آغازش کسی دیده نه غایت

اگر صد سال در وی می شتابی نه خود را و نه کس را بازیابی

گروهی اندر [\(۱\)](#) او بی پا و بی سر همه نه مؤمن و نه نیز کافر

شراب بی خودی در سر گرفته به ترک جمله خیر و شر گرفته

شرابی خورده هر یک بی لب و کام فراغت یافته از ننگ و از نام

حدیث ماجراي شطح و طامات خیال خلوت و نور و کرامات [\(۲\)](#)

به بوی دردی [\(۳\)](#) از دست داده ز ذوق نیستی مست اوفتاده [\(۴\)](#)

عصا و رکوه [\(۵\)](#) و تسبيح و مسواك گرو کرده به دردی جمله را پاک

ميان آب و گل افтан و خيزان به جاي اشك خون از دیده ريزان

گهی از سرخوشی در عالم ناز شده چون [\(۶\)](#) شاطران گردان برا فراز [\(۷\)](#)

گهی از روسياهی سر به دیوار گهی از سرخ روئی بر سر دار

گهی از در سماع شوق جانان شده بی پا و سر چون چرخ گردان

به هر نغمه که از مطرب شنیده بدو وجدی از آن عالم رسیده

سماع جان نه آخر صوت و حرف است که در هر پرده ای سر شکرف است

صف: ۴۲۲

-۱) [\(۱\)\)](#) أصل:اند.

-۲) ماتن بالاي «کرامات»نوشته است:«کمالات».

-۳) [\(۳\)\)](#) أصل:ببوئی دردی.

-۴) [\(۴\)\)](#) أصل:افتاده.

-۵) «رکوه» کوزه چرمین را گویند. صوفیه همواره در سفرها رکوه ای با خویش می داشته اند. (نگر: اسرار التوحید، تصحیح شفیعی کدکنی، ص ۶۳۵).

-۶) [\(۶\)\)](#) أصل: چون چون (در هر دو مورد حرف یکم بی نقطه است).

۷) گردن افزار. ن مطابق متن ماست.

ز سر بیرون کشیده دلچی دَه توی مجرّد گشته از هر رنگ [و] هر بوی

فروشته بدان صافِ مروق همه رنگِ سیاه و سبزِ ازرق

یکی پیمانه خورده از می صاف شده زان صوفی صافی ز او صاف

به جان خاکِ مزابل پاک رُفته ز هرچ آن دیده از صد یک نگفته

گرفته دامنِ رندانِ خمّار ز شیخی و مریدی گشته بیزار

چه شیخی و مریدی؟ این چه قید است؟ چه جای زهد و تقوی؟ این چه شید است؟

اگر روی تو باشد در که و مه بُت و زنار و ترسائی تو را به

[سؤال]

بت و زنار و ترسائی در این کوی همه کفرست و گرنه چیست؟ بر گوی

[جواب]

بت اینجا مظہر عشق است و وحدت بود زنار بستن عقد^(۱) خدمت

چو کفر و دین بُود قائم به هستی شود توحید عین بُت پرستی

چو آشیا هست هستی را مظاہر از آن جمله یکی بُت باشد آخر

نکو اندیشه کن ای مرد عاقل! که بت از روی هستی نیست باطل

بدان کایزد تعالی خالق اوست ز نیکو هرچه صادر گشت نیکوست

وجود آنجا که باشد عین خیر است اگر شریست در وی او ز غیر است

مسلمان گر بدانستی که بُت چیست بدانستی که دین در بُت پرستی است

و گر مشرک ز بُت آگاه گشته کجا در دین خود گمراه گشته

ص: ۴۲۳

۱- (۱)) م: عهد. ک مطابق متن ماست.

ندید او بُت بُجز از خلق ظاهر بدین علّت شد اندر شرع کافر

تو هم گرزو نبینی حق پنهان به شرع اندر نخواند مسلمان

ز إسلام مجازي گشته بizar ke را كفر حقيقى شد پديدار

درون هر بُتى جانى است پنهان به زير كفر إيمانى [است] [پنهان]

هميشه کفر در تسبیح حق است و «إن من شيء»^(۱) گفت اینجا چه دق است؟

چه می گوییم که دور افتادم از راه فَذَرْهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَتْ قُلَّ اللَّهُ^(۲)

بدان خوبی رخ بُت را که آراست که گشته بُت پرست ارجح نمی خواست^(۳)؟

هم او کرد[و] هم او گفت[و] هم او بود نکو کرد و نکو گفت و نکو بود

یکی بین و یکی گوی و یکی دان بدین ختم آمد أصل و فرع إيمان

إلى أن قال:

عناصر مر تو را چون أَمْ سفلی است تو فرزند[و] پدر آبای علوی است

از آن گفته است عیسی گاه اسری^(۴) که آهنگ پدر دارم به بالا^(۵)

تو هم جان پدر سوی پدر شو بدَر رفتند همراهان، بدَر شو

اگر خواهی که گرددی مرغ^(۶) پرواز جهانِ جیفه پیش کرکس انداز

ص: ۴۲۴

-۱) ناظر است به: قرآن کریم، س ۱۷، ی ۴۴.

-۲) إشاره بقوله: قل اللَّهُ ثُمَّ ذرْهُمْ فِي خَوْضَهُمْ يَلْعَبُونَ [س ۶۱] [منه].

-۳) راستی که «جبر» مختار شبستری چه رای منکسری است! زمینه سازی خلط مباحث تا این حد؟!

-۴) كذا في الأصل. برغم آن إملاء، باید «إسرا» خواند.

-۵) در این باره، نگر: گلشن راز- متن و شرح-، به اهتمام دکتر کاظم دزفولیان، ص ۵۱۷، و ۵۸۷.

-۶) أصل: مرذ [كذا].

به دونان (۱) ده مر این دنیا^۱ غدّار (۲) که جُز سگ را نشاید داد مُردار

نسب چبود؟ مناسب را طلب کُن به حق رو آور و تَرکِ نسب کُن

به بحر (۳) نیستی هر کو فروشد «فَلَا أَنْسَابٌ» (۴) نقدِ وقت او شد

هر آن نسبت که پیدا شد ز شهوت ندارد حاصلی جُز کبر و نخوت

اگر شهوت نبودی در میانه نسبها جمله می گشتی فسانه

چو شهوت در میانه کار گر شد یکی مادر شد آن دیگر پدر شد

نمی گویم که مادر یا پدر کیست که با ایشان به حرمت بایادت زیست

نهاده ناقصی را نام خواهر حسودی را لقب کرده برادر

عدوی خویش (۵) را فرزند خوانی ز خود بیگانه (۶) خویشاوند خوانی

مرا باری بگو تا حال (۷) و عَم (۸) کیست؟ وزیشان حاصلی جُز درد و غم چیست؟

رفیقانی که با تو در طریقند پی هزل ای برادر! هم رفیقند

به کوی جد اگر یک دم نشینی از ایشان من چه گویم تا چه بینی

همه افسانه و افسون و بند است به جان خواجه کینها ریشخند است

إلى أن قال:

ص: ۴۲۵

-۱-(۱)) به مردم پست.(منه).

-۲-(۲)) خیانت کار.(منه).

-۳-(۳)) دریا.(منه).

-۴-(۴)) ناظر است به: قرآن کریم، س ۲۳، ص ۱۰۱: فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ .

-۵-(۵)) إشاره ب: إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ [س ۶۴ ی ۱۴].(منه).

-۶-(۶)) مراد زن باشد.(منه).

-۷-(۷)) دائی.(منه).

زهی مطرب که از یک نغمه خوش زند در خرم‌ن صد زاهد آتش

زهی ساقی که او از یک پیاله کند بیخود دو صد هفتاد ساله

رود در خانقهٔ مست شبانه کند افسوس^(۱) صوفی را فسانه

و گر در مسجد آید در سحرگاه بنگذارد در او یک مرد آگاه

رود در مدرسه چون مست مستور فقیه از وی شود بیچاره مخمور

ز عشقش زاهدان بیچاره گشته ز خان و مان خود آواره گشته

یکی مؤمن دگر را کافر او کرد همه عالم پُر از شور و شر او کرد

خرابات از لبس معمور گشته مساجد از رُخش پُرنور گشته

همه کار من از وی شد میسر بدو دیدم خلاص از نفس کافر

دلم از دانش خود صد حُجب داشت ز عجب و نخوت و تلبیس و پنداشت

درآمد از دَرم آن بُت سحرگاه مرا از خواب غفلت کرد آگاه

ز رویش خلوتِ جان گشت روشن بدو دیدم که تا خود کیستم من

چو کردم در رُخ خوبش نگاهی برآمد از میانِ جانم آهی

مرا گفتا که: ای شیادِ سالوس! [به سر شد عمرت اندر نام و ناموس]

بین تا علم و کبر و زهد] و [پنداشت تو را-ای نارسیده!-از که واداشت؟!

نظر کردن به رویم نیم ساعت همی ارزد هزاران ساله طاعت

علی الجمله رُخ آن عالم آرای مرا با من نمود آن دم سراپای

ص: ۴۲۶

۱- (۱) هکذا فی الأصل. ن و ح نیز چنین است. م و ک: افسون. یکی از معانی «افسوس»، حیله و نیرنگ است؛ و با این مقام بی

تناسب نیست.

سیه شد روی جانم از خجالت ز فوتِ عمر و آیامِ بطالت

چو دید آن ماه کز روی چو خورشید ببَریدم من از جانِ خود امید

یکی پیمانه پُر کرد[و] به من داد که از آبِ وی آتش در من افتاد

کنون گفت از می بی رنگِ بی بوئْ نقوشِ تخته هستی فروشوی

چو آشامیدم آن پیمانه را پاک درافتدم ز مستی بر سرِ خاک

کنون نه نیستم در خود نه هستم نه هشیارم نه مخمورم نه مستم

گهی چون چشم او دارم سرِ خوش گهی چون زلف او باشم مشوش

گهی از خوی خود در گلخَنم من گهی از روی او در گلشنَم من

از آن گلشن گرفتم شمه ای باز نهادم نام او را «گلشنِ راز»

در او از رازِ دل گلهای شکفته است که تا اکنون کسی دیگر نگفته است

زبانِ سوسن او جمله گویاست عيونِ نرگس او جمله بیناست

تأمل کن به چشمِ دل یکاییک که تا برخیزد از پیشِ تو این شک

بین منقول و معقولِ حقائقِ مُصَفَّی کرده در علمِ دقائق

به چشمِ مُنکری منگر در او خوار که گلهای گردد اندر (۱) چشم تو (۲) خار

نشانِ ناشناسی ناسپاسی است شناسائیِ حق در حقِ شناسی است

غرض زین جمله تا آن گر کنَد یاد عزیزی، گویدم: رحمت بر او باد!

به نامِ خویش کردم ختم پایان (۳) إلهي عاقبت محمود گردان (۴)

ص: ۴۲۷

۱-(۱)) أصل: اند.

۲-(۲)) أصل: +چو(با حرف یکم بی نقطه).

- ۳) (۳)) كذا في الأصل (وله وجه). م و ك: ختم و پایان.
- ۴) (۴)) نام ناظم فاضل و دانا، محمود بن أمين الدين شبستری، و شبستر موضوعی است در هشت-

تمام شد کتاب مسمی به گل گلشن که گلچین و انتخاب شده است از کتاب شریف گلشن راز.

چنین گوید انتخاب کننده وی، مجد الدین، ابن الشیخ محمد الرضا النجفی الاصفهانی، که:

بر خواننده محترم پوشیده [\(۱\)](#) و مخفی نیست که کتاب گلشن راز کتابی نیست در غزلیات یا مطاییات و نظائر آن که انسان بتواند چند غزل ممتاز آن را، مثلاً، انتخاب نماید به طوری که ابداً إخلال به سیاق و معنی نگردد، بلکه کتابی است در علمی که به اعتقاد اهلش از أشرف علوم و کمالات است و به علاوه کتابی که اشعار و معانی او کاملاً به یکدیگر مربوط است.

غرض از تمهید این مقدمه، این است که قاری عزیز اگر ملاحظه نمود که برای چند شعری که دارای مقام ارجمند و معانی بلند است یک فصل مفصل ایراد گردیده است، مسارت در طعنه نکند. چه، این برای تمامیت مقصود و ناقص نماندن مطلب است و علی هذا القياس.

و نیز برای توضیح، پاره‌ای إشارات و بعضی توضیحات را إضافه نمودم تا:

مگر صاحبدلی روزی به رحمت گند در حق درویشان دعائی [\(۲\)](#)

و امید که ناظر عزیز به نظر لطف در او نگریسته، اگر بر سهوی مطلع گردد إغماض فرماید، زیرا که انسان از نسیان مشتق است و لله در القائل:

ص: ۴۲۸

-۱) [\(۱\)](#)) أصل: پوشید.

-۲) بیت از سعدی است در آخر دیباچه گلستان.

و عین الرّضا عن کلّ عیب کلیله و لكنّ عین السّخط تبدی المساوايا [\(۱\)](#)

و قد كتبت هذه مع کمال الاستعجال و قله المجال و تراکم الأحوال؛ و الله تعالى هو المستعان في جميع الأحوال، و صلی الله على سیدنا محمد و آلہ الطّیین الطّاهرین إلى يوم الدّین.

تمام شد کتاب مسمی به گل گلشن

تحريرا فی لیله ۲۸ ج ۱، ۱۳۵۰ [ه.ق.]

ص: ۴۲۹

-۱) این بیت را که حکم مثل سائر دارد، استاد بهاء الدّین خرمشاهی-دام علاه-چنین به پارسی گردانیده اند: و چشم حُسن نگر، بسته است بر هر عیب و لیک عیب نگر ننگرد مگر بر عیب محقق نامه، (۶۳۰/۱)

* أسرار التوحيد في مقامات الشیخ أبي سعید، محمد بن متور بن أبي سعد بن أبي طاهر بن أبي سعید میهنه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ۲ ج، چ: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۷ ه.ش.

* أنوار العرفان، ملا إسماعيل اسفرايني رويني، تحقيق: سعيد نظری توکلی، چ: ۱، قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۳ ه.ش.

* راز دل (شرحی بر گلشن راز/ تقریر بیانات شفاهی علامه طباطبائی)، تدوین و بازنویسی، علی سعادت پرور (پهلوانی تهرانی)، چ: ۱، تهران: إحياء کتاب، ۱۳۸۴ ه.ش.

* فرهنگ مأثورات متون عرفانی (مشتمل بر أحادیث، أقوال و أمثال متون عرفانی فارسی)، باقر صدری نیا، چ: ۱، تهران: سروش، ۱۳۸۰ ه.ش.

* كتاب المصادر، قاضی أبو عبد الله حسين بن أحمد زوزنی، به اهتمام تقی یینش، چ: ۲، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۴ ه.ش.

* گلشن راز (متن و شرح)، شیخ محمود شبستری، به اهتمام دکتر کاظم دزفولیان، چ: ۱، تهران: طلایه، ۱۳۸۲ ه.ش.

*مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، به اهتمام دکتر صمد موحد، چ:۲، تهران:

کتابخانه طهوری، ۱۳۷۱ ه.ش.

*محقق نامه (مقالات تقدیم شده به استاد دکتر مهدی محقق)، به اهتمام بهاء الدین خرمشاهی (و) جویا جهانبخش، ۲، چ:۱، تهران: سینانگار، ۱۳۸۰ ه.ش.

*مناقب الابی طالب [علیهم السلام]، ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب السرروی المازندرانی، تحقیق و فهرس: د. یوسف البقاعی، ط: ۲، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۲ ه.ق.

ص: ۴۳۱

بسمه تعالیٰ

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ ه.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سرہ الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسريع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر بنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب نقلین (کتاب الله و اهل البيت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر بنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفاً ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده‌ی نویسنده‌ی آن می‌باشد.

فعالیت‌های موسسه:

۱. چاپ و نشر کتاب، جزو و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه‌های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماكن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی‌های رایانه‌ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه‌ساز، موبایل‌ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

۹. برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره‌های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه:

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان.

در پایان:

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقليد و همچنین سازمان‌ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



www

برای داشتن کتابخانه های شخصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹